

تجربه ۲۸ مرداد

نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران

ف.م. جوانشیر

تجربه ۲۸ مرداد
نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران
ف.م. جوانشیر

پیش گفتار

شد آن که اهل نظر بر کناره می رفتند
هزار گونه سخن بر دهان و لب خاموش
حافظ

با تاریخ معاصر نهضت کارگران و زحمتکشان ایران زیر رهبری حزب توده ایران همان رفته است که با تاریخ همه نهضت های خلقی و قیام های زحمتکشان و ستم دیدگان ایران از جنبش مزدکی تا به امروز. خداوندان زر و زور هربار که به ضرب شمشیر و تازیانه و تزویر بر این جنبش ها پیروز شده اند مشتی کاتب دیوان خود فروخته را در کنار جوی خون مبارزان نشانده اند تا "فتح نامه" بنویسند، تاریخ را به سود ستم گران پیروز تحریف کنند و چهره درخشان ستم دیدگان به پاخاسته تاریخ ساز را با دروغ و بهتان بیابالیند. در این تاریخ تحریف شده پردروغ قاتلش دیوانان "عادل" لقب دارند و کوتوله های ناقص الخلقه تاریخ "آریامهر" ولی مزدک ها، ارانی ها، و روزبه ها به هزار عیب و علت متهم اند.

تفاوتی که در این مساله، امروز با دیروز وجود دارد این است که امروز تحریف تاریخ جنبش های انقلابی منظم تر و طبق نقشه دقیق تری انجام می گیرد. تحریف تاریخ جنبش های کارگری و احزاب کارگری کمونیستی بخش مهمی است از جنگ روانی که سرمایه داری امپریالیستی جهان علیه طبقات ستم کش به راه انداخته است. ده ها دانشگاه و موسسه به اصطلاح علمی با هزاران کارمند و با دستگاه عظیم تبلیغاتی و رسانه های گروهی ماموریت دارند تا جنبش های انقلابی و به ویژه جنبش کارگری و کمونیستی را بکوبند، گذشته آن را سیاه و آینده آن را بی دورنما معرفی نمایند.

تاریخ سی - چهل ساله اخیر ایران هنوز تاریخ نیست. مساله و مشغله روز است. با این حال از فردای ۲۸ مرداد تا به امروز ده ها "مورخ" ریز و درشت به تحریف حقایق آن پرداخته و از دیدگاه دشمنان نهضت توده ای و خلقی این تاریخ را "بررسی" کرده اند و درباره یکی از گره گاه های اصلی آن یعنی جنبش ملی شدن نفت و پایان غم انگیز آن صدها "تحلیل" به دست داده اند. این تلاش خستگی ناپذیر و پی گیر برای تحریف تاریخ جنبش، جزئی است از همان کودتای ۲۸ مرداد و ادامه مستقیم این کودتا است. سازمان های جاسوسی امپریالیستی که این کودتای جنایت بار را به ثمر رسانیدند به درستی می دانستند که تا وقتی اندیشه های انقلابی در میان خلق ریشه و روح پیکارجویی در مردم زنده باشد، پیروزی آنان موقتی است، باید روح مردم را شکست و توده ها را نسبت به راهی که رفته اند دچار تردید و بدبینی ساخت. باید آنچه را که می تواند مایه پیروزی آینده باشد معیوب و مشکوک جلوه گرساخت و بی راهه ها را شاهراه.

طی ۲۵ سالی که از کودتا می گذرد قریب ۱۰۰ جلد کتاب و جزوه به زبان فارسی در ارتباط به دوران ملی شدن نفت نوشته شده و یا به فارسی ترجمه شده است. به علاوه در اکثر مقاله های روزنامه های فارسی زبان - چه در خارج و چه در داخل کشور معمولاً به مسایل جنبش ملی شدن اشاره می کنند. اکثریت قریب به اتفاق این نوشته ها و این اشاره ها تکراری و از موضع بورژوازی وابسته و سازمان های سیاسی ضد توده ای است. در برخی از این کتاب ها بحث های فنی درباره مذاکرات مربوط به پیشنهاد های مختلف انحصارات نفتی در طول حکومت مصدق مطرح شده که این جا و آن جا قابل استفاده است. ولی هربار که نویسندگان به بحث پیرامون مسایل سیاسی و مناسبات نیروهای سیاسی پرداخته اند از حقیقت دوره شده و دشمنی طبقاتی خود را با جنبش کارگری ایران و جنبش جهان کمونیستی به جای واقعیت خارج گذاشته اند.

چنان که گفتیم این امر تصادفی نیست. بخشی است از پیکار عمومی علیه جنبش های رهایی بخش و کارگری که سازمان های جاسوسی امپریالیستی و شعبه های آن ها در ایران به راه انداخته اند. کافی است یادآوری کنیم که فرمانداری نظامی تیموریختیار و ساواک نخستین "آکادمی های علوم اجتماعی" بودند که "بررسی" بخوان تحریف! - تاریخ حزب توده ایران را در پیوند با جنبش ملی شدن نفت آغاز کردند و "اشتباهات" و "خیانت های" حزب توده ایران را برشمردند. اینان نه تنها آغازگران و پیش کسوتان تحریف این تاریخ بلکه فعال ترین بخش آن هستند. در ۲۵ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد از جانب اینان به طور غیرمستقیم ده ها جلد کتاب و جزوه و هزاران مقاله و به طور مستقیم و رسمی لااقل سه جلد کتاب قطور و یک دوره مجله درباره تاریخ حزب توده ایران منتشر شده است^۱. فرمانداری نظامی بختیار و ساواک در باره هیچ سازمان سیاسی دیگری چنین وظیفه برعهده نگرفته و برای هیچ سازمان دیگری تاریخ ننوشته اند.

طبیعی است که قصد مامورین رژیم کودتا بررسی تاریخ جنبش رهایی بخش مردم ایران و نقش واقعی حزب توده ایران در این جنبش نبوده است. آنان برای پنهان کردن دست های خون آلود جنایت کاران کودتا گر و به قصد منحرف کردن و متوجه نمودن نفرت و کینه خلق از این جنایت کاران به سوی نیرو های راستین انقلاب و ایجاد و تقویت یاس در توده ها و سلب اعتماد آنان، گام به میدان "تاریخ نویسی" نهاده اند. نتیجه "بررسی" های آنان - همانند آرای دادگاه های نظامی شاه - از پیش تعیین شده و به هدف مورد نظر خدمت می کند.

بلا فاصله پس از شکست ۲۸ مرداد دژخیمان دربار پهلوی و "سیا" - زمانی که مبارزان توده ای را گروه گروه به زندان کشیده، شکنجه کرده و به جوخه اعدام می سپردند - با این روح "تاریخ" می نوشتند که جنایات خود را در افکار عمومی توجیه کنند. در

این زمان حزب توده ایران سازمان مخوف و پر قدرتی مجسم می شد که کم مانده بود ایران را پشت "پرده آهنین" ببرد، ولی کودتا رسید و ایران "نجات" یافت.

در این زمان درخیمان کودتاچی حزب ما را به اتهام "قیام علیه سلطنت مشروطه"، "تلاش برای استقرار جمهوری دموکراتیک"، "تدارک قیام مسلحانه"، "نقض انضباط ارتش و ایجاد سازمان نظامی"، "ساختن و انبار کردن اسلحه" و هزار "جرم" نابخشودنی دیگر می کوبیدند و چنان است که، هدفی جز استقرار بلاواسطه سوسیالیسم در ایران ندارد... چهره ای که در این زمان از حزب ما ترسیم می شده، چهره سازمان توطئه گری بود که گویا کارهای وسیع توده ای آن فقط برای فریب ساده لوحان است و در پشت پرده مقاصد دیگری دنبال می شود.

چند سال بعد، زمانی که کودتاچیان موفق شدند جنبش انقلابی زحمتکشان ایران و به ویژه پیشاهنگ آن حزب توده ایران را با خون و تازیانه سرکوب کرده کشور ما را به گورستان بدل سازند، لحن و جهت نوشته های ضد انقلابی عمال پنهان و آشکار ساواک ۱۸۰ درجه تغییر کرد. انواع گروهک های خرابکار پدید آمدند که ادعا کردند، حزب توده ایران "هرگز به فکر قیام مسلح نبود"، "همواره از اسلحه می ترسید"، "مدافع سلطنت مشروطه بود"، "با قدرت حاکم هر چه باشد می ساخت"، "به رو یزونیسم تاریخی دچار بود"، "هرگز حزب طبقه کارگر نبود" و ...

بسیاری از این گروهک ها ما نوثیست بودند و از نظر ایده تئولوژی از پکن سرچشمه می گرفتند ولی ریشه آن ها از محافل ضد انقلابی ایران و سازمان های خرابکار امپریالیستی آب می خورد. نمونه های فراوانی از پیوند مستقیم این گونه گروهک های ضد توده ای با ساواک و سیا وجود دارد. اما مهم تر از این رابطه مستقیم، رابطه عمیق روحی است که میان آنان برقرار است. این گروهک ها در آنچه مربوط به تاریخ جنبش انقلابی ایران است:

اولاً، از سفره ضد کمونیستی که ساواک گسترد تغذیه می کردند (و می کنند)، از محیط یاس و بد بینی حاصل از شکست و جو ضد کمونیستی که ساواک به وجود آورد مایه می گرفتند و اکثر استدلال های ساواک بود (و هست).

ثانیاً، هدف آنان عین ساواک: سرکوب جنبش انقلابی، لجن مال کردن تاریخ آن، افشاندن بذر یاس و بی اعتمادی و جلو گیری از رشد جنبش کمونیستی بود. فعالیت خرابکارانه این گروهک ها برای لجن مال کردن تاریخ جنبش انقلابی ایران و تاریخ حزب توده ای ما جزء مهمی از جنگ روانی ضد کمونیستی محافل امپریالیستی را تشکیل می داد.

ثالثاً، شیوه بررسی "مورخین" وابسته به این گروهک ها عیناً منطبق است بر شیوه ساواک: ذهن گرا، غرض ورز و کینه توز، پرونده ساز، تعیین نتیجه قبل از "بررسی" و یافتن "سند" برای اثبات نتیجه از قبل اعلام شده و ...

این گروهک ها بسته به نظریه های از پیش ساخته ظاهراً "متفاوتی که عرضه می کردند، از تاریخ جنبش نتایج ظاهراً" متفاوتی می گرفتند. آن که مامور تبلیغ "محاصره شهر از روستا" بود ادعا می کرد که عیب حزب توده ایران بود که شهرها را از طریق روستا محاصره نکرد، و آن که می کوشید جوانان را وادار کند جهان را از لوله تفنگ ببیند علت شکست را در این شناخت که حزب توده ایران از این لوله به جهان ننگریست.

ولی در واقع امر میان این گروهک ها از نظر برداشتی که از تاریخ جنبش انقلابی ایران دارند تفاوتی نیست. هیچ یک از آنان کاری جز لجن مال کردن این تاریخ نداشته است. هیچ کدام حتی یک صفحه که بوی جدی بودن بدهد و یا ساعتی زحمت پژوهش علمی در پشت سر داشته باشد و چند صباحی دوام بیاورد منتشر نکرده است.

جنبش ملی شدن نفت ایران، جنبش یکسره توده ای نیست. جنبشی است که قشرهای وسیعی از طبقات مختلف مردم زیر رهبری سازمان ها و جریان های فکری و سیاسی گوناگون، در آن شرکت کرده اند. خلاصه کردن تاریخ این جنبش در تاریخ حزب توده ایران به هیچ وجه پایه علمی و واقعی ندارد. این جنبش را با همه بزرگی و اهمیت آن باید شناخت و آن را از زیر آوار کودتای ۲۸ مرداد بیرون کشید. باید اجزای گوناگون شرکت کننده در جنبش را هم شناخت و معرفی کرد. در جریان مبارزه عظیم برای ملی شدن نفت، طبقات و قشرهای گوناگون جامعه ایران هدف ها، سیاست ها، مشی ها و شیوه های مبارزه ای را که پیشنهاد می کنند و قادر به از پیش بردن آنها داده و به محک تجربه زدند. باید دید این مشی ها چه بوده و در عمل چه نتایجی به بار آورده است. چنین بررسی همه جانبه ای بسیار ضروری است. توشه ای است از گذشته برای آینده.

متأسفانه غیر از حزب توده ایران هیچ یک از احزاب و سازمان های شرکت کننده در جنبش ملی شدن نفت، بررسی آن را جدی نگرفت. بسیاری از این سازمان ها و احزاب که برای انجام وظایف ویژه ای مانند قارچ در همان لحظه روییده بودند پس از شکست موقت جنبش از میان رفتند، طبیعی است که علاقه ای هم به بررسی واقعی گذشته نداشتند تا دست تبه کارشان رو نشود. در جنبش ملی شدن نفت جبهه ملی ایران نقش بسیار موثری داشت. این جبهه پس از ۲۸ مرداد از هم پاشید و آن بخش از سازمان ها و ذوقی تر بگوئیم افراد و عناصری نیز که کوشیدند موجودیت "جبهه ملی" را حفظ کنند به هیچ رو خود را در کشف حقایق تاریخی گذشته ذینفع ندانستند. بسیاری کسانی که از نام مصدق برای خود سرمایه سیاسی می سازند، اما هنوز حتی یک نفر از آنان نکوشیده است تاریخ جنبش را بررسی کند و جوانب مثبت و منفی کار جبهه ملی را روشن سازد. عباری به نام "راه مصدق" بالای سر آنان پرده می زند که مطلقاً گنگ و آشفته است. هیچ کدام از آنان نیز تمایلی احساس نمی کند که این گنگی را از میان بردارد و صاف و روشن بیان کند که راه مصدق کدام است.

درسال های پس از ۲۸ مرداد کسانی که خود را عضو جبهه ملی و ادامه دهنده راه مصدق معرفی می کردند دو بار در اروپا کنگره تشکیل دادند. جبهه ملی دوم و سوم پدید آوردند. اعلامیه های پرزرق و برق دادند ولی درباره گذشته جنبش و مشی جناح های گوناگون جبهه ملی در زمان ملی شدن نفت مطلقاً سکوت کردند و ضمن خودستایی پرطمطراق دور از فروتنی درعین حال که خود را همه کاره جنبش اعلام می کردند مسئولیت شکست را طبق روش ساواک به گردن حزب توده ایران انداختند.

حزب ایران که در سال های ملی شدن نفت از مهم ترین سازمان های ترکیب کننده جبهه ملی ایران بود در یک سال گذشته دو جزوه به نام های «برای آگاهی نسل جوان» و «تاریخچه جبهه ملی ایران» منتشر کرده که به بررسی بخشی از تاریخ جنبش ملی شدن نفت اختصاص دارد. ولی بیش از آن که به روشن شدن تازی گذشته کمک کند، سرعت درجه تنزل اخلاقی و سیاسی این سازمان در حال فروپاشی را برملا می کند. در این دو کتاب محض نمونه هم شده یک سند، یک اندیشه، و یا حتی یک اشاره که

تازگی داشته و از انتشارات ساواک - مائوئیستی منشا نگرفته باشد وجود ندارد. جز این که جزوه های حزب ایران ناقص تر و مبتذل ترند.

از رهبران سابق جبهه ملی تنها برخی خاطرات پراکنده، اظهار نظرهای گسیخته و در مواردی دفاعیات در دادگاه باقی است. این سند حوادث معینی را روشن می کنند و طرز تفکر و برداشت نویسندگان و جناحی را که وی نماینده آن است بیان می دارند که به جای خود قابل استفاده اند و ما از آن بهره گرفته ایم.

برخی از افراد وابسته به گروه های "چپ نو" و چریکی نیز در سال های اخیر مطالبی درباره تاریخ دوران ملی شدن نفت ایران نوشته اند. از آن جمله است: "تاریخ سی ساله ایران" نوشته بیژن جزنی و "۲۸ مرداد و حزب توده" نوشته حسن ضیاء ظریفی. نویسندگان این گونه جزوه ها متأسفانه امکان بررسی مستقل و عمیق نداشته اند. کارمایه آنان نوشته ها و اظهارات دیگران است که در زندان و آزادی شنیده و خوانده اند ولی امکان و فرصت تحقیق در صحت و سقم آن ها را نداشته اند. قضاوت های آنان نیز خواه ناخواه توأم با پیش داوری و برای اثبات نظر از پیش پذیرفته ای است. لذا نوشته های آنان در هیچ موردی سندیت ندارد.

پس از پیروزی انقلاب بهمن محافل ضد کمونیستی با حرارتی دوچندان جنگ روانی ضد توده ای را آغاز کرده اند و برای پیش برد مقاصد خویش طبق معمول به تحریف تاریخ جنبش روی آورده اند. در همین یک سال ده ها کتاب و جزوه و صدها مقاله انتشار یافته که متأسفانه حتی یکی از آن ها نیز حاصل پژوهش مستقل و عمیق نیست. تکراری است با کمی تغییر شکل از پرونده سازی ساواکی - مائوئیستی. این گونه نویسندگان که بر سر سفره ساواک نشسته اند و از غذاهای مسموم آن تغذیه می کنند، بسیاری از ادعاهای ساواک، سیا - مائو را به عنوان امر مسلمی که نیازی به اثبات ندارد از صبح تا شب تکرار می کنند، با این هدف که از طریق تحریف تاریخ جنبش، هرگونه اتحاد حزب توده ایران و جنبش اسلامی زحمتکشان را امکان ناپذیر اعلام نمایند و مشی کنونی حزب توده ایران را فرصت طلبانه و سطحی جلوه دهند. تا شاید فاجعه ۲۸ مرداد را در شکل نو تکرار کنند.

جدل بر سر ۲۸ مرداد برای تکرار ۲۸ مرداد از ویژگی های جنگ روانی لحظه کنونی است. در برابر تمام این انحراف ها و این موج بزرگ جهانی روانی بهترین پاسخ نشان دادن واقعیت است. زحمتکشان ایران باید تاریخ کشور و به ویژه تاریخ معاصر را که این چنین طبق نقشه و سازمان یافته تحریف می شود از نو بنویسند و واقعیت ها را چنان که هست نشان دهند تا بتوانند از گذشته بیاموزند و از تکرار ۲۸ مردادها جلو گیرند.

حزب توده ایران تنها سازمان سیاسی است که با احساس مسئولیت در راه کشف واقعیت های تاریخ معاصر ایران کوشیده و می کوشد. حزب توده ایران نفعی در تحریف تاریخ ندارد. ما می خواهیم پیروز شویم و قطعاً پیروز خواهیم شد. شرط پیروزی نیز دیدن واقعیت ها، کشف اشتباهات و دریافت جنبه های مثبت و منفی مبارزه است. حزب ما تنها حزبی است که گذشته خود را مورد بررسی دقیق قرار داده و هربار برای اصلاح مسیر، تصمیمات مشخص سیاسی - تشکیلاتی گرفته و اجرا کرده است. پلنوم های کمیته مرکزی حزب توده ایران در اتخاذ تصمیمات معتبر و رسمی نقش اساسی ایفا کرده اند. به علاوه در نشریات حزب از جمله در مجله دنیا نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب تاکنون نوشته ها و تحقیقات علمی فراوانی درباره گذشته حزب و جنبش منتشر شده است.

بررسی های شادروان رفیق عبدالصمد کامبخش درباره تاریخ حزب که تحت عنوان شمه ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران (سوسیال دموکراسی انقلابی، حزب کمونیست ایران، حزب توده ایران) جداگانه نیز منتشر شده برجسته ترین نمونه این گونه نوشته ها و تجلی وجدان علمی مبارزان توده ای است.

کتابی که اینک به خوانندگان تقدیم می شود به یکی از پرمجا ترین دوره های تاریخ معاصر ایران که بیش از همه تحریف شده و می شود یعنی جنبش ملی شدن نفت ایران و دوره حکومت ملی مصدق اختصاص دارد. از آن جا که این دوره تاریخ معاصر ایران موضوع اختلاف و بحث و جدل سازمان های گوناگون است و کوهی از لجن و گرد و غبار تبلیغات امپریالیستی - ارتجاعی روی آن را پوشانیده، ما انتظار نداریم که نتیجه گیری های آن به یکسان مورد پذیرش خوانندگان باشد. اما ادعا می کنیم که هیچ کس نمی تواند در صحت اسناد و مدارکی که در این کتاب ارائه شده و منطق سالمی که در تحلیل این اسناد به کار رفته تردید کند. درباره مدارکی که در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته شایان ذکر است که ما کوشیده ایم تا حدالمقدور مدارک و اسناد ضرور برای بررسی را جمع آوری کنیم. تمام نتیجه گیری های ما به اسناد معتبر انکارناپذیر متکی است.

چنان که می دانیم یکی از اساسی ترین راه های تحریف تاریخ جنبش کاربرد شیوه نادرست و غیر علمی در جمع آوری اسناد است. کار محافل ضد انقلابی در این زمینه عبارت از جمع آوری اسناد نیست بلکه جدا کردن "شبه اسناد" و پرونده سازی است. اگر به نوشته های این محافل بنگریم خواهیم دید که آنان تقریباً هرگز به اسناد رسمی حزب توده ایران و عمل کردهای مشخص حزب ما استناد نمی کنند. آن ها از میان انبوه انتشارات و مطبوعات حزبی جمله هایی را که ناموفق بوده و گاه نقطه مقابل اسناد رسمی حزبی و عمل کرد حزب است گرد می آورند. نمونه های مشخصی وجود دارد که نشان می دهد آنان نوشته های کسانی را که حزب ده ها سال پیش از صفوف خود رانده، هنوز هم به حساب حزب توده ایران می گذارند. نمونه هایی وجود دارد حاکی از این که یک جمله ناموفق و یا حتی اشتباه چاپی مدت ۲۰ سال تمام در همه انتشارات ضد انقلابی به عنوان سند علیه حزب ما مورد استفاده قرار گرفته و تمام اسناد رسمی حزبی و اقدامات مشخص عملی حزب در همان مورد، که صدها برابر بیشتر و معتبرتر است، نادیده گرفته شده است. در حالی که این یا آن جمله در نوشته یک رفیق حزبی که با اسناد رسمی و عمل حزب تطبیق نکند در بدترین حالت نشانه وجود اختلاف نظر میان آن فرد و حزب است و نه چیز دیگر و در حالت عادی می تواند دلیل عدم توجه، عدم درک سیاست حزب و یا حتی غلط چاپی باشد. جمع آوری این گونه "مدارک" و تاریخ نویسی برپایه آن چیزی نیست جز پرونده سازی.

ما بررسی خود را برپایه اسناد معتبر گذاشته ایم حتی در مورد دشمنان انقلاب ایران و توطئه گران نیز ما به خود اجازه نداده ایم که نوشته ها و اظهارات درجه دوم را که منعکس کننده سیاست و مشی واقعی آنان نباشد، به عنوان مدرک و سند مورد استفاده قرار دهیم.

درباره اسناد رسمی حزب، باید یادآوری کنیم که این اسناد به طور عمده منتشر شده است. حزب ما خود در پنهانی ترین شرایط نیز اسنادی را که بیان گر مشی آن باشد پنهان نمی کرد. تنها برخی اسناد و تصمیمات مربوط به مسایل فنی و طرز اجرای تصمیمات رهبری بود که منتشر نمی شد. با این حال اگر همه این گونه اسناد حزبی و صورت جلسات ارگان های مسئول حزبی در آن زمان باقی مانده بود اثبات حقانیت حزب ما آسان تر و قاطع تر می بود. متأسفانه شرایط کار پنهانی اجازه نمی داد که همه بحث ها و مذاکرات ثبت شود. به علاوه هجوم مکرر پلیس ما را مجبور می کرد که این گونه اسناد را اگر هم وجود داشت از میان ببریم. در این گونه موارد ما از خاطرات برخی از رفقای مسئول و از جمله رفیق نورالدین کیانوری بهره گرفته ایم. چند کلمه ای هم باید پیرامون شیوه تحلیل و منطق بررسی بگوییم.

ما در این کتاب حوادث کشورمان را در ارتباط با حوادث بین المللی، حوادث سیاسی را در پیوند با مناسبات اجتماعی و نبرد طبقاتی، روش هر حزب و سازمان و طبقه اجتماعی را در رابطه با روش سایر سازمان ها و طبقات و همه این ها را در مسیر تکاملی شان در نظر گرفته و بررسی کرده ایم.

به نظر ما، این شیوه تنها شیوه صحیح و علمی است. دشمنان جنبش کارگری برای این که این جنبش را به لجن بکشند و بورژوازی سازشکار و ترسوی ایران را از زیر ضربه بیرون آورند به جای بررسی تاریخ جنبش در مجموع خویش، به جای بررسی مناسبات میان طبقات و سازمان های مختلف و به جای گذاشتن هر حادثه در جای خود و در جمع حوادث دیگر، به جای ارائه مشی همه سازمانهای سیاسی که امکان مقایسه را بدهد، فقط به "بررسی" حزب توده ایران، به "بررسی" فقط و فقط جوانب معینی از فعالیت این حزب، آن هم به استناد این یا آن جمله گسیخته از متن حوادث و مشی حزب می پردازند. هرکس از جایش بر می خیزد درباره روش حزب توده ایران بحث می کند اما هیچ کس به بررسی و بحث پیرامون مجموع حوادث تاریخی و نقش همه سازمان های سیاسی نمی پردازد. با این شیوه غیرعلمی است که حزب توده ایران، مسئول "اشتباهات" شمرده می شود و سایر سازمان ها و سایر مشی ها - با تمام نادرستی آن ها - ستوده می شوند. محافل بورژوایی در عین حال که از بررسی تاریخ فعالیت خویش مطلقاً امتناع می کنند، به استناد لنینیسم!! از حزب توده ایران می خواهند که از خودش انتقاد کند.

حزب ما در گذشته، و در مراجع مسئول حزبی نقش خود را در دوران ملی شدن نفت به طور جداگانه بررسی کرده است. هم جوانب مثبت کار و هم نقایص آن را برشمرده است. ما در این زمینه آنقدر قاطع بوده ایم که تا کنون هیچ کسی نتوانسته است انتقاد سالمی بر آنچه خود حزب گفته بیفزاید، اما اینک جای آن است که نه فقط فعالیت حزب ما بلکه مجموعه جنبش و سیر تکاملی و تحولی آن بررسی شود. ما در این نوشته چنین کرده ایم.

این کتاب را به مبارزان توده ای که بار مصایب بعد از شکست ۲۸ مرداد را بردوش کشیده و چون کوه استوار ایستادند، به سربازان گمنام توده ای که به رغم همه دشواری های دهشتناک اجاق حزب را در دورافتاده ترین نقاط کشور روشن نگاه داشتند تقدیم می کنیم. امید است نسل جوان توده ای از تجربه غنی گذشته بیاموزد و در نبرد آینده برافتخارات عظیم حزب خود بیفزاید و پرچم خونین و پرافتخار حزب کارگری مان را تا پیروزی نهایی پیش برد.

[1]- سرکمونیسیم در ایران، از شهریور ۱۳۲۰ تا فروردین، تهران، ۱۳۳۶. کتاب سیاه درباره سازمان افسران توده، با مقدمه تیموریختیار، تهران، ۱۳۳۴. کمونیزم در ایران یا تاریخ مختصر کمونیست ها در ایران منتسب به سرهنگ علی زیبایی (جنایت کار معروف ساواک)، تهران ۱۳۴۴ و مجله عبرت.

فصل اول تزلزل پایه های قرارداد ۱۹۳۳

۱. تکوین مبارزه علیه شرکت امپریالیستی نفت انگلیس و ایران

در ۱۹۰۱، دوران زبونی کامل دولت قاجار و آغاز تدارک انقلاب مشروطه ایران، امتیاز اکتشاف و استخراج و بهره برداری و فروش مواد ئیدروکربور در "تمام وسعت ممالک ایران"، برای مدت شصت سال به ویلیام دارسی انگلیسی واگذار شد. براساس این امتیاز یک انحصار جهانی سرمایه داری پدید آمد که هم اکنون نیز از ارکان اصلی کارتل بین المللی نفت و یکی از قدرت های جهانی سرمایه داری است.

این امتیاز نامه در مجلس های پس از مشروطه تصویب نشد و لذا به عنوان این که قبل از انقلاب و از طرف شاه خودکامه واگذار شده همواره می توانست زیر علامت سؤال قرار گیرد. در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) رضاشاه این "نقص" را برطرف کرد. امتیازنامه دارسی را با برخی تغییرات - که بسیاری از آن ها به زیان ایران و به مراتب بدتر از امتیازنامه دارسی بود - به تصویب مجلس فرمایشی رسانید و برای تحمیق مردم ایران چراغانی به راه انداخت که گویا امتیازنامه استعماری دارسی را لغو کرده و داد مردم ایران را از شرکت نفت انگلیس ستانده است.

در زمان رضا شاه، هنگامی که این خیانت به منافع ملی ایران انجام شد هیچ سازمان سیاسی و یا شخصیت ملی نبود که علیه آن اعتراض کند جز کمونیست های ایران که به تنهایی با شرکت استعماری انگلیس مبارزه می کردند و ماهیت آن را به مردم ایران می شناسانیدند. تا سوم شهریور ۱۳۲۰ غیر از حزب کمونیست ایران هیچ حزب و سازمان دیگری حتی یک سطر هم در افشای این شرکت نوشت و یک گام هم علیه آن برداشت. تنها حزب کمونیست ایران بود که با تکیه به تئوری لنینی امپریالیسم، ماهیت شرکت نفت انگلیس را شناخت و به مردم توضیح داد. و فقط این حزب بود که در مناطق نفت خیز به کار سازماندهی پرداخت و کارگران نفت را متشکل کرد و در ۱۳۰۸ نخستین اعتصاب بزرگ کارگری را که خصلت ضدامپریالیستی داشت در صنایع نفت جنوب سازمان داد.

با توجه به گسترش فعالیت ضدامپریالیستی و ملی حزب کمونیست ایران بود که رضاشاه بنا به توصیه انتلیجنس سرویس انگلیس درست در موقع تدارک قرارداد خائنانه ۱۹۳۳، هجوم گسترده ضدکمونیستی را آغاز کرد و در ۱۳۱۰ (۱۹۳۱) دقیقاً در همان سالی که امضای قرارداد ۱۹۳۳ تدارک می شد - قانون سپاه ضد کمونیستی را به تصویب رسانید (همان قانونی که در روزهای پس از انقلاب هنوز هم برخی ها مدعی بودند که تا لغو نشده به قوت خود باقی است) آن قانون ضد کمونیستی مستقیماً با امتیاز ۱۹۳۳ مربوط است و هر دو با یک مرکب نوشته شده اند.

در سوم شهریور ۱۳۲۰ با ورود قوای متفقین به ایران رژیم رضاخانی یک شبه فرو ریخت، مردم با بسیاری حقایق تلخ دوران رضاشاهی آشنا شدند و از جمله دریافتند که قرارداد ۱۹۳۳ - برای آن چراغانی مفصلی هم شده بود - قرارداد خائنانه ای است. کینه و نفرت علیه شرکت نفت انگلیس رفته رفته اوج گرفت. در کار روشن گری مردم و افشای استعمار انگلیس نقش اصلی را حزب توده ایران برعهده داشت.

در نیمه جنگ دوم جهانی، زمانی که استعمارگران انگلیسی احساس کردند که پیروزی متفقین بر ماشین جنگی هیتلری محتمل و نزدیک است، نقشه تشکیل امپراطوری نوین بریتانیایی را کشیدند که مرکز آن می بایست در خلیج فارس باشد و مرکز ثقل آن را نفت خلیج و قدرت شرکت نفت انگلیس و ایران را تشکیل دهد. ظواهر امر به سود آن ها بود، در عراق، سواحل عربی خلیج فارس، عدن، یمن، مصر، اردن و فلسطین تسلط بلامنازع داشتند. نفت ایران به طور کامل در دست آن ها بود و دربار و دولت ایران را زیر نفوذ داشتند. ترکیه، منطقه نفوذ آنان به حساب می آمد، سوریه و لبنان را می توانستند به چنگ آورند.

اما همه این حساب ها فقط در روی کاغذ و یا دقیق تر بگویم برای مدت کوتاهی درست بود. استعمارگران انگلیس تحولی را که در جهان به وقوع می پیوست درک نمی کردند. کهنه اندیشی آنان شگفت آور بود. در مورد ایران این کهنه اندیشی را می توان از اینجا دریافت که آنان رشد جنبش ملی ضد انگلیسی - ضد شرکت سابق نفت - مردم ایران را که روزافزون بود نمی دیدند، رقیب پر قدرتی مانند امپریالیسم آمریکا را درست ارزیابی نمی کردند و امیدوار بودند که بر همه نیروهای مخالف چیره خواهند شد.

بسیاری از ملاکین فنودال ایران و اشراف روشنفکر پیوندهای عمیقی با استعمار انگلیس داشتند. اینان که در دوره رضاشاهی الزاماً به لانه خزیده و فقط به دریافت سهم خود از غارت رعایا اکتفا کرده بودند پس از سوم شهریور از لانه ها بیرون آمدند و کرسی های مجلس و دولت را اشغال کردند. با حضور این دوله ها و مله ها و ملک ها در صحنه سید ضیاءالدین طباطبائی را از فلسطین آوردند و او با این "بشارت" پا به خاک وطن گذاشت که از "عنعنات ملی" مردم ایران حمایت خواهد کرد. این "عنعنات" از کلاه پوستی به جای "کلاه لگنی" (اصطلاحات خود سید) شروع می شد و به خط نستعلیق و چای نعنا به جای چای معمولی پایان می یافت، بازگشتی بود به ظواهر رسوم کهنه و کهنه پرستی با مضمون استعماری.

مهم ترین نیرویی که پس از شهریور علیه استعمار انگلیس قد علم کرد و توطئه های آن را نقش بر آب ساخت حزب توده ایران بود. در این مبارزه - برخلاف مبارزه حزب کمونیست ایران علیه شرکت نفت انگلیس - حزب ما تنهای تنها نبود. برخی از رجال و شخصیت های سیاسی و برخی سازمان ها نیز در مبارزه علیه استعمار انگلیس با حزب ما همصدا شدند که از آن جمله است دکتر مصدق و حزب ایران. ولی به هر صورت سنگینی اصلی مبارزه با استعمار انگلیس و شرکت سابق نفت در این سال ها به دوش حزب توده ایران افتاد که آن را با صداقت و افتخار پیش برد.

مهمترین پیامد سوم شهریور و فروپاشی دیکتاتوری رضاخانی بیداری توده مردم و تشکل و حرکت طبقاتی و ملی - ضدامپریالیستی بود. نخستین ماه های پس از شهریور هنوز توده ها متشکل نشده و به حرکت در نیامده بودند. بسیاری از روشنفکران نیز هنوز در زیر نفوذ اندیشه های فاشیستی و ضدکمونیستی بودند. ولی فعالیت پرثمر حزب توده ایران و انتخاب شعارهای درست از جانب این

حزب و فداکاری و از جان گذشتگی مبارزین حزبی سدها را شکست به طوری که هنوز سه سال از تشکیل حزب ما نگذشته بود که موج عظیم توده ای بسیاری از مناطق ایران را فرا گرفت. جنبش عظیم دهقانی مسئله نابودی فئودالیسم و جنبش عظیم کارگری ضرورت نوسازی نظام اقتصادی کشور را مطرح ساخت.

زیر رهبری حزب توده ایران جنبش توده ها سمت آشکار ضد استعماری و از جمله ضد انگلیسی به خود گرفت. حزب توده ایران موفق شد توطئه استعمار انگلیس را که با علم کردن سید ضیا قصد فریب توده ها و تحکیم مواضع شرکت سابق نفت را داشت بشکند. عمده ترین، پی گیرترین و آگاه ترین نیروی ضد سید ضیا یعنی ضد انگلیسی - در آن سال ها حزب توده ایران بود که از این نبرد پیروز و سربلند بیرون آمد.

حزب توده ایران از نخستین روزهای تشکیل خود متوجه اهمیت نفت ایران بود که از جانب شرکت استعماری انگلیسی غارت می شد. حزب توجه داشت که در صنایع نفت جنوب بزرگ ترین گردان پرولتاریای ایران متشکل شده است. لذا از همان نخستین روزهای مبارزه به متشکل ساختن کارگران نفت پرداخت. این کار ابتدا در شرایط بسیار دشوار پنهانی انجام می گرفت. زیرا انگلستان منطقه نفت خیز جنوب را زیر سلطه خود می دانست و با هر نوع فعالیت سیاسی و صنفی در میان کارگران نفت به شدت مخالفت می نمود. با این حال، حتی در سخت ترین شرایط دوران جنگ که مناطق نفتی زیر اشغال نیروهای انگلیس بود تحت کنترل کامل انتلیجنس سرویس بود، حزب ما در میان کارگران نفت کار کرد و سازمان های پنهانی خود را به وجود آورد و شرایطی ایجاد کرد که بلافاصله پس از شکست آلمان هیتلری و با وجود این که مناطق جنوب ایران زیر کنترل عشایر مسلح، تحت رهبری روسای شرکت نفت بود، بزرگ ترین اعتصاب کارگران نفت انجام شد. این اعتصاب بزرگ که در ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ توسط نیروهای عشایر و اوباش مسلح و زیر فشار نیروهای نظامی دولتی و قوای نظامی انگلیس به خون کشیده شد بزرگ ترین ضربتی بود که آن زمان به شرکت سابق نفت وارد آمد. بر اثر این اعتصاب خونین مسئله شرکت نفت و ضرورت طرد آن در سرتاسر ایران مطرح شد. جنایاتی که این انحصار امپریالیستی در حق مردم و به ویژه کارگران نفت مرتکب می شد در مقیاس کشور افشا گشت. [1]

می توان گفت که نطفه جنبش مردم ایران علیه شرکت استعماری نفت در این اعتصاب بسته شد. اهمیت ویژه اعتصاب ۱۳۲۵ کارگران نفت خوزستان در این بود که این اعتصاب یک اقدام جداگانه و یک اعتصاب فقط صنفی و مجزا و منفرد کارگری نبود. جزئی بود از کل جنبش انقلابی ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران که در همان وقت سرتاسر کشور را فرا گرفته و موفق شده بود در آذربایجان و کردستان حکومت های ملی محلی به وجود آورد، در سایر مناطق کشور توده های وسیع کارگران و دهقانان را به میدان نبرد بکشاند و چنان مسایل ریشه ای و شعارهای طبقاتی و ضد امپریالیستی مطرح سازد که تاریخ ایران به یاد نداشت. رهبری این جنبش عظیم با حزب توده ایران بود و موفقیت آن می توانست به معنای محو کامل و بی بازگشت همه پایگاه های امپریالیسم و ارتجاع در کشور ما باشد.

از این جا بود که امپریالیست های انگلیسی با اعتصاب کارگران نفت تنها به عنوان یک اعتصاب کارگری برخورد نکردند، آنان خطری را که از این جانب منافع استعمار انگلیس را در ایران و منطقه تهدید می کرد دریافتند و دست به اقدامات وسیع سیاسی - نظامی زدند که از حدود مقابله با یک اعتصاب به مراتب فراتر می رفت. عشایر فارس و خوزستان بنابه اشاره شرکت استعماری نفت به حرکت آمدند و به بهانه این که در آذربایجان حکومت ملی به وجود آمده در فارس حکومت عشایری جنوب تشکیل دادند. شرکت انگلیسی نفت در این زمان از یک شانس بزرگ برخوردار بود و آن این بود که در نبرد علیه جنبش انقلابی و ضد استعماری مردم ایران متحدین استواری از میان طبقات حاکم ایران داشت و امپریالیسم آمریکا نیز با تمام قوا در این صف قرار داشت. لذا مبارزه ای که شرکت انگلیسی نفت برای حفظ و تحکیم مواضع خود، به عمل می آورد می توانست موقتا در پرده بماند و به عنوان جزئی از مبارزه هیات حاکمه ایران برای "نجات آذربایجان عزیز" تلقی شود و از حمایت کامل امپریالیسم آمریکا برخوردار باشد.

به دنبال سرکوب اعتصاب کارگران نفت جنوب - ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ هجوم به کلوب های حزب توده ایران و شورای متحده مرکزی در سرتاسر کشور آغاز شد. ملاکین و اوباش علیه جنبش انقلابی ضد امپریالیستی ایران مسلح شدند، چماق به دستان مزدور به راه افتادند، قوام السلطنه نخست وزیر، حزب دموکرات خود را که از بالا و طبق دستور تشکیل داده بود با پول و نیروی دولت و ملاکین و کمک امپریالیست ها گسترش داد و به یک سازمان ضد انقلابی که ظاهر غیردولتی داشت ولی عملا دولتی بود مبدل کرد. موضوع شرکت استعماری نفت انگلیس و غارت منابع نفت ایران در میان جنجال و هیاهوی ناسیونالیسم ارتجاعی طبقات حاکم که ظاهرا "برای نجات آذربایجان" و در واقع برای نجات امتیازات پلید طبقاتی خود به راه انداخته بودند گم شد و شرکت استعماری انگلیس با دقت تمام از این فرصت بهره گرفت تا خود را از انظار پنهان کند.

در آذرماه ۱۳۲۵، زمانی که ارتش شاه مخلوع با دخالت مستقیم مستشاران آمریکایی و کمک شرکت نفت انگلیس جنبش دموکراتیک آذربایجان را سرکوب کرد چنان محیط ضد دموکراتیک و خفقان ارتجاعی در سراسر کشور پدید آمد که برای مدتی جایی برای طرح مسئله نفت باقی نماند.

[1] - در آن سال ها عمال ارتجاع و امپریالیسم برای این که جنبش کارگری را بکوبند تمامی نیروی خود به کار می بردند تا پیوندهای این جنبش را با حزب توده ایران کشف کرده و اعلام کنند. از طرف شرکت استعماری نفت انگلیس و وزارت شاهنشاهی کتاب ها و جزوه ها و نشریه های گوناگونی چاپ می شد، که در آن ها اسناد فعالیت پنهانی حزب توده ایران در مناطق نفت خیز "افشا" می گشت. نویسندگان این نشریه ها می کوشیدند اثبات کنند که فعالیت شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران در مناطق نفت خیز فقط پوششی است برای فعالیت پنهانی حزب توده ایران و لذا هر چه هست و نیست زیر سر این حزب است.

بعدها که ورق برگشت و امپریالیسم و ارتجاع به دستاویزهای دیگری نیازمند شدند، عمال آن ها نیز صفحه را برگردانیدند و ادعا کردند که حزب توده ایران گویا اصولا در خوزستان فعالیت نمی کرده و گویا این منطقه را جزو مناطق نفوذ استعمار انگلیس پذیرفته بوده و هزارها دروغ و بهتان دیگر از این دست، که خود بحث مفصل دیگری است.

ماده قانونی استیفای حقوق ملی ایران از نفت جنوب

گم شدن مساله نفت در محیط وحشت و ارباب پس از شکست جنبش دموکراتیک مردم ایران جنبه کاملاً موقتی داشت. مردم ایران در سال های پس از شهریور ۲۰ با غارت گری شرکت استعماری نفت انگلیس و به طور کلی با جنایت های استعمار انگلیس در میهن ما بیش از آن آشنا شده بودند که بتوانند این مسئله را فراموش کنند. به علاوه سلطه استعمار انگلیس و به طور مشخص سلطه شرکت استعماری نفت انگلیس بر میهن ما تداوم داشت. اثر شوم آن هر روز و هر لحظه احساس می شد. هیچ کس قادر نبود این مساله را از دستور روز خارج کند.

تحول بنیادی هم که در اوضاع جهان پدید آمده بود به زیان استعمار و به سود مبارزات ملی مردم ایران عمل می کرد. شکست و فروپاشی کامل فاشیسم هیتلری و متحدانش که ارتش سرخ در آن نقش اصلی بازی کرد، چنان اوضاع بین المللی را تغییر داده بود که هیچ یک از مناسبات پیش از جنگ نمی توانست تغییر ناپذیر بماند.

شکست نهضت دموکراتیک ایران در سال ۱۳۲۵، بلافاصله پس از پایان جنگ دوم جهانی پیش آمد، یعنی زمانی که هنوز نتایج این واقعه بزرگ جهانی به درستی جمع بندی نشده بود. هر دو گروه محافل ارتجاعی امپریالیستی که این جنگ را آغاز کردند امیدوار بودند که در این جنگ اتحاد شوروی نابود شود و یا تا آن حد ضعیف گردد که آنان بتوانند با خیال راحت یک صلح امپریالیستی را به جهان تحمیل کنند. اما نتایج واقعی جنگ دوم جهانی درست عکس این آرزو از آب در آمد. سوسیالیسم از مرزهای شوروی فراتر رفت. انقلاب های ضد فاشیستی و دموکراتیک توده ای در کشورهای شرق اروپا به پیروزی رسید و این کشورها را از جهان سرمایه جدا کرد. زمینه برای تشکیل اردوگاه سوسیالیسم فراهم آمد.

جنبش کارگری و کمونیستی و هم جنبش دموکراتیک در زمان جنگ و بلافاصله پس از آن در مقیاس جهانی اوج گرفت و به یکی از عوامل های تعیین کننده سیاست بدل گشت. شکست موقت جنبش در کشوری مانند ایران تنها یک حادثه زودگذر در این حرکت قانونمند جهانی بود.

جنبش های ملی و رهایی بخش که طی دوران جنگ جان گرفته بود پس از جنگ سازمان یافته تر و آگاه تر از همیشه وارد عرصه نبرد شد. درست در همین سال ها بود که این جنبش ها جوش عظیم به جلو، به سوی محو کامل سیستم مستعمراتی امپریالیسم و تشکیل دولت های مستقل و ملی و هم چنین سمت گیری سوسیالیستی را تدارک دید.

سرمایه داری به عنوان یک نظام اجتماعی، در جنگ دوم جهانی بسیار تضعیف شد. نه فقط دولت های سرمایه داری امپریالیستی بخشی از قدرت خود را از دست دادند، بلکه به ویژه به اعتبار و حیثیت سرمایه داری ضرباتی جبران ناپذیر وارد آمد. مردم جهان این مسئله را به طور مشخص برای خود مطرح کردند که آیا نظام سرمایه داری می تواند خوشبختی دلخواه انسان را تامین کند؟

در نیمه دوم ۱۳۲۵، زمانی که امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی ایران هجوم علیه جنبش دموکراتیک مردم ایران را آغاز می کردند، هنوز گمان می کردند که می توانند آب رفته را به جوی بازگردانند. ولی فقط مدت کوتاهی لازم بود تا معلوم شود که تناسب قوای طبقاتی چه در مقیاس جهانی و چه در درون ایران به مراتب بیش از آن تغییر کرده است که بتوان وضع قبل از جنگ و از جمله قرارداد استعماری ۱۹۳۳ را دست نخورده حفظ کرد.

یکی از مهمترین نتایج جنگ دوم جهانی، تغییر تناسب نیروها میان خود کشورهای امپریالیستی بود. در این جنگ گروهی از کشورهای امپریالیستی: آلمان، ایتالیا و ژاپن شکست خورده برای مدتی از جرگه خارج شدند. در درون گروه پیروزمند نیز تغییرات عمیقی حاصل شد. امپریالیسم آمریکا در طی جنگ بر قدرت خود افزود و در عوض امپریالیست های انگلیسی و فرانسوی مواضع مهمی را از دست دادند.

در سال های شکست نهضت دموکراتیک ایران (۱۳۲۵) و بلافاصله پس از آن هنوز امپریالیست های انگلیسی و آمریکایی نتایج جنگ را در معامله میان خود جمع بندی نکرده و حساب خود را تسویه نکرده بودند. امپریالیست های انگلیسی امیدوار بودند که بتوانند مواضع خود را در ایران هم در مقابل جنبش ملی و دموکراتیک، هم در برابر فشار امپریالیسم آمریکا حفظ کنند، ولی امپریالیست های آمریکایی با قدرتی که به هم زده بودند اصرار داشتند که بخشی از مواضع انگلستان را در ایران و خاورمیانه اشغال کنند.

این تضاد که آن زمان بسیار حاد بود، در مجموعه سیاست کشور و از جمله در مناسبات میان جناح های مختلف هیات حاکمه ایران منعکس می شد.

امپریالیسم آمریکا قبل از جنگ دوم جهانی نفوذ چندانی در ایران نداشت. رضاخان مدت قریب چهار سال از ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ (۱۳۱۴-۱۳۱۸) روابط با آمریکا را قطع کرد. در این زمان نفوذ آلمان هیتلری در ایران به سرعت افزایش می یافت. پس از سوم شهریور، وقتی حکومت رضاخان یک شبه فرو ریخت بخشی از گردانندگان دربار پهلوی که امید فراوانی به هیتلر داشتند مدتی با این امید مجهول می زیستند که پیروزی از آن هیتلر خواهد بود. اما جریان جنگ در جبهه شوروی و بویژه شکست ارتش آلمان در استالینگراد ضربت روحی سنگینی به آنان وارد آورد که حاصل آن دوگانه بود:

۱. وحشت

۲. نیاز به تکیه گاه جدید.

آنان این تکیه گاه را در وجود امپریالیسم تازه نفس و درنده آمریکا پیدا کردند. در مدت کوتاهی قراردادهای اقتصادی - نظامی بین ایران و آمریکا منعقد شد و ارتش و شهربانی و ژاندارمری و امور مالی و اقتصادی ایران زیر سلطه مستشاران آمریکایی درآمد. از این زمان بود که شوارتسکف ها در ایران لانه کردند و بعدها توانستند کودتای ۲۸ مرداد را تدارک و رهبری کنند.

علاوه بر بخشی از محافل درباری و فئودال های ایران، بخش قابل ملاحظه ای از محافل بورژوازی و روشنفکران بورژوا نیز به سوی آمریکا کشیده شدند. این ها در گذشته نزدیک زیر نفوذ افکار فاشیستی بوده و شوونیسم نژاد پرستانه ضد کمونیستی را به جای ناسیونالیسم ضد امپریالیستی پذیرفته بودند و به این معنا عناصر ملی به حساب می آمدند. وقتی فاشیسم رسوا شد و هیتلر از تخت قدرت به زیر کشیده شد، برخی از محافل روشنفکری هوادار فاشیسم به واقعیت گردن نهادند، در عقاید خود به سود توده مردم تجدید

نظر کرده و در سنگر نبرد ضدامپریالیستی قرار گرفتند و به معنای واقعی ملی شدند. ولی بسیاری از آنان در موضع طبقات بورژوازی ضدکمونیستی باقی ماندند و به جای آلمان، اینک به آمریکا دل بستند و هرچه جنبش انقلابی ملی و دموکراتیک ایران بیشتر اوج گرفت بیشتر به وحشت افتاده، بیشتر زیر دامن آمریکا پنهان شدند.

برجسته ترین نمایندگان این فشر از محافل روشنفکری و بورژوازی مظفربقایی، حسین مکی، و سرلشکرزاهدی هستند که بعدها در جنبش ملی شدن نفت نقش خائنانه ای ایفا کردند.

سرلشکر زاهدی از کسانی بود که در زمان رضاشاه با جاسوسان هیتلری کار می کرد و زمان جنگ به جرم جاسوسی برای **آلمانی ها دستگیر** و مدتی توقیف شد اما بعدها به سازمان های جاسوسی آمریکا منتقل شده از زندان آزاد شد و در ارتش پست حساسی گرفت.

روشنفکران بورژوا که در نبرد طبقاتی علیه زحمتکشان و از ترس "کمونیسم" به دامن آمریکا خزیده بودند در آن زمان ها ضرورتی برای پنهان داشتن اندیشه خویش احساس نمی کردند. آن ها رسماً و علناً تنها راه نجات ایران را توسل به امپریالیسم آمریکا می دانستند و از گسترش سلطه آمریکا در خاورمیانه با لهله و شادی استقبال می کردند و در این باره مطالبی می گفتند که تا دنیا دنیاست عرق شرم آن از پیشانی حضرات پاک نخواهد شد.

حسین مکی که در زمان ملی شدن نفت دبیر جبهه ملی ایران شد گسترش سلطه خونبار امپریالیسم آمریکا را در خاورمیانه و ایران (و به طور کلی سرتاسر جهان) با این جملات بیان می کند:

"مشعل فرشته ای که در مدخل نیویورک ایستاده است !! از روزی که ویلسن طلسم مونرو را شکست و ... لشکرهای آمریکایی را به اروپا فرستاد عمل او روزنه امیدی به روی ملل ضعیف شرق گشود که ممکن است عهد عزلت و انزوای آمریکای بزرگ منتفی شده و عواطف بشردوستی و نوع پروری آمریکا ملل ضعیف شرق را زیر حمایت خود بپذیرد. پرتو ضعیف امید که از افق تازه جدید می درخشید ملیون ایران را انقدر جرات و جسارت داد که به انتظار مساعدت آمریکا با بحران و احتضار مبارزه کنند و به نیروی امید مجهز شوند.

این فکر که آمریکای صلح جوی بشر دوست را به ایران علاقمند ساخت ... زمینه مساعدی در دماغ ملیون ایران یافت [1]."

اندیشه علاقمند ساختن آمریکای "بشردوست" به ایران به اندازه ای در محافل روشنفکری بورژوا رسوخ داشت که حتی حزب ایران که در سال ۱۳۲۵ در مجموع در موضع درستی قرار داشت - و با حزب توده ایران متحد شد - از حضور مستشاران آمریکایی در ایران حمایت می کرد.

وجود این نیروی احتیاط بسیار مهم که زیر ماسک ملی و برای "خدمت به میهن" دخالت امپریالیسم آمریکا را در امور ایران تجویز می کرد و از موضع سیاسی خود شرمی نداشته آن را تبلیغ می کرد، به امپریالیسم آمریکا امکان مانور وسیعی می داد.

در چنین محیط بین المللی و داخلی، سرکوب جنبش ملی و دموکراتیک ایران نتایج مطلوب امپریالیسم را به بار نیاورد. امپریالیسم و ارتجاع:

اولاً، به دلیل تضادهای درونی و با توجه به محیط بین المللی نتوانست دیکتاتوری یک دست پرفردتی را بر سرتاسر کشور مسلط کند. با وجود سرکوب خشن جنبش در آذربایجان، کردستان، خوزستان و سایر ایالات آزادی نسبی مطبوعات باقی ماند و حزب توده ایران ولو در چارچوب بسیار محدود به فعالیت خود ادامه داد.

ثانیاً، سرکوب جنبش با گلوله و تازیانه، نتوانست افکار توده ها را تغییر دهد و مسائلی را که جنبش ملی و دموکراتیک مطرح ساخته است از دستور خارج کند. حزب توده ایران در مدت کوتاه فعالیت خود توانسته بود ضرورت تامین استقلال و دموکراسی، ضرورت انجام تحول بنیادی اجتماعی، سیاسی، ضرورت صنعتی شدن و رفع عقب ماندگی، ضرورت بهبود وسایل زندگی مردم، تامین نان، فرهنگ و بهداشت، برابری همه، ضرورت انجام اصلاحات ارضی بنیادی، ایجاد اقتصاد سالم طبق نقشه و نظایر این ها را به میان توده ها ببرد و به نیروی مادی بدل کند. هر کدام از شعارها را بپذیرید، اگر پذیرفته می شد و اجرا می گردید خواه ناخواه با محو سلطه استعمار ملازمه می داشت و در شرایط مشخص آن روز پای شرکت نفت انگلیس را به میان می کشید.

هیات حاکمه ایران و به ویژه جناح آمریکایی آن پس از سرکوب جنبش، این اندیشه را مطرح کردند که باید به رفرم از بالا دست زد و برخی از خواست های مردم را پذیرفت تا زمینه انقلاب از میان برود. پیشبرد این اندیشه هم خواه ناخواه با منافع شرکت نفت انگلیس برخورد می کرد. زیرا هر اصلاحی نیازمند سرمایه است و ایران سرمایه ای جز نفت نداشت.

در آن سال ها امپریالیست های آمریکایی ظاهراً "آمادگی خود را برای واگذاری وام به مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار اعلام می کردند. اما در عمل از پرداخت آن امتناع ورزیده (و بالاخره هم ندادند) موضوع را به دریافت درآمد بیشتر از نفت و یا ضمانت پرداخت وام از درآمد نفت موکول می کردند.

به این ترتیب با وجود شکست جنبش ملی و دموکراتیک مسئله نفت جنوب لااقل به صورت دریافت درآمد بیشتر از آن در محافل مختلف - از نیروهای ملی گرفته تا بخشی از هیات حاکمه - هم چنان در دستور روز بود.

موضوع مهم دیگری که امکان نمی داد مسئله نفت جنوب مسکوت بماند قرارداد همکاری ایران و شوروی برای بهره برداری از نفت شمال بود. درباره نفت شمال محافل ضد کمونیستی بسیاری مطالب دور از واقع گفته اند و می گویند که بررسی آن ها خارج از بحث کنونی ماست و باید در فرصت دیگری به آن پرداخت. آنچه به خاطر ضرورت بحث باید یادآوری کرد این است که در سال ۱۳۲۵ بین ایران و شوروی یک موافقت نامه همکاری برای تشکیل شرکت مختلط بهره برداری از نفت شمال منعقد شد. این موافقت نامه اگر به تصویب می رسید و اجرا می شد تمام نظام غارت گرانه کارتل بین المللی نفت را در خلیج فارس به هم می ریخت. به این دلیل هیات حاکمه ایران که در زمان اوج جنبش ملی مجبور به امضای چنین موافقت نامه ای شده بود پس از شکست جنبش از تصویب آن امتناع ورزید. مجلس ایران در تاریخ ۳۰ مهرماه ۱۳۲۶ این موافقت نامه را "کان لم یکن" دانست اما رد این موافقت نامه و دست نخورده گذاشتن مواضع شرکت استعماری انگلیسی در نفت جنوب به هیچ روی ممکن نبود. نمی شد چنین روشی را در افکار عمومی توجیه کرد. به علاوه تضادهای درون امپریالیست ها و هیات حاکمه نیز که از آن در بالا یاد کردیم کار خود را می کرد. نتیجه این که رد موافقت نامه ایران و شوروی الزاماً با ماده واحده ای به شرح زیر توأم شد:

"دولت مکلف است در کلیه مواردی که حقوق ایران نسبت به منابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است، به خصوص راجع به نفت جنوب به منظور استیفای حقوق ملی، مذاکرات و اقدامات لازم را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد." [2]

- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران. جلد دوم، مقدمات تغییر سلطنت، چاپ تهران، ۱۳۲۴، ص ۷۵ تا ۷۶. [۱]
- روزنامه اطلاعات، ۳۰ مهرماه ۱۳۲۶ [۲]

۳. تلاش امپریالیسم انگلیس برای مسکوت گذاشتن قانون

نخستین واکنش امپریالیسم انگلیس در برابر آنچه اتفاق افتاد، خوشدلانه بود. استعمارگران انگلیس مواضع خود را در ایران بسیار محکم می دانستند و ضرورتی احساس نمی کردند که در مناسبات شرکت نفت با ایران تغییری به سود ایران وارد کنند. لذا وقتی این ماده قانونی تصویب شد آن را به مثابه پارسنگی در برابر رد موافقت نامه ایران و شوروی تلقی کردند که فقط جنبه تبلیغاتی داشته و اثر واقعی نخواهد داشت. زمانی هم که احساس نمودند نیروهایی وجود دارند که ممکن است این ماده قانونی را جدی بگیرند و طالب اجرای آن باشند به مقابله سریع دست زدند تا آن ها را تاز و مار کرده و از سر راه خود بردارند.

الف - روی کار آوردن کابینه حکیمی

کابینه قوام نقش کثیف و فعالی در سرکوب جنبش ملی ایران ایفا کرده و شدیداً به محافل آمریکایی وابسته بود. قوام مواضع مستشاران آمریکایی را در ارتش و ژاندارمری و سازمان برنامه تقویت می کرد. همین مستشاران اصرار می ورزیدند، برنامه هفت ساله ای که تدوین کرده اند اجرا شود و برای اجرای آن وام ۲۵۰ میلیون دلاری از آمریکا دریافت و از پول نفت پرداخت شود. به علاوه تقویت نیروهای نظامی مورد علاقه خاص آنان بود که آن هم نیاز به پول داشت. تاکید می شد که باید از شرکت نفت انگلیس پول بیشتری گرفت. در پشت سر این توصیه و تاکید هدف واقعی امپریالیسم آمریکا خوابیده بود که می خواست سهم قابل ملاحظه ای از نفت ایران را به چنگ آورد.

به این دلایل بود که قوام ماده مربوط به استیفای حقوق ملی ایران از نفت جنوب را در چارچوب توصیه های مستشاران آمریکایی و منافع فنودال های ایران جدی گرفت و به اداره نفت و به وزارت دارایی ماموریت داد که طریقه استیفای حقوق ایران از نفت جنوب را بررسی کنند. پاسخی که اداره نفت در آذرماه ۱۳۲۶ به نخست وزیر قوام داده جالب است. در این پاسخ توجه داده شده است که کشورهای مختلف در مورد امتیازهای نفتی رفتارهای متفاوتی داشته اند:

"برخی از کشورها مانند مکزیک با تقدیم طرح قانونی صنعت نفت را ملی نموده بعداً با شرکت های دارنده امتیاز قراردادهایی برای جبران خسارت از قبیل تحویل نفت منعقد ساخته اند. برخی دیگر به درآمدهای مالی اکتفا نموده اند. مثلاً در ونزوئلا طرح جدید مالیات بر درآمد به تصویب رسیده که مالیات بر درآمد شرکت های استخراج کننده را (قبل از پرداخت مالیات به دولت های انگلیس و آمریکا) ۳۱/۲ درصد تعیین نموده است. مبلغی که ونزوئلا از این بابت حصول می نماید علاوه بر مبلغ حق الامتیاز است"^[۱].

در این نامه از نخست وزیر خواسته شده است که با توجه به تنوع امکانات و اقدامات "هدف و نظر دولت" را از استیفای حقوق ملی تعیین کند تا بسته به این هدف مطالعاتی انجام گیرد.

این نامه که در آذرماه ۱۳۲۶ نوشته شده محرمانه و مستقیم خطاب به قوام است. و از متن نامه معلوم می شود که از اوایل آبان ماه، یعنی بلافاصله پس از تصویب ماده قانونی در مجلس، قوام برای اجرای آن در چارچوبی که خود می خواست اقدام کرده است. چنین رفتاری نمی توانست مطلوب شرکت سابق نفت باشد. چنان که گفتیم امپریالیست های انگلیسی ممکن می شمردند و لازم می دانستند که قرارداد ۱۹۳۳ و به طور کلی مناسبات ایران و شرکت نفت انگلیس بدون تغییر بماند. از این جا بود که فکر ساقط کردن دولت قوام که ماموریت پلید خود را در سرکوب مردم به پایان رسانیده بود قوت گرفت.

تضادهای درونی هیات حاکمه از جمله اختلاف شاه و قوام نیز سبب ساز شد و در نتیجه ۱۹ آذرماه ۱۳۲۶ کابینه قوام سقوط کرد. چند روزی صحبت از این بود که مجلس به نخست وزیری مصدق تمایل دارد ولی سرانجام اکثریت برای مصدق فراهم نشد و حکیم الملک (ابراهیم حکیمی) به جای قوام به نخست وزیری رسید. به طوری که بعدها معلوم شد، حکیمی پرونده نفت را عملاً "بایگانی کرد و هیچ گونه اقدامی برای استیفای حقوق ملی ایران در نفت - حتی در حدودی که طبقات حاکم بدان نیاز داشتند - به عمل نیاورد.

ب - توطئه انشعاب در حزب توده ایران

تغییر کابینه در آن زمان کار دشواری نبود. امپریالیسم انگلیس در مقامات حاکم ایران آنقدر نفوذ داشت که بتواند عناصر مورد اعتماد خود را در مقامات حساسی قرار دهد. برکناری قوام و برگماری حکیمی نیز آسان انجام گرفت. خطری که شرکت نفت را تهدید می کرد از سوی هیات حاکمه نبود. از سوی مردم بود. گردانندگان شرکت نفت انگلیس هنوز وحشت حاصل از اعتصاب تیرماه ۱۳۲۵ را برتن داشتند و احساس می کردند که اگر جنبش ملی دوباره پا بگیرد مقابله با آن آسان نخواهد بود.

امپریالیست های انگلیسی خطر عمده را در وجود حزب توده ایران می دیدند. این حزب با وجود شکست سنگین آذرماه ۲۵ و خفقان بعد از آن توانست صفوف خود را از نو سازمان دهد و بر یاس روحی حاصل از شکست فائق آید. به علاوه این حزب، تنها حزب و سازمان سیاسی ایران بود که مسئله نبرد با امپریالیسم را به طور قاطع و سازش ناپذیر مطرح می ساخت. سازمان های

سیاسی بورژوازی ایران بسیار پراکنده، لخت، دور از توده مردم و جبان بودند. بزرگترین سازمان سیاسی بورژوا - ملاک ایران حزب دموکرات قوام السلطنه بود که ترکیب بسیار ناهمگونی داشت، به زور و از بالا ساخته شده بود و پس از سقوط قوام قدرت خود را از دست داد. با چنین سازمانی شرکت نفت انگلیس می توانست کنار بیاید و نیازی به روبرویی نداشت.

حزب توده ایران با همه این گونه سازمان ها تفاوت ریشه ای داشت و با وجود نقاهت حاصل از شکست بالقوه قدرت بزرگی بود که نظر سازمان های اطلاعاتی امپریالیسم را به سوی خود جلب می کرد. آن ها اگر می توانستند این حزب را از درون پوسانده و از جوهر انقلابی تهری سازند خطر بزرگی را خنثی می کردند.

نقشه این بود که حزب توده ایران را به یک حزب رفرمیست، حزب "واقع بین" بدل کنند. حزبی که در حد "ممکنات" باقی بماند، "منافع مشروع" امپریالیست ها را در کشور ما بپذیرد تا مانند بچه های خوب سر به راه در پی یافتن راه حل های "مناسب" برای اختلافات باشد. تجربه ای که انحصارات انگلیسی در خود انگلستان و در برخی از کشورهای مستعمره داشتند دل گرم کننده بود. اگر حزب توده ایران هم به جای این که جزء تفکیک ناپذیر اردوگاه لنینی زحمتکشان باشد از قماش احزاب وابسته به انترناسیونال سوسیالیست و شعبه ای از حزب کارگر انگلیس می بود خطر رفع می شد.

مامورین اطلاعاتی انگلیس به کار افتادند. مهره مناسب را هم پیدا کردند. خرابکاری سیستماتیک آغاز شد. مهره ای که نظر آنان را تامین می کرد خلیل ملکی تبریزی بود که از آغاز پیوستن به حزب توده ایران گرایش های انحرافی از خود نشان می داد و این مطلب از چشم هیات حاکمه ایران و به طریق اولی شرکت نفت انگلیس دور نمی ماند. خود خلیل ملکی در دادگاه عقیده ای را که عناصر فعال ارتجاع ایران نسبت به او داشتند به شرح زیر بیان کرد:

"روزی تیمسار ورهرام را در تبریز دیدم... طبعاً سخنانم تظاهر به خط مشی حزبی بود. ورهرام قدری با عصبانیت [1] به من گفت: آقای ملکی به من چه می گویی و تظاهر می کنی. من و ما خوب می دانیم که نه شما آن ها را می پسندید نه آن ها شما را قبول دارند... اما آنچه ما نمی فهمیم این است که شما منتظر چه هستید. [2]"

"من و ما" زمینه ای را که در خلیل ملکی وجود داشت خوب تشخیص می دادند. از این رو بود که او ابتدا به لندن دعوت شد و پس از چندی از طرف شرکت نفت انگلیس بود [3]. نتیجه ای که ملکی از این سفرها گرفت این بود که حزب توده ایران باید منافع مشروع انگلستان و شرکت نفت را در ایران بپذیرد و قبول کند که شرکت نفت انگلیس با دستگاه عظیم صنعت نفت در جنوب:

"مجبور است که برای خودش یک حکومت، یک دستگاه وسیع حکومتی به وجود آورد... فعلاً از شرکت نمی توان انتظار داشت که سرنوشت و مسایل نفتی عظیم خود را به دست پاسبانانی که احتیاج به معرفی ندارند واگذار نماید. [4]"

ملکی وجود موسسات پلیسی شرکت نفت را که تابع دولت ایران نبودند می پذیرفت و شرط استقرار حاکمیت ایران را در خوزستان موکول به جلب رضایت بریتانیای کبیر و حفظ "منافع قانونی" شرکت نفت می دانست و می نوشت:

"دولتی می تواند حاکمیت ایران را در خوزستان مستقرسازد که علاوه بر اصلاح طلبی و میهن پرستی [5] مورد سوء ظن بریتانیای کبیر نباشد و بتواند منافع قانونی شرکت را در حدود پیمان ها و قوانین حفظ نماید. [6]"

"در آبادان هر کار مثبتی بوده به دست مامورین شرکت و تمام حیف و میل ها به دست مامورین دولت می باشد. [6]"

"وقتی که دولت ایران نمی خواهد از حاکمیت خود استفاده نموده و ادارات دولتی منظم به وجود آورد و ضمناً از عواید سرشار نفت صرف نظر می نماید [7] شرکت به عنوان موسسه اقتصادی، خواهی نخواهی خودش برای پیشرفت و استخراج نفت باید این موسسات [منظور ادارت پلیسی شرکت نفت است - جوانشیر] را به وجود آورد [8]!"

این ها جمله های جداگانه ای است که فقط گوشه هایی از طرز تفکر منظم و پی گیر خلیل ملکی را بیان می کند. این طرز تفکر چنان که می دانیم در نقطه مقابل تفکر انقلابی و عمیقاً سازشکارانه بود. ملکی با این شیوه تفکر، پس از شکست نهضت در آذربایجان و سرتاسر ایران، بر شدت فعالیت خرابکارانه خود افزود به این امید که همه حزب را از راه به در کند و زمانی که با مقاومت توده حزبی روبرو شد دست به کار فراکسیونی زد تا شاید بخشی از حزب را با خود ببرد و در صف واحد طبقه کارگر شکاف اندازد.

همزمان با تلاش توطئه گرانه شرکت نفت انگلیس که می خواست هرگونه صدای مخالف را خفه کرده مواضع خود را تحکیم کند، تلاش خرابکارانه گروه ملکی نیز به اوج خود رسید. پائیز ۱۳۲۶ بخش بزرگی از انرژی و وقت حزب صرف مبارزه با آن خرابکاری شد و سرانجام در ۱۴ دی ماه ۱۳۲۶ با تئی چند از یاران صفوف حزب را ترک گفت و ادعا کرد که می خواهد "حزب سوسیالیست توده" به وجود آورد که گویا بهتر از حزب توده ایران

خواهد بود. دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستی جنجال بزرگی، بر سر انشعابی که گویا در حزب توده ایران رخ داده، به راه انداختند. ملکی و یارانش از نفت و تاثیر آن در تصمیم شان کمترین حرفی نمی زدند. اما سرا پای این "انشعاب" بوی نفت می داد.

حزب توده ایران محرکین اصلی و واقعی "انشعاب" را شناخت و افشا کرد. در قرار هیات اجرائیه موقت حزب توده ایران در این باره گفته شده است:

"این انشعاب مربوط به فعالیت مخفی و مرموز امپریالیسم در داخل حزب ما بوده که با کلیه وسایل مستقیم و غیرمستقیم خود ماهرانه عمل کرده است. [8]"

در سرمقاله نامه مردم که به عنوان سند آموزشی حوزه های حزبی تدوین شده گفته می شود:

"امپریالیسم انگلستان در سیاست ایران به هجوم عمومی پرداخته است... چنانچه جریان این به اصطلاح "انشعاب" که مسلماً محرک هر علت اصلی آن در داخل حزب نبود در نظر گرفته شود مسلماً این موضوع نیز در نظم عمومی تهجم اخیر امپریالیسم جای مخصوصی برای خود باز می کند... حزب توده ایران ... در مبارزه بر ضد امپریالیسم و ارتجاع با هرگونه اعمال نفوذ امپریالیسم اعم از آمریکا و انگلستان آشتی ناپذیر است... امپریالیسم بریتانیا با استفاده از ستون پنجم های آگاه و ناآگاه خویش می خواهد، مهارت خود را در خرابکاری ثابت نماید. [9]"

رادیوی مسکو نیز در خبری که درباره "انشعاب" منتشر کرد رابطه آن را با تلاش های امپریالیسم انگلیس برملا ساخت و گفت: "این عمل مسلما" تحت تاثیر تحریکات نفاق افکنانه امپریالیسم به وسیله دارودسته خلیل ملکی انجام شده است ... محافل صلاحیت دار معتقدند که خلیل ملکی با انگلیسی ها مربوط است و با اطلاع و رضایت آن ها اقدام کرده و می خواهد نهضت دموکراسی ایران را از هم بپاشد.^[10]"

- ۱- پیرنیا، ده سال کوشش در راه حفظ و بسط حقوق ایران در نفت، ۳۱-۱۳۲۱، چاپ تهران، ۱۳۴۰ ص ۱۱۷۱^[۱]
- ۲- دفاعیات خلیل ملکی در دادگاه نظامی تهران، روزنامه کیهان، ۱۵ اسفند ماه ۱۳۴۴.^[۲]
- ۳- بنا به نوشته خود ملکی: "درمسافرت به انگستان آقای لاکهارت از طرف وزارت اطلاعات مهماندار مهربان و با عطوفت ما بودند و درمسافرت به آبادان نیز آقای لاکهارت به عنوان رئیس اطلاعات شرکت نفت دعوت کننده و میزبان ما بودند."، نام مردم، ۲۳ فروردین ماه ۱۳۲۶.
- ۴- نامه مردم، شماره ۸۵، ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۲۶.^[۴]
- ۵- همان جا.^[۵]
- ۶- نامه مردم، شماره ۸۵، ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۲۶. گروهی از ضدکمونیست های حرفه ای در سال های اخیر ضمن این که با هواداران ملکی روابط بسیار نزدیک دارند و در فعالیت ضدتوده ای و ضدشوروی وسیعا" با آن ها همکاری می نمایند، این جمله ها ملکی را از روزنامه ها بیرون کشیده به حساب حزب ما می گذارند و مدعی اند که گویا حزب توده ایران منافع مشروع انگلیس را می پذیرفت و غیره... برای مثال مراجعه کنید به کارنامه مصدق و حزب توده، چاپ مزدک در خارج از کشور در ایران در سال ۱۳۵۷ زیرنام کارنامه مصدق نگارش پارسا، یمگانی از طرف انتشارات رواق تجدید چاپ شده است.
- ۷- همان جا.^[۷]
- ۸- نامه مردم، ۲۴ دی ماه ۱۳۲۶.^[۸]
- ۹- نامه مردم، ۲۷ دی ماه ۱۳۲۶.^[۹]
- ۱۰- نامه مردم، ۲۸ دی ماه ۱۳۲۶.^[۱۰]

۴. تعبیر انگلیسی استیفای حقوق ایران از نفت

الف - تشدید تضادها

نخستین عکس العمل شرکت نفت انگلیس در جهت مخالفت جدی با مطالبه حقوق ایران از نفت بی تاثیر نبود ولی اثر موقت داشت. با روی کار آمدن حکیمی و تغییرات متناسب دیگری که از طرف دربار پهلوی در مقامات حساس دولتی و ارتشی داده شد، عمل انگلیسی جای خود را در حکومت کاملاً محکم کردند و چنان که گفتیم پرونده نفت را به طور کلی بایگانی کردند. "انشعاب" در حزب توده ایران هم اگر چه شکست خورد ولی به هر صورت چند ماهی وقت و انرژی حزب را به خود مشغول کرد تا صفوف حزب از نو تحکیم شده برای نبرد برون حزبی آماده شود. عکس العمل تند شرکت نفت و خرابکاری عمال آن در داخل حزب دموکرات قوام السلطنه و سایر سازمان های بورژوازی، سبب شد که این سازمان ها هم برای مدت قابل ملاحظه ای به خود مشغول باشند و با "انشعاب" و "انحلال" و "قهر و آشتی سرکنند. نتیجه این که برای مدت کوتاهی پرونده نفت مسکوت ماند. اما این وضع نمی توانست دوام بیاورد.

موضوع نفت جنوب فقط یک ماده قانونی نبود که بتوان آن را بایگانی کرد. مردم ایران حق خود را از امپریالیسم انگلیس می خواستند (ماده واحده فقط جزء کوچکی از خواست مردم را منعکس می کرد) و با وجود این که از شکست نهضت زمان زیادی نمی گذشت احساس می شد که مردم از نو به پا می خیزند و خود را برای مقابله جدی تر آماده می سازند.

آغاز قوس صعودی نهضت را در پیشرفت کار حزب توده ایران هم می شد دید. این حزب در مدت کوتاهی پس از انشعاب بر تمام عواقب آن پیروز شد، صفوف خود را مستحکم کرد تا جایی که توانست دومین کنگره حزبی را در بهار ۱۳۲۷ برگزار کند. نظیر چنین وضعی کم و بیش در صفوف سایر نیروها هم احساس می شد. روزنامه های تهران در بهار و تابستان ۱۳۲۷ مساله نفت جنوب را به یکی از دفاع ترین مسایل روز بدل کرده بودند و درباره استیفای حقوق ایران از نفت - که شرکت نفت انگلیس قصد بایگانی کردن آن را داشت - مطالب فراوان می نوشتند.

اعمال فشار امپریالیسم آمریکا و علاقه هیات حاکمه ایران به افزایش درآمد نفت را هم نباید نادیده گرفت. مسکوت ماندن موضوع نفت جنوب نه مورد تمایل آمریکا بود و نه خواست باطنی هیات حاکمه ایران را تامین می کرد. هر یک از این دو از زاویه معینی خواستار طرح مساله بودند.

۶ اکتبر ۱۹۴۷ (۱۴ مهرماه ۱۳۲۶) دو هفته قبل از آن که موافقت نامه همکاری ایران و شوروی در مجلس رد شود، بین آمریکا و قوام قرارداد نظامی محرمانه ای به امضا رسید که به نام امضا کنندگانش به قرارداد جم - آلن معروف است. به موجب این قرارداد ارتش ایران به دست مستشاران نظامی آمریکایی سپرده می شد. این قرارداد با ماهیت آشکار استعماری و تجاوزکارانه همان قراردادی است که در ۱۳۴۳ زمان نخست وزیر حسنعلی منصور با واگذاری مصونیت سیاسی به مستشاران آمریکایی تکمیل گردد و آن موج عظیم اعتراض و نبرد معروف به ۱۵ خرداد را بوجود آورد و تا قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مناسبات ارتش ایران و آمریکا براساس آن تنظیم می شد.

به دنبال انعقاد این قرارداد اسارت بار نفوذ امپریالیسم آمریکا در ایران بسیار افزایش یافت و ... آمریکایی ها موضوع پیوستن رسمی ایران به اردوگاه امپریالیسم را مطرح ساختند و درست زمانی که می بایست کشور ما علیه استعمار به نبرد برخیزد این اندیشه را به وسعت تبلیغ کردند که گویا تنها با کمک آمریکا می توان زنده ماند. تهران مصور که پیوند نزدیکی با دربار داشت می نوشت:

"از طرفداران سیاست موازنه منفی کم کم کاسته می شود و کسانی که سیاست یک طرفه، قوی، قطعی (!) را به حال ایران مفید می دانند رو به تزاید است ... ایران باید به طور قطع وارد یکی از بلوک های سیاسی دنیا شود. [1]"
"تا وقتی ما جنگ می کردیم (!! مملکتی زنده بودیم ... از وقتی خانه نشین شدیم آفتاب افتخار ما غروب کرد. [2]"
نظر واقعی تهران مصور روشن است. او بنام دفاع از افتخارات ایران هوادار نوکری آمریکاست. علاوه بر تهران مصور و امثال آن که نظر دربار را منعکس می کردند روزنامه هایی هم که منعکس کننده نظر جناح آمریکایی بورژوازی وابسته ایران بودند - و بعدها در جبهه ملی نقش مهمی ایفا کردند از وابستگی ایران به آمریکا صریحاً دفاع می کردند. مثلاً روزنامه آزاد می نوشت:

"در دنیای امروز بی طرفی و سیاست موازنه منفی دیگر معنا و مفهومی ندارد. [3]"
در همین زمان در مجلس شورا قرضه برای خرید تسلیحات از آمریکا به تصویب می رسید و ضمن آن صریحاً از ضرورت پیوستن ایران به بلوک آمریکا سخن می رفت. در همین زمان هم بود که برنامه هفت ساله به مجلس داده شد که یکی از شرایط اجرای آن وابستگی به آمریکا، دریافت وام از آن کشور و طبعاً دادن سهمی از نفت به انحصارات آمریکایی بود.
امپریالیسم انگلستان علی رغم این فشار مقاومت می کرد و خود را تا آن حد قوی می دانست که حتی به حمله متقابل دست بزند. اواخر پاییز ۱۳۲۶ انگلستان قرارداد جدید نظامی - سیاسی با عراق منعقد کرد که گفته می شد نخستین قرارداد از سلسله قراردادهایی است که انگلستان می خواهد با کورهای عربی منعقد کند.
سردمداران سیاست انگلیس گمان می کردند که نیازی به عقب نشینی در ایران ندارند. ایدن یکی از رهبران برجسته حزب محافظه کار انگلیس که در سال ۱۳۲۷ به ایران آمد از آبادان دیدن کرد و به این نتیجه رسید که ضرورتی برای تغییر وضع نیست.

ب - ضرورت تغییر در مناسبات ایران و انگلیس

تلاش امپریالیسم انگلیس برای حفظ و تحکیم مواضع خویش در ایران و خاورمیانه و عدم توجه به مخالفت مردم با شرکت غارت گر نفت، با تناسب قوای واقعی در عرصه جهان و ایران تطبیق نمی کرد.
در همان سال ۱۳۲۶ به روشنی احساس می شد که امپریالیسم انگلیس نمی تواند رهبری ارتجاع بین المللی را بر عهده داشته باشد. این سال، سال بویژه دشواری بود. بسیاری از آرزوهای واهی استعمارگران انگلیس در این سال برباد رفت. وامی که انگلستان از

آمریکا گرفته بود به جای پنج سال پیش بینی شده فقط در یکسال مصرف شد، توازن پرداخت های انگلیس به شدت منفی بود. هزینه سیاست خارجی امپریالیستی، آن چنان سنگین بود که اقتصاد ویران انگلیس از عهده آن بر نمی آمد. جنبش های رهایی بخش نیز در سرتاسر مستعمرات انگلستان رشد می کرد. انگلستان مجبور شده بود در هندوستان، برمه و سیلان، در برابر این جنبش ها عقب بنشیند و مجبور شده بود "تعهدات" بین المللی خود را محدودتر سازد. زمستان سال ۱۳۲۵ انگلستان جای خود را در یونان به آمریکا داد و در سال ۱۳۲۷ مجبور شد طبق نقشه مارشال امتیازات مهمی به آمریکا واگذار کند و اجازه دهد که در خاک انگلستان پایگاه های هوایی آمریکایی ساخته شود.

در داخل ایران هم انگلستان با مقاومت روبه رو بود. هم از طرف توده مردم و هم از طرف بخش قابل ملاحظه هیات حاکمه. هیات حاکمه ایران با احساس ضعف استعمار انگلیس بیشتر به سوی امپریالیسم تازه نفس آمریکا کشیده می شد. به ویژه در آن جناح از دربار که قبل از سوم شهریور زیر دامن هیتلر خزیده بودند، کشش به سوی آمریکا بسیار شدید بود. به علاوه پیشنهادهایی که امپریالیسم آمریکا در جهت نظامی گری و "مدرنیزاسیون" کشور (نواستعمار) می داد نظر بسیاری از محافل بالا را جلب می کرد و وسیله مناسبی برای مقابله با انقلاب از پایین تلقی می شد.

مقاومت در میان مردم ایران نیز بسیار شدید بود. اشکال نوینی از مبارزه پدید می آمد و مسایل نوینی مطرح می شد که سابقه نداشت. از جمله پیدایش حس همدردی با مردم فلسطین و مقابله با دولت صهیونیستی اسرائیل اهمیت فزاینده ای داشت. عده ای از روحانیون، از جمله آیت الله کاشانی جنبش همدردی با فلسطین را سازمان داده و رهبری می کردند. همین سازمان ها، در سال های بعد نقش معینی در جنبش ملی شدن نفت ایفا نمودند.

بغرنجی اوضاع سیاسی و تشدید تضادها سبب شد که کابینه حکیمی بیش از چند ماه دوام نیاورد. این کابینه در اسفند ماه ۲۶ ترمیم شد و در آخر خرداد ۲۷ سقوط کرد و جای خود را به عبدالحسین هژیر داد. مسئله نفت و استیفای حقوق ایران از نفت جنوب الزاما مطرح شد. هیچ کس نمی توانست ضرورت تغییر در مناسبات ایران و شرکت نفت انگلیس را انکار کند.

پ - غیرقانونی کردن حزب توده ایران

امپریالیسم انگلیس با احساس ضرورت تغییر به فکر افتاد که ابتکار را به دست خود بگیرد تا آن را در حد دلخواه خویش کنترل کند. بازی بسیار بغرنجی توأم با تضادها، پیشرفت ها و عقب نشینی ها آغاز شد. می بایست چنان شیوه ای اتخاذ شود که لاف لاق پر نفوذترین محافل حاکمه را قانع کند. به عبارت دیگر می بایست به جای توجه به مسئله واحد نفت جنوب، مجموعه مسایل به هم پیوسته ای مطرح و حل شود تا بتوان یکی را به حساب دیگری معامله کرد. این طرح به صورت کلی زیر تدوین شد:

۱. دیکتاتوری دربار تحکیم گردد و هر نوع آزادی سرکوب شود تا بدین وسیله:
اولاً، محافل قدرت طلب درباری قانع شده با انگلستان همکاری نزدیک تری داشته باشند،
ثانیاً، قدرت مقاومت و مقابله از توده مردم سلب شود.

۲. در قرارداد ۱۹۳۳ تغییرات جزئی وارد آید که بر درآمد ایران شندرغازی بیفزاید و در ضمن پایه قرارداد را تحکیم کند.
اجرای این طرح به عهده عبدالحسین هژیر گذاشته شد که مورد اعتماد دو جانبه دربار و سفارت انگلیس بود. او ابتدا به عنوان وزیر مشاور در اسفند ۱۳۲۶ وارد کابینه شد و سه ماهه بهار ۱۳۲۷ را تدارک دید و سپس به مقام نخست وزیری گمارده شد تا نقشه را مستقیماً اجرا کند.

از همان فروردین ۲۷ خبرهای مربوط به احتمال حمله به آزادی خواهان و در صف نخست حزب توده ایران در رادیوها و مطبوعات منتشر می شد خبرگزاری های آمریکایی و انگلیسی این خبرها را با لحن تاییدی منتشر می کردند و می گفتند:
" لندن، آسوشیندپرس: در سه شهر مازندران حکومت نظامی برقرار گردیده و قریب سه هزار نفر توقیف شده اند که با حزب توده ایران ارتباط داشته اند.

یکی از سخنگویان ارتش خاطرنشان ساخته است که علاوه بر توقیف شدگان هر کس از این پس امنیت کشور را متزلزل کند توقیف خواهد شد. و حکومت نظامی هر جا که لازم باشد برقرار خواهد شد.

محافل دولتی تایید می کنند که در نظر است اقدامات شدیدی بر ضد کمونیست ها در سرتاسر کشور به عمل آید. یکی از منابع نزدیک به دولت به خبرنگار آسوشیندپرس گفت که تقریباً " ۹۰۰ تن از اشخاص مظنون منجمله چند تن استاد دانشگاه و عده زیادی از کارمندان دولت برای توقیف نام نویسی شده اند. [4] "

محافل وسیع اجتماعی احساس می کردند که حمله به حزب توده ایران مقدمه هجوم به همه آزادی هاست. یکی از رونامه ها می نوشت:

" همه می دانند که اگر امروز شمشیری برای زدن گردن فلان افراطی بالا می رود برای این است که دست جلاذ ورزیده شود و فردا وقتی نوبت گردن زدن اصلاح طلبان معتدل و باقی طرفداران خرده بورژوازی رسید بهتر و زودتر بتواند کار خود را انجام دهد. [5] "

وحشت از دیکتاتوری دربار قشرهای وسیعی را فرا می گرفت. به علاوه در درون هیات حاکمه نیز یکپارچگی وجود نداشت. تضادهای شدید آمریکا و انگلستان، تضادهای جناح های مختلف طبقات حاکم و حتی تضادهای فردی شخصیت های سیاسی دست به دست هم می داد و چنان محیطی ایجاد می کرد که مساعد برای استقرار دیکتاتوری یک جناح علیه جناح دیگر نبود.

اواخر فروردین ماه ۱۳۲۷ مطبوعات تهران از گروه های سیاسی بسیار متفاوت برای نخستین بار پس از شکست سال ۲۵ دور هم جمع شدند تا مشترکاً علیه دیکتاتوری مبارزه کنند. نخستین جلسه ۲۹ فروردین ماه تشکیل شد و از آن پس جلسات دیگری تشکیل یافت. جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری که به این ترتیب به وجود آمد طیف بسیار وسیعی از مخالفان دربار را در برمی گرفت. برخی از مطبوعات هوادار آمریکا که با انگلستان در تضاد بودند و حتی برخی از مطبوعات وابسته به فتودال های هوادار

انگلیس که از تشدید دیکتاتوری شاه و بازگشت به دوره سیاه رضاخانی وحشت داشتند در این جبهه شرکت می کردند و لذا جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری اتحادی کاملاً" موقت و محدود بود. اما همین اتحاد بسیار اهمیت داشت. جلو اجرای نقشه شرکت نفت انگلیس و مقامات قدرت طلب درباری را موقتاً" سد می کرد.

امکان همکاری قشرهای وسیع مبارزین سیاسی را با حزب توده ایران نشان می داد و ثابت می کرد که با وجود ضربات سنگینی که به حزب توده ایران وارد آمده این حزب صفوف خود را چنان به سرعت سازمان داده که در این لحظه نیروی بسیار موثر سیاسی است و بدون شرکت آن نمی توان کار بزرگی از پیش برد.

مقابله مردم، تشکیل جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری که لبه تیز آن علیه دربار متوجه بود، به اضافه تضادهای شدید آمریکا و انگلیس موقتاً" نقشه استقرار دیکتاتوری را به عقب انداخت ولی منتفی نکرد. برای اجرای پر قدرت تر و بی تزلزل تر این نقشه محافل درباری خود عبدالحسین هژیر را به نخست وزیری برگماشتند. او سفر "غیررسمی" شاه را به انگلستان تدارک دید. این سفر تابستان ۱۳۲۷ انجام پذیرفت و در جریان آن قرار و مدار کامل گذاشته شد که دو رکن اصلی آن عبارت بود از:

استقرار دیکتاتوری، تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳. هژیر هر دو جانب نقشه را با هم پیش می برد. او هشتم مهرماه ۱۳۲۷ مذاکرات پنهانی با شرکت نفت را آغاز کرد و هم زمان با آن هجوم به حزب توده ایران را تشدید کرد.

درباره این مذاکرات بعدها اطلاعات بیشتری منتشر شد و نشان داد که هژیر تنها در چارچوب قرارداد ۱۹۳۳ و اجرای هر چه دقیق تر آن و افزایش نسبی درآمد ایران مذاکره می کرده است. چیزی که خواست دربار بود و می توانست به طور کلی مورد توافق شرکت نفت قرار گیرد.

در مورد سرکوب حزب توده ایران، هر دو نیروی امپریالیستی انگلوآمریکن با وجود تضاد شدید در سایر عرصه ها توافق کامل داشتند و آن را به حق نخستین گام برای سرکوب مجموع جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران می دانستند. از اینجا بود که کار هجوم به حزب توده ایران با سرعت بیشتری جلو می رفت.

در مدت کم تر از یک ماه روزنامه مردم توقیف شد، عده زیادی از دانشگاہیان و فرهنگیان روشنفکر و مبارز تبعید شدند، نقشه ترور رهبران حزبی کشیده شد و سازمان های تروریست پنهانی با شرکت گروهیانان درباری و اوپاش به رهبری مستشاران آمریکایی پدید آمد، دانشجویان تحت فشار قرار گرفتند که در محیط دانشگاه در امور سیاسی دخالت نکنند و در این باره التزام بدهند. سرانجام در آبان ماه افشا شد که هژیر لایحه غیرقانونی کردن حزب توده ایران را تدوین کرده است. روزنامه زندگی نوشت:

"در کریورهای مجلس مطالبی از طرف بعضی وزرای کابینه آقای هژیر و چندتن از نمایندگان مخصوص و شناخته شده عنوان شد که موجب حیرت و تعجب گردید. به قراری که می گویند دولت آقای هژیر در نظر دارد دو لایحه قانونی با قید دو فوریت به مجلس تقدیم کند: یکی قانون تحدید مطبوعات به چهار روزنامه در تهران و یک روزنامه در شهرستان. دوم لایحه غیرقانونی شمردن حزب توده ایران و اجازه گرفتن دولت برای بستن این حزب و تعقیب کلیه عناصر موثر آن." [6]

ت - مرحله نهایی اجرای توطئه

هژیر نمی توانست نقشه انگلیسی - درباری را تا پایان پیش برد. او دشمنان سیاسی و شخصی فراوانی داشت. صداقت او در خدمت به دربار پهلوی و تسلیمش در برابر بانوان (اشرف خواهی شاه) فاسد درباری به حد گستاخی و وقاحت می رسید. نیروهای مترقی جامعه و جناح هایی از هیات حاکمه در برابر او صف بسته بودند. محافل روحانی نیز زیر رهبری آیت الله کاشانی به طور آشکار و قاطع با هژیر دشمنی می کردند. به این دلیل بود که اجرای نهایی عملیات به عهده ساعد گذاشته شد که لااقل در محافل حاکمه زمینه نفوذ گسترده تری داشت.

ساعد اجرای عملیات را با دقت و سرعت آغاز کرد. او سرکوب جنبش دموکراتیک و تحکیم دیکتاتوری دربار را جلو انداخت تا زمینه برای مذاکرات نفت و تجدید نظر در قرارداد، موافق تعبیر شرکت نفت از استیفای حقوق ایران، فراهم آید. "حسن" این کار در این بود که مرحله اول یعنی سرکوب نیروهای دموکراتیک را می شد با توافق امپریالیسم آمریکا پیش برد. طبیعی است که نظر آمریکا و انگلیس حتی در مورد چگونگی رژیم دیکتاتوری که باید روی کار آید یکی نبود. امپریالیست های آمریکایی می کوشیدند که دربار را به سوی خود جلب کنند و دیکتاتوری موافق میل خویش بر سر کار آورند اما اختلاف بر سر این مساله مانع از وحدت نظر امپریالیست ها در مبارزه با مردم ایران و قبل از همه حزب توده ایران نبود.

امپریالیست ها با این دستاویز، که گویا شوروی می خواهد در ایران "انقلاب" کند، هر نوع جنایت علیه حزب توده ایران و جنبش های ملی و آزادی خواهانه در میهن ما را قانونی می شمردند و مستشاران آمریکایی در ارتش و ژاندارمری و مشاورین پنهانی آمریکا در دربار، از هیچ نوع جنایتی علیه حزب توده ایران روگردان نبودند.

کابینه هژیر سقوط کرد. اما نقشه غیرقانونی کردن حزب توده ایران از دستور خارج نشد. نمایندگان وابسته به دربار و امپریالیسم آن را به شدت دنبال کردند. محمدعلی دهقان، یکی از فاسدترین چهره های سیاسی دهه ۲۰، که از طرف دربار وکیل مجلس بود، با کابینه ساعد از این نظر مخالفت کرد که چرا غیرقانونی کردن و بستن حزب توده ایران را در برنامه خود قرار نداده است! او طی سخنرانی خود در مجلس (۱۷ آذرماه ۱۳۲۷)، پس از دشنام های بسیار زشت به حزب توده ایران، پیشنهاد کرد که این حزب "بسته شود" و فعالیت آن "موقوف" گردد. او این مسئله را با مجموع سیاست کشور مربوط کرد و گفت که بی طرفی معنی ندارد و ایران باید رسماً" و علناً" به بلوک غرب بپیوندد.

به این ترتیب نقشه درباری - آمریکایی - انگلیسی غیرقانونی کردن و یا بستن حزب توده ایران، به طور رسمی افشا شد و به مجلس شورا آمد. همزمان با آن، فشار به اعضای حزب توده ایران از حد گذشت. در کارخانه ها، مدارس، دانشگاه ها و وزارت خانه ها اعضای حزب را از کار اخراج و تبعید می کردند. در همه شهرها هجوم به اعضا و هواداران حزب، که فعالیت آن ها الزاماً" نیمه علنی بود - به امر عادی بدل شده بود و هر چند روز سروکله یک مسئول حزبی را می شکستند. اسناد و مدارکی که

در اختیار حزب بود، نشان می داد که همه این توطئه ها از یک مرکز: دربار، ارتش، و پشتیبانان آمریکایی - انگلیسی آن ها، رهبری می شود. ۲۱ آذرماه ۱۳۲۷، دبیرکل کمیته مرکزی حزب، بسیاری از این اسناد را در یک مصاحبه مطبوعاتی رو کرد و نشان داد که از وزارت جنگ و ستاد ارتش، طی نامه های محرمانه ای به وزارت خانه ها و کارخانه ها و غیره، دستور اخراج و تبعید توده ای ها صادر می شود.

در آغاز زمستان، محیط سیاسی کشور بغرنج تر و تضادها شدیدتر شد. احساس می شد که لحظه قطعی فرا می رسد. در نیمه آذر ۱۳۲۷، جرج آلن معاون وزارت خارجه آمریکا به ایران آمد و به طوری که روزنامه ها نوشتند، "برخلاف آداب و رسوم بین المللی" مستقیماً و محرمانه با شاه مخلوع ملاقات کرد. این ملاقات دو نفری بود. در آن حتی وزرا شرکت داده نشدند.

بنا به نوشته روزنامه ها - از جمله روزنامه آتش - مسایل مورد بحث عبارت بود از "استقلال" ایران و "دموکراسی"! به عبارت دیگر، هم سیاست داخلی و هم سیاست خارجی ایران مطرح شده بود. اگر سیاست عمومی امپریالیسم آمریکا و به ویژه هیستری شدید ضد کمونیستی و ضدشوروی آن را در آن سال ها در نظر بگیریم، می توانیم تصمیماتی را که در این جلسه محرمانه گرفته شده است، حدس بزنیم.

در آغاز دی ماه، تقریباً "اشکار بود که تصمیم دایر به غیرقانونی کردن حزب توده ایران و هجوم عمومی به دموکراسی در ایران قطعی شده و به اصطلاح شمارش معکوس آغاز شده است. عمال ارتجاع و امپریالیسم به این فکر بودند که حادثه ای بسازند و آن را به حساب حزب توده ایران بگذارند. ۲۸ آذرماه، در جلو دانشگاه انفجارهایی رخ داد که بر اثر آن عده ای کشته شدند. این حادثه عجیب، توضیح ناپذیر بود. ستاد ارتش اعلامیه ای صادر کرد و ماجرا را این طور توضیح داد که گلوله ها از اسلحه ضد هوایی شلیک شده و قرار بود در آسمان منفجر شود، ولی "به دلایل نامعلوم" در ارتفاع لازم منفجر نشده و به سطح زمین نزدیک شده است! (مردم ۶ دی ماه ۱۳۲۷) اما این "توضیح" ستاد ارتش کسی را قانع نکرد. گفته می شد که حوادثی در پس پرده می گذرد. روزنامه وظیفه، مورخ ۵ دی ماه ۱۳۲۷، نوشت:

"تصمیم این بود که اغتشاش و تیراندازی و اخلال امنیت را به حزب توده منتسب ساخته و افکار را علیه آن برانگیزند... عده ای از نمایندگان مطبوعات را ترور کنند و لایحه غیرقانونی بودن حزب توده ایران را به قید دو فوریت به مجلس تقدیم نمایند." روزنامه کیهان (۱۵ دی ماه ۱۳۲۷) به استناد رادیوی مسکو نوشت:

"گلوله باران هایی که در تهران، در ۲۸ آذرماه ۱۳۲۷، به وقوع پیوست، یک خیانت بزرگ بود... این جریانات برای خفه کردن مردم، از بین آزادی خواهان و تشکیل حکومت نظامی است."

این نقشه آن روز اجرا نشد، زیرا حادثه انفجار در دانشگاه خیلی ناشیانه بود. دشوار بود مردم باور کنند که حزب توده ایران توپ ضد هوایی و اسلحه و مهمات سنگین در اختیار دارد. احتمالاً "حوادث دیگری هم پشت پرده می گذشت. از جمله این که هنوز دعوای آمریکا و انگلیس حتی در این مورد به پایان نرسیده بود. شاه همچنان به ملاقات های محرمانه ادامه می داد. به نوشته روزنامه ها:

"چند روز قبل در مبارک آباد بین اعلیحضرت همایونی و آقای تقی زاده و میس لمیتون ملاقات محرمانه ای دست داد. گویا نقشه زمامداری تقی زاده در میان است. [7]"

میس آن. لمیتون، جاسوس سرشناس انگلیس و وابسته فرهنگی سفارت انگلیس در تهران بود، که سیاست ویژه استعمار انگلیس را در ایران رهبری می کرد. احتمالاً "در این ملاقات محرمانه، فقط زمامداری تقی زاده مطرح نبود، بلکه تقویت مواضع دربار، تغییرقانون اساسی، مساله نفت و تشدید ترور در داخل کشور نیز مطرح بوده است.

در این روزها محیط سیاسی کشور به شدت علیه استعمار و به ویژه علیه شرکت نفت انگلیس برانگیخته شده بود. حزب توده ایران متشکل ترین نیروی دموکراتیک و ضد استعماری بود، که به رغم توطئه گری های دربار و امپریالیست ها، به روشن گری و سازماندهی انقلابی می پرداخت و عمال امپریالیسم و ارتجاع را افشا می کرد. مطالب روزنامه مردم، در آن روزها، به طور عمده به نبرد ضدامپریالیستی و ضد درباری اختصاص داشت.

در آغاز بهمن ماه، هیجان افکار عمومی به اوج رسید. پنجم بهمن ماه، دولت ساعد در مورد مذاکرات پشت پرده نفت استیضاح شد و مذاکرات مجلس به وسعت در میان مردم انعکاس یافت. حزب توده ایران، در همکاری با حزب ایران، نخستین تظاهرات گسترده ضد شرکت سابق نفت را سازمان داد. راه پیمایی بزرگی جلو دانشگاه تهران آغاز شد و به میدان بهارستان خاتمه یافت. شعارهای این راه پیمایی بزرگ، قاطع و روشن علیه امپریالیسم انگلیس و آمریکا بود. حزب توده ایران نه تنها امپریالیسم انگلیس را، که می خواست جای خود را تحکیم کند، افشا می کرد، بلکه خطر امپریالیسم تازه نفس آمریکا را هم متذکر می شد. این راه پیمایی، که از هر نظر در زندگی سیاسی کشور بی سابقه بود، خبر از گسترش عظیم نفوذ و قدرت حزب توده ایران و تاثیر شعارهای ضد امپریالیستی آن می داد.

زیر فشار افکار عمومی، روز نهم بهمن ماه، تقی زاده، عاقد قرارداد ۱۹۳۳، در پشت تریبون مجلس اعتراف کرد که این قرارداد در شرایط غیرعادی و ترور به ایران تحمیل شده است. تقی زاده خود را مامور مسلوب الاختیاری نامید که طبق دستور رضا شاه مجبور به امضای قرارداد شده است. او گفت که حوادثی در پشت پرده گذشته و خود رضا شاه هم، که گویا راضی به تمدید مدت قرارداد شرکت سابق نفت نبوده، در آخرین لحظه به دلایلی نظر خود را تغییر داده است.

این اعتراف نشان می دهد که آن روز چه محیط سیاسی ای در کشور ما حاکم بود. ضد امپریالیستی و ضد دربار پهلوی چگونه اوج می گرفت.

۱۱ بهمن ماه ۱۳۲۷، امتیاز بانک شاهنشاهی (بانک استعماری انگلیس در ایران) پایان یافت. ولی دربار و دولت به فکر تمدید مدت آن بودند و حزب توده ایران طرد استعمار انگلیس را از همه عرصه ها طلب می کرد. همه سرمقاله های "مردم" در این روزها، ضد امپریالیسم و ضد دیکتاتوری دربار پهلوی بود.

۱۴ بهمن ماه ۱۳۲۷، محمدعلی دهقان، نماینده درباری معلوم الحال مجلس، سوالی از دولت به رئیس مجلس داد و با تهدید به استیضاح، پرسید:

"طبق قوانین و مقرراتی که به قوت خود باقی است (!) اشاعه مرام کمونیسم ممنوع شده و مرتکبین مجرم و قابل تعقیب کیفری هستند. به چه مناسبت از تبلیغ این مرام جلوگیری نمی شود و احزابی نشریه های مخصوص... می دهند و مورد تعقیب قرار نمی گیرند؟ [8]"

۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷، روز جمعه، حزب توده ایران برای تحلیل از شهدا، میتینگ در این بابویه بر سر مزار "ارانی" ترتیب داد. همه مبارزان توده ای و هواداران حزب و بسیاری از عناصر دموکرات در آن جا جمع بودند. هنگام بازگشت به شهر، خبر رسید که به شاه تیراندازی شده و پلیس و ارتش، به بهانه آن، به کلوب مرکزی حزب و همه سازمان های حزبی و اتحادیه ها هجوم آورده است.

۱۶ بهمن ماه ۱۳۲۷، روزنامه های تهران خبر "تیراندازی" به شاه را منتشر کرده با تیترهای درشت نوشتند:

"هویت مرتکب کاملاً معلوم و انتساب به حزب توده مسجل است! [9]"

روزنامه کیهان، به نقل از مقامات دولتی افزود که در جیب او "نامه هایی از طرف حزب توده و روزنامه مردم"، "مقداری فرمول شیمیایی" و در زیر جورایش "یک دشنه زهرآلود" یافته اند!
همان شب ۱۵ بهمن، بلافاصله پس از "تیراندازی" به شاه، دولت طی اعلامیه ای حکومت نظامی برقرار نمود و "فعالیت احزاب و اجتماعات را مطلقاً ممنوع" اعلام و انتشار مطبوعات را منع کرد.

۱۶ بهمن ماه ۱۳۲۷، جلسه مجلس شورا تشکیل شد. دکتر منوچهر اقبال، وزیر کشور، دفترچه ای را، که آن را دفتر یادداشت و خاطرات ضارب (ناصر فخرآرایی) می نامید، از پشت تریبون مجلس خواند و ادعا کرد که فخرآرایی منتسب به حزب توده ایران است. محمدعلی دهقان و صفوی حزب توده ایران را خائن نامیدند. (سردار فاخر حکمت رئیس مجلس گفت: "این حرف ها مربوط به مجلس نیست. مطالبی است که سوء قصد کننده در دفتر خاطرات خود نوشته است").

سرانجام دکتر اقبال متن اعلامیه دولت درباره حکومت نظامی و تصمیم فوق العاده شب ۱۵ بهمن هیئت وزیران راجع به انحلال حزب توده ایران را قرائت کرد. او از جمله گفت:

"از چند سال پیش در داخل کشور مفاسد جویی به نام حزب توده ایران دور هم جمع شده و یک عده مردمان ساده لوح را با کلمات فریبنده اغفال و هر روز ایجاد اغتشاش، هرج و مرج نموده و در صدد واژگون کردن بنیان و اساس کشور بودند. اینک صرف نظر از ترویج مرام اشتراکی... زمینه انقلاب در کشور را فراهم می سازند. بنابراین... حزب مزبور را منافی استقلال (!) کشور تشخیص و دستور می دهد سازمان حزب مزبور در تمام کشور منحل و افراد خائنی که مدارک لازم علیه آن ها موجود است طبق مقررات قوانین مربوطه تحت تعقیب قرار گرفته و مجازات شوند. [10]"

در همان روزهای ۱۵ و ۱۶ بهمن، پلیس و ارتش تنی چند از محافل مذهبی از جمله آیت الله کاشانی و داماد وی فقیهی شیرازی را دستگیر و تبعید کردند و تعداد کثیری از رهبران و فعالین حزب توده ایران را دستگیر و به زندان انداختند.

اجامر و اوپاش و پلیس و مامورین رکن ۲، سازمان های حزب را درهم کوبیدند و تابلوهای کلوب ها را هر جا باقی مانده بود، پایین کشیدند. ضرب و شتم و دستگیری و تبعید و شکنجه اعضا و هواداران حزب در سراسر کشور "قانونی" شد.

۱۹ بهمن ماه ۱۳۲۷، دولت لایحه قانونی "تحدید مطبوعات و مجازات مرتکبین جرایم مطبوعاتی" را به مجلس تقدیم کرد، که به موجب آن، هر روزنامه یا نشریه ای "نسبت به پادشاه مملکت و خانواده سلطنتی و شعائر مقدس ملی!" توهین کند، از طرف شهربانی توقیف و مدیرمسئول و نویسنده بازداشت می شود - حکومت نظامی (سرلشکر خسروانی فرماندار نظامی تهران بود) علاوه بر اعضا و فعالین حزب، تعداد کثیری از روزنامه نگاران و رجال سیاسی غیرتوده ای را نیز دستگیر و بازداشت کرد. امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی اقدامات آزادی کش دولت ایران را با هلهله تایید کردند. دولت آمریکا از طریق وزرات خارجه آن کشور اعلام کرد که از "تمامیت ارضی و

استقلال ایران ... دفاع" خواهد کرد! و ممکن است از پیمان آتلانتیک برای دفاع از ایران! استفاده شود. "بوین" وزیر خارجه انگلیس نیز اهمیت "جدی" ایران را برای منافع انگلیس تاکید کرد.

هفتم اسفند ماه ۱۳۲۷، شاه روی دیگر مدال را نشان داد و در ملاقاتی با عده ای از نمایندگان سرسپرده مجلس، درباره لزوم تشکیل فوری مجلس موسسان و "اصلاح" قانون اساسی صحبت کرد و دستور داد دولت اعلامیه تشکیل مجلس موسسان را صادر کند.

بلافاصله مجلس موسسان تشکیل شد. قانون اساسی را تغییر داد و بر اختیارات شاه افزود.

ث - لایحه الحاقی

دو روز پس از ۱۵ بهمن و "غیرقانونی" شدن حزب توده ایران مذاکرات پنهانی نفت آغاز شد. از جانب دولت ایران گلشایبان (وزیر دارایی) و از طرف شرکت نفت کس ریاست هیات های نمایندگی دوطرف را به عهده داشتند. از آنجا که تصمیم گرفته شده بود هر طور شده مساله نفت پایان یابد این دوره از مذاکرات را مذاکرات نهایی نامیدند.

مذاکرات نهایی سه ماه طول کشید. در این مدت دشواری هایی در مذاکرات پدید آمد ولی طول مذاکرات ارتباطی با آن نداشت. با پایان دوره مجلس مربوط بود. مهلت قانونی مجلس پانزدهم، ۶ مرداد ماه ۱۳۲۸ به پایان می رسید. حساب انگلیسی ها این بود که نتیجه مذاکرات را به صورت لایحه قانونی در آخرین روزهای دوره پانزدهم به مجلس بدهند که فرصت بررسی نباشد و با فوریت به تصویب رسد. این لایحه قانونی که به نام "لایحه الحاقی گس - گلشایبان" معروف است ۱۸ تیرماه ۱۳۲۸ به مجلس تقدیم شد.

از آنجا که ما در این کتاب مسایل فنی نفت و مواد قراردادهای نفتی و مذاکرات مربوط به آن ها را بررسی نکرده ایم لایحه الحاقی را هم بررسی نمی کنیم. تنها برای نشان دادن تعبیری که شرکت سابق نفت و عمال آن در ایران از "استیفای حقوق ایران" می کردند به چند نکته اشاره می کنیم:

۱. لایحه الحاقی از آن رو الحاقی نامیده می شد که تکمله ای بر قرارداد ۱۹۳۳ به حساب می آمد. مجلس ایران با تصویب این لایحه عملاً قرارداد ۱۹۳۳ را هم که در دوران رضاشاهی به زور منعقد شده بود تصویب می کرد و به آن قوت قانونی می داد.
۲. لایحه الحاقی در هیچ کدام از جوانب استعماری قرارداد ۱۹۳۳ تغییری وارد نمی کرد. برعکس همه آن ها را تثبیت و تحکیم می کرد.
۳. لایحه الحاقی تنها از نظر مالی و میزان حق الامتیاز تغییراتی ظاهراً" به سود ایران می داد و حق الامتیاز ایران را از تنی چهارشلینگ به شش شلینگ می رسانید. اما از آنجا که درآمد ایران به لیره انگلیس پرداخت می شد و ارزش لیره از همان وقت به سرعت در حال کاهش بود عملاً" درآمد ایران از هر بشکه نفت سال به سال پایین تر می آمد.
۴. لایحه الحاقی حتی نسبت به امتیازنامه داری که یادگار استبداد قاجار و هجوم استعمار است گامی به عقب بود.

[1] - تهران مصور، ۷ فروردین ماه ۱۳۲۷

[2] - تهران مصور، ۱۴ فروردین ماه ۱۳۲۷.

[3] - آزاد ۲۹ بهمن ماه ۱۳۲۶

[4] - نامه مردم، ۲۴ فروردین ماه ۱۳۲۷

[5] - ارگان حزب دموکرات، نقل از نامه مردم، ۲۹ فروردین ماه ۱۳۲۷

[6] - نامه مردم، ۱۳ آبان ماه ۱۳۲۷

[7] - کسری، ۱۲ دی ماه ۱۳۲۷

[8] - روزنامه کیهان، ۱۴ بهمن ماه ۱۳۲۷

[9] - روزنامه کیهان، ۱۶ بهمن ماه ۱۳۲۷

[10] - روزنامه کیهان، ۱۶ بهمن ماه ۱۳۲۷

فصل دوم از لایحه الحاقی تا تصویب اصل ملی شدن نفت

نیروهای مقاومت

کودتای ۱۵ بهمن دربار - انگلستان با موفقیت بزرگی روبه رو نشد. دیکتاتوری پس از ۱۵ بهمن با وجود خشونت که نشان می داد اعتماد به نفس و استواری لازم را نداشت. احساس می شد که تضادهای حل نشده فراوانی حتی در بالاترین سطوح هیات حاکمه وجود دارد که مانع از تحکیم پایه های دیکتاتوری است. به علاوه، توده مردم به ادعاهای توطئه گران باور نداشتند و خیانتی را که پشت پرده علیه منافع ملی ایران در حال انجام بود احساس می کردند. چندین نیروی مقاومت به وجود می آمد و گسترش می یافت.

قاطع ترین و پی گیرترین نیروی مقاومت حزب توده ایران بود. این حزب با وجودی که مورد شدیدترین یورش ها قرار گرفت به سنگر قاطع مقاومت در برابر رژیم دیکتاتوری بدل شد. ارتجاع حاکم امیدوار بود که بر اثر این حملات حزب توده ایران را از میدان سیاست خارج کند. به دستور رسمی مقامات دولتی تعداد زیادی از رهبران و فعالین آن دستگیر و یا تبعید شدند. حزب توده ایران غیرقانونی اعلام گردید و عضویت در آن جرم شناخته شد. مطبوعات حزبی به طور کامل تعطیل شدند. سازمان های کارگری و همه سازمان های توده ای منحل شده فعالین آن ها نیز تحت پیگرد قرار گرفتند. امید ارتجاع این بود که بر اثر این فشارها فعالیت حزب توده ایران برای همیشه متوقف می شود و یا این که حزب به یک گروه بسیار کوچک غیرفعال بدل می گردد.

اما همه این حساب ها غلط از آب درآمد. حزب توده ایران که از مدتی قبل آمادگی روحی و تا حدودی فنی برای آغاز کار مخفی داشت بلافاصله پس از ۱۵ بهمن سازماندهی مخفی خود را آغاز کرد و با موفقیت پیش برد. نخستین اعلامیه های حزبی بهار ۱۳۲۸ انتشار یافت و از دهم مهرماه ۱۳۲۸ انتشار منظم روزنامه مردم آغاز شد که تا مدت ها پس از ۲۸ مرداد ادامه یافت و هرگز نظم آن به هم نخورد.

گروهی از رهبران حزبی هم که دستگیر شده بودند در دادگاه هایی که برای محاکمه آنان تشکیل شده بود (۱۸ اسفندماه ۱۳۲۷ اول اردیبهشت ماه ۱۳۲۸) از حزب و جنبش با صراحت دفاع کردند و دیکتاتوری پس از توطئه ۱۵ بهمن را به عنوان رژیم ضدملی که با شرکت نفت انگلیس مربوط است افشا کردند.

در این دادگاه رهبری حزب تصمیم گرفت که یک دفاعیه جمعی تدوین کند که هر یک از رهبران حزب بخشی از آن را در دادگاه قرائت کند. در این "دفاعیه جمعی" جای بسیار بزرگی به نفوذ استعمار انگلیس در ایران داده شده و جنایات استعمارگران انگلیس از نخستین روز تماس با ایران تا لحظه حاضر مورد بررسی قرار می گیرد. در این دفاعیه تاریخچه ننگین شرکت نفت انگلیس نیز از زمان واگذاری امتیاز رویتر تا توطئه ۱۵ بهمن به تفصیل بررسی می شود. رهبران حزب توضیح می دهند که چه گونه استعمار انگلیس سلطه ننگین پهلوی را روی کار آورد، چگونه به دست رضاخان و سیدحسن تقی زاده قرارداد داری را در ۱۹۳۳ تجدید کرد، چگونه شرکت نفت انگلیس و ایران منابع ثروت کشور ما را غارت کرده و می کند و چگونه هم اکنون تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳ را تدارک می بیند.

رفیق کیانوری - که بحث از این مطالب در دادگاه به عهده ایشان بود از جمله می گوید:

" در دوره بیست ساله چون وقت بیشتر بود با دقت و مراقبت بیشتر این عملیات انجام می شد و حالا چون عجله در کار است با کمک علی امپریالیست ها و بدون ملاحظه عملی می شود.

آن روز برای جلوگیری از فاش شدن آن نقشه های خائنان آزادی خواهان را در مستراح زندان خفه می کردند. امروز هم برای جلوگیری از فعالیت آزادی خواهان که بزرگ ترین مانع عملیات هیات حاکمه است آن ها را به زور سرنیزه هایی که تاکنون فقط با خون ملت رنگین شده است به زندان می افکنند و دهان آن ها را می بندند و قلم آن ها را می شکنند. آن روز خیانت تجدید قرارداد نفت جنوب را ماهرانه و با حقه بازی انجام می دادند و با جشن و چراغانی از چشم مردم می پوشانیدند. امروز که سیل اعتراضات مردم خیانت ها را فاش می کند دستگاه حاکمه ما برای اجرای دستورات اربابان امپریالیست اقدامات مقتضانه ای می نماید و چون مانند دوره سابق امکان این نیست که حقوق ملت ایران را با جشن و چراغانی به امپریالیست های انگلیسی بفروشند به سرنیزه و زندان، به حکومت نظامی و تبلیغات مفتضح کنونی متوسل می شوند.

رفیق کیانوری در بحث از تشکیل حزب توده ایران که از همان آغاز سازمانی عمیقاً ملی و ضداستعمار بود می گوید:

"حزب توده ایران محصول تمایلات تمام میهن پرستان ایرانی است که تامین استقلال ایران هدف زندگی آنان را تشکیل می داد. کلیه افراد شرافتمندی که از فشار چندین صدساله استعمار انگلیس به تنگ آمده و مایل بودند سرنوشت کشور خویش را خود به دست گیرند، همه کسانی که می خواستند به جنایات چندین صدساله امپریالیسم در ایران پایان دهند برای رسیدن به مقصود راهی نمی یافتند جز این که به دور یکدیگر جمع شده و دسته جمعی بر علیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه نمایند."

آنگاه رفیق کیانوری اعلام می دارد:

"آقایان قضات!

جرم ما این است که علیه چپاول ثروت ملی به دست استعمارچیان قد علم کردیم. دولت و سرمایه داران انگلیس تنها از شرکت نفت جنوب هر سال بیش از ده میلیارد ریال سود خالص به کیسه خود می ریزند. چرا این ثروت عظیم بدون حساب از دست ما خارج شود!
آقایان قضات!

جرم ما این است که ملت ایران را از این غارت گری راهزنان قرن بیستم آگاه ساختیم و به همین جهت بود که استعمارطلبان از هیچ گونه مبارزه علیه ما کوتاهی نکردند و ما را هدف تیرهای زهرآلود تهمت و افترا قرار دادند.
و سپس با اشاره به گسترش نفوذ امپریالیسم تازه نفس آمریکا و افشای آن می گوید:

"جرم ما این است که بر علیه نفوذ استعمارطلبان در ایران مبارزه کردیم. ما تحمل نکردیم که دولت های بی شخصیت ما تحت تاثیر بیگانگان منافع ملی ما را زیر پا گذارند. مابین قرارداد نظامی ایران و آمریکا معروف به قرارداد جم - آن با قرارداد ننگین ۱۹۱۹ و توثق الدوله هیچ گونه تفاوتی قابل نیستیم. این است جرم ما."^[۱۱]

رفیق جودت که بررسی چپاول گری شرکت نفت جنوب و مناسبات غیر انسانی آن با کارگران ایران را در دادگاه به عهده داشت امتیاز استعماری نفت جنوب را جزء به جزء و به تفصیل مورد بررسی قرارداد و ثابت کرد که شرکت نفت جنوب یک شرکت تجاری نیست. از ارکان امپریالیسم انگلیس است چیزی مثل کمپانی هند شرقی و بدتر از آن است. این ها بزرگ ترین راهزنان عصر خود هستند:

"شرکت نفت جنوب برای مناطق مختلف کار خود در ایران مامورین مخصوصی در انگلستان می پروراند و آنان را کارآموده و مجرب بار می آورد و مدت معینی برای هر یک از آنان تعیین می کند.
برخلاف اصول تمامیت و استقلال وطن ما در ناحیه عملیات خود ادارات سیاسی و پلیس اورنیفورمه مسلح و بندرهای رسمی برقرار نموده است."

"آقایان قضات!

یکصد هزار کارگر در موسسات نفت جنوب کار می کنند... این ها در جهنم به سر می برند. در معرض انواع امراض قرار دارند. مزدشان تا سال ۱۳۲۵ بین ۱۲ و ۱۴ ریال بود... آنان مانند بدویان در زیر چادر و حصیر مسکن دارند. رطوبت زاغه ها آنان را مفلوج و تاریکی دخمه ها قوه بینایی را از آنان سلب نموده است. حمام آن ها رود کارون و لباسشان گونی های پاره پاره است... در آغاچاری حتی یک حمام هم نیست. غارت گران نفت جنوب حتی احساسات مذهبی و ناموسی و خانواده کارگران را در نظر نگرفته و حاضر نشده اند دیواری دور کلبه های مقوایی آنان بکشند تا لااقل زنان و دختران عریان کارگران از انظار غیر، محفوظ بمانند و بتوانند در کلبه خود خواب راحتی نمایند.

این تضییقات این چپاول ها و این جنایت هاست که وادار می کند ده ها هزار کارگر به خشم آیند."
رفیق جودت در دفاعیه جمعی نتیجه می گیرد:

"ملت ایران درباره امتیاز نفت جنوب قضاوت خود را کرده و تجدید امتیاز را خائنانه و غاصبانه و استقلال شکنانه دانسته است. ملت، هرگز این قرارداد را به رسمیت نشناخته و نخواهد شناخت."

"ما متهمیم زیرا که شرکت نفت را به خوبی شناخته به ملت ایران به خوبی شناسانده و برضد منافع استعماری آن با کمال شدت مبارزه کرده ایم. ما به این اتهامات افتخار می کنیم."^[۱۲]

رهبران حزب توده ایران ضمن تاکید روی اعمال استعماری بسیار طولانی انگلیس در ایران امپریالیسم تازه نفس آمریکا را هم افشا می کردند. در همین دادگاه بود که چند شخصیت برجسته اجتماعی از جمله دکتر سیدعلی شایگان از یاران نزدیک مصدق و مجاهدین برجسته جنبش ملی شدن نفت از حزب توده ایران و رهبران آن دفاع کردند.

بعد از حزب توده ایران باید از نیروی مقاومت عناصر ملی به رهبری دکتر مصدق نام برد. این عناصر در آن روزها قدرتی نداشتند ولی همین قدر که عرض وجودی می کردند از نیروی بالقوه ای که در برابر رژیم جان می گرفت خبر می دادند. مصدق آن روزها وکیل مجلس نبود، حزب و سازمانی هم نداشت ولی از بیرون نمایندگان مجلس پانزدهم را به پایداری دعوت می کرد و می کوشید جلو تصویب لایحه الحاقی را بگیرد و موضوع نفت را به مجالس بعدی بکشاند.

روحانیون هودار آیت الله کاشانی هم از نیروهای مقاومت بودند. پس از ۱۵ بهمن، دولت، آیت الله کاشانی و چندتن از یارانش را دستگیر و تبعید کرد. گفته می شد که در این امر خلاف قانون و انسانیت به ویژه سرلشکر رزم آرا که رئیس ستاد ارتش بود دست دارد. ایراد فشار به کاشانی تاثیر بسیار شدیدی در میان بازاریان داشت.

آخرین ولی جنجالی ترین نیروی مقاومت که در برابر دیکتاتوری پس از ۱۵ بهمن ایستاد جناح بقایی، حاپری زاده، مکی - سه تن از وکلای مجلس پانزدهم بود. اینان از اعضای حزب دموکرات قوام السلطنه بودند و با کمک مستقیم قوام از صندوق بیرون آمدند و به مجلس راه یافتند. در دو ساله گذشته نیز فعالیتی از آنان به چشم نمی خورد. اما پس از توطئه ۱۵ بهمن اینان وارد میدان شدند و دولت را استیضاح کردند، در برابر لایحه الحاقی مقاومت کردند و در جلوگیری از تصویب آن نقشی ایفا نمودند.

اگر همه این نیروهای مقاومت با هم متحد می شدند، در این صورت می شد دیکتاتوری را به طور کامل شکست داد و توطئه های انحصارات امپریالیستی نفت را خنثی کرد و حقوق ایران را از نفت به طور کامل استیفا نمود. ولی متأسفانه چنین اتحادی به وجود نیامد و از تجربه جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری و جبهه واحد ضد شرکت نفت که در آستانه ۱۵ بهمن عملاً تشکیل شده بود بهره گیری نشد.

از میان مجموعه علل و عواملی که اتحاد نیروها را دشوار می کرد باید سه علت را به ویژه ذکر کرد:

اول این که: اعلام انحلال و غیرقانونی کردن حزب توده ایران بهانه ای می داد به دست عوامل سازش کار که اتحاد با این حزب را غیرعملی و خطرناک قلمداد کنند.

دوم این که: ضربت ۱۵ بهمن و آغاز فعالیت پنهانی سبب شد که عناصری از سکتاریسم در مشی حزب توده ایران راه یابد. سوم و مهم تر این که: عوامل خرابکار وابسته به امپریالیسم آمریکا از همان زمان با شدت تمام دشمنی با حزب توده ایران را به مثابه یکی از شعارهای اصلی خود اعلام کرده و عملاً "روی نقاط افتراق تکیه می کردند. آن ها می کوشیدند چنین وانمود کنند که همکاری با حزب توده ایران مانع موفقیت است و دشمنی با این حزب عامل موفقیت!! این محافل چنین استدلال می کردند که موفقیت مردم موکول به کمک امپریالیسم آمریکا است و برای جلب کمک امپریالیسم آمریکا باید خصلت ضد کمونیستی داشت. برای روشن شدن موضوع اظهارات دکتر بقایی را در مجلس پانزدهم، پس از ۱۵ بهمن در زیر می آوریم. می توان گفت که این اظهارات برنامه کار این جناح در طول سال های بعد است. درباره حزب توده ایران عقیده بقایی این است:

"در اثر حوادث بعد از ۱۵ بهمن که به حمدالله و به کوری چشم دشمنان ایران و به کوری چشم آن کسانی که می خواستند ایران بی سرپرست و بی پدر شود، به خیر و خوشی خاتمه پیدا کرد و خداوند پادشاه محبوب ما را حفظ فرمود، بعد از آن سانحه شوم یک جریانی در این مملکت پیش آمد که می بایستی پیش آمد هم بکند، حزب توده ایران غیرقانونی اعلام شد و می بایستی هم بشود. بروید جناب آقای ساعد حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب شوید و بپرسید که من در چند وقت قبل از این (ایشان تاریخش را معین خواهند کرد) این نظریه را به ایشان دادم." [13]

بقایی ضمن این که روی ضرورت غیر قانونی کردن حزب توده ایران تاکید می کند و حتی از کشتن توده ای ها سخن می گوید انشعابیون از حزب توده ایران را مورد حمایت قرار می دهد و می گوید:

"این ها جزء مبارزین با حزب توده بوده اند... آقایان برای خدا! دستور دهید همه توده ای ها را بکشند ولی هرکس حق گفت نگویید توده ای است." [14]

درباره نفت عقیده بقایی این است:

"دولت باید به این مرافعه ۱۲ یا ۱۶ شلینگ تجدید قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس را براساس شالوده قراردادهای دنیا پسندی که شرکت های جدید در خاورمیانه تنظیم کرده اند خواهان بشود. مثلاً" دولت باید خواستار شود که این شرکت براساس ۵۱ و ۴۹ سهم قرار گیرد." [15]

راه رسیدن به این هدف به نظر بقایی تکیه بر امپریالیسم آمریکا است. او می گوید:

"دولت ایران می تواند با تدبیر لازم سهام دار عمده شود. ولی شرطش این است که از وضعیت فعلی دنیا استفاده کنیم." [16]

منظور بقایی از "وضعیت فعلی دنیا" که استفاده از آن را حلال مشکلات می داند، گسترش سلطه امپریالیسم آمریکا در سال های پس از جنگ دوم جهانی و به ویژه گسترش آن در خاور میانه است.

در این سال ها امپریالیسم آمریکا مواضع امپریالیسم ضعیف شده انگلیس را یکی پس از دیگری اشغال می کرد. ترومن رئیس جمهور آمریکا سیاست خاورمیانه ای خود را بر مبنای جانشینی به جای انگلیس قرارداد بود. [17]

بقایی رو به نمایندگان هیات حاکمه ایران تصریح می کند:

"آقایان، ترک ها را بروید تاریخشان را ببینید. مگر آن ها چه کار کردند؟ این ها همان ترک هایی هستند که تا چند سال پیش خودتان می دانید چه طور بودند اما حالا دارند اینقدر استفاده می کنند. آخر بروید این ها را یک قدری مراجعه کنید. در این دایره کوتاه فکری ننمایید." [18]

بنابراین توصیه، هیات حاکمه ایران نیز مانند هیات حاکمه ترکیه می بایست به امپریالیسم آمریکا روی آورد. از "کمک" آن برای حل مساله نفت در چارچوب قراردادهای "دنیا پسند" خلیج فارس استفاده کند.

جهت اصلی حمله بقایی متوجه سرلشکر رزم آرا بود و می کوشید حساب شاه را تا حد مقدور از دیگران جدا کند و این امید را در دل سلطنت طلبان به وجود آورد و تقویت کند که پایه های سلطنت تنها با کمک آمریکا استوار خواهد شد. بقایی در عین حال از آیت الله کاشانی تجلیل فراوان می کرد و می کوشید که هواداران او را هم جلب کند.

به این ترتیب محافل آمریکایی از زبان بقایی استراتژی معینی را اعلام می کردند که عبارت بود از طرد حزب توده ایران و جناح چپ جنبش، گردآوری همه نیروهای دیگر و از جمله دربار پهلوی زیر پرچم آمریکا و از این طریق تامین یک قرارداد "دنیا پسند" از نوع ۵۰ - ۵۰ که همان وقت عربستان سعودی با آمریکا منعقد کرده بود. [19]

بقایی در ارائه این استراتژی تنها نبود. طیف وسیعی از روشنفکران بورژوا با این استراتژی موافق بودند و آن را بدون احساس شرم تبلیغ می کردند. پس از پایان مدت مجلس پانزدهم (مرداد ۱۳۲۸) بقایی روزنامه "شاهد" را به راه انداخت و دکتر حسین فاطمی نیز که همان وقت از اروپا برگشته بود روزنامه "باختر امروز" را منتشر کرد. هر دوی این روزنامه ها مدافع صریح همکاری با امپریالیسم آمریکا، تقویت پایه های سلطنت و از این راه افزایش درآمد ایران و "بهبود زندگی مردم" بودند.

زنده یاد دکتر حسین فاطمی که در جریان نبرد صادقانه ضد امپریالیستی برخی از مواضع خود را تغییر داد و تکامل بخشید، در آن روزها معتقد بود:

"اگر اتا زونی با قدرت بزرگ صنعتی و نظامی که دارد بتواند مقام شایسته ای را به دست آورد و تمام نیروی خویش را صرف مبارزه با دیکتاتوری سرخ و سیاه کند {!!}، مسلم است افکار عمومی جهان تشنه عدالت و آزادی را به خود جلب خواهد کرد." [20]

فاطمی در جریان نبرد مردم ایران علیه شرکت انگلیسی نفت چشم امید به آمریکا داشت و می نوشت:

"از آن سوی اقیانوس اطلس، از کنار مجسمه آزادی و از وطن "ژرژ واشنگتن" این روزها پیام محبت به گوش ما می رسد.

اتازونی آمریکا که با کمک های مادی و معنوی گران قیمت خودش بسیاری از ملت های جهان را از مرگ و فنا نجات داده و اروپای ویران و گرسنه را از آغوش کمونیسم بیرون کشیده، امروز می رود که مسئولیت به مراتب سنگین تری را قبول کند... آمریکا باید در دهانه آتش فشان ما را یاری کند... ما این کمک آمریکا را جز با احساسات بشردوستی و عواطف عالیله انسانی به چیز دیگری تعبیر نمی کنیم.^[11]

"باختر امروز" از آن که در کمک به آمریکا به ایران تاخیری حاصل شده نگران است ولی اظهار امید می کند که "گزارش ژنرال کوئیک فرستاده مخصوص ترومن" زودتر برسد و "مجلس سنا و کمیته مشترک مجلس آمریکا پس از مطالعه گزارش های جدیدی که از روابط ایران و شوروی به واشنگتن می رسد تصمیمات جدیدی برای کمک به ایران اتخاذ کنند." روزنامه "شاهد" نظر "باختر امروز" را درباره علت تاخیر در کمک نظامی آمریکا تکمیل می کند و می گوید ریشه اصلی تردید آمریکا در کمک به ایران به جای دیگر است. ایران اگر کمک می خواهد باید بی طرفی را کنار بگذارد و به بلوک آمریکا بپیوندد. "همان طوری که من چندین دفعه در مجلس تذکر داده ام با اذعان به این که در دنیای امروز بی طرفی ممکن نیست نمی بایستی موقعیت سیاسی خود را مفت از دست بدهیم."^[12]

بقایای بهانه هایی را که آمریکایی ها برای تاخیر در "کمک" می آورند و در واقع شرایط اسارت باری را که مطرح می کنند برمی شمارد و می گوید همه را باید پذیرفت. با وضع کنونی، آمریکا حق دارد که "کمک نمی کند." "تا چشم ما کور شود {!!} بهانه هایی که آمریکا می آورد منطقی است {!!} ما چه بدی از آمریکا دیده ایم.^[13] بقایای می گوید آمریکایی ها باید بدانند که "کمکی" که به ایران می کنند پول خون جوانان ماست ما در صف اول مبارزه با کمونیسم قرار داریم. بقایای در پاسخ اعتراض مردم به این حرف جنایت بار می گوید: "اگر ما موقعیت ایران را با دانمارک و ترکیه مقایسه کرده ایم از جهت آن است که وجه مشترک ما هر سه کشور قرار گرفتن در پشت دیوار آهنین می باشد...."

اگر صحبت خون بهای جوانان ایران در میان آمد و بعضی دوستان غیور و زود رنج ما را متاثر کرد از بابت این است که ما اولین سنگر مبارزات کمونیست و غیر کمونیست هستیم.^[14]

"... بزرگ ترین ضربت جنگ بر پیکر فرسوده این مملکت وارد خواهد شد ما در خط مقدم آتش خواهیم بود... لذا باید از هم اکنون جبران آن خسارات را مطالبه کنیم. پس از وارد آمدن خسارت کسی جبران نخواهد کرد."^[15]

ملاحظه می کنید که در گرمای گرم نبرد مردم ایران علیه شرکت نفت انگلیس برای امثال دکتر بقایای مساله مبارزه با امپریالیسم و دفاع از حقوق ملی مطرح نیست. مساله مبارزه کمونیسم با غیر کمونیسم مطرح است که در آن جا هم به نظر بقایای جای مردم ایران در کنار امپریالیسم آمریکا قرار دارد و هم اکنون باید "خون بهای جوانان" ایران را که قطعاً در جنگ به خاطر آمریکا کشته خواهند شد از آمریکا گرفت و گرنه فردا دیر است.

وقتی رکن اصلی سیاست خارجی گروهی تلاش برای "علاقه مند کردن" امپریالیسم آمریکا به ایران و جلب "کمک" آن به بهای خون جوانان باشد، طبعاً سیاست داخلی آن نیز متناسب با این برداشت خواهد بود.

روش امپریالیسم آمریکا همواره غارت گرانه و ضد مردمی بود و این روش به ویژه پس از جنگ جهانی دوم زیر بهانه "مقابله با کمونیسم"، "جلوگیری از دیکتاتوری سرخ" اعمال می شد.

در هر نقطه دنیا که توده مردم برای تامین حقوق خویش به پا می خواستند امپریالیسم آمریکا حق مسلم خود می دانست که دخالت کند. در چین، ویتنام، کره، اروپا و خاورمیانه همه و همه جا امپریالیسم آمریکا همواره حاضر بود. جنگ کره که آمریکا در خرداد ۱۳۲۹ آغاز کرد هیستری ضد کمونیستی را به اوج خود رسانید.

امروز سیمای این درنده خونخوار شناخته شده است. به علاوه شاخش شکسته و به نسبت آن روزها محتاط تر عمل می کند. ولی آن روزها کم تر شناخته بود و چنان که گفتیم بخش قابل ملاحظه ای از محافل بورژوازی ایران و کشورهای نظیر آن رهبری و دخالت آمریکا را صریحاً می پذیرفتند. مثلاً "باختر امروز" در قبال پذیرش "کمک" آمریکا آمادگی خود را برای واگذاری امنیت داخلی ایران به امپریالیسم آمریکا اعلام می کرد و از آن ابراز خرسندی می نمود:

"نطق ترومن و سایر زمامداران آمریکا راجع به لزوم کمک به ایران و ذکر این که این کمک باید صرف تقویت ژاندارمری ایران، که خصوص اشاره زمامداران آمریکا به کمک نظامی به ایران و ذکر این که این کمک باید صرف تقویت ژاندارمری ایران، که مامور حفظ امنیت داخلی است، بشود در تهران با توجه مخصوص تلقی گردید ... محافل آمریکایی با توجه خاصی ناظر تحولات جدیدی که در مورد نفت ایران رخ می دهد، هستند."^[16]

تقویت ژاندارمری توسط آمریکائیان که این همه مورد توجه "باختر امروز" است همان چیزی است که پای شوراسکف ها را به ایران باز کرد و پایه کودتای ۲۸ مرداد قرار گرفت و مردم ما ۲۵ سال زیر آوار آن ماندند و چهره وحشتناک "امنیت داخلی" را در وجود ساواک مشاهده کردند.

شادروان فاطمی هم مانند بقایای آن روزها گمان می کرد که تناقضی میان سلطنت و تکامل ملی ایران و مبارزه برای حقوق اجتماعی وجود ندارد. او هم به نوبه خویش می کوشید تا نظر مساعد شاه را نسبت به خود جلب کند. به عنوان نمونه می توان جمله هایی از "باختر امروز" را که در ماه های دشوار پس از ۱۵ بهمن زمانی که دیکتاتوری خشن دربار همه آزادای ها و حقوق انسانی مردم ایران را لگد مال می کرد و با شرکت نفت انگلیس مشغول معامله بود آورد.

باختر امروز می نوشت: "امروز نهمین سال سلطنت اعلیحضرت محمدرضا شاه پادشاه جوان رؤف و دموکرات ایران آغاز می شود. شاه جوان در یک موقع حساس و مشکل زمام امور کشور را به دست گرفت و اگر ثبات قدم و مقاومت و بیداری شبانه روزی او نبود طوفان حوادث، تاریخ و ملیت و استقلال وطن ما را بر هم می پیچید ... عشق زایدالوصف او بود که ایران را از غائله آذربایجان، سخت ترین مهلکه های ایران نجات داد."^[17]

خواهیم دید که این جمله ها تصادفی و یا احتمالا" تشریفات نیست. بیانگر استراتژی نادرست یاد شده است که سرانجام نهضت ملی ایران را به شکست کشانید، اگر چه خود فاطمی از آن استراتژی فاصله گرفته بود.

نیروی مقاومت مردم ایران در برابر هجوم دیکتاتوری ارتجاعی شاه و امپریالیسم انگلیس و امپریالیسم آمریکا در صحنه بین المللی تنها و تنها از جانب اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی حمایت می شد. حتی یک صدای کوچک همدردی به سوی مردم ایران از جای دیگر نبود. آمریکای جهان خوار که در آن روزها از سوی بخشی از نیروهای ملی با چنان حرارتی تجلیل می شد، با استفاده از جو مسموم پس از ۱۵ بهمن به سرعت مواضع خود را در ایران تحکیم می کرد. مستشاران نظامی آمریکا در ارتش کشور ما را به پایگاه جنگی خود بدل می کردند، کارشناسان آمریکایی و هواداران آن ها اقتصاد ملی ما را فلج می کردند تا محتاج وام آمریکایی باشیم، عالی ترین مقامات دولتی آمریکا شاه و رژیم قلدر او را می ستودند، درست در ششم فروردین ماه ۱۳۲۸ برنامه صدای آمریکا به زبان فارسی با تشریفات و با تمجید فراوان افتتاح شد. سفیر ایران در آمریکا در این مراسم شرکت کرده و ... و همین صدای جغد چه نقش شومی که در کشور ما ایفا نکرد.

و اما همین زمان مطبوعات و رادیوهای شوروی از مردم ایران که دیکتاتوری شاه صدای آن ها را خفه می کرد، صریحا" به دفاع پرداختند و بلندگوی نیروی مقاومت مردم ایران علیه رژیم دیکتاتوری وابسته شدند. "پراودا" حتی درباره مجلس موسسان هم اظهار نظر می کرد و می نوشت:

"در ایران می خواهند مجلس موسسان تشکیل دهند و باقی آزادی و مشروطیت را از بین ببرند. این مجلس موسسان در محیط وحشت تشکیل می شود تا دیکتاتوری نظامی سلطنتی در ایران برقرار سازد."^[18]
شدت حملات افشاگرانه مطبوعات و رادیوهای شوروی به رژیم ارتجاعی ایران و حمایت آن ها از مبارزات ترقی خواهانه مردم ایران به حدی بود که دولت ایران از ترس به آمریکا شکایت کرد! بدین صورت که تذکاریه ای به دولت شوروی داد و رونوشت آن را برای وزیر خارجه آمریکا فرستاد.
متن تذکاریه چنین است:

"مدتی است که رادیوها و روزنامه های شوروی اخبار خلاف واقع علیه ایران انتشار می دهند. این انتشارات به سه قسمت تقسیم می شود و هر سه قسمت مورد اعتراض و گله ایران است.
یکی این که می گویند ایران تحت نفوذ و سلطه آمریکا قرار گرفته و مستشاران آمریکایی قصد دارند ایران را به صورت پایگاه نظامی علیه اتحاد جماهیر شوروی درآورند. دولت ایران این شایعه را قویا" تکذیب می کند و خاطر نشان می سازد که افسران آمریکایی فقط مشاورین فی {!!} هستند.
دوم این که، خدمتگزاران دولت ایران را با الفاظ زشت متهم می کنند که عمال بیگانه بوده و یا به نفع بیگانه کار می کنند. دولت ایران این گونه تبلیغات را یک عمل غیر دوستانه تلقی می کند...
سوم این که، عملیات دولت ایران را نسبت به احزاب سیاسی که اخیرا" به علت دسیسه و توطئه برضد حکومت ملی محکوم به انحلال شده اند انتقاد می کنند. این مطلب نیز برخلاف انتظار بوده مداخله در امور داخلی ایران تلقی می [19]

- نقل از متن کامل دفاعیه رهبران حزب توده ایران در دادگاه یکی از رفقای حزبی این دفاعیه را ۳۰ سال در سخت ترین شرایط در آرشیو خصوصی خود حفظ کرده است^[۱۱]

- همان جا^[۱۲]

- استیضاح مکی، بقایی، حانری زاده در مجلس پانزدهم، به صورت جزوه جداگانه چاپ شده (تاریخ چاپ ندارد) ص ۱۳۶۴
- همان جا^[۱۴]

- سخنرانی بقایی در مجلس شورای ملی، ۴ تیرماه ۱۳۲۸، روزنامه رسمی کشور، ۱۵ تیرماه ۱۳۲۸ - تکیه از ما است^[۱۵]
- همان جا^[۱۶]

- ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا در ۱۲ مارس ۱۹۴۷ (اسفند ماه ۱۳۲۵) پیامی به کنگره آن کشور فرستاد و اعلام کرد که انگلستان دیگر قادر به "کمک" به یونان و ترکیه نیست و آمریکا باید عهده دار این "کمک" شود. همین پیام که به معنای اعلام یورش وسیع امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه بود "دکتری ترومن" نامیده شد. و سال های یکی از ارکان اصل سیاست خارجی آمریکا محسوب می گردید.^[۱۷]

- همان سخنرانی یاد شده بقایی، روزنامه رسمی کشور، ۱۵ تیرماه ۱۳۲۸^[۱۸]

- کارشناسان اوپک بعدها نشان دادند که در این به اصطلاح تقسیم ۵۰-۵۰ عملا" فقط ۶% درآمد نفت به کشور صاحب نفت می رسد و ۹۴% دیگر سهم انحصارات امپریالیستی و دولت های امپریالیستی است.
^[۱۹]

- باختر امروز، سال اول، شماره ۴، ۱۳ تیرماه ۱۳۲۸.^[۱۰]

- باختر، به جای باختر امروز، ۱۰ مرداد ماه ۱۳۲۸، تکیه از ما است.^[۱۱]

- شاهد، ۲۷ شهریور ماه ۱۳۲۸، تکیه از ما است.^[۱۲]

- همان جا.^[۱۳]

- شاهد، ۳۱ شهریور ماه ۱۳۲۸.^[۱۴]

- شاهد، ۷ مهرماه ۱۳۲۸.^[۱۵]

- باختر، به جای باختر امروز، ۱۸ مرداد ماه ۱۳۲۸ تکیه از ما است.^[۱۶]

- باختر به جای باختر امروز، ۲۶ شهریور ماه ۱۳۲۸.^[۱۷]

- روزنامه کیهان، ۱۵ اسفند ماه ۱۳۲۷.^[۱۸]

۲. انتخابات مجلس شانزدهم، تشکیل جبهه ملی ایران

در چنین جوی انتخابات مجلس شانزدهم به گره تضادها بدل شد. امپریالیست های انگلیسی که به هیچ وجه قصد عقب نشینی نداشتند می خواستند به هر شکلی شده اکثریت قاطع مجلس شانزدهم را به دست داشته باشند تا لایحه الحاقی را به تصویب رسانند. متقابلاً مخالفین قرارداد الحاقی و اصولاً مخالفین دیکتاتوری پس از ۱۵ بهمن می کوشیدند انتخابات مجلس شانزدهم را به پیکار گسترده سیاسی ضد دیکتاتوری بدل کنند و برای خود جایی در مجلس تامین نمایند. امپریالیسم آمریکا بنا به حساب های ویژه خویش از این جناح حمایت می کرد و عمال آن خود را در این صف قرار می دادند.

انتخابات از مردادماه ۱۳۲۸ آغاز شد و تا اردیبهشت ماه ۱۳۲۹ مدت هشت ماه به طول انجامید. انتخابات شهرستان ها دشواری خاصی نداشت. در همان تابستان به سود ارتجاع و شرکت سابق نفت پایان یافت. اما مخالفین رژیم همه نیروی خود را در تهران متمرکز کرده به پایداری برخاستند.

رهبری پایداری را دکتر محمد مصدق بر عهده گرفت و زمانی که آزادی انتخابات از طرف دربار به طور کامل پایمال می شد به عنوان اعتراض به جریان انتخابات احزاب سیاسی، علمای اعلام، رجال میرز، تجار و اصناف را به تحصن در دربار دعوت کرد (۲۲ مهرماه ۱۳۲۸). هژبر وزیر دربار بود و نسبت به متحصنین مجبور به خروج از دربار شده و در نشستی که اول آبان ماه ۱۳۲۸ در منزل دکتر مصدق تشکیل دادند تاسیس جبهه ملی ایران را اعلام کردند. هدف های جبهه ملی تامین آزادی مطبوعات، اصلاح قانون انتخابات و اصلاح قانون حکومت نظامی تعیین شده بود که هر سه شعار مربوط به تامین دموکراسی بود. این جبهه با آن که ملی نامیده می شد در مورد مبارزه با امپریالیسم و مساله حاد نفت برنامه و هدفی اعلام نمی کرد ولی از ترکیب موسسین آن گرایش آشکار به امپریالیسم آمریکا به چشم می خورد^[1]. جمله هایی که در صفحات پیش از "شاهد" و "باختر امروز" آوردیم درست در آستانه تشکیل جبهه ملی ایران نوشته و منتشر شده و جوی را که در آن زمان در مرکز این سازمان مسلط بوده نشان می دهد. ولی به هر صورت این سازمان در آن زمان همه نیروهای مقاومت را که در صفحات پیش یاد کردیم فرا می گرفت به جز حزب توده ایران. شرکت مستقیم و رسمی حزب در این جبهه مقدر نبود. غیرقانونی شدن حزب این راه را می بست. اما شاید می شد علی رغم جناح خرابکار جبهه ملی نوع همکاری با این جبهه را تامین کرد. ما به این موضوع توجه نکردیم.

جبهه ملی از فرصت انتخابات برای تبلیغ افکار خود و تهییج مردم به خوبی استفاده کرد و با تاکید بر روی تشدید تضاد خلق با امپریالیسم مسلط انگلستان توانست به خصوص بازار و پیشه وران و قشرهای متوسط تهران را به حرکت آورد و به پای صندوق های رای بکشاند. اما دولت صندوق ها را عوض کرد که بر اثر آن موجی از اعتراض برخاست. جوانان مذهبی و طلاب علوم دینی نیز در این اعتراض شرکت کردند و سرانجام ۱۳ آبان ماه ۱۳۲۸ عبدالحسین هژبر وزیر دربار به دست سازمان فدائیان اسلام کشته شد و ادامه انتخابات به آن صورت نامقدور گشت. محافل آمریکایی از فرصت استفاده کرده و شاه را تشویق نمودند سرلشکر زاهدی را - که از همان وقت از جاسوسان سرشناس آمریکا بود به ریاست شهربانی تهران برگمارد انتخابات تهران ابطال و تجدید شد. زاهدی به نفع کاندیداهای جبهه ملی از تعویض صندوق ها جلوگیری کرد. چندتن از آنان و از جمله مصدق، شایگان، نریمان، بقایی و مکی به مجلس رفتند.

متاسفانه حزب توده ایران انتخابات مجلس شانزدهم را هم مانند انتخابات مجلس پانزدهم تحریم کرد. ما در آن زمان نسبت به استفاده از تریبون مجلس و مخالفت با انتخابات فرمایشی روش چپ روانه ای داشتیم.

روزنامه مردم که انتشار منظم مخفی آن از دهم مهرماه ۱۳۲۸ آغاز شد در سومین شماره اش نوشت:

"تنها به وسیله تحریم انتخابات می توان شدت خشم و اعتراض ملت را نسبت به عوام فریبی های هیات حاکمه ایران نمایش داد"^[2].

"ملت ایران به این صندوق ها امیدوار نیست... مبارزه ملت ما برای درهم شکستن این صندوق ها است. باید بساط انتخابات فرمایشی را برای همیشه برچید"^[3].

نادرستی این نظریات در شرایط آن روز ایران روشن است. از طریق شرکت در انتخابات بهتر می شد مردم را تجهیز کرد و به انتخابات فرمایشی ضربه زد و احتمالاً تریبونی علیه هیات حاکمه و به سود مردم تسخیر نمود و علی رغم نفاق افکنان گامی به سوی اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی برداشت. در حالی که تحریم انتخابات فاصله ما را از سایر نیروهای پایداری که در جبهه ملی متشکل می شدند بیشتر کرد.

۳. نفت در دوره فترت پس از مجلس پانزدهم

چنان که گفتیم انتخابات مجلس شانزدهم قریب هشت ماه طول کشید و فاصله تعطیل مجلس پانزدهم تا افتتاح مجلس شانزدهم حدود ۹ ماه شد. این مدت فرصت مناسبی برای محافل امپریالیستی بود که پشت پرده و دور از چشم مردم مشغول بند و بست باشند. در این فاصله وضع دولت مساعد بسیار دشوار بود. این دولت که به خدمت شرکت نفت انگلیس کمر بسته بود و احساس می کرد که در مجلس آینده نمی تواند همان لایحه الحاقی را بدون تغییر به تصویب برساند، "مصلحت" امپریالیسم انگلیس را در این می دید که گذشت هایی بکند تا دولت به استناد آن بتواند از لایحه دفاع کند.

از سوی دیگر در این فاصله بی فایده بودن لایحه الحاقی کاملاً به ثبوت رسیده بود به طوری که مقامات حاکم نیز که تا دیروز مدافع قرارداد بودند امروز خود را مغیوب احساس می کردند زیرا در عمل با کاهش ارزش لیره سهم ایران از درآمد نفت حتی کم تر از گذشته می شد. در عین حال رشد آگاهی عمومی مردم بر اثر فعالیت افشاگرانه حزب توده ایران و سایر نیروهای مقاومت

سبب شده بود که آنان نسبت به دولت سخت گیر باشند و از حقوق خود دفاع کنند. لازم بود دولت چیزی در صندوق داشته باشد تا بتواند لافاقل فئودال ها و بخشی از سرمایه داران را راضی نگاه دارد و مردم را به نوعی قانع کند.

به این دلیل بود که شاه اواخر تابستان ۱۳۲۸ ساعد را شخصاً به انگلستان فرستاد که با وزیر خارجه و وزیر دارایی انگلیس ملاقات کند^[۴] و ترتیبی بدهد که شاید درآمد ایران را کمی افزایش دهند. اما مقامات انگلیسی توجهی به این استغاثه ها نکردند. ساعد در یکی از گزارش هایش به شاه می نویسد:

"با وزیر خارجه انگلیس دوستانه مذاکره نمودم ... وضع عمومی کشور، خشکسالی و... را تشریح کردم... گفتم امید این بود که از عواید نفت تا درجه ای وضع را اصلاح نمایم. ترتیباتی با شرکت دادیم ولی تنزل نرخ لیره از قیمت واقعی آن کاست... در جواب با لحن دوستانه ای اهمیت ایران را در سیاست انگلیس اظهار کرده و وعده نمود دقیقاً" موضوع را مطالعه کند... وزیر دارایی را ملاقات کردم... بسیار دوستانه و گرم بود. تمام مسایل را آزادانه حالی کردم... گفتم این موضوع وضعیت دولت را در مقابل مجلس شورا مشکل و حملات مخالفین را شدید تر خواهد کرد.

جواب داد خیلی متاسفم {!!} ولی موضوع از قوه شرکت خارج است^[۵]...
وزیر دارایی ایران از نماینده شرکت در تهران تمنا کرد که از شرکت خواهش کند بلکه راه گریزی به او بدهند. نماینده شرکت تلگراف زیر را از قول وزیر دارایی ایران به لندن مخابره کرد:

"... از لحاظ تسهیل تصویب این لایحه در مجلس این طور صلاح می داند که محرمانه با شرکت مذاکراتی در لندن بشود و یک امتیازات بیشتری بدون این که معلوم باشد از چه قبیل است داده شود تا تصویب لایحه آسان تر شود^[۶]."
جواب شرکت برای ابلاغ به دولت ایران چنین است:

"... شرکت حداکثر گذشت را کرده و دیگر موجبی برای گذشت نمی بیند^[۷]."
وقتی این جواب ها رسید دربار و دولت ساعد تصمیم گرفتند " فعلاً" اقدامی به عمل نیاید تا افتتاح مجلس^[۸] " عدم رضایت تصمیم گیرندگان آشکار است.

برخی از هواداران سیاست انگلیس مقاومت آن روز روسای شرکت و مقامات دولتی انگلیس را مورد انتقاد قرار داده و آن را دلیلی برکوتة نظری دانسته اند. در این که این مقامات نتوانستند نیروی واقعی خود را به درستی بسنجند تردیدی نیست. اما نباید فراموش کرد که ضعیف ترین نقطه امپریالیسم انگلیس در آن روزها عدم توازن پرداخت های خارجی بود و آنان می کوشیدند به هر وسیله ای شده درآمد نفت ایران را تمام و کمال برای خود حفظ کنند.

در این موقع امپریالیست های آمریکا محیط را از هر نظری برای خود مساعد یافتند. مک گی معاون وزیرخارجه آمریکا و از خادمین بنام کمپانی های نفتی آمریکا روز ۱۳ آبان ماه روز مرگ هژیر وارد تهران شد و با شاه ملاقات کرد و چند روز بعد سفر طولانی شاه به آمریکا آغاز شد که تا دوازدهم دی ماه سال ۱۳۲۸ ادامه یافت. در جریان این سفر طولانی امپریالیست های آمریکایی کوشیدند تا شاه را به سوی خود جلب کنند. آنان در ظاهر خود را هوادار جبهه ملی نشان می دادند ولی در واقع امر حساب می کردند که تکیه گاه اصلی آن ها باید دربار سلطنتی باشد و جنبش ملی و ضد امپریالیستی مردم ایران - حتی زیر رهبری جبهه ملی ایران هم باشد - رشد نکند.

درباره سفرشاه به آمریکا و آغاز دخالت فعال آمریکا در مساله نفت تنها سازمانی که عکس العمل نشان داد حزب توده ایران بود. در آن زمان نخستین شبنامه های حزب برای افشای شاه و امپریالیسم آمریکا به مقیاس وسیع پخش شد که خبر از آغاز فعالیت گسترده و سازمان یافته پنهانی می داد. جبهه ملی سفر شاه و آغاز دخالت آمریکا را به فال نیک گرفت و از آن استقبال کرد.

- هیات موسس جبهه ملی ۱۹ نفر بودند که عبارتند از: دکتر محمد مصدق، احمدملکی (مدیر روزنامه ستاره)، دکتر محمدحسن کاویانی، دکتر کریم سنجابی، مهندس غلامحسین زیرک زاده، عباس خلیلی (مدیر روزنامه اقدام)، عمیدی نوری (مدیر روزنامه داد)، دکتر سید علی شایگان، شمس الدین امیرعلایی، محمود نریمان، ارسلان خلعت بری، آیت الله غروی، ابوالحسن حایری زاده، حسین ملکی، مظفریقایی، عبدالقدیرآزاد، جلال نایینی (مدیر روزنامه کشور)، دکتر حسین فاطمی، مشارعظم (هنگام کودتای ۲۸ مرداد از این گروه فقط ۳ یا ۴ نفر با مصدق بودند. بقیه یا کناررفتند و یا آشکارا علیه جنبش ملی ایران قیام کردند و به دشمن پیوستند).^[۱]

- نامه مردم، دوره چهارم چاپ محقق، شماره دوم، ۲۴ مهرماه ۱۳۲۸.^[۲]

- نامه مردم دوره چهارم، چاپ محقق شماره ۱۵ آبان ماه ۱۳۲۸. [این جمله ها نشان می دهد که اتهام وارده به حزب ما از طرف گروهک های مانوئیستی در این باره که گویا حزب توده ایران "پورتونیسیم تاریخی" داشته، "پارلماناریست" بوده و غیره تا چه حدی نادرست و وارداتی است. حضرات همان چیزی را که رهبران پکن علیه برخی احزاب اروپایی گفته اند در ایران نیز تکرار می کنند، غافل از این که اصل اتهام حتی درباره آن احزاب اروپایی درست نیست تا چه رسد به کشور ما که در آن اشتباه حزب بیشتر چپ روانه است و نه به اصطلاح پارلماناریستی ازبیش از ده دوره انتخاباتی پس از سوم شهریور حزب ما فقط د رسه دوره انتخابات شرکت کرد].^[۳]

کتاب سیاه ، شامل مذاکرات کمیسیون مخصوص نفت به انضمام اسناد محرمانه از پرونده نفت، گردآورنده حسین مکی، تهران ۱۳۳۰، ص ۵۴۷

[۴]

- همان جا ، صفحه ۵۴۳^[۵]

- همان جا، صفحه ۵۴۷^[۶]

- همان جا، صفحه ۵۴۸^[۷]

- همان جا، صفحه ۵۴۳^[۸]

۴. شبه کودتای رزم آرا

شاه پس از بازگشت از آمریکا در موضع بسیار دشواری قرار داشت. به تصویب رسانیدن لایحه الحاقی را در مجلس آینده ممکن نمی دید و در عین حال برای حفظ سلطنت مطلقه و امتیازات آن تسلیم در برابر امپریالیسم انگلیس را ضرور می دانست. سفر آمریکا در او این فکر را تقویت کرده بود که شاید بتوان "کنسرسیومی" از امپریالیست ها به وجود آورد که دربار پهلوی تکیه گاه و خادم همه آنان باشد. اگر می شد تضاد دو نیروی امپریالیستی انگلیس و آمریکا را در وجود دربار پهلوی آشتی داد - چنان که رژیم پس از کودتای ۲۸ مرداد کرد- وضع دربار تحکیم می شد.

حل تضاد آمریکا و انگلیس در آن زمان عملاً نامقدور بود. امپریالیسم انگلیس با وجود نیاز شدید به امپریالیسم آمریکا و با وجود این که در برابر فشار این نیروی برتر الزاماً به صف دوم رانده می شد، در نقاط حساس و به ویژه در ایران با تمام قوا و با چنگ و دندان مقاومت می کرد و حاضر به عقب نشینی نبود.

با این حال یکی از مهره های حساس سیاست آن روز ایران یعنی سیهید رزم آرا آمادگی خود را برای رفع این مشکل و آشتی دادن آشتی ناپذیرها و ایجاد دولتی که مورد حمایت هر دو نیروی امپریالیستی باشد اعلام می کرد. رزم آرا مرد قدرت طلبی بود با آرزوهای دور برد. او از مدت ها پیش جای خود را در ارتش محکم کرده و پیوندهای سیاسی مستحکمی به وجود آورده بود. مهم ترین پیوند او با امپریالیسم انگلیس بود. حوادث بعدی نشان داد که رزم آرا، در لحظات قاطع فقط به سود امپریالیسم انگلیس و شرکت استعماری نفت انگلیس تصمیم می گیرد.

ولی رزم آرا پیوندهای قابل ملاحظه ای نیز با محافل آمریکایی داشت. او توانسته بود نظر مساعد مستشاران نظامی آمریکا را در ارتش نسبت به خود جلب کند. بخشی از ماموران سفارت آمریکا نیز نسبت به او خوشبین بودند و از او حمایت می کردند، به این امید که او نیز به نوبه خود همه مسایل و از جمله مساله نفت را با شرکت انحصارات آمریکایی حل کند. مورخ الدوله سپهر که از آشنایان نزدیک رزم آرا بود درباره شخصیت او و طریق نامزد شدنش به مقام نخست وزیری چنین می نویسد:

"در مقام ریاست ستاد ارتش توانسته بود دل وابسته های نظامی غرب را به دست آورد. مخصوصاً با اتناشه نظامی آمریکا طرح دوستی بسیار صمیمانه انداخته بود... مقامات مهمه آمریکایی تقویت از رزم آرا را از وظایف لازمه خویش می شمردند. از جمله مستر دوهر دبیر سفارت کبرای آمریکا در تهران به مساعدت وی برای ارتقا به صدارت تصمیم اتخاذ کرد^[1]!"

این ادعا که گویا مستر دوهر (او دبیر سفارت نبود مشاور سیاسی و وابسته عشایری!! سفارت آمریکا بود) درباره صدارت رزم آرا تصمیم اتخاذ کرده دقیق نیست. چنان که گفتیم رزم آرا پیوندهای محکم تری با محافل انگلیسی داشت. آن ها بودند که او را پیش می کشیدند تا به دست او پایه های دیکتاتوری را تحکیم کرده مواضع شرکت سابق نفت را تثبیت کنند. ولی در این ادعا سهمی از حقیقت وجود دارد و آن این که بخشی از مقامات آمریکایی که وابسته عشایری سفارت، دوهر، نماینده آن ها بود امیدوار بودند به دست رزم آرا همان نوع حکومتی را برقرار کنند که در سال های پس از کودتا به دست زاهدی برقرار کردند. به این دلیل بود که آنان به روی کار آمدن رزم آرا کمک کردند و رزم آرا برای جلب نظر آنان از هیچ خوشخدمتی فروگذار نکرد. تا جایی که برای انتخاب وزیران به سفارت آمریکا مراجعه کرد و فهرست وزیران را از مستر دوهر گرفت. این مطلب همان وقت در محافل سیاسی شناخته شده بود^[2].

یکی از مسایل اصلی که آمریکائیان هنگام سفر شاه به آمریکا به او تاکید کرده بودند ضرورت انجام اصلاحات از بالا و گسترش سرمایه داری وابسته بود. این مطلب را شاه بارها در مصاحبه ها و نوشته هایش تکرار کرده است. رزم آرا از این حیث نیز خود را آماده نشان می داد و مدعی بود که می تواند اصلاحات لازم را به عمل آورد.

با این بند و بست های پشت پرده رزم آرا گام به گام به سوی قدرت می خزید. پس از افتتاح مجلس شانزدهم ساعد استعفا کرد و علی منصور (منصور السلطنه) نخست وزیر شد که مرد میدان چنان روزهای حساسی نبود. پشت سر او رزم آرا پیش می آمد. با آن که مصدق و یارانش کوشیدند منصور را مدت طولانی تری در مقام نخست وزیری حفظ کنند نتیجه نداد. پنجم تیرماه ۱۳۲۹ منصور استعفا داد و شاه با یک فرمان بدون کسب رای تمایل مجلس، رزم آرا را به نخست وزیری گماشت - که نوعی کودتا بود.

الف - پیدایش زمینه جبهه وسیع مقامات در برابر رزم آرا

رسیدن رزم آرا به نخست وزیری تغییر محسوسی در آرایش قوای سیاسی وارد کرد. در برابر نیروهای ملی و مترقی از هر سازمان و گروهی که بودند هدف مشترک، مبارزه با دیکتاتوری رزم آرا، قرار گرفت. حزب توده ایران، جبهه ملی، روحانیون زیر رهبری آیت الله کاشانی آشکارا در مقابل رزم آرا موضع گرفتند. زمینه واقعی برای وحدت نیروها فراهم آمد.

حزب توده ایران از مدت ها پیش که رزم آرا به سوی قدرت می خزید خطر او را متذکر می شد و ضرورت مقابله متحد همه نیروها را با این خطر یادآوری می کرد. هنوز در خرداد ماه یعنی یک ماه پیش از اعلام رسمی نخست وزیری رزم آرا، کمیته مرکزی حزب توده ایران اعلامیه ای منتشر کرد و در آن مردم را به رستاخیز عمومی علیه دیکتاتوری سفارت انگلیس و رزم آرا دعوت نمود.

در اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران گفته می شد:

"سفارت انگلیس، شرکت نفت جنوب، انتلیجنت سرویس انگلیس در ایران عضو حساس مورد نظر خود را پیدا کرده است ... رزم آرا کاندید دیکتاتوری آینده است.

زاهدی ها (در کابینه دکتر مصدق وزیر کشور بود) خیلی به ملت ایران و حزب توده ایران بد کرده اند، آقای دکتر مصدق حتی حاضر نشد درباره زندانیان توده ای که طبق دستور همین رزم آرا برای مرگ تدریجی به جنوب اعزام شده اند یک کلمه حرف بزند، بقایای در مجلس و خارج از مجلس خیلی به حزب توده ایران دشنام داده است. باشد! این ها به جای خود محفوظ! ولی ما وظیفه داریم حقایق را بازگو کنیم... ما دعوت می کنیم که تمام مردم علیه دیکتاتوری متحد شوند و در قدم اول و به عنوان حداقل عزل و محاکمه رزم آرا را بخواهند."

این اعلامیه با شعارهای زیرین پایان می یافت:

- همه قوای ملت باید برضد استعمار و دیکتاتوری تجهیز شوند.

- زنده باد حزب توده ایران الهام دهنده ملت علیه دیکتاتوری [3]."

در همین زمان (خرداد ماه ۱۳۲۹) آیت الله کاشانی که پس از توطئه ۱۵ بهمن تبعید شده بود به کشور بازگشت (و این خود نشان می داد که پایه های دیکتاتوری رزم آرا از همان آغاز چندان استوار نبود) حزب توده ایران از ورود او ابراز خرسندی کرد و آمادگی خود را به اتحاد با نیروهایی که پیرامون آیت الله کاشانی حلقه زده اند اعلام داشت.

"یسوی آینده" با اشاره به استقبال پرشوری که مردم از کاشانی کرده بودند نوشت:

"در میان مستقبلین چه بسا مردم پاک دلی دیده می شوند که تنها به این امید که آقای کاشانی، آشتی ناپذیر در قبال دشمنان آزادی برپای خواهند ماند و از همگامی و همراهی با معاندین ملت سرباز خواهند زد و ایشان را مورد حمایت قرار می دهند.

ما به این مردم احترام می گذاریم...

امروز همه آزادی خواهان باید یک دل و یک جهت علیه دشمنان آزادی برخیزند و خدای نخواستہ روزی نیاید که میان اضعاد آشتی شود و "اتحاد مقدسی" به ضد مبارزین سرسخت و آشتی ناپذیر به وجود آید.

ما از پایان یافتن دوران تبعید ناروای آقای کاشانی خرسند و شادیم...

ما هماهنگ با آقای کاشانی و یارانشان تعقیب جدی آن کسانی را که به خلاف حق سبب آزار و ایذا و تبعید آقای کاشانی شدند و علیه آزادی و مشروطه توطئه چیدند و با دشمنان استقلال و حاکمیت ملی همداستانی کردند خواستاریم [4]."

به این ترتیب حزب توده ایران با وجودی که به شدت تحت فشار بود، با وجودی که اکثریت رهبران با تجربه آن در این زمان اجباراً در مهاجرت و یا در تبعید گاه های دور دست بودند، تصمیم صحیح موافق ضرورت زمان اتخاذ کرد. به هر دو نیروی اصلی پایداری ضد دیکتاتوری رزم آرا: جبهه ملی و آیت الله کاشانی پیشنهاد همکاری و اتحاد داد. اما این پیشنهاد پذیرفته نشد. بلکه برعکس کمی پس از آغاز نخست وزیری رزم آرا حملات بسیار تند رهبران جبهه ملی به اتحاد شوروی و حزب توده ایران آغاز شد که صف متحد خلق را شکست و دشواری های بزرگی در آینده جنبش ایجاد کرد.

ب - تفرقه جانشین اتحاد

علت این امر را باید در استراتژی جبهه ملی ایران جست که تامین هدف های خود را از طریق تشدید فعالیت ضد کمونیستی و حل همکاری امپریالیسم آمریکا ممکن می شمرد. زمانی که رزم آرا با کمک بخشی از مامورین سفارت آمریکا روی کار آمد رهبران جبهه ملی به جای این که عمق خطر را درک کنند، به جای این که متوجه ماهیت جنایت کار امپریالیسم آمریکا شوند- که در این مورد فقط گوشه ای از آن نمایان بود- به این فکر افتادند که به آمریکاییان بفهمانند که جبهه ملی بهتر از رزم آرا می تواند منافع آمریکا را در ایران حفظ کند. آن ها کوشیدند با عرضه خدمت، خود را به مثابه جانشین مناسب به سفارت آمریکا بقبولانند و برای این که به این هدف نایل آیند حاضر شدند در جلسات پنهانی با ماموران سفارت خانه های امپریالیستی و به ویژه، ماموران آمریکایی تماس بگیرند.

احمد ملکی مدیر روزنامه "ستاره" و یکی از موسسین جبهه ملی ایران بعدها از این رابطه پنهانی پرده برداشت و در روزهای پس از ۲۸ مرداد که جاسوسی برای آمریکا جزء افتخارات به حساب می آمد خاطرات خود را منتشر کرد و نوشت:

"سیاست های انگلیس و آمریکا جبهه ملی را یک دسته افراطی چپ و متمایل به سیاست شمال می دانستند و چون طرز نگارش روزنامه های توده ای حقیقت را بر ما مکشوف ساخته بود، کمیسیون سیاسی جبهه ملی قرار شد تماسی با عمال سیاست خارجی گرفته و به هر دو طرف ثابت کند که این عده فقط یک جمعیت ملی است [5]."

بنا به نوشته احمد ملکی اندیشه تماس با "عمال خارجی" به خصوص وقتی قوت گرفت که سفارت شوروی در یک ضیافت فیلمی به نمایش گذاشت و از همه روزنامه نگاران و رجال دعوت کرد. در این ضیافت همان مستر دهر که رزم آرا را روی کار آورده بود خود را به روزنامه نگاران جبهه ملی رسانید و گفت "بد نیست! آقایان جبهه ملی در ضیافت ها دسته جمعی حرکت می کنند". ملکی اضافه می کند:

"سرس صحبت باز شد و معلوم شد که آقا به طور کامل ما را کمونیست دانسته است [6]."

درستی اظهارات احمد ملکی را نوشته روزنامه "باختر امروز" تأیید می کند. این روزنامه دو سال قبل از انتشار خاطرات ملکی عین واقعه را با جملات دیگری به شرح زیر نوشته بود:

"سه چهار روز پس از روی کار آمدن رزم آرا در سفارت شوروی یک مجلس ضیافت برای تماشای فیلم "سقوط برلن" بود. آنجا دهر پیش روزنامه نگاران مخالف "سپهبد مفقود" {رزم آرا} آمد و گفت: "پس منظور از تمام مخالفت های شما با دولت رزم آرا این است که این جا جلسه خود را تشکیل دهید [7]."

این گروه از اعضای جبهه ملی از اظهارات دهر به خشم نمی آیند، علیه دخالت آشکارا او حتی در امور داخلی جبهه ملی برآشفته نمی شوند بلکه به گفته ملکی:

"آن شب مذاکراتی با دهر به عمل آمد و این سوء تعبیر توضیح داده شد {!!} ولی معلوم نبود که این توضیح چقدر ایشان را قانع کرده باشد [8]."

موضوع در حضور مصدق مورد بررسی قرار می گیرد:

"در جلسه ای دیگر که مصدق هم بود موضوع ملاقات مان را با هر دو مستشار سفارت آمریکا در میان گذاشتیم. این صحبت شد که کشورهای غربی ما را کمونیست می دانند و این مانع از آن است که حکومت های فاسد سرنگون شوند زیرا مورد پشتیبانی غرب قرار می گیرند[9]."

جریان بحث درون جبهه ملی ادامه می یابد تا به این نتیجه می رسد که بروند و پنهانی با عمال خارجی تماس بگیرند. ملکی تصریح نمی کند که آیا مصدق هم از این ملاقات های پنهانی اطلاع داشته یا نه و آیا آن را تأیید می کرده است یا نه. اما جریان ملاقات ها و میهمانی های شبانه را که منظمًا جریان داشته و خود او در آن شرکت می کرده می نویسد:

"شب اول آقایان ویلز مستشار سفارت آمریکا و آقای دیشر اتانسه مطبوعاتی سفارت برحسب دعوت آقای دکتر فاطمی حضور پیدا کردند. اعضای کمیسیون مطبوعات و تبلیغات و سیاسی جبهه ملی حضور داشتند... همان شب قرار شد این جلسات دوستانه هفته ای یک بار ادامه یافته ولی هر شب در منزل یک نفر باشد. جلسه بعد در منزل آقای ویلز حضور یافتند... جلسه بعد منزل آقای دیشر، شبی هم در خانه آقای دکتر گرنی (مترجم سفارت آمریکا)... تشکیل شد. جلسات بعدی در باغ صبا منزل میراشرافی مدیر روزنامه آتش تشکیل می شد... در اثر این رفت و آمدها بود که توهم این که جبهه ملی کمونیست است یا توده ای است به کلی از دماغ خارجیان که در آن وقت در دستگاه دولتی بسیار موثر بودند خارج گردید[10]."

در جای دیگر مدیر روزنامه "ستاره" اضافه می کند:
"جبهه ملی به غلط و دروغ وابسته به حزب توده معرفی شده بود. تماس افراد جبهه ملی با آمریکاییان و انگلیسی هایی مانند مستر پایمن، کنل پای بوس و مستر فیلیپ پرایس این شایعه را به کلی از میان برد[11]."
در این جلسات که رهبران جبهه ملی ایران با ماموران سفارت و جاسوسان آمریکایی و انگلیسی داشته اند نه فقط کوشش می شده است که شائبه کمونیست بودن جبهه رفع شود بلکه به طور آشکار درباره ضرورت مبارزه با حزب توده ایران و راه های عملی این مبارزه بررسی می شده است.
ملکی می نویسد:

"در همین زمان بود که فکر تاسیس حزب زحمتکشان ملت ایران بنا به پیشنهاد خلیل ملکی تبریزی توجه دکتر بقایی را جلب کرد و او از توجه آمریکایی ها به لزوم تشکیل این حزب و تقویت آن در مقابل تبلیغات شدید کمونیست ها و توده ای ها حداکثر استفاده را نمود..."

پذیرایی منزل آقای دیشر وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا و خان شان که در اوایل خیابان پهلوی بود قدری وسیع تر و جنبه رسمی تری به خود گرفت. همه مدعوین هفته که همان اعضای کمیسیون های تبلیغاتی و سیاسی جبهه ملی بودند پس از شام گرد میزی نشسته و سرگرم مذاکرات سیاسی گردیدند.
آقای دکتر بقایی که به زبان فرانسه با خانم آقای دیشر سرگرم صحبت و از مشکلات کار و گرفتاری های روزانه خود که حتی برای تحصیل آزادی اقدام به افتراق با همسر خود نموده اند مذاکره می کردند.
خلاصه این طور نتیجه گرفتند که ... سازمان های مبارزه با حزب توده از داشتن هر نوع اعتباری محروم و جراید ضد توده هم با سرمایه های قلیل شخصی اداره می شود...

با این وضع چگونه ممکن است در مقابل تبلیغات حاد و شدید حزب توده قد علم کرد و مبارزه نمود؟
خلاصه دکتر بقایی ثابت کرد که اصلاح این امور فقط در سایه یک حزب قوی و مترقی امکان پذیر است و حزب هم همه می دانند بدون پول محال است رشد کند {!!}... باید به قدر کافی پول در اختیار باشد تا بتوانند پهلوانان و رویین تن جوانان را به عضویت در آورده با پول از زور و قدرت عضلات آن ها استفاده نمود و در تظاهرات چشم دشمن را ترسانیده، در مصاف با چاقو و چوب و سنگ آنان را از میدان به در کرد و توضیح داد با تجربیاتی که از عضویت در حزب دموکرات قوام السلطنه که در سایه همان حزب دست توده را به کلی بازکرد و باعث بازگشت آذربایجان گردید و هم چنین رفاقت با جوانان تحصیل کرده و مطلعی که از حزب توده ایران اخراج شده اند ممکن است حزبی در ایران علم نمود و به اسم مبارزه با توده ای ها نقشه های خود را عملی ساخت..."

تمام اعضای جبهه ملی در آن جلسه بیانات ایشان را تصدیق نمودند قرار بر این شد که همگی مطالعه کنند تا جلسه بعد."
"جلسه بعد در حصارک و کباب میهمان من بودند. آقایان دیشر و بانو و دکتر گرنی و خانم و ویلز و بانو همه از صبح آمدند. گردش و نهار در محیط دوستانه انجام شد... سپس مذاکرات سیاسی..."

تقریباً همگی اظهار عقیده نمودند... چه ضروری دارد که آقای دکتر بقایی را از همه جهت یاری و کمک نماییم که اقدام به تاسیس حزب نموده و هم ملت را از دست یک مشت توده ای بیگانه پرست نجات دهند و هم... [12]"
این نوشته نیازی به توضیح ندارد. عده ای در حضور کارمندان سفارت آمریکا که جاسوس بودن شان محرز است، نشسته و تصمیم گرفته اند که حزبی برای مقابله با "بیگانه پرستان" تشکیل دهند. موافقت هم شده است که پول و کمک به این حزب برسد.
آنچه باید به این نوشته اضافه کنیم این است که استخدام "پهلوانان رویین تن" برای مبارزه با حزب توده ایران، از همان آغاز تشکیل حزب زحمتکشان بقایی آغاز شد و آنان با چماق و دشنه به تظاهرات مردم حمله می کردند و خود بقایی هشت سال پس از انتشار خاطرات ملکی

در دادگاه نظامی تهران به این مطلب اعتراف می کند و با تفاخر توضیح می دهد که:
"چهارم شهدای سی ام تیر بود... گفتم مردم اجازه نخواهند داد بیگانه پرستان در سرمزار شهدای سی ام تیر حاضر شوند.
همان شب عده ای را فرستادم از سازمان های حزب در ورامین و کرج و اطراف عده ای افراد با چوب و چماق آوردند و بردند ابن بابویه گفتم به مسئولیت خودم، هر توده ای خواست بیاید این جا قلمش را خورد کنید[13]."

بقایای و امثال او نه فقط در جلسات شبانه با عمال بیگانه "خدمات" خودشان را در حزب دموکرات قوام السلطنه و مبارزه با حزب توده ایران به رخ می کشیدند بلکه در جلسات مجلس و صفحات روزنامه ها این "افتخارات" را برمی شمردند. به این ترتیب بود که پیشنهاد حزب توده ایران برای همکاری با جبهه ملی ایران نه فقط پذیرفته نشد بلکه هرچه تلاش توده ای ها برای نزدیکی بیشتر می شد بر تلاش خرابکارانه نفاق افکنان نیز می افزود تا "ثابت" شود که حضرات توده ای نیستند. مقابله با دیکتاتوری رزم آرا قاعدتا" زمینه بسیار مساعدی برای همکاری همه نیروهای آزادی خواه بود. اما به دلیل روش نادرست جبهه ملی همین امر مشترک از موضع جدایی و تفرقه نیروها مطرح شد. حتی مصدق که با بقایای ها تفاوت زیادی داشت مخالفت با رزم آرا را از این جهت ضرور اعلام می کرد که دیکتاتوری سپاه رزم آرا راه را برای دیکتاتوری سرخ باز می کند؟! او درمجلس خطاب به آمریکاییان می گفت:

"آمریکا فریب سیاست انگلیس را خورده است... ما را با یونان مقایسه می کند... ایران به چین شبیه تر است. بر فرض که قشون بیش از حریف داشته باشد چون نمی تواند به ایران قشون بیاورد فاتح کسی است که هزاران کیلومتر مرز مشترک دارد... دخالت برخی از دول در ایران سبب خواهد شد که دیگران هم دخالت کنند و دیکتاتوری سپاه به دیکتاتوری سرخ تبدیل شود. چنان که چین به همین درد دچار شد... [14]"

این جملات زمانی گفته می شد و جلسات شبانه با عمال بیگانه زمانی در محیط دوستانه جریان می یافت که امپریالیسم آمریکا با درندگی وصف ناپذیری در مقیاس جهانی به هجوم علیه صلح جهانی و منافع ملت ها دست زده بود. دو روز بعد از اعلام نخست وزیری رزم آرا ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا فرمان داد که ارتش آمریکا وارد کره شود و جنگ کره که یکی از وحشیانه ترین جنگ های امپریالیستی پس از جنگ دوم جهانی است آغاز شد. در این زمان محیط سیاسی بین المللی بی نهایت متشنج بود. امپریالیسم آمریکا سر از پا نمی شناخت و همه جا هجوم می برد. با این حال بخشی از رهبران ملی در تهران این هجوم جهانی امپریالیسم را خوش آمد می گفتند.

تنها سازمان سیاسی که این خطر امپریالیسم آمریکا و جنگ جهانی را احساس می کرد حزب توده ایران بود. فقط این حزب بود که امپریالیسم آمریکا را به طور همه جانبه افشا می کرد، ضرورت مبارزه با آن را به مردم تفهیم می نمود و به "جمعیت ایرانی هواداران صلح" کمک می کرد تا مردم را بیدار و تجهیز کند.

"جمعیت ایرانی هواداران صلح" هم زمان با تجاوز آمریکا به کره تشکیل شد و نخستین اعلامیه خود را در پنجم مرداد ماه ۱۳۲۹ منتشر کرد. حزب توده ایران به این جمعیت کمک همه جانبه می کرد. اوضاع داخلی کشور ما را در ارتباط با مجموع اوضاع بین المللی می سنجید و می دانست که هم زمانی روی کار آمدن رزم آرا، تغییر اوضاع یونان و ترکیه به سود آمریکا، آغاز جنگ کره آمدن جنایت کاری همچون گریدی به ایران به عنوان سفیر آمریکا و ... تصادفی نیست. حزب ما می گفت:

"فعالیت جنگ طلبان آمریکایی در کشور ما تشدید می شود. دولت رزم آرا که با پشتیبانی آنان روی کار آمده در این رهگذر با آن ها همکاری خواهد کرد. وظیفه ماست که برای خوشبختی خود و خانواده و هموعان خود صمیمانه برای صلح، برای مبارزه با تبلیغات و اقدامات جنگ طلبان بکوشیم [15]."

"جمعیت ایرانی هواداران صلح" جمع آوری امضا برای بیانیه استکهلم را که سندی ضدامپریالیستی بود در مقیاس کشور آغاز کرد و فقط طی دو ماه، نیم میلیون امضا جمع کرد. مبارزه هواداران صلح مبارزه ای بود عمیقاً ضد امپریالیستی. کمک بسیار موثری بود برای افشای ماهیت امپریالیسم آمریکا و در زمانی که حتی بخشی از رهبران جنبش ملی ایران امپریالیسم آمریکا را "ناجی" ملل اسیر معرفی می کردند ارج این مبارزه بی نهایت بزرگ بود. فراموش نکنیم که مبارزه برای صلح و جمع آوری امضا در این مقیاس گسترده که توأم با کار توضیحی و افشاگرانه بود، دشمنی با امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا را تا عمق جامعه گسترش می داد.

درسال های پس از ۲۸ مرداد که ارتداد و نفی تاریخ مبارزات توده ای مد روز شد و کسانی برای این که ابراز وجودی کرده باشند درباره "اشتباهات رهبری حزب توده ایران" داد سخن دادند، جنبش صلح نیز مورد انتقاد قرار گرفت و ادعا شد که در آن زمان امر صلح گویا فقط به کشورهای سوسیالیستی مربوط می شد و گویا کشورهای مثل ایران که رویارویی امپریالیسم ایستاده بودند نمی توانستند دم از صلح بزنند و اصولاً وقتی مساله نفت مطرح بود گویا دفاع از صلح به معنای انحراف افکار می بود. این گونه اظهارفضل ها عین جهل است. در آن زمان جنبش صلح در ایران جنبشی بود آشکارا ضدامپریالیسم و به ویژه ضدامپریالیسم آمریکا که در تجهیز توده های مردم علیه آن و در جهت قطع دست امپریالیسم از منابع نفت، نقش موثری ایفا می کرد.

ملاقات های پشت پرده، کوشش برای "اقتناع" مامورین سفارت آمریکا که جناحی از رهبران جبهه ملی پیشه کرده بودند زمانی می توانست موثر واقع شود که آنان در عمل ثابت کنند که راست می گویند. آنان می بایست در عمل و به طور جدی از حزب توده ایران و کشورهای سوسیالیستی فاصله بگیرند. برای رسیدن به این مقصود جناح نفاق افکن جبهه ملی دست به حادثه آفرینی زد و از مذاکرات عادی بازرگانی که میان دولت ایران و اتحاد شوروی در جریان بود یک واقعه عظیم آفرید و چنین وانمود کرد که در پشت پرده مذاکرات بازرگانی ایران و شوروی گویا "مساله تقسیم ایران"، "احیای قرارداد ۱۹۰۷" و هزار بدبختی دیگر برای مردم ما خوابیده است [16].

مطبوعات جناح سازشکار جبهه ملی مذاکرات ساده بازرگانی ایران و شوروی را دستاویز شدیدترین حملات به حزب توده ایران و اتحاد شوروی قرار دادند که در واقع هدف از شکستن وحدت صفوف مردم و قانع کردن امپریالیسم آمریکا بود به این که "ما بهتر از رزم آرا می توانیم با کمونیسیم مبارزه کنیم" این حمله های شدید کوشش های حزب توده ایران را در جهت اتحاد نیروها عقیم گذاشت.

مطبوعات حزب توده ایران نیز متقابلاً به حمله شدید پرداختند.

مطالبی که در مطبوعات حزب ما نوشته می شد محتوای درستی داشت. ما به حق از ضرورت گسترش مناسبات ایران با کشورهای سوسیالیستی دفاع می کردیم و آن را برای مقابله با امپریالیسم ضرور می دانستیم ولی این محتوای درست می بایست در چنان چارچوبی مطرح شود که به اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی و منفرد کردن دشمنان ماسک دار آن کمک کند.

امروز وقتی به حوادث این سال ها بر می گردیم بدون تردید احساس می کنیم که حزب ما می بایست در سیاست خود برای تامین اتحاد نیروها پی گیرتر باشد و اجازه ندهد که نفاق افکنان در خرابکاری خود موفق گردند. سیاست جا افتاده و پخته امروز حزب ما نشان می دهد که برای ما تجربه آن سال ها، بی اثر نگذشته است. ما امروز می کوشیم جناح های گوناگون را با دقت از هم تمیز دهیم. هر جناحی را در حال تکامل و حرکت بنگریم و توجه داشته باشیم که مسیر مبارزه ضد امپریالیستی خواه ناخواه عناصر صدیق را به راه راست می کشاند. ولی آن روز در سیاست ما این باریک بینی و ظرافت وجود نداشت. ما همه جبهه ملی ایران را یک واحد کل تلقی می کردیم و خرابکاری بقایای ها را به حساب مصدق ها، نریمان ها و شایگان ها هم می گذاشتیم. در حالی که این عناصر علیرغم گرایش به سازش کاری زمینه مساعد ضد امپریالیستی داشتند.

- مورخ الدوله، سپهبد رزم آرا آن طور که تاکنون نشناخته اید، خواندنی ها، سوم مهرماه ۱۳۴۱^[۱] همان جا.^[۲]
- فوق العاده نامه مردم (محق)، ۱۰ خرداد ماه ۱۳۲۹. [درباره تبعید زندانیان توده ای - رهبران حزب به نقاط بد آب و هوا، باید یادآوری کنیم که این جنایت با نظر مشترک رزم آرا رئیس ستاد ارتش و سرلشکر زاهدی رئیس شهربانی و طبق دستور دربار انجام گرفت و جبهه ملی که شعارش دموکراسی و حقوق بشر بود حاضر نشد از حقوق این زندانیان حمایت کند]^[۳]
- بسوی آینده، ۱۹ خرداد ماه ۱۳۲۹، تکیه از ما است^[۴]
- احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی، انتشارات روزنامه یومیه ستاره، تهران، چاپ تابان، آذرماه ۱۳۳۲، ص ۱۹۱^[۵] همان جا، صفحه ۵۰.^[۶]
- باختر امروز، سرمقاله (به قلم دکتر حسین فاطمی)، ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰^[۷]
- احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی، انتشارات روزنامه یومیه ستاره، تهران، چاپ تابان، آذرماه ۱۳۳۲، ص ۱۵۸^[۸] همان جا، صفحه ۵۷، تکیه ازماست^[۹]
- همان جا، صفحات ۱۰۵-۱۰۷.^[۱۰]
- همان جا، صفحه ۱۰۸، [فیلیپ پرایس نماینده پارلمانی انگلستان و دلال سیاسی امپریالیسم انگلیس بود که در شهریور ماه ۱۳۲۹ برای پنجمین بار به ایران آمد و همین موقع بود که با رهبران جبهه ملی ایران تماس گرفت. فیلی پرایس ششمین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد در آبان ماه ۱۳۳۲ به ایران آمد تا زمینه را برای بهره برداری امپریالیسم انگلیس از کودتا فراهم کند]^[۱۱]
- همان جا، صفحات ۱۰۸-۱۱۰.^[۱۲]
- روزنامه اطلاعات، دوم دی ماه ۱۳۴۰، تکیه از ما است^[۱۳]
- سخنران مصدق در مجلس شورا، روزنامه اطلاعات، ۶ تیرماه ۱۳۳۹^[۱۴]
- بسوی آینده ۱۲ تیرماه ۱۳۲۹^[۱۵]
- شاهد، ۳۰ مرداد ماه ۱۳۲۹ و شماره های بعد. [برای اطلاع بیشتر از این حادثه آفرینی نفاق افکنانه به جزوه افسانه طلاهای ایران، انتشارات حزب توده ایران، تهران ۱۳۵۸ صفحات ۱۴ به بعد مراجعه کنید].^[۱۶]

۵. جهش در شعار، در جا در استراتژی

گره همه مسایل سیاسی آن روز ایران سرنوشت نفت جنوب بود. رزم آرا به احتمال قریب به یقین امیدوار بود که وقتی بر سرکار آمد منافع آمریکا و انگلیس را آشتی دهد و نفت ایران را میان آنان تقسیم کند. سه چهارماه اول نخست وزیر رزم آرا به مذاکرات پشت پرده برای تحقق این امر گذشت. رزم آرا دلال معروف نفتی آمریکا ترن برگ را که در ایران زیر پوشش ریاست مشاوران ماورای بحار فعالیت می کرد از طرف خود به لندن فرستاد اما سران شرکت نفت انگلیس حتی حاضر به ملاقات با او نشدند. محافل انگلیسی که رزم آرا نزدیک ترین پیوند را با آن ها داشت مصرا^[1] از او می خواستند که قرارداد الحاقی را به تصویب رساند.

رزم آرا موافق وظیفه ای که از طرف شرکت نفت انگلیس برعهده داشت پس از مدتی دست به دست کردن، موافقت خود را با لایحه الحاقی اعلام کرد و دفاع از آن را برعهده گرفت.

مخالفین از این فرصت حداکثر استفاده را کردند و به افشای او در برابر افکار عمومی پرداختند. رزم آرا مدعی بود که لایحه الحاقی بهترین چیزی است که ایران می تواند به دست آورد و گویا شرایط ایران و جهان امکان نمی دهد که قرارداد بهتری منعقد شود. مخالفین می بایست در برابر لایحه الحاقی پیشنهاد مثبت خود را مطرح سازند. فقط نفی لایحه کافی نبود. حزب توده ایران به قاطع ترین شعاری که جنبش ضداستعماری ایران تا توطئه ۱۵ بهمن مطرح کرده بود وفادار بود و طلب می کرد که قرارداد ۱۹۳۳ لغو شود. حزب توده ایران معتقد بود که برای این کار اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی و استقرار حاکمیت ملی ضروری است.

"بسوی آینده" می نویسد:

"ما بارها از مردم ایران طلب کرده ایم که در راه مبارزه با این قرارداد خانانانه همدست و همگام شوند. ما جدا" معتقد بوده ایم و معتقدیم که با وجود قدرت استعمار در کشور، اراده ملت عامل مهم و اساسی است. اگر قوای ضد استعمار متمرکز شوند نه تنها می توان قرارداد الحاقی را پاره پاره کرد بلکه به بسی پیروزی های دیگر نیز می توان نایل شد...

حل مساله نفت مانند بسی مسایل دیگر موکول به استقرار حاکمیت ملت ایران و محو عوامل و طفیلی های استعماری است.^[1] این نظر از ۱۵ بهمن به بعد بارها در مطبوعات حزبی تکرار و تاکید شده بود. به ویژه از زمانی که گروه بقایای انعقاد قرارداد "دنیا پسندی" را به جای قرارداد الحاقی مطرح می کرد، حزب توده ایران بیش از پیش روی ضرورت الغای قرارداد ۱۹۳۳ تاکید می کرد.

جبهه ملی ایران - چنان که گفتیم درباره نفت نظر رسمی نداده بود. شرکت کنندگان در آن هر یک نظر جداگانه ای ابراز می کردند و یا فقط به مخالفت با قرارداد الحاقی اکتفا می نمودند. ولی نظر مسلط عبارت بود از انعقاد قراردادی از نوع قراردادهای ونزوئلا و عربستان سعودی.

روزنامه "شاهد" در مقابل اعتراضی که به این نظریه می شد می نویسد:

"به ما اعتراض می کنند که چرا می خواهید قرارداد دنیا پسندی امضا شود. قرارداد باید لغو گردد. در پاسخ می گویم اصل مساله این است که اگر قرارداد را لغو کنیم با هیات حاکمه کنونی امکان به کار انداختن تاسیسات نیست. ما هم با الغای قرارداد داریسی ۱۹۳۳ موافقیم... اما، با وضع فعلی ما خواهان نتیجه مثبت برای ملتیمان هستیم. ما معتقدیم که در درجه اول با همین شرکت نفت فعلی قراردادی منعقد سازیم که:

اولاً، ... اقلاً" پنجاه و یک درصد سهام متعلق به ایران باشد.

ثانیاً، گذشته از منافع، مالیاتی شرکت بپردازد و هم حقوقی لاقبل برابر حقوق عربستان سعودی و یا ونزوئلا دریافت داریم. ثالثاً، در اداره شرکت ما باید سهم باشیم.^[2]"

این نظر به طوری که بعدها از طرف بقایای تصریح شد، تا پذیرش اصل ملی شدن، برنامه او و یارانش بوده است.

سایر رهبران جبهه ملی نیز تنها جانشین قرارداد الحاقی را قراردادی از نوع ۵۰-۵۰ می شناختند تا جایی که مهندس حسینی کارشناس نفتی جبهه ملی و مشاور نفتی دکتر مصدق، در سلسله مقالاتی که برای "مقایسه قرارداد نفت ایران با قراردادهای خاورمیانه" نوشته بود به این نتیجه می رسید:

"ایران بایستی مبنای حقوقی خود را براساس ۵۰٪ نفت استخراجی بگذارد.^[3]"

سال بعد دکتر مصدق با در نظر گرفتن جوی که آن روزها حاکم بود گفت:

"اگر شرکت در دوره پانزدهم همین ۵۰ درصد را قبول می کرد هیچ اختلافی پیش نمی آمد.^[4]"

قرارداد ۵۰ - ۵۰ می توانست مقامات حاکم و بخش بزرگی از بورژوازی را قانع کند. اما توده مردم ایران را قطعاً قانع نمی کرد. شعار ۵۰ - ۵۰ قدرت مقابل با شعار لغو قرارداد و طرد استعمار انگلیس را نداشت. مردم ایران طی سال های مبارزه به این نتیجه رسیده بودند که تا وقتی شرکت نفت جنوب به نحوی از انحا بر صنایع نفت ایران مسلط باشد بر سیاست و اقتصاد ملی، مسلط خواهد بود. طرد شرکت سابق نفت خواست گسترده تر قشرهای مردم بود.

با توجه به این خواست عمومی در تکمیل شعار "لغو قرارداد و طرد شرکت" مصدق و یارانش به شعار ملی شدن نفت رسیدند. زیرا شعار لغو قرارداد در واقع دشواری های حقوقی ایجاد می کرد و اگر چه امپریالیست ها وقتی پای منافعتشان به میان آید کاری به صورت حقوقی اختلاف ها ندارند، ولی به هر صورت لغو امتیاز در مجامع آن روزی دنیا کم تر قابل دفاع بود و ملی کردن صنعت نفت از هر نظر بر لغو قرارداد رجحان داشت و طرز اداره صنایع نفت را پس از لغو قرارداد نیز برای همیشه روشن می کرد.

مصدق بعدها گفت که شعار ملی کردن نفت را دکتر حسین فاطمی در منزل آقای نریمان برای نخستین بار پیشنهاد کرد. بادش گرامی باد!

شعار ملی شدن صنعت نفت در سرتاسر کشور ۵ آبان ماه ۱۳۲۹ در شورای عالی جبهه ملی به تصویب رسید که یکی از پیروزی های بزرگ نهضت ضدامپریالیستی مردم ایران است.

اصل ملی شدن نفت در سرتاسر کشور در جبهه ملی به آسانی پذیرفته نشد و جناح های گوناگون جبهه ملی نسبت به این اصل روش های گوناگونی پیش گرفتند. اقلیتی که دور مصدق و فاطمی بودند اصل ملی شدن را صادقانه پذیرفتند ولی اکثریت جبهه ملی این اصل را با تاخیر و غیر صادقانه تایید کردند و در واقع در مواضع سابق خویش دایر به تجدید نظر در قرارداد باقی ماندند. جناح راست جبهه ملی که روزنامه "شاهد" سخنگوی آن بود اصل ملی شدن را با يك هفته تاخیر در ۲۲ آبان ماه منتشر کرد و توضیحی بر آن افزود که نکته قابل توجهی دارد:

"روزنامه شاهد درباره نفت دو برنامه داشته است:

۱. برنامه حداقل یعنی احقاق حقوق ملت در کادر دستگاه حاکمه فعلی و در حدود امکان وضع اجتماعی امروز که صریح تر از همه جا در شماره ۹۰ صفیر به آن اشاره شده است.
 ۲. برنامه حداکثر یعنی ملی کردن صنعت نفت. تاکنون با امکان حسن نیتی که در دستگاه حاکمه می رفت از برنامه حداقل دفاع می شد ولی با وضعی که فعلا" به آن برخوردیم - با سماجتی که شرکت و رزم آرا در گذراندن لایحه الحاقی نشان می دهند - هیچ جای حسن نیتی باقی نمانده. برنامه ما ناچار حداکثر خواهد بود و از این نظر دفاع خواهیم کرد. [۱۵]
- آیت الله کاشانی درباره شعار ملی شدن نفت مدت درازی سکوت کرد و فقط در ۲۲ آذرماه ۱۳۲۹ فتوایی صادر نمود و از ملی شدن نفت حمایت کرد.

تصویب اصل ملی شدن نفت در شورای عالی جبهه ملی و اعلام آن جهش بزرگی بود در سیاست این جبهه: جهش از تجدید نظر و شعار های ۵۰ - ۵۰ و غیره به طرد شرکت استعماری نفت. ولی متأسفانه این جهش فقط در شعار انجام گرفت و نه در استراتژی. بقایای روزنامه "شاهد" دروغ می گوید که گویا از اول دو برنامه داشته یکی ملی شدن نفت دیگری تجدید نظر. او و امثال او همواره فقط يك برنامه داشتند که عبارت بود از تجدید نظر در قرارداد با شریک کردن آمریکایی ها با اندکی افزایش درآمد ایران. ولی او حق دارد وقتی یاد آوری می کند که تجدید نظر در قرارداد در کادر دستگاه حاکمه موجود و وضع اجتماعی موجود مطرح و ممکن است ولی ملی کردن از این کادر بیرون می رود. بقایای موافق ملی کردن نیست، لذا سر و ته مساله را درز می گیرد و توضیح نمی دهد که ملی کردن چه شرایطی را طلب می کند و چه تغییرات اجتماعی - سیاسی را ملزم می سازد. بر موافقین واقعی ملی کردن بود که این مساله را با عمق تمام بررسی کنند و توجه نمایند که دیگر بر مبنای استفاده از تضاد آمریکا و انگلیس و علاقه مند کردن آمریکا به ایران و مبارزه با کمونیسم و غیره ملی کردن صنایع نفت عملی نیست.

ملی کردن صنایع نفت در نهایت يك انقلاب است. انقلاب ملی و دموکراتیک، انقلابی علیه وابستگی ایران به امپریالیسم و علیه مناسبات فئودالی.

متأسفانه جبهه ملی این شعار را با تمام ژرفای آن درک نکرد و مصدق و یارانش حتی تا ۲۸ مرداد نیز حاضر نشدند بپذیرند که بدون يك تحول اجتماعی و بدون يك تغییر بنیادی سیاسی شعار ملی کردن نفت در شرایط ایران قابل اجرا نیست.

همین تطابق ناپذیری شعار ملی شدن با استراتژی اجرای آن ریشه اصلی شکست ۲۸ مرداد شد. در آغاز شعار ملی شدن به نظر گروهی آسان می آمد. برخی از محافل آمریکایی نیز به این سهل انگاری دامن می زدند و چنین وانمود می کردند که چیز مهمی نیست. شما نفت را از انگلیسی ها بگیرید ما کمک می کنیم که خودتان استخراج کنید. مثلاً یکی از مدیران بانک صادرات و واردات آمریکا پیام می فرستاد:

"امید است دولت ایران بتواند با قرضه های تازه ای منابع نفتی خود را مستقلاً استخراج و با صدور آن به دنیای آزاد و به خصوص آمریکا دلار کافی به دست آورد. [۱۶]"

نظایر این نوع تشویق های مستقیم و غیرمستقیم که در واقع پشتوانه ای نداشت نسبتاً فراوان بود و دلایان نفت از نوع ترن برگ که با وجود اخراج از خدمت دولتی ایران حاضر نشدند کشور را ترک کنند، با ایجاد دسیسه ها آمریکا را پشتیبان ملی شدن معرفی می کردند. ولی در عمل معلوم شد که ملی کردن نفت کار آسانی نیست. چنان که در روزنامه های خود درج کردیم که يك انقلاب است و استراتژی و تاکتیک انقلابی می خواهد.

حزب توده ایران در پذیرش شعار ملی شدن نفت تاخیر کرد. ما نخستین بار اعلامیه آیت الله کاشانی را که به پذیرش ملی شدن نفت فتوا می داد، در روزنامه های خود چاپ کردیم و از این طریق موافقت ضمنی خود را شعار ملی شدن اعلام داشتیم. انتشار این اعلامیه چنان که گفتیم يك ماه پس از تصویب شعار از طرف جبهه ملی بود. از آن پس نیز مدتی طول کشید تا شعار ملی شدن از طرف حزب ما تمام و کمال پذیرفته شود.

این تاخیر بدون تردید نقص بزرگی است. منطقاً ما که هوادار جدی طرد شرکت نفت، الغای قرارداد و جلوگیری از هرگونه نفوذ امپریالیستی در کشور بودیم می بایست به مراتب زودتر از کسانی که دنبال قراردادهای ۵۰ - ۵۰ "دنیا پسند" بودند به این شعار برسیم.

اصل ملی شدن نفت بیان درست و کامل همان چیزی بود که ما خواستار آن بودیم و نه تکامل درخواست تجدید نظر قرار داد. بنابراین تاخیر ما در پیدا کردن این شعار و به طریق اولی تاخیر ما در پذیرش آن اشتباهی بود که عواقب دوربرد داشت. درباره علت بروز این اشتباه محافل کمونیستی و خائنین به نهضت انقلابی ایران تا کنون خروارها کاغذ سیاه کرده و کوشیده اند آنچه در واقع شایستگی ما بوده و هست مایه اشتباه قلمداد کنند و آنچه مایه اشتباه بوده به مثابه روشی انقلابی از راه دیگر به جنبش انقلابی بقبولانند و به نیروهای جوان تلقین کنند.

دشمنان انقلاب و محافل کمونیست ادعا می کنند که حزب توده ایران گویا به این دلیل مخالف اصل ملی شدن بود که در اصل تصویب شده جبهه ملی، ملی شدن نفت در سرتاسر کشور در نظر گرفته شده بود و حزب توده ایران گویا می خواست نفت شمال

ملی نشود و به شوروی ها واگذار شود. مبلغین این دروغ، انترناسیونالیسم پرولتری حزب ما را نشانه گرفته اند. آنان می خواهند این فکر را به مبارزین تلقین کنند که گویا اگر حزب توده ایران جزو اردوگاه جهانی کارگری و کمونیستی نبود و در ورطه ضد شوروی می غلطید راه درست تری می رفت. درحالی که ملی کردن نفت اصولاً به مساله نفت شمال ارتباطی نداشت. قرارداد همکاری ایران و شوروی برای بهره وری از نفت شمال :

اولاً، اگر اجرا می شد، با ملی شدن نفت تناقضی پیدا نمی کرد زیرا این قرارداد به حاکمیت ملی ایران به طور کامل احترام می گذاشت. ثانیاً، این قرارداد چندین سال پیش رد شده و موضوع آن پایان یافته بود. دیگر نفت شمالی وجود نداشت که حزب توده ایران به خواهد به اصطلاح برای شوروی ها حفظ کند. این نوع ادعاهای دروغین را دشمنان نهضت و نفاق افکنان حرفه ای ساخته اند تا تبلیغات ضد کمونیستی را دامن زنند و مانع اتحاد نیروها شوند.

علت اصلی تاخیر حزب ما در درك اهمیت شعار ملی شدن نفت به طرح زیر است:

۱. بی اعتمادی نسبت به رهبران جبهه ملی ایران. سوابق گروهی از رهبران جبهه ملی در همکاری با ارتجاع و امپریالیسم، مخالفت آنان با طرد شرکت نفت و تماس هایی که با محافل آمریکایی داشتند، حزب ما را مدتی دچار این تردید کرده بودند که در شعار جدید آن ها نیز کاسه ای زیر نیم کاسه باشد.

۲. کم توجهی به امکانات کوتاه مدت که می توانست جنبش را گامی به جلو برد ولو این که به پیروزی نهایی نرساند. این نظر حزب ما که ملی کردن صنایع نفت با کمک امپریالیسم آمریکا مقدور نیست و به تحول بنیادی در سیاست خارجی و داخلی نیازمند است، نظر درستی بود ولی ما توجه نداشتیم که از تضاد امپریالیست ها می توان برای يك گام به جلو استفاده کرد.
۳. بی توجهی به تفاوت اساسی بین دو قشر بورژوازی: قشر کمپرادور و قشر ملی در کشورهای نظیر ایران. بی توجهی به این نکته که قشر بورژوازی ملی نیز یکپارچه نیست و جناح های گوناگون آن حامل درجات مختلفی از سازش کاری هستند.

۴. بیماری کودکی کمونیسم. عدم آشنایی کافی با اندیشه های درخشان لنینی که ضرورت یافتن متحدین را هر قدر هم موقتی باشند می آموزند. این بیماری به طور کلی از کم تجربگی حزب ما ناشی می شد ولی علل و عوامل مشخصی هم وجود داشت که آن را تشدید می کرد. از جمله این که پس از غیرقانونی شدن حزب، زندگی عادی آن مختل شد، رهبری حزب پراکنده، عده ای به زندان افتاده و گروهی مجبور به مهاجرت شدند. پیوند مستقیم رهبری با توده های مردم، سازمان ها و شخصیت های سیاسی بریده شد.

در آن سال ها هنوز آثار مارکسیستی نیز بسیار کم به زبان فارسی درآمده و در اختیار مبارزین قرار گرفته بود. متأسفانه جو حاکم در جنبش جهانی رهایی بخش نیز در آن سال ها طوری بود که سکتاریسم را تشدید می کرد. احزابی نظیر حزب ما که در کشورهای شرقی استعمار زده مبارزه می کردند در مجموع ارزیابی درستی از جنبش های ملی بورژوازی که پس از جنگ جهانی دوم اوج گرفته بودند نداشتند و امثال نهرو و گاندی و سوکارنو را بیشتر از جنبه های منفی آن ارزیابی می کردند. می توان گفت که توصیه های خردمندانه هفتمین کنفرانس کمینترن کم تر مورد توجه قرار می گرفت و گرایش به سوی مصوبات سکتاریستی ششمین کنفرانس کمینترن درباره جنبش های ملی مستعمرات به وجود آمده بود. هر جنبشی که به سرکردگی پرولتاریا نباشد معیوب شناخته می شد و به جای این که برای سرکردگی پرولتاریا از طریق تعمیق جنبش تلاش شود، این امر به مثابه شرط نخستین تلقی می گشت و سد راه می شد.

نکته ای که در بیان این مقاله باید گفت این است که در همان زمان در صفوف حزب توده ایران نظریات درست وجود داشت. گروهی از کادرهای حزبی که در مطبوعات و امور ایدئولوژیک کار می کردند مصراً توصیه می کردند که شعار ملی شدن نفت پذیرفته شود.

ماهیت توده ای و انقلابی حزب توده ایران و خصلت عمیقاً ملی و ضد امپریالیستی آن سبب شد که حزب ما به رغم این دشواری ها شعار ملی شدن را ولو با اندکی درنگ به طور کامل بپذیرد و تا پایان از آن دفاع کند. در حالی که اکثریت رهبران جبهه ملی از همان روزی که به ناچار این شعار را پذیرفتند به آن خیانت کردند و از اجرایش جلوگیری نمودند.

- بسوی آینده، ۲۶ آبان ماه ۱۳۲۹.^{۱۱}

- روزنامه صغیر، به جای شاهد، ۹۰، ۲۳ فروردین ماه ۱۳۲۹.^{۱۲}

- روزنامه شاهد، ۱۲ شهریور ماه ۱۳۲۹.^{۱۳}

- مصدق سخنرانی در مجلس شورای ملی، باختر امروز ۱۹ آذرماه ۱۳۳۰.^{۱۴}

- آهنگ شرق به جای شاهد، ۲۲ آبان ماه ۳۲۹، تکیه ازماست.

{مطالب شماره ۹۰ صغیر که در این جا به آن اشاره شده در صفحه ۹۹ کتاب حاضر آمده است}.^{۱۵}

- روزنامه اطلاعات ۱۶ آذرماه ۱۳۲۹.^{۱۶}

۶. تصویب اصل ملی شدن نفت

پاییز و زمستان ۱۳۲۹ جنبش ملی و ضد امپریالیستی مردم ایران که به طور عمده علیه شرکت نفت انگلیس متوجه بود بسیار گسترش یافت. سران جناح انگلیسی هیات حاکمه ایران در دفاع از غارت گری شرکت نفت موضع بسیار ضعیفی داشتند و حتی خودشان قانع نبودند که لایحه الحاقی حداقل منافع خود آنان را تامین کند. جمال امامی یکی از کارگردانان مجالس آن روز ایران نظر خائنه و درعین حال عدم رضایت هیات حاکمه را در مورد لایحه الحاقی در جملات زیر به بهترین شکل بیان می کند:

"به این آقایان {سران استعمارانگلیس} بفرمایید که آقا ما قبول داریم و نمی گوئیم که از نفت ما استفاده نکنید. نمی گوئیم امپراطوری انگلیس متلاشی شود. می دانیم که عظمت امپراطوری شما استوار بر چاه های نفت ایران است. ما قبول داریم که شما امپراطوری خودتان را حفظ کنید. ولی عوایدش را یک کمی به خودمان بدهید تا این لخت و برهنه های کشور خود را از این وضع خارج سازیم. شما استفاده سیاسی و اقتصادی خودتان را بکنید ولی حق ما را هم بدهید!"^[1]

با وجود وقاحتی که در این جمله ها وجود دارد، نارضایتی از شرکت نفت انگلیس نیز در آن مشهود است. جمال امامی ها نیز نمی توانستند با وضع موجود جواب "لخت و برهنه ها" را بدهند. با این حال رزم آرا طبق دستور شرکت نفت دفاع از لایحه الحاقی را به همان صورتی که بود برعهده گرفت و از موضع بسیارضعیف به دفاع از آن پرداخت و تا آن جا پیش رفت که برای اثبات ضرورت تسلیم در برابر شرکت نفت از تریبون مجلس به مردم ایران توهین کرد و ادعا نمود که این ملت هنوز لوله را هم به زحمت می سازد تا چه رسد به اداره امور صنعت بخرنجی مانند صنعت نفت!^[2] همان وقت که رزم آرا چنین نطقی در مجلس ایراد کرد شایع بود که سخنرانی او توسط شرکت نفت انگلیس تنظیم شده است. منوچهر فرمانفرمایان که در آن زمان رئیس اداره کل امتیازات نفت و درآمد معادن در وزارت دارایی بود بعدها تصریح کرد که اطرافیان رزم آرا همان وقت می دانستند که این سخنرانی را مامورین شرکت نفت انگلیس نوشته به دست رزم آرا داده اند. فرمانفرمایان می نویسد:

"رزم آرا یادداشتی به من داد علیه ملی شدن که شرکت نفت برای وی تنظیم کرده بود."^[3]
پس از ملی شدن نفت که بخشی از اسناد و مدارک اداره اطلاعات شرکت نفت به دست دولت مصدق افتاد، متن نطق رزم آرا نیز در میان اسناد شرکت پیدا شد!^[4]

در بررسی آرایش قوا و تناسب نیروها این مطلب به ویژه از این جهت اهمیت دارد که درجه انفراد رزم آرا را نشان می دهد که او در چنان وضعی بود که حتی چند تن کارشناس معتقدی که بتوانند از سیاست او دفاع کنند در اختیار نداشت. نطق او را هم می بایست شرکت نفت بنویسد. این فاکت در عین حال حاکی از آن است که موضع آشتی ناپذیر شرکت نفت جنوب به پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه ای متکی نبود و فقط از طریق یک کودتای نظامی و رژیم کودتایی می توانست نظر خود را تحمیل کند. که تازه معلوم نیست چنین کودتایی با فقدان پایگاه اجتماعی و سیاسی چگونه می تواند پیروز شود.

در این زمان که دولت رزم آرا رو به انفراد کامل می رفت جبهه ملی و به ویژه جناح سالم مصدقی آن در میان بازاریان و محافل حاکم بسیار خوب کار می کرد. افزایش احتمالی درآمد نفت که از ملی شدن حاصل می شد بازاریان را به وجد می آورد. برای بورژوازی ضعیف و توسری خورده ایران حتی تصور این که روزانه چندین ده میلیون دلار به صندوق دولت و از آن جا به صندوق سرمایه داران خواهد ریخت، نشئه آورده بود. ملاکین بزرگ هم احساس خرسندی می کردند. جبهه ملی کم ترین ایرادی به نظام ارباب - رعیتی نداشت. مالکیت های عظیم چند صد پارچه آبادی را تأیید می کرد و امید می داد که از درآمد نفت برای آبادی دهات بر مبنای همین مناسبات موجود کمک خواهد شد.

در پاییز و زمستان سال ۱۳۲۹ زمانی که مبارزه برای ملی شدن نفت اوج می گرفت ملاکین بزرگ با استفاده از فرصت، مواضع خود را تحکیم می کردند. هم شاه و هم جبهه ملی، هم آمریکا و هم انگلیس از آن ها دلجویی می کردند و فقط حزب توده ایران بود که علیه مالکیت های بزرگ می رزمید. به دنبال کوشش مستمر نمایندگان جبهه ملی در مجلس سرانجام در دی ماه سال ۱۳۲۹ وزارت دارایی به دستور شاه ۴۰۰ پارچه آبادی فارس را به خانواده قشقایی پس داد!^[5] محیط طوری بود که همه ملاکین به طمع افتاده بودند.

بهادری مالک بزرگ آذربایجان در مجلس می گفت:

"عریضه ای از وراث مرحوم عشایر خلخال رسیده است راجع به استرداد املاکشان. حالا که به حمدالله دولت صد تا و دوپست تا و چهارصد تا ده می بخشد این دو دانگ آقای امیر عشایر خلخال و سالار رشید را هم بهشان بدهید بروند و دعاگو باشند."^[6]
در همین پاییز (آذرماه) سال ۱۳۲۹ بود که بزرگ ترین ملاکین ایران متشکل شده و سازمانی به نام "شورای عالی کشاورزی" به وجود آوردند. باز پس گرفتن املاک بزرگ یکی از نخستین کارهای این سازمان بود.

در این محیط بغرنج سیاسی، وقتی دستگاه حاکم به سوی انفراد می رفت وظیفه نیروهای ملی و مترقی بود که طبق برنامه روشنی متحد و متشکل شوند و ترتیبی بدهند که جنبش ملی ایران از نزدیک ترین راه سوی پیروزی برود و دشمنان جنبش از تفرقه نیروهای ملی و ناروشنی هدف های اجتماعی و سیاسی آن ها سوء استفاده نکنند.

از جانب حزب ما کوشش هایی در این جهت انجام گرفت. ما شعار ملی شدن نفت را که از آن جبهه ملی بود ولو با اندکی درنگ پذیرفتیم و از راه های گوناگون کوشش هایی برای نزدیکی به جبهه ملی به عمل آوردیم ولی همه کوشش های ما بی ثمر ماند و هر اقدام آشتی طلبانه ما با شدیدترین حملات جناح خرابکار جبهه ملی روبه رو شد. با کمال تاسف جناح سالم جبهه ملی هم به دنبال خرابکاران رفت.

دی ماه سال ۱۳۲۹ حزب توده ایران برای گسترش کار علنی مبارزه با امپریالیسم "جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت" را تشکیل داد و بیانیه تشکیل جمعیت چنان لحنی داشت که در آن شرایط و علی رغم محیط متشنج موجود میان حزب و جبهه ملی، بوی آشتی و دعوت به همکاری می داد. جناح سالم جبهه ملی در آغاز ندای آشتی و همکاری حزب ما را به درستی درک کرد.
"باختر امروز" نوشت:

"اخیراً جمعیتی از جوانان تحت عنوان "جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت ایران و انگلیس" تشکیل شده و طی اعلامیه ای مخالفت با امتیاز نامه و هواداری از ملی شدن نفت و آزادی احزاب، الغای حکومت نظامی، آزادی نطق و بیان و قلم را خواستار شده و هم آهنگی خود را با سایر مجامع ملی که هدفشان این ها است اعلام داشته است."^[7]

در همین روزها "باختر امروز" گام های دیگری پیش آمد. خبرهای مربوط به مبارزات کارگری و دانش آموزی را که زیر رهبری حزب توده ایران بود با لحن موافق درج کرد و از جنبش صلح که امپریالیسم آمریکا آشکارا و کینه توزانه با آن مخالفت می کرد حمایت نمود.

در یکی از خبرهای "باختر امروز" به خصوص به جنگ کره - جنگ امپریالیسم آمریکا در کره اشاره شده است:

"دیشب واریته صلح با موفقیت برگزار شد. بر اثر نبودن جا عده زیادی ایستاده بودند... معاریف و روزنامه نگاران شرکت داشتند... برنامه به بهترین وجهی اجرا شد. مخصوصاً" پیش پرده {جنگ کره} و کوه نورد گیاه شناس {دوگلاس امریکایی} بسیار جالب بود.^[8]"

در همین روزها "باختر امروز" در عرصه طبقاتی هم گامی به جلو گذاشت و سرمقاله خود را که معمولاً "خود حسین فاطمی می نوشت به مخالفت با مالکیت های بزرگ اختصاص داد. درست است که این مقاله بیشتر به اصلاحات ارضی " تحول از بالا" اختصاص داشت و از تز شاه - امریکا درباره فروش اراضی سلطنتی و تجدید مالکیت دفاع می کرد که مبادا انقلاب از پایین رشد کند. ولی صرف نظر از این جنبه به هر صورت ضد ملاکین و در جهت محدود کردن مالکیت ارضی بود.^[9]

این همان کشتش سالمی است که در فاطمی و نظایر او وجود داشت و آنان را در جنبش ضدامپریالیستی جلو برد و تا شهادت در راه آرمان های ملی پیش راند.

حرکت به سوی تفاهم در درون جنبش انقلابی ایران متأسفانه دیری نپایید. این حرکت خوشایند محافل امپریالیستی و ارتجاعی و جناح سازش کار و نفاق افکن جبهه ملی نبود. امپریالیست های آمریکایی که جبهه ملی استراتژی خود را روی کمک آن ها بنا کرده بود با چنین تفاهمی به هیچ روی نمی توانستند موافق باشند.

۲۵ بهمن ماه سال ۱۳۲۹ کنفرانس دیپلمات هایی آمریکایی مقیم کشورهای خاورمیانه و نزدیک در اسلامبول گشایش یافت. مهم ترین مساله این کنفرانس راه های گسترش نفوذ همه جانبه آمریکا در خاورمیانه و به ویژه راه های استفاده از اوضاع ایران بود. در خبرهای کنفرانس که با وسعت در ایران منعکس می شد گفته می شد که کنفرانس " نقش قاطع آمریکا را در ایران تعیین کرده است."

محافظی که در تهران به امید کمک آمریکا نشسته بودند در این لحظه به جنب و جوش بیشتری افتادند و لازم دانستند که يك بار دیگر دشمنی قاطع خود را علیه کمونیسم در حرف و عمل به اطلاع آمریکا برسانند و خود را متحد مطمئنی معرفی کنند. این بار دستاویز خاصی وجود نداشت ولی به هر صورت دنیا برای حادثه آفرینان تنگ نیست. آنان تشکیل "جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت" یعنی گسترش فعالیت علنی حزب توده ایران را بهانه کردند و درست سه روز پس از گشایش کنفرانس دیپلمات های آمریکایی که خبرهای آن با تحلیل فراوان در مطبوعات جبهه ملی درج می شد یورش های تبلیغاتی گسترده و حساب شده علیه حزب توده ایران را آغاز کردند.^[10] زمینه تفاهم برای مدتی از میان رفت.

جناح انگلیسی هیات حاکمه از بهمن ماه تدارك کودتا می دید. گفته می شد که شرکت نفت انگلیس اصل تقسیم ۵۰ - ۵۰ را پذیرفته و آماده است بر این اساس قرارداد "دنیا پسندی" با ایران منعقد کند. نقشه رزم آرا این بود که این قرارداد را به عنوان برگ برنده در دست خود داشته باشد و پس از انجام کودتا و سرکوب مخالفین آن را اعلام و گروه زیادی را راضی کند. طرح انحلال مجلسین تهیه شده بود، لیکن شاه از ترس این که کودتا گران خود او را هم کنار بگذارند در اتخاذ تصمیم قاطع مردد بود. در چنین لحظه حساسی خلیل طهماسبی از فداییان اسلام رزم آرا را به قتل رسانید. با مرگ رزم آرا همه نقشه ها به هم ریخت. (ابتکار عمل در همین زمینه بدست شاه و دربار افتاد. شاه با اطمینان از اینکه خود قربانی کودتا نخواهد شد، پس از آن همین نقشه را اجرا کرد و علیه مصدق کودتا کرد- راه توده) پنج روز پس از قتل رزم آرا در ۲۱ اسفند ماه شاه، حسین علا را که از خادمین بنام استعمار بود به نخست وزیری گماشت تا سد مقاومتی در برابر جنبش ملی ایجاد کند. اما این تلاش بی فایده بود. هیات حاکمه قدرت مقاومت خود را از دست داده بود. بر روی امواج جنبش وسیع ملی، مجلس شورایی که تا دو ماه پیش اکثریت قاطع آن مخالف ملی شدن نفت بود، آن را تصویب کرد. در ۲۹ اسفند ماه نیز مجلس سنای مرتجع تر از شورا این اصل را به تصویب رسانید. تنها توشیح شاه لازم بود تا تمام تشریفات قانونی به انجام رسد. اما شاه از توشیح خودداری می کرد، به این امید که بتوان آن را به مجلس برگردانید. امضای شاه پای اصل ملی شدن يك ماه و نیم بعد، وقتی مصدق به نخست وزیری رسید گذاشته شد. مصدق شاه را به این کار مجبور کرد.

- سخنرانی جمال امامی در مجلس شورای ملی، روزنامه رسمی کشور، ۱۲ آذرماه ۱۳۲۹، روزنامه اطلاعات، ۵ آذرماه ۱۳۲۹^[۱]

- منوچهر فرمانفرمایان، ملاحظاتی چند درباره نفت، چاپ مسعود سعد، تهران ۱۳۳۳، ص ۱۴۲^[۲]

- گزارش مصدق به مجلس شورای ملی، ۷ تیرماه ۱۳۳۰، باختر امروز ۱۸ تیرماه ۱۳۳۰^[۳]
- همان جا^[۴]

- روزنامه رسمی کشور، ۳ بهمن ماه ۱۳۲۹^[۵]

- همانجا^[۶]

- باختر امروز، ۵ بهمن ماه ۱۳۲۹، تکیه از ما است^[۷]

- باختر امروز، ۱۹ بهمن ماه ۱۳۲۹ تکیه از ما است. {دوگلاس قاضی آمریکایی از مامورین ویژه آمریکا بود که در زمان طرح

لایحه الحاقی در مجلس پانزدهم به بهانه کوه نوردی به کشور ما آمد و در اقدامات پشت پرده نقش موثری ایفا کرد}^[۸]

- سرمقاله باختر امروز، ۲۵ بهمن ماه ۱۳۲۹^[۹]

- به شماره های ۲۸ - ۳۰ بهمن ماه ۱۳۲۹ باختر امروز و شاهد مراجعه کنید^[۱۰]

۷. کابینه محکوم علاء

در پایان سال ۱۳۲۹ تناسبات نیروها به شدت به زیان هیات حاکمه درباری بود. جنبش ضد امپریالیستی به سرعت گسترش می یافت و قاطع تر می شد و در عوض تضاد، تزلزل و آشفتگی سرتا پای حکومت را دچار بحران نمود. با قانون ملی شدن نفت بحران حکومتی به حدی رسید که دیگر جایی برای ادامه حکومت نوکران شرکت نفت انگلیس و خادمین دربار باقی نماند. لحظه ای فرا رسید که بالایی ها نمی توانستند به شیوه سابق حکومت کنند و پایین ها نمی خواستند. می بایست زمام حکومت به دست نیروهای ملی و هواداران صدیق ملی شدن نفت سپرده شود. تناسبات قوای سیاسی چنین تغییری را الزام آور کرده بود. ولی متأسفانه نیروهای ملی آمادگی به دست گرفتن حکومت را نداشتند و جبهه متحدی وجود نداشت. حزب توده ایران هنوز آنقدر قوی نبود که به حکومت برسد و جبهه ملی ایران که حکومت چون میوه رسیده ای در دسترس قرار گرفته بود از چیدن آن می ترسید و امتناع می کرد. گردانندگان جبهه ملی ایران مدعی بودند که این جبهه برای تشکیل دولت و اداره کشور تشکیل نشده بلکه فقط می تواند نقش منفی و فشار از پایین را بازی کند. به این ترتیب آن هایی که می توانستند دولت تشکیل دهند می ترسیدند و نمی خواستند و طبقات ارتجاعی که اصرار داشتند همچنان حکومت کنند منفرد از مردم بودند و نمی توانستند.

کابینه حسین علا محصول این وضع بود. علا به حساب نیروهای عملاً موجودی که در آن لحظه به طور جدی از او حمایت کنند برسرکار نیامد. چنین نیرویی وجود نداشت. علا با این حساب بر سر کار آورده شد که شاید طبقات حاکم و امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی بتوانند با اغتنام فرصت برای خروج از بحران چاره ای بیاندیشند و نیرویی برای حمایت از علا پدید آورند. این حساب غلط از آب درآمد. چنین نیرویی پدید نشد و علا حدود یک ماه و نیم در فصل مشترک تضادهای سیاسی گروه های حاکم بندبازی کرد و سرانجام استعفا داد و به آنجا رسید که از نخستین روز محکوم بدان بود.

زمان کوتاه حکومت علا از نظر مبارزات سیاسی بسیار غنی است و مواضع سازمان ها و گروه های مختلف را درباره مسایل اساسی انقلاب ایران و سیر تکاملی آن در ماه های آینده روشن می کند. از این نظر روی برخی از اساسی ترین حادثه های این دوران کوتاه مکث می کنیم.

امپریالیسم انگلیس که در سیمای رزم آرا بزرگ ترین امید خود را از دست داده و با تصویب اصل ملی شدن نفت ضربت سنگینی دیده بود به دخالت مستقیم نظامی می اندیشید. کشتی های جنگی انگلیسی به سوی خلیج فارس حرکت کردند. هربرت موریس وزیر خارجه انگلیس با لحنی که بوی قرن نوزدهم می داد، در مجلس آن کشور گفت:

"ما حق اتخاذ هر نوع تدبیری که برای دفاع از جان و مال اتباع انگلیسی لازم بدانیم برای خود محفوظ می داریم." [1]

اما چنین اقدامی بدون موافقت و کمک جدی آمریکا مقدور نبود. امپریالیست های انگلیسی شش سال بعد، وقتی مصر کانال سوئز را ملی کرد، دست به دخالت نظامی زدند و به مصر هجوم بردند. اما در مورد ایران با وجود این که از شدت خشم افسار می جویدند، قدرت عمل نداشتند. ایران همسایه دیوار به دیوار شوروی بود و قرارداد دوستی ۱۹۲۱ را با شوروی داشت. دخالت نظامی در این نقطه می بایست با حساب های به مراتب بغرنج تر و پذیرش خطر به مراتب جدی تری انجام پذیرد و حداقل شرط آن موافقت و همکاری عملی آمریکا بود که تامین نمی شد. آمریکا هم با انگلستان تضاد داشت و هم از دست زدن به ریسک بزرگ نظامی در ایران می ترسید. ولی در عوض حاضر بود که در صورت موافقت انگلستان با تقسیم نفت ایران و دادن سهم مناسبی به آمریکا، نیروی خود را برای مهار کردن جنبش به کار اندازد. تشدید مبارزه مردم ایران و قاطع تر شدن شعارهای مبارزه منافع غارت گرانه انحصارات امپریالیستی آمریکا را نیز در خلیج فارس به خطر انداخته بود.

نیمه فروردین ۱۳۳۰ نمایندگان آمریکا و انگلیس در واشنگتن ملاقات کردند. از هر دو طرف مدیران انحصارات نفتی به عنوان نمایندگان وزارت خارجه و دولت در این مذاکرات شرکت داشتند. مذاکرات و اشنگتن، با آن که به نتیجه قاطع نرسید، آغاز آن اقدامات مشترک امپریالیست های آمریکایی در انگلیس بود که به کودتای ۲۸ مرداد و سپس تشکیل کنسرسیوم بین المللی نفت انجامید.

دولت آمریکا در برابر اعتراض مردم ایران به این که چرا امپریالیست ها می کوشند سرنوشت ایران را در واشنگتن حل کنند، به جای عقب نشینی حق خود را برای دخالت در امور ایران تسجیل کرد. در تذکاریه رسمی که از طرف دولت آمریکا صادر شد گفته شد که مذاکرات و اشنگتن ناشی از مسئولیت جهانی آمریکا و انگلیس است:

مسئولیت جهانی که دولت انگلیس و آمریکا دارند پیوسته راجع به مسایل مختلف مربوط به بسیاری از نقاط دنیا که در آن ذی نفع هستیم، با یکدیگر مشاوره می کنند.

وزارت امور خارجه آمریکا مایل است دولت ایران را مطمئن سازد که کاملاً متوجه است که مساله نفت ایران فقط به وسیله مقاماتی که ذی علاقه می باشند باید حل شود [2].

بنابراین به عقیده دولت آمریکا مساله ملی کردن نفت ایران که مساله داخلی، مربوط به ایران و شرکت سابق نفت نبود. مساله ای بود مربوط به مسئولیت جهانی انگلیس و آمریکا که هر دو در آن ذی نفع بودند و این مساله می بایست به وسیله همین مقامات ذی نفع حل شود!

به دنبال مذاکرات و اشنگتن و توافق های کلی آمریکا و انگلیس وزیر خارجه آمریکا نیز بیانیه ای منتشر کرد و در آن از طرز!! ملی کردن نفت ایران انتقاد نمود و اعلام داشت:

"متأسفم اظهار دارم که دولت ایران به طرزى در ملی کردن صنعت نفت مشغول اقدام است که پالایشگاه بزرگ آبادان را به متوقف شدن تهدید می کند. و این امر عدم ثبات وضع ایران و مشکلات اقتصادی آن را موجب گردیده و برای مردم ایران نیز اثرات سویی خواهد داشت.

آمریکا قویا" تاکید نموده است که هرگونه تغییراتی در مناسبات بین المللی دولت ایران و موسسات ذی نفع انگلیس براساسی که موافق مسئولیت های بین المللی هر دو کشور باشد فراهم گردد...
ما مایوس شدیم از این که پیشنهاد اخیر انگلیس به ایران که اصل ملی شدن را قبول نمود و نظریات پیشنهادی مساعدی را نیز دربرداشته غفلتا" و بدون مطالعه ... از طرف ایران رد شد.
این محیط بیم و تهدید که ناشی از اقدامات عجولانه ای است برای اجبار همکاری در اجرای قانون ملی کردن نفت نتیجه ای در بر نخواهد داشت...

قویا" امیدوارم که ایران در اقدامات کنونی خود تجدید نظر نموده و طریقی را اتخاذ خواهد کرد که از مخاطرات خط مشی فعلی احتراز و ادامه عمل صنعت نفت را ممکن سازد...

امیدوارم ترتیبات موقتی به عمل آید که به موقعیت طرفین لطمه وارد نسازد... تا این که بعدا" ترتیبات مناسب تری داده شود... [3]
دخالت رسمی و علنی امپریالیسم آمریکا در امور داخلی ایران و مخالفت صریح آن با ملی کردن نفت موجی از اعتراض در ایران برانگیخت تا جایی که حتی محافل هوادار آمریکا، آن هایی که طی چندین سال اخیر امپریالیسم آمریکا را فرشته رحمت می دانستند و معرفی می کردند مجبور شدند در این اعتراض شرکت کنند. حزب توده ایران که همواره ماهیت درنده امپریالیسم آمریکا را می شناخت و معرفی می کرد در این لحظه به حق درصاف مقدم نبرد بود. جناح واقعا" ملی جبهه ملی ایران هم به رهبری دکتر مصدق با وجود کش هایی که هنوز به سوی آمریکا داشت از این دخالت علنی خشمگین بود. دکتر حسین فاطمی در "باختر امروز" از آمریکا انتقاد می کرد. این، آغاز پایان توهمات بود که امثال فاطمی نسبت به حسن نیت و بشردوستی امپریالیسم آمریکا داشتند. توافق کلی که آمریکا و انگلیس در کنفرانس واشنگتن به آن دست یافتند مبتنی براین بود که فعلا" از پیشرفت جنبش ملی ایران جلوگیری کنند تا بتوانند بعدا" دعوا بر سر تقسیم نفت ایران را بین خود حل کنند. نخستین گام مشترک می توانست تقویت دولت علا باشد که هم نسبت به انگلیس و هم نسبت به آمریکا نظر مساعدی داشت. ولی دولت علا قادر به ادامه حکومت نبود. جنبش ملی ایران علی رغم اقدامات خشن این دولت پیش می رفت. بحران عمومی سیاسی ادامه داشت و تشدید می شد.

حادثه تعیین کننده داخلی که امکان نداد دولت علا تثبیت شود، اعتصاب بزرگ کارگران نفت جنوب بود. این اعتصاب از ۲۷ اسفند هم زمان با آغاز نخست وزیری علا شروع شد و تنها پس از استعفاى علا (۶ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰) پایان یافت. اعتصاب به این دلیل آغاز شد که شرکت انگلیسی نفت ۳۰٪ از مزایای کارگران را کسر و قطع کرد. در برابر این رفتار غیرانسانی ابتدا کارگران بندر معشور و دانشکده فنی آبادان و سپس کارگران نفت در سرتاسر مناطق نفت خیز دست به اعتصاب زدند.
بدون تردید حساب امپریالیسم انگلیس از حادثه سازی عبارت از این بود که محیط سیاسی را متشنج کند، ملی شدن نفت را تحت الشعاع قرارداد و برای دست زدن به اقدامات خشن ضد جنبش ملی ایران زمینه چینی کند. هم زمان با فشار به کارگران و آغاز اعتصاب، حرکت ناوگان جنگی انگلیس به سوی خلیج فارس شروع شد و دولت علا در تهران و مناطق نفت خیز اعلام حکومت نظامی کرد. به این امید که هم اعتصاب را سرکوب کند و هم به جنبش ملی ضربه وارد سازد.

در برابر این توطئه و تحریک امپریالیستی که یک سر آن در لندن و سردیگرش در واشنگتن بود جنبش انقلابی ایران یک راه در پیش داشت: سرنگون کردن دولت علا و روی کار آمدن یک دولت ملی که قادر باشد همه نیروهای ملی را برای تداوم انقلاب تجهیز کند. برای این کار نخستین گام عبارت از وحدت نیروها بود.

حزب توده ایران با وجود سوء تفاهم ها و اختلافات زیادی که طی سال گذشته با جبهه ملی ایران پیدا کرده بود در این لحظه احساس مسئولیت کرد و این تنها راه پیشرفت انقلاب را نشان داد. "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" (حزب توده ایران) طی اعلامیه رسمی از همه نیروهای ملی: جبهه ملی ایران، فداییان اسلام، آزادی ایران، حزب ایران و حزب استقلال دعوت کرد:
"کمیته ای با شرکت نمایندگان همه این جمعیت ها به منظور تنظیم یک نمایش و دموستراسیون بزرگ مشترک بر ضد حکومت نظامی تشکیل شود و نمایندگان اقلیت با تمام قوا و اختیارات خود برضد دولت علا و حکومت نظامی وی به اقدام پارلمانی مبارت ورزند. [4]"

اما این پیشنهاد هم مانند همه پیشنهادهای وحدت طلبانه که قبلا" داده شده بود بی جواب ماند زیرا علاوه بر اختلافاتی که از قبل وجود داشت دو اختلاف عمده دیگر میان حزب ما و جبهه ملی پدید آمده بود:

اختلاف درباره اعتصاب کارگران نفت جنوب، و اختلاف در ارزیابی دولت علا و رفتار نسبت به آن.

الف - اعتصاب کارگران نفت

جبهه ملی به اعتصاب کارگران نفت با بی اعتمادی و نگرانی مطلق می نگریست. روزنامه های جبهه ملی فقط به این بهانه که گویا اعتصاب را خود شرکت نفت به راه انداخته از عواقب آن وحشت زده بودند، ولی در واقع این وحشت جنبه طبقاتی داشت و حساب های آنان را به هم می زد. با حرکت عظیم اعتصابی کارگران نفت جنوب و موج بزرگ همدردی که از طرف کارگران سرتاسر کشور آغاز شد، نیروی عظیم پرولتاریای ایران در جنبش ملی کردن نفت قد علم کرد. جبهه ملی از حضور این نیرو و افزایش تاثیر آن بر حوادث خرسند نبود. این جبهه که همواره به "بازار" و کسبه تکیه داشت از کارگران می ترسید. به علاوه چنان که خواهیم دید جبهه ملی خواستار حفظ و تثبیت دولت علا بود، از سرعت پیشرفت انقلاب نگران شده بود. اعتصاب کارگران بر سرعت انقلاب می افزود و در جهت خلاف مشی سیاسی جبهه ملی بود.

به این دلیل جبهه ملی نسبت به اعتصاب کارگران رفتار ناشایستی پیشه کرد. آن را تایید ننمود، به کمک آن نشافت و در بهترین حالت به "کارگران عزیز" توصیه کرد که دست از اعتصاب بردارند مبادا دشمن سوء استفاده کند.

در مطبوعات رسمی جبهه ملی و در "باختر امروز" که نزدیک ترین روزنامه به مصدق بود، اعتصاب کارگران و نقش حزب توده ایران در سازماندهی آن با بدترین کلمات مورد حمله قرار می گرفت.

وقتی حکومت نظامی شاه شرکت نفت کارگران آبادان را به گلوله بست "باختر امروز" نوشت:

"تحریرات کمپانی و آتش افروزی "پیشتان" بالاخره کار خود را کرد و صحنه خونین که روح ملت ایران از آن خبر ندارد پریروز در آبادان به وجود آمد.[5]"

"باختر امروز" خود به دام تحریرات کمپانی افتاده و این دروغ بزرگ را شایع می کرد که گویا اعتصاب کارگران "مسلحانه است" آن ها هستند که سربازان را "محاصره" می کنند:

"در دو نقطه شهر آبادان کارگران ازدحام و اطراف کارگران را محاصره و صدای تیر از میان آنان شنیده می شد. که منجر به جوابگویی سربازان شده است. بدین طریق ۸ نفر مقتول و عده ای مجروح شده اند. یک مرجع رسمی گفت که در چند نقطه شهر کارگران توانسته بودند سربازان را محاصره کنند. بین اعتصاب کنندگان مقداری اسلحه وجود داشته است.[6]"

این گونه مطالب دروغ در واقع شاه و حکومت علا و شرکت نفت انگلیسی را که کارگران ایرانی را به گلوله بسته بودند و قصد حادثه سازی داشتند تیرنه می کرد و عملاً "حکم قتل آنان را صادر می نمود.

از رهبران جبهه ملی محمد نریمان شخصیت برجسته دموکرات انقلابی تنها کسی بود که به طور قاطع و علنی بدون اگر و اما از کارگران نفت دفاع می کرد و از حضور آنان در صحنه نبرد خرسند بود. یادش گرامی باد!

طبیعی است که حزب توده ایران نمی توانست به اعتصاب کارگران نفت جنوب با آن چشم نگاه کند که جبهه ملی نگاه می کرد. حزب ما که با توده های کارگر در پیوند بود می دانست که کارگران قادرند اعتصاب خود را با قدرت و نظم اداره کنند و نه فقط دستاویزی برای تحریک و توطئه به شرکت نفت انگلیس ندهند بلکه این اسلحه را به سوی خود شرکت برگردانند. حزب ما از ورود طبقه کارگر به میدان نبرد ضد امپریالیستی عمیقاً خرسند بود و با تمام نیرو از اعتصاب کارگران حمایت می کرد و در سرتاسر کشور نهضت حمایت از کارگران نفت را به وجود می آورد. زیر رهبری حزب توده ایران کارگران سایر استان های ایران و بخصوص اصفهان به دفاع از کارگران نفت به پا خاستند. موج اعتصاب های همدردی از سرتاسر کشور گذشت. کمک به صندوق اعتصاب و سرعت گرفت. حزب ما توانست اعتصاب خوزستان و اعتصاب های همدردی سرتاسر کشور را در طول فروردین ماه و آغاز اردیبهشت اداره کند و به پیروزی رساند.

ب - دو ارزیابی از کابینه علا

کمک به گسترش مبارزات کارگری در این لحظه جای زندگی در حساب سیاسی حزب ما می گشود. حزب می خواست از این طریق حکومت نظامی را بشکند، جلو تثبیت دولت علا را که مخالف ملی شدن نفت و فراهم کننده زمینه برای حکومتی خشن تر از آن بود، بگیرد.

این جا دومین اختلاف بزرگ و جدید حزب توده ایران با جبهه ملی آغاز می شد زیرا جبهه ملی آشکار و نهان از حکومت علا دفاع می کرد و از آنجا که خود به فکر به دست گرفتن دولت نبود و امکان تشکیل یک دولت ملی اجرا کننده اصل ملی شدن را نمی دید گمان می کرد که جانشین علا حتماً حکومتی بدتر از علا خواهد بود و یا جنبش انقلابی آنقدر رشد خواهد کرد که از کنترل آن جبهه خارج خواهد شد. به عبارت دیگر بین هیات حاکمه ارتجاعی امپریالیستی ایران با جبهه ملی در مورد مهار کردن جنبش انقلابی توافقی ضمنی پدید می آمد که در حمایت مشترک از دولت علا تجلی می کرد.

حزب توده ایران درباره علا عقیده داشت:

"علا واسطه آلوده مطامع امپریالیسم انگلستان و عوامل مزدور داخلی آن است. این شخص در سال ۱۹۳۳ در مذاکرات مربوط به انعقاد قرارداد باطل ۱۹۳۳ شرکت مستقیم داشته ... امروز به میدان آمده است تا کار نیمه تمام خود را تمام کند.[7]"

اما دکتر مصدق در دفاع از علا تا جایی پیش می رفت که نظریه کاملاً غلط "مامور معذور" را می پذیرفت و می گفت:

"اگر چه علا در جریان قرارداد ۱۹۳۳ دخالت داشته ولی از روی عمد خیانت نکرده بلکه مطلع نبوده است... علا عیبی ندارد جز این که از تقی زاده حرف گوش می کند... همه می دانند که در دوره دیکتاتوری هرکس متصدی کار بود نمی توانست از امر دولت تخلف کند.[8]"

حزب توده ایران می گفت:

"آشکار است که علا از همان خانواده ده هزار نفری است. از همان سلسله ای است که سال ها مردم را به نام فراش سلطان مستبد چابیده اند و اینک هم در لباس حکومت مشروطه دمار از روزگار خلق می کشند. ... اما ملت همه قوای خود را جمع می آورد تا حکومتی آزاد و خدمتگزار پدید آورد.[9]"

ولی "باختر امروز" در تائید سیاست جبهه ملی ضمن این که می پذیرفت علا از دایره هزار فامیل بیرون نیست و در این لحظه انقلابی ناتوان است می گفت:

"در ناتوانی علا کسی تردید ندارد. اما این وحشت نیز از ناحیه او در میان نیست که برضد منافع و وطنش با اجنبی سازش و کودتا کند [10]."

حزب توده ایران می گفت می توان علا را برداشت و با تکیه به نیروی مردم حکومت ملی برسرکار آورد. ولی مصدق عقیده داشت:

"مخالفت جبهه ملی سبب می شود که کابینه علا سقوط کنند و به جای آن کابینه قوام و یا کسی مثل او زمامدار گردد.[11]"

حزب توده ایران می گفت حالا که اصل ملی شدن نفت تصویب شده:

"در این موقع باید دولتی منبعت از ملت روی کار باشد. علا سوابقی دارد که امید از او منتفی است. وی با فشار دربار روی کار آمده و با فشار دربار برسرکار است.[12]"

"باختر امروز" پس از یک خروار ناسزا به حزب توده ایران می گفت:

"انتظار مردم از دولت علا این است که بتواند احساسات عمومی را درک کند و با صمیمیت و ایمان به خواسته های ملت جواب دهد. [13]"

ما می گفتیم:

"مجلس شورای ملی ایران که به طرح ملی شدن نفت رای داده است اگر واقعا در تصمیمات خود صمیمی است باید بی درنگ به دولت علا رای عدم اعتماد دهد و دولت را ساقط نماید... مبارزه ملت با دولت علا و سایر ایادی کمپانی نفت جنوب با کمال شدت ادامه خواهد یافت و محققا آن را واژگون خواهد کرد. [14]"

"باختر امروز" نتیجه می گرفت:

"توده ای ها می خواهند از راه اغتشاش ما را به هرج و مرج و زوال تاریخ {!!} و استقلال بکشانند {!!} [15]"
در پاسخ این پیشنهاد حزب توده ایران که می توان با اتحاد نیروها علا را سرنگون کرد و حکومتی مردمی برسر کار آورد "باختر امروز" از جانب جبهه ملی ایران پاسخ می داد:
"ایا ما خواهیم توانست با یک انقلاب خونین این ننگ و فساد را از دامان مملکت بشوییم و حکومتی عدالت پرور برسرکار آوریم؟"

... افراد دلسوز صمیمی به اصلاحات اکنون بر این عقیده اند که وضع جغرافیایی و تحریکات سیاسی دول بزرگ طوری ما را به خود مشغول داشته که حدوث یک انقلاب مقدس امکان پذیر نخواهد بود و اگر نهضتی شبیه به انقلاب خودنمایی کند کپی نهضت آذربایجان و کردستان خواهد بود...

در وضع کنونی ... انقلاب ایران به حال اجنبی مفید تر خواهد بود تا به حال ایران. بنابراین جز این که تغییر و تحول از راه اصلاح تدریجی باشد... چاره دیگری نیست. [16]"

البته ما در آن زمان پیشنهاد "انقلاب خونین" و امثال آن را نداشتیم. پیشنهاد ما اتحاد نیروها و استفاده از امکانات سیاسی موجود بود. ما تصریح می کردیم که جبهه ملی در پارلمان اقدام کند، مجلس رای عدم اعتماد به دولت بدهد، نیروهای سیاسی دست به دموکراسیون علیه حکومت نظامی بزنند. و ... ما می گفتیم وضع قابل دوام نیست. نباید فرصت داد که جای علا رژیم ارتجاعی تری بیاید. اما جبهه ملی از به دست گرفتن حکومت می ترسید، از رشد انقلاب وحشت داشت، ترجیح می داد که علا برسر کار باشد، شاه و رژیمش بمانند اما جنبش قاطع تر نشود.
فاطمی می نوشت:

"به آن هایی که می گویند اوضاع قابل دوام نیست، و این هیات حاکمه مملکت را به این روز انداخته است من هم صد درصد موافقم ولی آیا علاج کار این خواهد بود که بگذاریم تجزیه طلبان و عوامل کمینفرم جان بگیرند. [17]"

همین وحشت از گسترش یافتن مبارزه مردم و قدرت گرفتن زحمتکشان، ترس از انقلاب بود که همواره در لحظات حساس پای جبهه ملی را سست کرد. او را واداشت که از دولت منصورالسلطنه (بهار ۱۳۲۸) دفاع کند، از دولت علا حمایت کند، در لحظات حساس دید - پیروزی کودتای زاهدی را به دعوت مردم به قیام ترجیح دهد.

آخرین نکته ای که باید درباره حکومت علا بگویم این است که در داخل جبهه ملی هم برخی از رهبران با سیاست عمومی جبهه موافق نبوده با علا و دربار صریحا مخالفت می کردند.

نریمان برجسته ترین شخصیت این جناح بود که در مجلس می گفت:

"بزرگ ترین دلیل مخالفت من با دولت علا این است که از مجلس رای اعتماد نگرفته بلکه به فرمان شاه روی کار آمده است. نریمان توضیح می دهد که شاه چنین حقی ندارد{.

... من جدا" مخالفم که آثار عصبانیت و تشنج افکار عمومی مردم ایران را که نتیجه اعمال هیات حاکمه نالایق است در لباس ترمرد و عصیان ... معرفی کنند.

مردمانی که به مصداق جهاد فی سبیل الله جان در کف می گذارند و ملتی را از شر مردمی خیانت کار می رهانند دارای روح ترمرد و عصیان نیستند... خیر جناب آقای نخست وزیر تحمیلی ... اگر قصد شما آماده کردن مردم به سواری است هم خودتان اشتباه می کنید و هم کسانی که شما را نخست وزیر کرده اند [18]."

این روح انقلابی بود که نریمان را همواره به حزب توده ایران نزدیک می کرد و هرگز میان ما و این مبارز برجسته کدورتی پدید نیامد.

دکتر شایگان نیز با سیاست جبهه ملی درباره حکومت علا مخالف بود و فکر می کرد:

"شان جبهه ملی این است که با تمام دولت ها مخالفت کند تا خود دولت تشکیل دهد. [19]"

از آن جا که مخالفت دکتر شایگان با سیاست جبهه ملی آن زمان در مطبوعات منعکس نشد، نگارنده چند سال پیش از این، که مقدمات تدارک این کتاب فراهم می شد توسط دوستی نظر ایشان را خواست. ایشان در پاسخ مخالفت خود را تایید کرده و طی نامه ای نوشتند:

۱۴ نوامبر ۱۹۷۰

دوست محترم

در جواب نامه شریف به تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۹۷۰ معروض می دارد:

مخالفت این جانب با کابینه علا برای خود من محرز است ولی چون از آن زمان قریب بیست سال می گذرد درست به خاطر من نیست که در کجا و به چه صورت مخالفت کرده ام. آیا در جلسه رسمی مجلس بوده {که بعید به نظر می رسد} یا در جلسه

خصوصی و یا در جبهه ملی در خارج از مجلس. تصور می‌کنم علت مخالفت اطاعت بی‌چون و چرای او از دستگاه و بخصوص انگلیس‌ها بود که مبادا در کار ملی شدن نفت اختلال کنند." این روش دکتر شایگان نیز تصادفی نبود. او هم همواره در جناح سالم جبهه ملی قرار داشت و علاوه بر این که از حزب توده ایران در دادگاه نظامی دفاع کرده بود، در چندین سازمان سیاسی با حزب ما همکاری می‌کرد.

- الول ساتن، نفت ایران، چاپ لندن، ۱۹۵۶، متن انگلیسی، صفحه ۱۱۲۴۶
- اسناد نفت، نطق‌ها و نامه‌های تاریخی دکتر محمد مصدق، انتشارات راستین، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۴۸
- همان جا، ص ۴۹-۵۰^[۳]
- اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت، نوید آینده به جای بسوی آینده، ۷ فروردین ماه ۱۳۳۰^[۴]
- باختر امروز، ۲۴ فروردین ماه ۱۳۳۰^[۵]
- باختر امروز، ۲۴ فروردین ماه ۱۳۲۹^[۶]
- نوید آینده به جای بسوی آینده، ۸ فروردین ماه ۱۳۳۰^[۷]
- سخنرانی مصدق در مجلس شورای ملی، باختر امروز، ۲۲ فروردین ماه ۱۳۳۰^[۸]
- نوید آینده به جای بسوی آینده، ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹^[۹]
- باختر امروز ۲۲ فروردین ماه ۱۳۲۰^[۱۰]
- سخنرانی مصدق در مجلس، باختر امروز، ۲۲ فروردین ماه ۱۳۳۰^[۱۱]
- مجازات به جای بسوی آینده و نوید آینده ... که پشت سرهم توقیف می‌شدند، ۱۸ فروردین ماه ۱۳۳۰^[۱۲]
- باختر امروز، ۲۲ فروردین ماه ۱۳۳۰^[۱۳]
- مجازات، ۱۸ فروردین ماه ۱۳۳۰^[۱۴]
- باختر امروز، ۲۷ فروردین ماه ۱۳۳۰، سرمقاله به قلم دکتر حسین فاطمی - تکیه از ما است^[۱۵]
- همان جا^[۱۶]
- باختر امروز، ۲۷ فروردین ماه ۱۳۳۰، سرمقاله^[۱۷]
- سخنرانی محمود نریمان در مجلس شورای ملی، باختر امروز، ۲۶ و ۲۷ فروردین ماه ۱۳۳۰^[۱۸]
- احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی، انتشارات روزنامه یومیه ستاره، تهران، چاپ تابان، آذرماه ۱۳۳۲، صفحه ۲۹^[۱۹]

فصل سوم

دولت مصدق

لای چرخ دنده دربار مجاهدین اسلام و همراهان خائن

۱. روی کار آمدن مصدق، استقرار حکومت دوگانه

در فروردین ماه ۱۳۳۰ کاملاً احساس می شد که جبهه ملی می تواند تشکیل دولت بدهد. این مطلب در خود جبهه ملی و همچنین در مطبوعات مطرح بود. اما سران جبهه ملی باور نمی کردند که می توانند حکومت کنند تا جایی که خود مصدق می گفت: "این که بعضی ها می گویند این جانب تشکیل دولت بدهم، آیا دخالت ۵۰ ساله شرکت نفت در این مملکت اجازه خواهد داد که من و امثالهم دولتی تشکیل دهند و موفقیتی در کار پیدا کنند؟ اگر این کار شدنی بود در این همه سال می شد.^[1]"

با وجود ناپاوری و مقاومت جبهه ملی در برابر پذیرش مسئولیت دولتی، ضرورت استقرار حاکمیت مردم و ضرورت انتقال قدرت از دست مهره های سرشناس هزار فامیل به دست عناصر مترقی و ملی مورد اعتماد مردم همه جا احساس می شد. بحران عمومی سیاسی بالا گرفته و وضع انقلابی پدید آمده بود. اعتصاب کارگران نفت و همدردی کارگران و زحمتکشان کشور از اعتصابیون کمر دولت علا را می شکست. این اندیشه درست حزب توده ایران که اصل ملی شدن نفت را نمی توانند مخالفین آن اجرا کنند و باید دولتی روی کار بیاید که مدافع صدیق این اصل باشد در همه جا رسوخ می کرد. لحظه تغییر آن چنان فرارسیده بود که نمایندگان هیات حاکمه نیز مجبور به اعتراف بودند تا جایی که روز هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ سردهسته مرتجعین مجلس - جمال امامی - مقام نخست وزیری را به مصدق پیشنهاد کرد. بدون تردید جمال امامی از این پیشنهاد قصد خبیثانه ای داشت. او گمان می کرد که مصدق نخواهد پذیرفت و روی کار آمدن مهره سیاه دیگری از هیات حاکمه در نظر مردم توجیه خواهد شد. به علاوه او گمان می کرد که اگر مصدق به فرض این مقام را بپذیرد از عهده کار برنیاخته اعتبار خود را از دست خواهد داد. ولی به هر صورت و صرف نظر از هدف ها و مکنونات قلبی امامی و امامی ها در این نکته تردید نیست که وقت چنین پیشنهادی از مدت ها پیش رسیده بود.

سرانجام مصدق پیشنهاد نخست وزیری را پذیرفت. از بحران عمومی سیاسی که کشور را فراگرفته بود استفاده کرد و مجلس را واداشت که قانون ۹ ماده ای مربوط به طرز اجرای اصل ملی شدن نفت را تصویب کند و اجرای آن را به عنوان برنامه دولت بپذیرد.

فردای نخست وزیری مصدق اول ماه مه، روز جهانی کارگران بود. مصدق برگزاری این روز را آزاد اعلام کرد و در اول ماه مه ۱۹۵۱ (۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰) بزرگ ترین تظاهرات کارگری پس از شکست آذربایجان، به رهبری حزب توده ایران برگزار شد.

مصدق با پذیرش نخست وزیری قدرت حاکمه را به دست نگرفت. بلکه فقط بخش کوچکی از آن را به اتکای افکار عمومی و با بهره گیری از بحران سیاسی تصاحب کرد. بخش بزرگ تر قدرت در دست دربار باقی ماند. اکثریت مجلس و سنا که به نخست وزیری مصدق رای داده بود در واقع مخالف او بود، ارتش و نیروهای مسلح، ملاکین بزرگ و حتی اکثریت رهبران جبهه ملی مخالف او بودند. مصدق سازمان سیاسی استواری که از او پشتیبانی کند نداشت. از فردای پذیرش نخست وزیری، رهبران جبهه ملی یکی پس از دیگری از مصدق جدا شدند و در برابر او صف بستند. جبهه ملی عملاً تعطیل شد.

مصدق که با این وضع روی کار آمده بود کوشید تا کابینه خود را از کسانی تشکیل دهد که هر یک جناحی از هیات حاکمه را راضی کند. به علاوه ترس از انقلاب قاطع ضد امپریالیستی و دمکراتیک، عدم باور به نیروی مردم، امید به حل مساله نفت در چارچوب مناسبات حاکم و در پیوند با امپریالیسم آمریکا در ترکیب نخستین کابینه مصدق منعکس شد. مصدق کابینه ای به مجلس معرفی کرد که به هیچ روی در سطح وظایف انقلابی اش نبود. تقریباً همه اعضای آن در کابینه های قبلی وزیر و صاحب مقام بودند. چهار نفر از آنان در کابینه علاء عضویت داشتند. پست وزارت جنگ در دست نماینده شاه بود و پست وزارت کشور به سپهبد زاهدی کودتاچی سپرده شده بود که از مدت ها پیش علیه جنبش انقلابی ایران و شخص مصدق توطئه می کرد. یک سال پیش از نخست وزیری مصدق، در آغاز کار جبهه ملی روزنامه "بسوی آینده" پرده از ملاقات های محرمانه ای برداشت که میان زاهدی و برخی از سران جناح راست جبهه ملی انجام می گرفت.

بسوی آینده نوشت:

"سرلشکر زاهدی در ملاقات هایی که با آقای دکتر بقایی و آقای حسین مکی در منزل سرهنگ بازنشسته دیهیمی دارد چه مذاکراتی می کند و چرا این ملاقات های دوستانه چندین ساعت به طول می انجامد؟^[2]"

احمد ملکی موضوع این نوع ملاقات ها را بعد از ۲۸ مرداد فاش کرد و نوشت:

"من و آقای حسین ملکی که سوابق زیادی از وطن پرستی و آزادی خواهی تیمسار سرلشکر زاهدی آن وقت و سپهبد زاهدی نخست وزیر فعلی داشتیم... با ایشان تماس گرفته و غالباً هفته ای دو سه بار با معظم له در حصارک شمیرانات و یا در شهر نهار صرف می کردیم، مشکلات را به اطلاع ایشان می رساندیم و مدد می خواستیم..."

خوب به خاطر دارم که در حصارک شمیران در منزل تیمسار زاهدی با حضور آقای ملکی و یکی دو تن دیگر از اعضای جبهه ملی غذای اختصاصی (کوفته همدانی) صرف می کردیم. تیمسار زاهدی به ناجوری اعضای جبهه ملی و عدم همبستگی اعضای آن اشاره نمود و متذکر شد که اگر بتوانید تصفیه موثری در جبهه ملی بنمایید این جبهه خواهد توانست هسته یک کانونی قوی ملی باشد.

ما توضیح دادیم که مصدق با تمام حسن نیتش آدم لجوج و یک دنده ای است. می خواهد دیکتاتور شود.^[3]"

به این ترتیب لااقل از یک سال پیش از آغاز نخست وزیری مصدق عناصر راست این جبهه در پشت سر او توطئه می کردند و جلسات محرمانه داشتند، پیرامون تصفیه جبهه ملی بحث کرده و برای زاهدی جاسوسی می کردند. وقتی مصدق روی کار آمد و زاهدی را وارد کابینه کرد و مقام مهم وزارت کشور را به او سپرد این هسته توطئه گری ضد ملی در درون جبهه ملی بسیار تقویت شد. ارتباطات آن محکم تر و فعالیت خرابکارانه اش شدیدتر گشت. و در تمام طول حکومت مصدق ادامه یافت تا به ۲۸ مرداد رسید. به عبارت دیگر زمانی که مصدق و یارانش خوشدلانه به کمک امپریالیسم آمریکا در امر ملی شدن نفت چشم دوخته بودند "سیا" عمل خود را در درون کابینه جا می داد و سقوط آن را تدارک می دید.

۲. توطئه ۲۳ تیر

الف - صف ها جدا می شود

قانون ۹ ماده ای طرز اجرای ملی شدن نفت، اصل کلی ملی شدن نفت را به طور مشخص بیان می کرد. توافق این ۹ ماده می بایست هیات مختلطی مرکب از نمایندگان منتخب مجلس شورا و سنا، وزیر دارایی و نماینده دولت تشکیل شود که دولت با نظارت این هیات از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران خلع ید کند.

در بقیه ماده ها طرز پرداخت غرامت، نظارت بر بهره برداری، تبدیل تدریجی متخصصین خارجی به ایرانی، فروش نفت به نرخ عادلانه بین المللی و حق تقدم خریداران سابق ذکر می شد.^[4]

ویژگی قانون ۹ ماده ای این بود که به جای بحث در کلیات مربوط به ملی کردن صنعت نفت در سرتاسر کشور - که در واقع به جز منطقه جنوب در هیچ نقطه دیگری صنعت نفتی وجود نداشت که ملی شود - به طور کاملاً مشخص طرز کار نسبت به معادن نفت مورد بهره برداری شرکت سابق نفت انگلیس و ایران را نشان می داد. این همان چیزی بود که ما در آغاز ملی شدن می گفتیم و متذکر می شدیم که هر وقت بخواهند صنعت نفت را در ایران ملی کنند، تنها به نفت جنوب و شرکت نفت انگلیس و ایران مربوط خواهد شد. پاسخ می دادند که توده ای ها گویا می خواهند نفت شمال را برای روس ها نگاه دارند. ولی وقتی خودشان خواستند از کلیات دست برداشته وارد عمل شوند، چاره ای نبود جز این که به معادن نفتی که مورد بهره برداری بود بپردازند. ما می بایست در آغاز طرح شعار ملی شدن، آن پختگی را می داشتیم که به جای ابراز تردید خواستار اجرای اصل ملی شدن می شدیم که در عمل به همان نتیجه ای می رسید که نفع نهضت ملی ایران در آن بود.

باری تصویب قانون ۹ ماده ای طرز اجرای ملی شدن نفت و تصمیم قاطع مصدق به اجرای آن بر نگرانی محافل امپریالیستی و انحصارات انگلیسی و آمریکایی نفت افزود. در آن زمان هنوز تضاد میان این دو نیروی امپریالیستی بسیار شدید بود. با این حال علایم آشکاری از همکاری آنان در قبال نهضت ملی ایران به چشم می خورد.

کنفرانس واشنگتن که چند روز پیش از آغاز نخست وزیری مصدق پایان یافت این نتیجه را داشت که مقامات رسمی آمریکا به طور صریح با ملی شدن نفت ایران مخالفت کرده و با طرح نقشه جانشینی سایر منابع و به ویژه نفت کویت به جای نفت ایران موافقت کردند. شرکت نفت انگلیس و ایران امکان یافت که نیاز بازارهای خود را تا حدود زیادی از کویت تامین کند و بتواند در برابر ایران مقاومت نماید.

در عرصه داخلی بلافاصله پس از تشکیل دولت مصدق جناح راست و خرابکار جبهه ملی به ایجاد سازمان های مستقل از این جبهه آغاز کرد. دکتر بقایی "حزب زحمتکشان" را که قرار آن در ملاقات های شبانه با عمال آمریکا گذاشته شده بود تشکیل داد و به

استخدام چماق به دستان پرداخت. در این حزب دکتر بقایی با انشعابیون از حزب توده ایران به رهبری خلیل ملکی تیریزی همکاری می کرد که وجه مشترک آن دو عبارت بود از مخالفت با ملی شدن نفت و دشمنی عمیق با اتحاد شوروی و حزب توده ایران. خلیل ملکی، چنان که در صفحات پیش نشان دادیم از سال ۱۳۲۶ از "منافع قانونی شرکت نفت انگلیس" دفاع می کرد و به این دلیل از حزب توده ایران اخراج شد. بقایی از ۱۳۲۸ مدافع قرارداد "دنیا پسندانه" بود. حزب زحمتکشان را که این دو تشکیل می دادند فقط می توانست مورد تایید امپریالیسم و دربار پهلوی باشد. خود ملکی بعدها اعتراف کرد که برنامه این حزب و فعالیت آن مورد تایید "علیحضرت" و روسای "نیروهای انتظامی" قرار داشته است.^[4]

سازمان دیگری که در این زمان تشکیل شد. "مجاهدین اسلام" بود که از فداییان اسلام جدا شدند و سازمان مستقلی تشکیل دادند. شمس قنات آبادی، احمد عشقی و چند تن دیگر از چاقوگشانی که بعدها در انواع توطئه های ضد حکومت مصدق شرکت کردند، در راس این جریان قرار داشتند. آنان قبل از ۲۸ مرداد به دربار پیوستند و نصیب بردند. هسته راستین فداییان اسلام به رهبری نواب صفوی از اینان جدا ماند و پس از ۲۸ مرداد مورد پیگرد قرار گرفت و سرانجام نیز همراه تئی چند از اعضا و فعالین آن اعدام شدند.

با تشکیل این گروه ها و سازمان ها فشار از همه طرف متوجه دولت مصدق شد: هم از درون کابینه، هم از درون جبهه ملی، هم از طرف این گونه سازمان ها و هم از طرف دربار. فشار از جانب امپریالیسم نیز بسیار تشدید شد. امپریالیسم انگلیس آشکارا اعلام می کرد که ملی شدن نفت ایران را نمی پذیرد و با توسل به قوای نظامی هم شده از "منافع اتباع خود" دفاع خواهد کرد. دو هفته از تشکیل دولت مصدق نگذشته بود که خیر تدارک ترور او شایع شد و مصدق برای حفظ جان خویش در مجلس متحصن شد. در همان زمان امپریالیسم انگلیس تهدید به اعزام قوای نظامی و پیاده کردن چترباز در مناطق نفت خیز را از مرحله حرف به مرحله تدارک درآورد. قوای نظامی انگلیس در قبرس به حال آماده باش درآمد. کشتی های جنگی انگلیسی در خلیج فارس و بحرین و بصره آماده شدند و در مجلس عوام انگلیس بحث از پیاده کردن قوا در ایران، موضوع دائمی و روزمره شد.

در چنین لحظات حساس- مانند همه لحظات حساس دیگر مشی قاطع ضد امپریالیستی و انقلابی حزب توده ایران بر همه سوء تفاهم هایی که از مدت ها پیش بین حزب و مصدق وجود داشت فائق آمد. حزب توده ایران از دولت مصدق اعلام پشتیبانی کرد. "بسوی آینده" در شماره های مکرر خویش آمادگی حزب را برای دفاع از میهن در قبال تجاوز امپریالیسم اعلام داشت و نوشت: "زحمتکشان ایران برای دفاع از میهن در قبال هرگونه تهاجم امپریالیستی چون یک تن واحد آماده اند...[6]" شماره های اردیبهشت ماه و خرداد ماه "بسوی آینده" و سایر روزنامه های وابسته به حزب توده ایران با وجود این که رسوب سوء تفاهمات گذشته را با خود دارند گرایش روزافزون به همکاری را گام به گام منعکس می کنند.

ب - خلع ید از شرکت سابق نفت

روزهای ۲۰ و ۲۱ خرداد ماه هیاتی به ریاست جکسن از طرف شرکت سابق نفت انگلیس وارد تهران شد تا پیرامون طرز اجرای ملی شدن نفت ایران با دولت ایران مذاکره کند. حزب توده ایران با اعتماد به این که مذاکرات در چارچوب ملی شدن نفت خواهد بود حمایت خود را از دولت مصدق اعلام داشت.

"بسوی آینده" در ۲۰ خرداد ماه نوشت:

"ما به دولت دکتر مصدق میدان عمل می دهیم. او را در هر قدمی که احتمالاً برضد استعمار بردارد تشویق می نمایم..."

ما از دولت می خواهیم که وعده خود را عملی سازد و برای راندن شرکت غاصب نفت اقدام عملی مبذول دارد.[7]"

مذاکرات با هیات جکسن یک هفته به طول انجامید. در جریان مذاکرات معلوم شد که این هیات پیشنهادهایی منافی ملی شدن دارد در موقع حضور هیات جکسن در ایران ایادی شرکت

سابق در دربار و دولت و مجلس و مطبوعات از طرف راست به مصدق فشار می آوردند و او را از محاصره اقتصادی و حمله نظامی می ترسانیدند تا پیشنهادها را بپذیرد. حزب توده ایران در این موقع به دفاع از مصدق پرداخت و تاکید کرد که وظیفه مطبوعات دفاع از دولت است و نه ترساندن آن از مانورهای اقتصادی و خطرات موهوم! "بسوی آینده" در این باره نوشت:

"به نظر ما در این وضع وظیفه همه جراید این است که برای خلع ید از کمپانی غاصب نفت اصرار کنند. نه این که دولت را از طرف "راست" و با ترسانیدن از مانورهای اقتصادی و خطرات موهوم تحت فشار بگذارند و به تسلیم وا دارند.[8]"

روز ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ از طرف دولت و هیات مختلط تصمیماتی در شش ماه گرفته شد که به موجب آن از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران پس از پنجاه سال سلطه استعماری خلع ید می شد (یعنی دست شرکت از منابع ایران قطع می شد) در این تصمیمات گفته می شد که دستورهای هیات مدیره شرکت سابق قابل اجرا نیست مگر این که به امضای هیات مدیره شرکت ملی نفت ایران رسیده باشد. همه جا نام شرکت انگلیس، به شرکت ملی نفت ایران تغییر کند و عواید فروش نفت فقط به شعبات بانک ملی تحویل شود...

در ساعات آخر شب ۲۹ خرداد دکتر مصدق طی پیامی که از بهترین و انقلابی ترین پیام های اوست اعلام کرد:

"آن ها [شرکت سابق] نخواستند زبان ما را بفهمند! من مکرر اعلام کرده ام که به هیچ وجه نمی توانم در اجرای قانونی که مظهر آرزو و اراده ملت ایران است قصور و مسامحه به کار برم. دستور دادم عملیات اجرایی ادامه داده شود.[9]"

حزب توده ایران قطع مذاکرات با میسیون جکسن و اعلام و اجرای خلع ید را با خرسندی پذیرفت (و از آن پس نیز همه ساله ۲۹ خرداد را جشن گرفت و به این خاطر چندین شهید داد)[10].

"بسوی آینده" فردای آن روز در سی ام خردادماه نوشت:

"اقدام دولت مبنی بر رد قطعی پیشنهادهای مسخره هیات نمایندگی شرکت سابق نفت و قطع مذاکرات تحمیلی که بر اثر فشار سیاست های امپریالیستی به میهن ما تحمیل شده بود اقدامی است صحیح و قابل تائید... تصمیمات اجرایی دولت به منزله ضربات قابل توجهی بر شرکت غاصب نفت است.[11]"

پ - پشتیبانی مادی و معنوی حزب توده ایران از دکتر مصدق

گرایش به سوی همکاری با مصدق و حمایت از اقدامات مثبت او پس از ۲۹ خرداد سرعت گرفت و تا به آنجا رسید که حزب توده ایران به اعضا و هواداران خود دستور داد که در برابر محاصره اقتصادی و توطئه های امپریالیسم به قصد ایجاد مضیقه مالی تعهدات مالی بپذیرند.

در بیانیه "جمعیت مالی مبارزه با استعمار" مورخ دوم تیرماه ۱۳۳۰ از جمله گفته می شود:

"مبارزین پر شور و پی گیر ملت ایران امپریالیست ها را در بن بست گذاشته است... ولی آنان تا آخرین لحظه دست از توطئه برنخواهند داشت. امپریالیسم انگلیس به ایجاد مضیقه مالی دامن می زند و هر دو نیروی امپریالیستی پرداخت وام و مساعده را به خیال خود وسیله انحراف مبارزه ملی و ضداستعماری قرار می دهند.

جای بسی مباهات است که ملت ما برکلیه این دسائیس و وقوف کامل دارد. و برای این که نقشه دشمنان را در ایجاد مضیقه مالی نقش برآب کند بی درنگ آمادگی خویش را برای هرگونه فداکاری مالی اعلام داشته است.

تعهدهای مالی که در ظرف همین چند روزه از طرف زنان، مردان، کارمندان ادارات، کارگران و بازرگانان به عمل آمده نمونه بارزی از شور و شوق فراوانی است که در سراسر کشور ما موج می زند. این امواج باید هر روز بلندتر و پر دامنه تر شود.

باید ملت ایران با فدا کردن آخرین بقایای مایملک خویش به دنیا نشان دهد که مبارزه با امپریالیسم را به قیمت هستی خویش ادامه خواهد داد.

ما تعهدات و فداکاری های مالی را در این موقع خطیر که شرکت سابق راهزن نفت از راه ایجاد تضییقات مالی به ملت ما حمله ور شده است وظیفه هر ایرانی شرافتمندی می دانیم و یقین داریم که فرزندان هوشیار وطن ما در این امر ملی بر یکدیگر سبقت خواهند جست.

مردان، زنان شرافتمند ایران، کارگران، دهقانان، پیشه وران، روشنفکران و بازرگانان وطن خواه!
با قبول تعهدات مالی به منظور جلوگیری از هر نوع مضیقه اقتصادی به دنیا نشان دهید که هیچ عاملی قادر نخواهد بود شما را از راه پرافتخاری که در مبارزه با امپریالیسم در پیش گرفته اید باز دارد. [12]

چنان که می بینید این فکر که گویا حزب توده ایران قرضه ملی را تحریم کرد و از این جهت به دولت مصدق ضربه زد غلط مشهود است. حزب ما نخستین سازمان متشکل سیاسی بود که پذیرش تعهد مالی را در قبال دولت مصدق یک وظیفه انقلابی دانست و همه هواداران خود را بسیج کرد. منتها در آن زمان مصدق این کمک مالی را نپذیرفت و اعلام کرد که در موقع مقتضی قرضه ملی منتشر خواهد کرد.

مصدق در پیامی خطاب به مردم ایران در این باره گفت:

"بسیاری از هم میهنان ارجمند توهم کرده اند که دولت اینجانب در مضیقه مالی است... ناگهان بدون هیچ گونه توقع و انتظاری روی این گمان که از دولت این خدمت گزار تقویت عملی کرده باشند... پشتیبانی خود را با فرستادن نقدینہ تا تعهد پرداخت حقوق و ... اثبات کرده اند.

روزی نیست که کارگران و زحمتکشان با وجود عسرت و تنگ دستی قسمتی از حقوق ناچیز خود را در راه این مقصود بزرگ تخصیص ندهند.

دولت هنوز محتاج نیست هر وقت لازم شد اوراق قرضه ملی منتشر خواهد شد... [13]

باری حزب توده ایران به سوی حمایت روزافزون از دولت مصدق پیش می رفت. روزنامه "بسیوی آینده" از "حمایت مشروط" یعنی تأیید همه اقدامات ضد استعماری دولت و انتقاد از جوانب منفی سیاست دولت، سخن می گفت و به مصدق ندا می داد:

"دولت کنونی گذشته از این که در مجلس و سنا دارای آرای نیرومندی است از پشتیبانی مشروط افکار عمومی نیز در موضوع خلع ید می تواند اطمینان داشته باشد. [14]"

ت - جنایت خونین نفاق افکنان

این تغییر تناسب نیروهای سیاسی ایران، این حرکت سالم به سوی اتحاد نیروهای انقلابی مواضع امپریالیسم و عمال آن را در داخل کشور به شدت متزلزل می کرد. عوامل امپریالیسم

و دشمنان خلق در برابر این سیر سالم حوادث متحد می شدند جبهه ضد خلق به مراتب زودتر

از جبهه متحد خلق تشکیل می شد. میان دربار و فنودال ها و جناح خرابکار جبهه ملی و عناصر ضد انقلابی که ماسک مذهب به چهره زده بودند روابط محکمی برقرار می شد. در جلوی صحنه، حزب زحمتکشان بقایی، مجاهدین اسلام قنات آبادی و حزب ایران قرار داشتند که در آغاز تیرماه ۱۳۳۰ تشکیل کمیته دفاع ملی!! را اعلام کرد و حمله تجاوزکارانه به تظاهرات نیروهای مترقی را آغاز کردند. آن ها دختران و پسران جوان را که به تبلیغ صلح جهانی و روشن گری ضدامپریالیستی می پرداختند در کوچه و بازار مورد هجوم قرار می دادند و می کوشیدند محیط ناامنی و وحشت در کشور ایجاد کنند. اوج توطئه در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ بود. این روز مصادف بود با سالگرد نخستین اعتصاب عظیم کارگران نفت جنوب که در سال ۱۳۲۵ زیر رهبری حزب توده ایران علیه شرکت سابق برخاستند، مورد هجوم نیروهای مسلح دولتی ایران و عشایر مسلح وابسته به شرکت سابق قرار گرفتند و تعداد زیادی کشته و زخمی دادند. حزب توده ایران می خواست این روز را در سرتاسر کشور برگزار کند و توده مردم، به ویژه طبقه کارگر ایران را در نبرد ضد امپریالیستی بیش از پیش وارد میدان کند. شعار اصلی تظاهرات ۲۳ تیر که از قبل اعلام شده بود عبارت بود از نبرد قاطع علیه شرکت سابق، دفاع از ملی شدن نفت و حمایت از تمام اقدامات قاطع مصدق علیه امپریالیسم، این شعارها عوامل امپریالیسم را خوش نمی آمد. آن ها برنامه و هدف دیگری داشتند.

توضیح این که درست در تیرماه ۱۳۳۰ امپریالیسم آمریکا زمینه را برای دخالت مستقیم در مساله نفت ایران و "حل" آن به سود خویش مناسب می یافت. مصدق رسماً با میانجی گری رئیس جمهور آمریکا در اختلاف ایران و شرکت سابق موافقت کرده بود. محافل دولتی آمریکا لازم دیده بودند که قبل از میانجی گری مخالفت خود را با سیاست قاطع مصدق علیه شرکت نفت اعلام دارند.

از جمله وزیر خارجه آمریکا طی بیانیه ای خلع ید از شرکت سابق را تقبیح کرده و با تکرار حرف های گذشته اعلام داشته بود: "نگرانی که من در هفته گذشته درباره تحولات ایران اظهار نمودم با آنچه که در ظرف چند روز گذشته در آن کشور به وقوع پیوسته افزایش یافته است. متاسفم اظهار دارم دولت ایران به طرز درستی در ملی کردن صنعت نفت مشغول اقدام است که پالایشگاه بزرگ آبادان را به متوقف شدن تهدید می کند. و این امر عدم ثبات وضع ایران و مشکلات اقتصادی آن را موجب گردیده و برای مردم ایران هم اثرات سوء دربرخواهد داشت [15]"

وزیر خارجه آمریکا دولت ایران را به اقدامات "بدون مطالعه و تشخیص"، تصمیمات "عجولانه" و ایجاد "محیط بیم و تهدید" متهم می کرد و اعلام می نمود که اداره کردن دستگاه تولید بی نهایت دشوار شده و "نتیجه ای نخواهد داشت".

با این حال مصدق این مخالفت ها و اظهارات صریح را به حساب بازی سیاسی می گذاشت و امیدوار بود که آمریکا در عمل روش دیگری داشته باشد و لذا درست در همان روز (۵ تیرماه) که بیانیه وزارت خارجه آمریکا منتشر شده بود طی پیامی به ترومن - رئیس جمهور آمریکا - آن دولت امپریالیستی را "طرفدار جدی آزادی و حاکمیت ملل [16]" نامید و بیستم تیرماه طی نامه رسمی از ترومن دعوت کرد که میان ایران و انگلیس میانجی گری کند.

او به ترومن می نوشت:

"از توجه آن جناب که نسبت به مصالح ایران همواره ابراز فرموده اید تشکر می کنم. چنان که در پیام سابق معروض داشتم دولت و ملت ایران، دولت و ملت آمریکا را طرفدار آزادی ملل و حق و عدالت می شناسند... در باب تمایل آن حضرت راجع به کمک به کشور ما باید بگویم که دولت و ملت ایران این نیت عالی را صادقانه و صمیمانه تقدیر می کنند... از آوریل هریمین ... که به سمت نمایندگی آن جناب به تهران می آید... حسن استقبال می کند ..." [17]

هریمین درست در ۲۳ تیرماه، سالگرد به خون کشیدن اعتصاب کارگران نفت، روزی که از مدت ها پیش از طرف حزب ما برگزاری مراسم آن اعلام شده بود، وارد تهران می شد- و عمال امپریالیسم ورود او را تدارک می دیدند: گروه های چاقوکش و چماق به دست استخدام می شد، ملاقات های پشت پرده برای هماهنگی عملیات توطئه گرانه انجام می گرفت و نیروهای شهربانی و ارتش تجهیز می شدند.

سرانجام ۲۳ تیر فرا رسید. بزرگ ترین راهپیمایی ضد امپریالیستی که تاریخ ایران به یادداشت آغاز شد. ابتدا همه چیز عادی بود. توده مردم و حتی مسئولین برگزاری راه پیمایی که هدفی جز تظاهرات مسالمت آمیز نداشتند حتی زنان و کودکان خود را به همراه آورده بودند. اما در پایان کار، وقتی صف راه پیمایان به میدان بهارستان رسید چماق به دستان و چاقوکشان که در باشگاه های حزب زحمتکشان و حزب ایران، همان هایی که با تصویب و پول سفارت آمریکا به وسیله مظفر بقایی گرد آورده شده بودند - از قیل جا گرفته بودند، به مردم هجوم آوردند و پشت سر آن ها تانک ها و مسلسل ها به کار افتاد. چند صد نفر کشته و زخمی شدند. چماق به دستان در خیابان ها به راه افتاده و ادارات روزنامه ها و باشگاه های سازمان های مترقی را به آتش کشیدند. قهرمانی و مقاومت مردم در این روز باورنکردنی بود. زیر رگبار مسلسل قطعنامه میتینگ خوانده شد. نخستین سخنران تیرخورد و افتاد، مبارز دیگری جای او قرار گرفت و قطع نامه خون آلود را به پایان رسانید. مطالب این قطع نامه به خون آغشته عبارت بود از افشای امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی، دفاع از ملی شدن نفت و دعوت از توده مردم به حمایت از اقدامات مثبت دولت و آمادگی فداکاری مالی و کمک مالی به دولت.

در این قطع نامه از جمله گفته می شد:

- ملت ایران می خواهد که دولت در اجرای ماده دوم از قانون خلع ید، اقدام قاطع و جدی به عمل آورد و کلیه افراد انگلیسی که جاسوسان شرکت سابق و امپریالیسم انگلیس اند از شرک طرد کند...
- ملت ایران برای رفع هرگونه اشکال مادی که بر اثر اجرای قاطع و بدون تزلزل و سازش خلع ید از شرکت سابق به وجود آید حاضر است با تمام قوای مادی و معنوی خود فداکاری نماید.
- ملت ایران نسبت به مزدوران امپریالیسم که دسایس خطرناک ضد ملی خود را هر روز توسعه می دهند در مجلس شورا و سنا و در محیط اجتماعی هر روز تحریک می کنند که توجه مردم را از مساله حساس نفت بگردانند ابراز نفرت می کند.

دولت در صورتی که بخواهد می تواند با تکیه به نیروی عظیم ضد استعماری ملت ایران دسیسه ها را خنثی کند تا شرایط لازم برای پیروزی ملت ایران در جهاد مقدس فراهم آید. [18]

این قطع نامه، چنان که می بینیم نکات برجسته و صریحی در حمایت از دولت مصدق دارد. برای کمک مالی به دولت مصدق و فداکاری، اعلام آمادگی می کند، مساله امکان همکاری حزب و مصدق را در نبرد ضد امپریالیستی از طرف خود حل شده دانسته و تصمیم

را به عهده مصدق می گذارد که " در صورتی که بخواهد" می تواند به نیروی عظیم ملی تکیه کند.

به علاوه تقاضای طرد کارشناسان انگلیسی و تصرف کامل تاسیسات نفت، طرد "میانجی گری" امپریالیسم آمریکا و دریدن ماسک این درنده خونخوار، از نکات بسیار مهم قطع نامه و سیاست و حزب توده ایران - است که در آن زمان تنها از طرف حزب ما مطرح و دفاع می شد.

درست همین سیاست قاطع ضد امپریالیستی و تلاش برای اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی بود که محافل وابسته به امپریالیسم را به دست و پا می انداخت. برای تضعیف این سیاست سالم و تشدید تفرقه نیروها بود که آن ها دست به جنایت های عظیم مانند کشتار ۲۳ تیر می زدند.

رهبری جنایت بزرگ ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ - که در واقع نخستین کودتای ضد حکومت ملی مصدق است به دست سرلشکر زاهدی بود که همان وقت مقام وزارت کشور کابینه مصدق را اشغال می کرد. همه محافل خرابکار جبهه ملی چنان که گفتیم دور او حلقه می زدند. تحقیقات رسمی که بعدها انجام گرفت نشان داد که در این روز سیاه ترین نیروهای ارتجاعی وابسته به دربار نیز دوش به دوش زاهدی ها و بقایی ها در توطئه علیه جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران شرکت داشته اند.

گزارش هیات ویژه دولتی مامور بررسی حادثه ۲۳ تیر حاکی است:

"در روز ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ عده ای از افراد منتسب به حزب "نهضت ملی" شرکت کرده اند. خود آن ها انتصاب خود را به آن حزب انکار می کنند ولی ... از طرف رهبر حزب تیمسار سرلشکر ارفع هدایایی دریافت داشته اند. [19]"

- سخرانی مصدق در مجلس، باختر امروز، ۲۲ فروردین ماه ۱۳۳۰ [۱۱]

- بسوی آینده، ۵ خرداد ماه ۱۳۲۹ [۱۲]

- احمدملکی، تاریخچه جبهه ملی، انتشارات روزنامه یومیه ستاره، تهران، چاپ تابان، آذرماه ۱۳۳۲، صفحه ۱۲ [۱۳]

- گزارش کمیسیون مخصوص نفت به مجلس شورای ملی، اسناد نفت، انتشارات راستین، صفحه ۵۱ [۱۴]

- مدافعات خلیل ملکی در دادگاه نظامی، روزنامه کیهان، ۱۷-۲۵ اسفند ماه ۱۳۴۴ [۱۵]

- بسوی آینده، ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ [۱۶]

- بسوی آینده، ۲۰ خرداد ماه ۱۳۳۰ [۱۷]

- بسوی آینده، ۲۷ خرداد ماه ۱۳۳۰^[۸]
- روزنامه اطلاعات، ۳۰ خرداد ماه ۱۳۳۰^[۹]
- می توان از ۲۹ خرداد ماه ۱۳۳۱ نام برد که در تظاهرات سالگرد خلع ید در شهر بابل پنج تن از مبارزین توده ای شهید شدند^[۱۰]
- بسوی آینده ۳۰ خردادماه ۱۳۳۰^[۱۱]
- بسوی آینده ۲ تیرماه ۱۳۳۰، تکیه از ما است^[۱۲]
- پیام رادیویی مصدق، باختر امروز، ۱۲ تیرماه ۱۳۳۰^[۱۳]
- بسوی آینده ۳۱ تیرماه ۱۳۳۰ - تکیه از ما است^[۱۴]
- اسناد نفت، انتشارات راستین، صفحه ۱۷۰، تکیه از ما است^[۱۵]
- اسناد نفت، انتشارات راستین، صفحه ۱۷۴^[۱۶]
- همان جا، صفحات ۳۰۸-۳۰۹^[۱۷]
- تیر، نشریه جمعیت ملی مبارزه با شرکت های استعماری نفت، چاپ ۱۳۳۰، صفحات ۴۹-۵۰^[۱۸]
- باختر امروز، ۱۳ شهریور ماه ۱۳۳۰^[۱۹]

حادثه ۲۳ تیر دو اثر مهم در صف بندی نیروها داشت. نخست این که روند اصلاح و تکمیل مشی درست انقلابی را در حزب توده ایران با دشواری مواجه ساخت و پلی را که می رفت میان حزب توده ایران و مصدق بسته شود شکست. دوم این که شکاف داخل جبهه ملی ایران را بزرگ تر کرد و مصدق را بیش از پیش متوجه خطری ساخت که درون او را تهدید می کند.

۲۳ تیر بحث تند و داغی در درون حزب ما برانگیخت. این بحث از ماه ها پیش جریان داشت و موضوع اصلی آن ماهیت جبهه ملی و دولت مصدق بود. اکثریت رهبری حزب و عده ای از مسئولین حزبی تنها جنبه های منفی سیاست جبهه ملی و دولت مصدق را ملاک می گرفتند، جناح گوناگون درون جبهه را تشخیص نمی دادند و از آن جا که مصدق نخست وزیر بود و موافق قانون اساسی ایران و ریاست قوه مجریه را داشت هر جنایتی که در کشور اتفاق می افتاد به حساب او می گذاشتند و به واقعیت حکومت دو گانه توجه نداشتند. بخش دیگری از رهبری حزب و کادرهای حزبی نظریاتی ابراز می داشتند که هسته های صحیح داشت. آن ها ضرورت حمایت از موضع گیری های ضد امپریالیستی دکتر مصدق را توصیه می کردند.

پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران (پس از کودتای ۲۸ مرداد و در خارج از کشور) ضمن بررسی این مساله به این نتیجه رسید که عده ای از کادرها "از همان ابتدا نظریاتی ابراز داشتند که هسته صحیحی داشت"، به علاوه:

"چند ماه پس از خروج از زندان (فرار تاریخی رهبری حزب از زندان قصر) بین رفیق کیانوری و سایر رفقای هیات اجراییه مقیم ایران اختلاف نظری درباره روش نسبت به جبهه ملی و مصدق بروز کرده است. به طور کلی نظر رفیق کیانوری در این زمینه در جهت مثبتی سیر می کرده و نیز طبق گزارش سیاسی هیات اجراییه مسلم است که این رفیق در تحلیل حادثه ۲۳ تیر درک صحیح تری داشته است.^[۱]"

طراحان جنایت ۲۳ تیر این اختلاف نظر را که در مشی حزب و مندرجات مطبوعات حزبی منعکس بود، در نظر گرفته بودند. حساب آن ها این بود که با انجام این جنایت و انداختن آن به گردن مصدق آب بر آسیاب نظریات نادرست خواهند ریخت. در عمل نیز چنین شد. اکثریت هیات اجراییه حادثه ۲۳ تیر را به حساب مصدق گذاشت و نتوانست ماهیت واقعی آن را درک کند. رفیق کیانوری که حادثه ۲۳ تیر را درست تحلیل می کرد و آن را توطئه امپریالیستی علیه حزب ما و مصدق می دانست تنها ماند. گرایشی که به سوی اجرای مشی پخته تر و در جهت اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی در هیات اجراییه پدید آمده بود پس از ۲۳ تیر برای مدتی عقب زده شد. و این یکی از پیروزی های بزرگ حادثه سازان ۲۳ تیر است.

اما مصدق که خود از کم و کیف کارها و عدم دخالتش در این جنایت اطلاع کامل داشت، حادثه را بالنسبه درست تحلیل کرد. او سرلشکر زاهدی را از وزارت کشور بیرون راند^[۲] و کوشید مردم را متوجه کند که خود او در این جنایت دست نداشته و نظامیان بدون دستور و اطلاع او تیراندازی کرده اند^[۳]. مصدق با کنایه، شاه را مسئول دانست و گفت که سرلشکر بقایی تحت فشار دربار و بنا به توصیه شاه به ریاست شهربانی منصوب شده بود.

مصدق گفت:

"عمال انگلیس در مجلس، عمال انگلیس در دولت، عمال انگلیس در جامعه، عمال انگلیس در دربار - همه جا وجود دارند.^[۴] " *
اما دکتر مصدق نمی دید و یا نمی توانست ببیند که همه جا دوش به دوش عمال انگلیس، عمال امپریالیسم ها و آمریکا هم مشغول دسیسه چینی و خرابکاری بودند.

ب - اخراج کارشناسان و کارمندان انگلیسی از صنایع نفت

با وجود حادثه جنایت بار ۲۳ تیر ۱۳۳۰، هریمین وارد تهران شد و مورد استقبال گرم قرار گرفت و میانجی گری پرتلاشی را میان مصدق و دولت انگلیس آغاز کرد. مذاکرات و فعالیت هریمین در این زمینه بیش از دو ماه طول کشید و در این مدت طولانی هریمین بارها با مصدق ملاقات خصوصی داشت و در تهران و لندن با مقامات دولت انگلیس و شرکت سابق نفت مذاکره کرد. اما نتیجه ای حاصل نشد. به طوری که بعدها معلوم شد در این زمان انگلیسی ها هنوز حاضر به تقسیم نفت ایران و شریک کردن آمریکایی ها در آن نبوده اند. به عقیده ترومن مشکل در این جا بوده و گرنه به نظر او موافقتی حاصل می شد.

ایدن که چند ماه بعد وزیر خارجه انگلیس شد در خاطراتش می نویسد که او و چرچیل در پاییز ۱۳۳۰ وقتی مصدق در آمریکا بوده برای نخستین بار پیشنهاد تقسیم نفت ایران را به آمریکایی ها داده اند و هریمین که نماینده آمریکا بوده گفته است که اگر این پیشنهاد را در تابستان داده بودید ممکن بود "وضع رضایت بخش تری" پدید آید.

ایدن می نویسد:

"آمریکایی ها از ما پرسیدند چه راه حل دیگری را ما { انگلیسی ها } عملی و قابل قبول می دانیم. آن وقت من پیشنهاد خودمان را برای شریک کردن آمریکایی ها { در بهره برداری از نفت ایران } مطرح کردم.

آقای هریمین معتقد بود که اگر پیشنهاد در تابستان مطرح شده بود {یعنی وقتی که هریمین میانجی بود - جواتشیر} امکان داشت که در طرز تفکر ایرانی ها اثر بگذارد و به وضع رضایت بخش تری منتهی شود. من نیز بر این عقیده بودم.^[۵] "

ولی انگلیسی ها در تابستان ۱۳۳۰، زمانی که هریمین میانجی بود هنوز حاضر به تقسیم نفت ایران با آمریکایی ها نبودند و به نیروی خود در هیات حاکمه ایران غره بوده، امید داشتند که مصدق را سرنگون کرده و با جانشین او قراری، حدود قرار آمریکا با عربستان سعودی بگذارند.

میانجی گری هریمین با شکست رو به رو شد. اما مصدق از این شکست نتایج لازم را برای خودش گرفت. او متوجه شد که آمریکا و انگلیس توافق نظر ندارند و لذا امکان دارد که فشار بیشتری به شرکت سابق نفت وارد آورد. به احتمال قریب به یقین او در این مورد نظر هریمین را جلب کرده و یا لاقول مزه دهن او را فهمیده بود.

با این حساب مصدق در اول مهرماه ۱۳۳۰ دستور اخراج کارمندان انگلیسی نفت را داد. آخرین کارمند انگلیسی روز ۱۱ مهرماه ۱۳۳۰ خاک میهن ما را ترک گفت. این پیروزی بزرگی برای جنبش ملی ایران و به طور کلی ملل خلیج فارس بود. حزب توده ایران با وجود جو تفرقه و نفاق پس از ۲۳ تیر این اقدام دولت مصدق را به طور کامل مورد حمایت قرار داد. قطع مذاکرات با شرکت سابق نفت و اخراج کارمندان انگلیسی از ایران تناسب قوای نوینی را به وجود آورد. محافل درباری و وابسته به استعمار انگلیس به طور آشکارتری علیه مصدق برخاستند. و مساله سقوط کابینه را مطرح کردند. شکاف درونی جبهه ملی نیز تشدید شد و جناح سازشکار بیش از پیش از مصدق فاصله گرفت و در عوض حزب توده ایران و اردوگاه سوسیالیستی به مصدق نزدیک تر شد. پاییز ۱۳۳۰ می رفت تا پلی که در ۲۳ تیر شکسته بود از نو بسته شود. خلاصه جریان وقایع از این قرار است.

۱۷ شهریور ماه گروهی از نمایندگان درباری انگلیس مجلس شورا طی نامه ای خطاب به رئیس مجلس تشکیل اقلیت مخالف دولت را اعلام و اظهار داشتند:

"تا زمانی که محیط آزاد خالی از هرگونه ارباب به وجود آید از شرکت در جلسات مجلس خودداری خواهند کرد." [6]

اقلیت که جاسوسان سرشناسی چون جمال امامی، دولتشاهی و پیراسته در رأس آن بودند، امیدوار بود که با ایراد فشار به دولت مصدق او را وادار به تسلیم و یا ساقط کند. اقلیت طلب می کرد که مصدق از قانون ۹ ماده ای طرز اجرای ملی شدن - یعنی در واقع از اصل ملی شدن دست بکشد و به طریقی با شرکت نفت کنار بیاید. دستاویز تبلیغاتی این جناح جاسوس و خادم شرکت نفت این بود که اگر غیر از این باشد کشور "کمونیستی" می شود. به علاوه "مردم" منتظر درآمد نفت اند. باید هر چه زودتر مساله را حل کرد.

امامی می گفت:

"چرا ریشه حزب توده را نمی کنید؟ این تنها من بودم که ده دفعه در این مجلس می گفتم و داد زدم که چرا ریشه اش را نمی کنید، ... حالا اوضاع طوری شده که حزب توده بیاید و مسلط شود..."

شنیده ام این اواخر رادیوی مسکو از جناب آقای دکتر مصدق تعریف می کند و ایشان را وطن پرست می داند. می دانید مفهوم وطن پرستی در قاموس رادیو مسکو یعنی چه؟

... آنچه من می بینم این مملکت چهار نعل به سوی کمونیسم و انقلاب کمونیستی می رود. [7]

درست در همین زمان روزنامه فیگارو چاپ پاریس خبر می داد:

"انگلیس ها منتظر یک تحول ناگهانی در ایران هستند. برای جانشین مصدق فقط نام دو نفر: سیدضیا و قوام السلطنه در میان است." [8]

اما بستر کمیسیون اقلیت ارتجاعی مجلس کم تر از یک ماه دوام آورد. حوادث به زیان آنان کار می کرد. مصدق با روش قاطعی که در این مورد به کاربرد صف مخالف را به سرعت شکست. بیرون راندن کارمندان انگلیسی شرکت نفت، موج بزرگ هواداری از مصدق را به وجود آورد و او با استفاده از این فرصت روز چهارم مهرماه که مخالفین مجلس را تعطیل کرده بودند به میان مردم آمد و گفت مجلس همین جاست و نه آنجایی که گروهی مخالف مصالح مملکت جمع شده اند. در این وقت استعمارانگلیس اختلاف با ایران را با شورای امنیت مراجعه کرده بود و مصدق آمادگی خود را به دفاع از منافع ایران در این مجمع بین المللی اعلام می داشت. این وضع آخرین مقاومت مخالفین را در این لحظه از میان برد. ساقط کردن مصدق در این لحظه مقدر نبود. لذا مخالفین به مذاکراتی که مصدق می بایست در آمریکا داشته باشد دل بستند و از او خواستند که در همان آمریکا مساله نفت را در خارج از چارچوب اصل ملی شدن فیصله دهد. اصرار اقلیت این بود:

"یک ماده واحد بگنزانیم و اختیاراتی بدهیم و به آقای دکتر مصدق که حالا که می روند (به آمریکا) این مطلب را از طرف ملت ایران به هر نحوی هست خاتمه دهند." [9]

خواجه نوری سناتور خائن و "روانشناس" به مصدق توصیه می کرد:

"در برابر معضلات باید روی مماشات داشت و نه گردن شقی! هر حقی را با نرمی و منطق ملایم بهتر می شود به حریف زورمندتر از خود قبولاند تا با خشکی و قلدری." [10]

در این موقع یعنی در آغاز پاییز ۱۳۳۰ مصدق تا حدود زیادی جای خود را در حکومت محکم کرده بود. آن حالت عدم اعتماد به نفس و متزلزلی که مصدق در آغاز کار دچارش بود جای خود را تا حدود زیادی به اعتماد و امید داده و متقابلاً "محافل درباری و امپریالیستی را متوجه ساخته بود که دولت مصدق را نمی توان به این آسانی سرنگون کرد. حالا دیگر مصدق ترس ترور و اجبار به تحسن در مجلس، حادثه خونین ۲۳ تیر، چندین مذاکره بسیار دشوار با هیات های نمایندگی شرکت نفت و میانجی گری طولانی هریمن را پشت سر گذاشته، امثال زاهدی را از کابینه بیرون انداخته و با اطمینان نسبی به آینده می نگرست.

این وضع دربار و محافل امپریالیستی را نگران می کرد. شاه از همان تابستان ۱۳۳۰ احساس کرد که با دشمنی قوی درگیر است و مبارزه ای طولانی در پیش دارد. او و مشاورینش همان زمان تصمیم گرفتند علاوه بر نیروهای مسلح موجود که در دست شاه است نیروی ویژه ای تحت عنوان **گارد جاویدان** تشکیل دهند. سرگرد **فردوست** به فرماندهی گارد جاویدان منصوب شد و ماموریت یافت که افسران مورد اعتماد را در هر واحد نظامی که باشند دست چین کند و در نقاط مختلف کشور به استخدام سربازان داوطلب بپردازد. این نیرو در آغاز سال ۳۱ آماده خدمت بود. سازمان افسری حزب توده ایران از همان آغاز افسرانی را مامور خدمت در این واحد کرد که در آینده نقش ارزنده ای به سود جنبش انقلابی ایران ایفا کردند.

امپریالیسم آمریکا نیز از وضعی که در ایران پیش آمده بود نگرانی فزاینده ای داشت.

انحصارات آمریکایی در آغاز امیدوار بودند که مساله نفت را با قرارداد جدید ۵۰-۵۰ به سود خود حل کنند. اما گسترش مبارزات ملی در ایران این امید را به یاس مبدل کرد. میانجی گری هریمن بی نتیجه ماند و آمریکایی ها احساس کردند که وضع دشواری در پیش دارند.

کریمیت روزولت رئیس شعبه خاورمیانه سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا - سیا - (که بعدها فرمانده عملیات کودتای ۲۸ مرداد شد) نگرانی محافل آمریکایی را در آن روزها این طور توضیح می دهد:

"اوایل سپتامبر (نیمه شهریور ۱۳۳۰) به نصرالله انتظام سفیر ایران در واشنگتن که به طور کامل وفادار شاه بود تلفن زد. به دیدارش رفتم... این نخستین ملاقات ما بود... ما هر دو از آنچه در ایران می گذرد نگران بودیم و تصور روشنی از اوضاع نداشتیم... به سفیر گفتم: راستش از آنچه رفقای من از ایران و یا همکاران دولتیم در این جا گزارش می دهند نمی توانم تصور روشنی از آنچه می گذرد بسازم. آیا شما می توانید چیزی بگویید که قوت قلبی بدهد... لیخند تلخی زد و گفت:

در بهترین حالت وضع دشواری است. خواهش می کنم آنچه می گویم پیش خودتان بماند... نخست وزیر مصدق دارد قدرت و اعتماد کسب می کند... اما من نسبت به منویات او درباره شاه بی اعتمادم... مصدق دیر یا زود به آلتی در دست دشمنان ایران بدل خواهد شد... [11]

روزولت نتیجه می گیرد:

"خرسند بودن از این که باورهای شخصیم توسط یک ایرانی زیرک تایید می شد. [12]"

این ملاقات محرمانه جاسوس حرفه ای آمریکا با سفیر شاه در واشنگتن و توافق نظر آن ها درباره مقابله با جنبش انقلابی ایران و حکومت مصدق، بسیار چیزها را روشن می کند. آنچه این جا گفتنی است این که از شهریور ۱۳۳۰ در سازمان های دولتی آمریکا نگرانی از مصدق پدید آمده بود و رشد می کرد و آنان از همان زمان وارد تماس هایی با مخالفین مصدق شده بودند. این وضع در مشی نیروهای سیاسی وابسته به آمریکا منعکس می شد. جناح راست جبهه ملی از مصدق فاصله می گرفت. انواع بهانه ها عنوان می شد اما در واقع بهانه گیری ها از "نگرانی های" پشت پرده آب می خورد. تنگ نظری ها و خودخواهی های حقیر برخی از رهبران ملی هم به اختلافات اساسی اضافه می شد و به دشمنان ملت امکان می داد که تفرقه را دامن زنند. برای مثال می توانیم از قهر مکی که چرا به حد کافی مورد احترام قرار ننگرفته یاد کنیم. نظیر این نوع چیزهای به ظاهر کوچک و در واقع زیاد بود و محافل درباری حداکثر کوشش را به کار می بردند تا شکاف داخل جبهه ملی را تشدید کنند، به ویژه آیت الله کاشانی را از مصدق جدا کنند و به سوی خود بکشند. در مقابل این جریان ضدانقلابی که مرتجعین و سازشکاران وابسته به امپریالیسم را در اتحاد ضد مصدقی به هم نزدیک می کرد، حزب توده ایران و اردوگاه سوسیالیسم به مصدق نزدیک می شدند. در مطبوعات کشور خبرهای مکرری از مراجعه کشورهای سوسیالیستی برای خرید نفت ایران و دفاع مقامات رسمی و مطبوعات کشورهای سوسیالیستی از ملی شدن نفت چاپ می شد. به ویژه زمانی که انگلستان به شورای امنیت مراجعه کرد محافل شوروی از همان ابتدا به سود ایران موضع گرفتند.

- قطعنامه پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران، بایگانی مرکزی حزب [1]
- ۱۳ مردادماه ۱۳۳۰ مصدق امیرعلایی را به وزارت کشور منصوب و به مجلس معرفی کرد [2]
- سخنرانی مصدق در جلسه ۱۷ شهریور ۱۳۳۰ مجلس، روزنامه رسمی کشور، ۴ مهرماه ۱۳۳۰ [3]
- همان سخنرانی، روزنامه رسمی کشور، مهرماه ۱۳۳۰ * حزب ایران وابسته به جبهه ملی کتابی تحت عنوان برای آگاهی نسل جوان منتشر کرده که هدف از آن در واقع پنهان کردن حقایق از نسل جوان است. درباره واقعه ۲۳ تیر حتی یک کلمه اشاره نکرده و راجع به فعالیت خرابکارانه هریمین هنوز هم با احساس محبت نسبت به امپریالیسم آمریکا می نویسد:
- "پس از چندماه گفت و گو بین ایران و انگلیس و پا درمیانی آوریل هریمین نماینده آمریکا، دولت انگلیس اصل ملی شدن نفت را به رسمیت شناخت و به دنبال آن میسیون استوکس برای رفع اختلاف به ایران آمد. اما به دلایل مفصل [!!] مذاکرات شکست خورد که اکنون جای بحث آن نیست [!!]". کتاب یاد شده، ص ۲۶.
- در آخرین لحظاتی که این کتاب زیر چاپ بود از طرف مقامات مسنول دولتی اعلام شد که ابوالفضل قاسمی دبیر کل حزب ایران عامل ساواک بوده است. قاعدتا" نیاز بیشتری به توضیح نیست [4]
- خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشر اندیشه، صفحه ۱۲۸۹
- روزنامه رسمی کشور، ۴ مهرماه ۱۳۳۰ [5]
- مذاکرات مجلس، ۲ مهرماه ۱۳۳۰، روزنامه رسمی کشور، شماره ۱۰، مهرماه ۱۳۳۰ [6]
- خواندنیها، ۳۰ شهریور ماره ۱۳۳۰ [7]
- پیشنهاد آقا رضا رفیع وکیل درباری مجلس در جلسه ۱۱ مهرماه ۱۳۳۰، روزنامه رسمی کشور، ۲۵ مهرماه ۱۳۳۰ [8]
- سخنرانی سناتور خواجه نوری در سنا، روزنامه رسمی کشور، ۱۶ مهرماه ۱۳۳۰ [9]
- کریمیت روزولت، ضربه متقابل، نبرد برای کنترل ایران، چاپ شرکت کتاب مک گراویل، نیویورک ۱۹۷۹، متن انگلیسی، ص ۹۹ و ۱۱۱

مصداق پایان غم انگیز رویاها و خوش باوری ها!

پ - سفر مصداق به آمریکا

مصداق چهاردهم مهرماه رسماً برای شرکت در شورای امنیت و دفاع از ایران ولی در واقع به قصد مذاکرات و اقدامات وسیع تری برای حل مساله نفت با کمک آمریکا، به سوی نیویورک حرکت کرد. در این زمان مصداق از بهترین موقعیت در میان مردم برخوردار بود. مقاومت مخالفین تا حدود زیادی شکسته و سازشکاران و خائنین ماسک دار موقتا ساکت شده بودند. انتظار بر محیط سیاسی حاکم بود: مصداق از آمریکا چه سوقاتی خواهد آورد؟

مذاکرات شورای امنیت در مجموع به سود ایران تمام شد. مصداق توانست افکار عمومی جهان را تا حدودی متوجه جنایات استعمار انگلیس و شرکت سابق نفت در ایران بکند قطعنامه پیشنهادی نماینده انگلیس مبنی بر این که ملی کردن ایران و طرد شرکت سابق به عنوان اختلاف میان دو دولت ایران و انگلیس تلقی شود و رسیدگی به آن در صلاحیت شورای امنیت قرارگیرد تصویب نشد. در مقابل این قطعنامه فقط نماینده شوروی به طور قاطع مقابله می کرد و معتقد بود:

"شورای امنیت حق دخالت در این اختلاف را ندارد. این مساله داخلی ایران است.^[1]"

از آن جا که قطعنامه پیشنهادی انگلیس اصول سازمان ملل را آشکارا نقض می کرد و دعوی یک دولت با یک شرکت تجاری را به مثابه اختلاف میان دو دولت مطرح می ساخت که با هیچ منطقی جور در نمی آمد و با حضور نماینده شوروی در جلسه، و نیز بر اثر وجود تضاد بین خود کشورهای امپریالیستی که رای دادن به آن، حتی برای متحدین انگلیس هم دشوار بود، لذا مکانیسم پشت پرده به کار افتاد و فرانسه پیشنهاد کرد که قطعنامه انگلیس مسکوت بماند. این بدان معنا بود که شورای امنیت به سود انگلیس رای نداده ولی مساله را در دستور کار خود حفظ کرده است. اکثریت قاطع شورای امنیت که آن روزها به طور کامل در دست امپریالیسم آمریکا و متحدینش بود به این پیشنهاد رای دادند.

روزنامه "باختر امروز" جریان شورای امنیت را به شرح زیر نوشت:

"دیروز شورای امنیت رای داد که قطعنامه انگلیس مسکوت بماند. تنها نماینده شوروی با این نظر مخالف بود و صریحاً گفت که این بدان معناست که قطع نامه انگلیس در دستور شورای امنیت بماند. در حالی که شورا اصلاً حق رسیدگی به کار ایران را ندارد.^[2]"

در این موقع اتحاد شوروی به طور کامل و قطعی از مواضع ایران در نبرد با امپریالیسم حمایت می کرد. مطبوعات شوروی با صراحت تمام از حقانیت ایران در ملی کردن نفت دفاع می کردند. سفیر شوروی در تهران چندین بار به مصداق و کاظمی (وزیر خارجه وقت) و سایر مقامات مراجعه کرده و اعلام می داشت که آماده است اختلافات مالی خود را هم با ایران (افسانه طلاها) حل کند.

وزیر خارجه ایران بدین مناسبت با سفیر شوروی ملاقات کرد:

"آقای کاظمی هم در این باب {حل اختلافات مالی} و هم در مورد رای در شورای امنیت از دولت شوروی تشکر کرد.^[3]"

محافل وابسته به امپریالیسم آمریکا که به مسکوت ماندن قطع نامه انگلیس رای داده بودند امید داشتند که با مصداق در خارج از شورای امنیت کنار بیایند. این مساله از مدت ها پیش در نظر گرفته شده و مصداق به نوبه خود قول داده بود که از بهانه شرکت در شورای امنیت استفاده کرده و مدت طولانی تری در ایالات متحده آمریکا بماند و موضوع نفت ایران را با مقامات آمریکایی بررسی نماید.

اقامت مصداق در آمریکا ۴۰ روز طول کشید. او در این مدت قریب ۲۰ بار با مقامات رسمی آمریکایی ملاقات کرد و انواع پیشنهادهای را برای حل مساله نفت بررسی نمود. محافل نزدیک به مصداق تا تشکیل یک شرکت بین المللی توزیع نفت ایران یعنی واگذاری انحصاری فروش نفت ایران به انحصارات بین المللی پیش رفتند.

دکتر سیف پورفاطمی در آمریکا گفت:

"تنها راه حل مسالمت آمیز اختلاف ایران و انگلیس تشکیل شرکت بین المللی خرید است..."

اگر کوشش در حل مسالمت آمیز منجر به شکست شود شوروی به ایران مسلط خواهد شد.^[4]"

دکتر حسین فاطمی سخنگوی دولت ایران این پیشنهاد را تأیید کرد و در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت:

"ایران حاضر است پیشنهادهایی را که درباره ایجاد یک شرکت بین المللی توزیع نفت ایران که نماینده فروش شرکت نفت ملی باشد مورد مطالعه قرار دهد. ایران به مذاکره با انگلیس نیز حاضر است... ایران حاضر است یک مدیر عامل آمریکایی یا از یک کشور

بی طرف استخدام کند.^[5]"

ولی حتی این پیشنهادهای برای انحصارات نفتی قانع کننده نبود. آن ها خواستار آن بودند که نه فقط بر توزیع نفت بلکه بر تولید آن نیز تسلط کامل داشته باشند. به علاوه موضوع نفت ایران هنوز میان انحصارات عضو کارتل حل نشده بود. لذا مقامات آمریکایی مصداق را سر می دواندند.

چهارم آبان ماه، زمانی که مصداق در آمریکا بود انتخابات انگلیس به سود حزب محافظه کار پایان یافت. چرچیل نخست وزیر و ایدن وزیر خارجه شد. دولت جدید انگلیس برای همکاری با آمریکا و تقسیم نفت ایران با انحصارات آمریکایی آمادگی بیشتری نشان داد. ایدن نخستین کارش این بود که به دیدار وزیر خارجه آمریکا شتافت و درست زمانی که مصداق در نیویورک و واشنگتن

به دیدار با محافل آمریکایی وقت تلف می کرد، مذاکره آمریکا و انگلیس در پاریس بر سر تقسیم نفت ایران انجام گرفت. ایدن آمادگی دولت خود را به تقسیم نفت ایران و شریک کردن آمریکائی ها در نفت ایران اعلام داشت.^[6] و نخستین سنگ بنای همکاری توطئه گرانه امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی را برای سرنگون کردن دولت مصدق کار گذاشت.

پس از این توافق کلی بر سر تقسیم نفت ایران، محافل آمریکایی در روش خود با مصدق تغییراتی وارد کردند. آن ها بیش از پیش به ظاهر سازی و بازی با او پرداختند. مصدق به گمان خویش در میان دوستانش به سر می برد و از معاون وزارت خارجه آمریکا مگ گی - خادم معروف انحصارات آمریکایی نفت بسیار متشکر بود که مثل برادر با او رفتار می کند. اما درست در همان زمان هریمن، آچسن و ایدن برای مصدق و ترومن اعلامیه پایان مذاکرات می نوشتند و تصمیم می گرفتند که مصدق را از آمریکا بیرون کنند.

ایدن وزیر خارجه انگلیس می نویسد:

"بیانیه مربوط به اصولی را که در لندن طرح کرده بودند به آمریکایی ها دادم و موافقت شد که دیگر موضوع تشویق مصدق برای اقامت بیشتر در واشنگتن مطرح نباشد. ما درباره اعلامیه ای که می بایست هنگام عزیمت مصدق از آمریکا منتشر شود و مساله ای به شمار می رفت بحث کردیم.^[7]"

از همان وقت که مصدق را با این وضع از آمریکا بیرون کردند، در مطبوعات آمریکا و انگلیس موضوع جانشین مصدق بیش از پیش مطرح شد. با آن که هنوز توافق دو درنده، کامل و قطعی نبود فقط پس از یک هفته که ایدن سهیم شدن آمریکا را در نفت ایران پذیرفت مجله تایم چاپ آمریکا نوشت:

"اختلاف آمریکا و انگلیس بر سر جانشین مصدق است. انگلیسی ها پیرمرد میلیونر ۷۷ ساله - قوام السلطنه- را در نظر گرفته اند.^[8]"

تایم این مطلب را درست زمانی نوشت که مصدق آمریکا را با دست خالی ترک می گفت. او آماده سازش برسرملی شدن نشده و آمریکا متقابلاً به قول دکتر حسین فاطمی:

"روش مرموز و بغرنجی در مورد ایران پیش گرفته بود.^[9]"

مصدق در گزارشی که از نتایج سفر خود به آمریکا و مجموعه اقداماتش داد مجبور شد اعتراف کند که چون آمریکا در نفت خاورمیانه ذی علاقه است مایل نیست نفت ایران ملی شود. او می گفت:

"این نکته را ناگفته نگذارم که علاقه و منافی که پاره ای از دول بزرگ در نفت خاور میانه دارند بی تاثیر در مشکلات کار نبود.^[10]"

- باختر امروز، ۲۴ مهرماه ۱۳۳۰^[۱۱]

- باختر امروز، ۲۷ مهرماه ۱۳۳۰^[۱۲]

- همان جا. {گروه های خرابکار ضد کمونیست از پیروزی ایران در شورای امنیت که بر اثر حمایت اتحاد شوروی از ایران حاصل شده بود، به شدت نگران بودند و می کوشیدند از تاثیر آن در افکار عمومی بکاهند. از جمله جناح راست جبهه ملی در سیمای گروه خلیل ملکی - بقایی اصرار داشت مردم را قانع کند که رای شوروی مهم نبود. روزنامه شاهد، ۲۹ مهرماه ۱۳۳۰ می نوشت:

"رای مخالف شوروی در این مورد تا اندازه ای بی معنی به نظر می رسد{!!}... رای نماینده یوگسلاوی به مسکوت ماندن صحیح ترین و اصول ترین {!!} رای ها بود."

درحالی که موضع یوگسلاوی در آن زمان اصلاً قابل دفاع نبود. یوگسلاوی ابتدا به قطع نامه انگلیس روی خوش نشان داد و بعدها بالاخره به مسکوت ماندن رای داد، که به معنای حفظ تقاضای انگلیس علیه ایران در دستور شورای امنیت بود.

خود نماینده یوگسلاوی در سازمان ملل می گفت:

"دولت متبوع من پس از تحقیقات به این نتیجه رسید که شورای امنیت صلاحیت ندارد. اگر چه من در اوایل به قطع نامه انگلیس روی خوش نشان داده ام ولی تحقیقات بعدی مرا به نتیجه دیگری رسانیده است." باختر امروز، ۲۷ مهرماه ۱۳۳۰.

ادامه دهندگان راه بقایی ها که به دروغ خود را ادامه دهنده راه مصدق معرفی می کنند هنوز هم به نسل جوان "می آموزند" که موضع یوگسلاوی عالی بود. حزب ایران در کتاب برای آگاهی نسل جوان در بحث از شورای امنیت اصلاً اسمی از شوروی نمی برد و موضع شوروی را بیان نمی کند ولی می نویسد:

"سخنان نماینده یوگسلاوی واقعا" عالی بود {!!} " کتاب برای آگاهی نسل جوان صفحه ۱۹. ^[۱۳]

- باختر امروز، ۲۷ مهرماه ۱۳۳۰^[۱۴]

- باختر امروز، ۳۰ مهرماه ۱۳۳۰^[۱۵]

- خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشراندیشه، ص ۲۸۹، در همین کتاب ص ۱۴۸^[۱۶]

- همان جا ^[۱۷]

- باختر امروز، ۲۶ آبان ماه ۱۳۳۰^[۱۸]

- باختر امروز، ۳۰ آبان ماه ۱۳۳۰^[۱۹]

- گزارش مصدق به مجلس باختر امروز، ۳ آذرماه ۱۳۳۰^[۲۰]

خود غلط بود آنچه مصدق درباره آمریکا می پنداشت

ت - اقتصاد بدون نفت

مصدق از سفر طولانی خود به آمریکا نتیجه گرفت که "مסاعی او در جلب موافقت دیگران" تاکنون بی نتیجه بوده و مساله نفت به این زودی ها حل شدنی نیست.

مصدق در گزارش خود به مجلس اعلام داشت:

این چهل سال عایداتی به ما داده است؟ در مدت چهل سال عایدات ۱۱۰ میلیون لیره بوده و این عایدات "مگر نفت در سایر دول اروپا اغلب به دستور دهندگان وجه مصرف شده و از جمله صرف خرید اسلحه. ما باید بگوییم مثل افغانستان و [۱]عایدات بیافزاییم، ملت تحمل کند تا طوق بندگی و رقیت را به گردن نگذارد. نفت نداریم، از مخارج بکاهیم بر اقتصاد بدون نفت که مصدق در آذرماه ۱۳۳۰ اندیشه آن را به میان آورد چهارماه بعد - در فروردین ماه ۱۳۳۱ به سیاست رسمی دولت بدل شد. در این چهارماه مصدق یک بار دیگر آزموده را آزمود و با هیات آمریکایی- گارنر - از بانک بین المللی مذاکره کرد. ولی مسلم شد که همه این هیات ها در اصل یک پیشنهاد دارند:

لغو قانون ملی شدن نفت و انعقاد قرارداد امتیازی نوین.

اعلام شعار اقتصاد بدون نفت در واقع به معنای اعلام شکست این سیاست جبهه ملی و دولت مصدق بود که ملی شدن نفت را در چارچوب همکاری با امپریالیسم آمریکا ممکن می شمرد.

شادروان حسین فاطمی این واقعیت را با مصرعی از سعدی بیان کرد:

[2] خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

شعارنوین "اقتصاد بدون نفت" منطقاً آرایش نوینی از قوای طبقاتی به وجود می آورد. طبقات و قشرهای اجتماعی که به بوی کیاب و افزایش سریع درآمد نفت و بهره گیری فوری از آن دور مصدق جمع شده بودند ممکن نبود با اقتصاد بدون نفت موافق باشند. این اقتصاد فقط می توانست به طبقات زحمتکش و متوسط جامعه تکیه کند. به علاوه این اقتصاد وقتی می توانست موفق باشد و حمایت مردم را جلب کند که مردم مطمئن شوند که راهی برای بهره برداری ملی از منابع نفت موجود نیست.

متأسفانه مصدق در این مورد همان اشتباهی را مرتکب شد که در موقع پذیرش شعار ملی شدن نفت مرتکب شده بود:

جهش در شعار، درجا در استراتژی.

مصدق همان طوری که می خواست نفت را به کمک آمریکا و به اتکای طبقات دارا ملی کند، اقتصاد بدون نفت را هم می خواست با کمک آمریکا و همان طبقات اجرا کند. باورکردنی نیست ولی واقعیت است. او پس از بازگشت از آمریکا، همان وقتی که به نتیجه رسیده بود با کمک آمریکا ملی کردن نفت ممکن نیست از ترومن خواسته بود که به او کمک کند تا بتواند مدتی بدون نفت زندگی کند.

مصدق می گوید:

"از نظر اقتصادی به ترومن عرض کردم: آقا بودجه ما ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون کسر دارد. شما چطور تصور می کنید ملتی

[3] نظامات را حفظ کند؟ ترومن حرف مرا تصدیق کرد!! که این قدر بودجه اش کسر دارد می تواند امنیت و

واقع ترومن حرف مصدق را تصدیق نکرده بلکه تاکید کرده بود که راه چاره دست کشیدن از ملی شدن نفت و واگذاری امتیاز به انحصارات آمریکایی و یا کنسرسیومی از انحصارات بین المللی است. منتها این مطالب به زبان برابر وثیقه نفت مبلغی نمی خواست به روی خود بیاورد. او امید داشت که آمریکا در دیپلماتیک بیان شده بود که مصدق ارز به ایران وام بدهد. از جمله بانک بین المللی ۲۵ میلیون دلار، اصل چهار "بلا عوض" ۲۳ میلیون دلار و صندوق بین المللی پول ۸ میلیون دلار و غیره. اما در عمل این "کمک" ها انجام نشد. بانک وام ۲۵ میلیون دلاری را نداد. و اصل اعتبار خود را صرف تدارک توطئه کرد و انحصارات آمریکایی با همکاری سرمایه داران بزرگ ایرانی مبالغ کلانی چهار ارز از کشور خارج کردند. موافق آمار رسمی در همان نخستین سال حکومت مصدق، بازرگانی ایران و آمریکا ۱۳۷۵ فقط ۵۰۰ هزار دلار ارز وارد میلیون ریال (برابر ۴۲ میلیون دلار) کسری داشت. در حالی که در همان سال اصل چهار کشور کرده و بیشتر در املاک شاه خرج کرده بود. در سال های ۳۱ و ۳۲ نیز کسری بازرگانی ایران و آمریکا به زیان ایران ادامه یافت و آمریکا به مراتب بیش از ارزی که از طریق اصل چهار به ایران "هدیه" می کرد از ایران ارز می برد. (به نمودار بازرگانی ایران و آمریکا در این کتاب توجه کنید).

سال های بعد یک باند قاچاقچی ارز کشف شد و ثابت گردید که سرمایه داران ایرانی با کمک دلالتان آمریکایی در سال های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲ مبلغ صد میلیون دلار نیز ارز قاچاق از کشور خارج کرده اند:

"[4] بازرگانان، نمایندگان مجلس و سنا در این امر دخالت داشتند.

به عبارت دیگر درست زمانی که مصدق برای ۸ میلیون دلار پیش ترومن التماس می کرد دلالتان آمریکایی ۴۰ میلیون و صد میلیون می بردند و تازه مقامات وزارت خارجه آمریکا و صدای آمریکا تاکید می کردند:

"مالیات دهندگان آمریکایی متحیرند که اگر انگلستان و ایران نمی توانند قرارداد عادلانه ای با هم بسته و از منابع [5] سرشار نفت منصفانه استفاده کنند، چرا آن ها جریمه آن را بپردازند.

این حرف سخیف و توهین آمیز بعدها چندین بار از زبان مقامات رسمی آمریکایی و از جمله رئیس جمهور آمریکا نیز شنیده شد.

سرمایه داران و ملاکین ایران نیز شعار اقتصاد بدون نفت را با اعتراض و خشم استقبال کردند و در برابر آن جبهه گرفتند. مصدق برای پیشبرد سیاست خود اوراق قرضه ملی را که مدت ها صحبتش بود منتشر کرد. ولی سرمایه داران بزرگ عملاً آن را تحریم کردند. در جلسه اتحادیه بازرگانان تهران که بلافاصله پس از ابراز یاس مصدق از حل مساله نفت و اعلام انتشار اوراق قرضه منتشر شده بود، بهبهانی - یکی از بازرگانان بزرگ وارد کننده گفت:

"وظیفه بازرگانان از پیشرفت امور اقتصادی که در اثر گرفتاری دولت در کار نفت دچار وقفه گردیده مایوس شده [6] است...

دکتر علی امینی وزیر کابینه کودتای ۲۸ مرداد و عاقد قرارداد کنسرسیوم که در آن زمان در کابینه مصدق وزیر اقتصاد ملی بود ظاهراً اصرار می کرد که آقایان بازرگانان کمک کنند ولی پاسخ همه آنان سربالا بود.

به این ترتیب مصدق با اعلام شعار "اقتصاد بدون نفت" بخشی از هواداران خود را که به امید بهره گیری از درآمد نفت از او پشتیبانی می کردند از دست داد. این بخش به سوی همکاری با نیروهای ارتجاعی متمایل گردید. ولی مصدق از اعلام اقتصاد بدون نفت را از و انجام اقداماتی که می توانست از طرف توده ها پایگاه او را گسترش دهد سرباز زد. برعکس بار لذا مواضع خود را در میان آنان نیز تا طریق افزایش مالیات های غیرمستقیم و تشدید تورم به دوش زحمتکشانش گذاشت و حدود زیادی تضعیف کرد.

ملی کردن نفت نشده بود با تفاهم برخورد کرد. حزب توده ایران به وضع دشوار دولت مصدق که حاضر به سازش در کمیته مرکزی حزب توده ایران در تاریخ ۲۷ دی ماه ۱۳۳۰ نامه سرگشاده ای خطاب به آقای دکتر مصدق نخست وزیر این نامه از وجود بحران اقتصادی و پولی ابراز نگرانی شده، علل پیدایش بحران ذکر شده و در پایان نوشت. در

پیشنهادهای روشنی ابراز شده است. حزب توده ایران در نامه خود توضیح می دهد که عمال انگلیس و مزدوران آمریکا این طور وانمود می کنند که بحران کنونی نتیجه ملی شدن صنایع نفت است. آن ها:

"اولاً" خیلی بزرگ تر از آنچه است جلوه می دهند و ثانیاً" با تمام قوا در تشدید آن می کوشند. "بحران کنونی را کمیته مرکزی حزب توده ایران علت بحران را در سیاست غلط دولت در مورد نفت، بازرگانی خارجی و سیاست داخلی می داند و توضیح می دهد که می شد نفت را به مشتریان دیگر غیر از انحصارات امپریالیستی فروخت. نیازی نیست که در ابتدای کار از ارقام بزرگ شروع کنیم:

"اگر در ابتدای کار صنایع نفت ما فقط ۴ میلیون تن نفت استخراج و تصفیه کند که یک میلیون تن آن در داخله مصرف شده و فقط برای سه میلیون تن نفت تصفیه شده مشتری داشته باشد خواهیم توانست... مجموعاً" ۲۶۰ میلیون تومان درآمد [8]

"کسب کنیم که هم مخارج صنایع نفت را تامین می کند و هم معادل حق السهم سابق سود می دهد. حزب توده ایران بازرگانی خارجی کشور و غارتی را که محافل امپریالیستی از این راه مرتکب می شوند دقیقاً" و با ارقام و اعداد نشان می داد و در عین حال متذکر می شد که تبعیت از سیاست محافل امپریالیستی موجب می شود که:

"وضع کنونی ادامه یابد. پیشنهادات کشورهای لهستان و مجارستان و چکسلواکی در مورد عقد قرارداد تجارتي براساس پایپای ماه ها به تعویق انداخته شده و در راه توسعه روابط تجارتي پایپای با اتحاد شوروی که پرنفع ترین و طبیعی ترین قراردادها برای تولید کنندگان و بازرگانان ایرانی و مورد علاقه بسیار شدید آن هاست هر روز سنگ تازه ای انداخته می شود."

حزب توده ایران متذکر می شد:

مناسی برای کشور ما به وجود آورده است. با این شرایط بین المللی "آقای دکتر مصدق! اوضاع کنونی جهان وضع بسیار و با آمادگی ملت ایران به هر گونه فداکاری می توان هر مشکلی را از میان برداشت. دولت شما با انجام اقدامات زیر که فوری ترین مطالبات مردم ایران است می تواند اعتماد ملت ایران را برای خرید اوراق قرضه جلب کند..."

پیشنهادهای حزب توده ایران به شرح زیر بود:

۱. طرد کلیه مستشاران آمریکایی از ارتش و ادارات.

۲. برچیدن کلیه سازمان های اقتصادی و جاسوسی استعمارگران انگلیسی و آمریکایی یعنی بانک انگلیس، اداره اصل چهارم ترومن و سایر موسسات نظیر آن.

۳- قطع مذاکره با امپریالیست های آمریکایی در مورد گرفتن وام از آن ها.

"[10] ۴. اقدام فوری برای انعقاد قرارداد فروش نفت به مشتریانی که با احترام به حاکمیت ملی، خریدار نفت هستند.

این نامه سرگشاده نشانه بازگشتی بود به سیاست پیش از ۲۳ تیر که طی چند ماه زمینه آن رفته رفته در رهبری حزب فراهم آمد. در این نامه حزب توده ایران به پیدا کردن زبان مشترک با مصدق و ایجاد زمینه برای اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی علاقه بیشتری نشان می داد. به عبارت دیگر می کوشید تا پلی را که حزب ما قبل از ۲۳ تیر به زحمت بسته و عمال خرابکار استعمار آن را شکسته بودند، از نو بنا کند.

متأسفانه این بار هم ندای حزب توده ایران انعکاس مساعدی نیافت. جبهه ملی و به ویژه جناح راست آن پیشنهادات حزب توده ایران را تصور ناپذیر دانستند. آقایان گمان می کردند که طرد مستشاران آمریکایی و برچیدن اصل چهار - لانه جاسوسی امپریالیسم آمریکا که ستاد کودتای ۲۸ مرداد شد - امری باورنکردنی و گناهی مافوق تصور بشری است. ارتباط با نامه سرگشاده حزب توده ایران باید روشن کنیم. یکی روش حزب توده ایران در قبال مطلب را هم در دو قرضه ملی و دیگری فروش نفت به مشتریان جدید و از جمله به ویژه کشورهای سوسیالیستی و اصولاً" جای کشورهای هر دو مورد محافل خرابکار و دشمنان اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی - سوسیالیستی در اقتصاد ملی آن روز ایران. در

برخی آشکارا و برخی با ماسک ماورای انقلابی و ماورای چپ - تبلیغات گسترده ای علیه حزب ما و کشورهای سوسیالیستی کرده اند.

مورد اوراق قرضه ملی، چنان که اسناد آن را ارائه دادیم حزب توده ایران نخستین سازمان سیاسی است که در ضرورت پذیرش تعهد مالی را مطرح ساخت و از مردم دعوت کرد که برای جلوگیری از مضیقه مالی دولت به آن کمک کنند. توده مردم زحمتکش هم این دعوت را پذیرفتند ولی متاسفانه مصدق از آن لحظه مناسب (خرداد و تیرماه ۱۳۳۰) استفاده نکرد و قرضه ملی را وقتی منتشر ساخت که بسیاری از اقشار زحمتکش مردم نسبت به قاطعیت و استعداد او در هم این حزب توده ایران بود که در حل مساله ملی کردن نفت دچار نگرانی و تردید شده بودند. علی رغم این تاخیر باز دوران بحرانی آمادگی خود را به کمک و فداکاری اعلام داشت و به مصدق نشان داد که چگونه می تواند اعتماد ملت را برای خرید اوراق قرضه جلب کند. متاسفانه این توصیه ها هم پذیرفته نشد. قرضه ملی را حزب توده ایران دچار شکست نکرد سرمایه داران و ملاکین دچار شکست کردند.

مهم تر از قرضه ملی، موضوع فروش نفت به مشتریان تازه است. قرضه ملی اگر به فرض مورد تایید کامل همه قشرها هم قرار می گرفت چاره درد نمی بود. توده مردم ایران فقیرتر از آنند که بتوانند مبالغ قابل توجهی به دولت قرض بدهند. حتی سرمایه داران ملی ایران نیز سرمایه بزرگی نداشتند. پول پیش سرمایه داران بزرگ و ملاکین بود که خود را واقع از پشت خنجر می زدند و ارز قاچاق می کردند. در ظاهر هوادار مصدق معرفی می کردند و در چاره واقعی درد عبارت بود از گشودن راه فروش نفت. مصدق نتوانست در این زمینه موفقیت زیادی پیدا کند زیرا امید اصلی او به امپریالیسم آمریکا بود و نمی خواست و نمی توانست کاری کند که مورد خشم آمریکا قرارگیرد. فروش آزاد نفت و به طریق اولی فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی با این سیاست و با تعهدات دولت ایران در قبال دولت آمریکا تناقض آشکار داشت.

جریان تلاش کشورهای سوسیالیستی برای خرید نفت ایران و مخالفت محافل امپریالیستی با این امر - که دولت مصدق به تبعیت از اینان حاضر به فروش نفت نشد - بدین قرار است.

اصل ملی شدن نفت که در ۲۴ اسفند ۲۹ در مجلس شورا و در ۲۹ اسفند در مجلس سنا به تصویب رسید یک اصل کلی بود و چگونگی ملی شدن صنایع نفت را مشخص نمی کرد. به این دلیل در صفحات پیش گفتیم که کمیسیون مخصوص نفت به ریاست مصدق قانون "ترتیب اجرای ملی شدن صنعت نفت" را مرکب از ۹ ماده تدوین کرد که مصدق تصویب آن را شرط نخست وزیری خود قرارداد و در نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ به تصویب مجلس رسانید. ماده هفتم این قانون تصریح می کند که مشتریان سابق شرکت نفت انگلیس هر مقدار نفتی را که طی سه سال قبل از ملی شدن از آن شرکت خریداری کرده اند می توانند از این به بعد هم خریداری کنند. " برای مازاد آن مقادیر در صورت تساوی شرایط در خرید حق تقدم"^[11] خواهند داشت

مصدق با این ماده قانونی دست خود را در انتخاب مشتری بسته بود. موافق این ماده اتحاد شوروی حق خرید نفت نداشت زیرا مشتری سابق نبود و از میان کشورهای اروپای شرقی هم فقط چکسلواکی و لهستان که از مشتریان سابق شرکت نفت انگلیس بودند می توانستند تقاضای خرید کنند.

دو کشور: هم لهستان و هم چکسلواکی بلافاصله به مقامات مسئول دولت ایران مراجعه کرده آمادگی خود را برای هر خرید نفت و استفاده از این ماده قانونی اعلام داشتند. آن ها اطلاع دادند که آماده اند همان مقدار نفتی را که تا قبل از ملی شدن از شرکت سابق می خریدند مستقیماً از ایران بخرند و آماده اند که از حق تقدم خود برای خرید مقادیر بیشتر نفت استفاده نمایند.

شهریور ماه دولت مصدق مدت ها درباره دریافت پیشنهاد از طرف کشورهای سوسیالیستی مطلقاً سکوت کرد. در برابر این سوال: ۱۳۳۰ سخنگوی رسمی دولت (دکتر فاطمی) در

"^[12]دولت شرقی دیگر تقاضای خرید نفت کند خواهند فروخت یا نه؟ سکوت کرد. یا هر "اگر دولت لهستان و

این مقام رسمی یک ماه بعد در مصاحبه دیگری گفت:

"^[13] درباره فروش نفت به لهستان هنوز تصمیمی اتخاذ نشده است.

سه ماه بعد سخنگوی دولت مصدق سرانجام تایید کرد:

"کاردار سفارت چکسلواکی با آقای پیرنیا معاون وزارت دارایی ملاقات کرد و راجع به قرارداد خرید و فروش نفت ایران به دولت چکسلواکی مذاکرات لازم به عمل آورد.

کاردار سفارت چکسلواکی اظهار داشت که دولت چکسلواکی از خریداران سابق نفت می باشد. قرار شد برای عقد قرارداد "^[14]بین دو دولت برای فروش نفت هر چه زودتر هیاتی از طرف دولت چکسلواکی وارد تهران شود.

سخنگوی سفارت چکسلواکی در توضیح موضع دولت متبوع خود به خبرنگار "باختر امروز" گفت:

"^[15] پیشنهاد دولت چکسلواکی برای خرید نفت از ایران چند ماه قبل به ایران تسلیم شده است.

"سخنگوی سفارت چکسلواکی گفت که خود دولت چکسلواکی کلیه تعهدات حمل و نقل را عهده دار خواهد شد و از این

"^[16]لبابت از تهدیدات شرکت سابق ابداً" نگرانی به خود راه نخواهد داد.

چکسلواکی، لهستان نیز تقاضای خود را بارها تجدید کرد. ولی جوابی نشنید. علاوه بر دولت چکسلواکی از آن پس نیز از مشتریان سابق شرکت نفت بود و اولین دولتی بود که تقاضای خرید مستقیم نفت به دولت ایران داده ماه ها صبر کرد و تهران رسماً "گله کرد" که به تقاضای دولت متبوع او ترتیب اثر داده بالاخره در ۱۱ دی ماه ۱۳۳۰ سفارت لهستان در هم در وزارت نمی شود. وزیر مختار لهستان در تهران تقاضای دولت خود را دنبال کرد و در اول خرداد ۱۳۳۱ باز اقتصاد ملی حضور یافت و با دکتر مفخم سرپرست وزارت اقتصاد ملی مصدق ملاقات و مذاکره کرد و تاکید نمود که از چند ماه بعد نام دکتر ^[17]لحاظ نفت کش و بیمه و غیره اشکالی در میان نیست. ولی باز هم به تقاضای او ترتیب اثر داده نشد. مفخم در فهرست اسامی کسانی که قصد کودتا علیه دولت مصدق داشتند بیرون آمد.

فواد روحانی که در زمان حکومت مصدق از همان آغاز دست اندر کار مسایل نفت بود و از طرف مصدق بارها به ماموریت رفت و پس از کودتای ۲۸ مرداد مقام حساسی در شرکت ملی نفت ایران پیدا کرد و به این ترتیب از افراد مطلع که درباره پیشنهادهای کشورهای سوسیالیستی می نویسد: است

"پیشنهادهایی هم از طرف دولت های بعضی ممالک اروپای شرقی یعنی لهستان و چکسلواکی و مجارستان رسیده بود که در مورد آن ها تهدید انگلیسی ها تأثیری نداشت و پیشنهاد دهندگان اظهار کرده بودند که وسیله حمل و نقل را خود فراهم خواهند کرد. با این حال نسبت به این پیشنهادها دولت ایران دست به دست می کرد ... در تاریخ ۱۱ دی ماه دولت لهستان از ایران گله کرد که ترتیب اثری به پیشنهادش نداده اند.

... در اواسط بهمن ماه جراید آمریکا با اشاره به قراردادی که دولت ایران با مجارستان منعقد نموده بود نوشتند که از قرار معلوم قصد دولت ایران به انجام معاملات نفتی با کشورهای پشت پرده آهنین جدی است. ولی اضافه کردند که دولت "^[18]مجارستان به علت نداشتن نفت کش عملاً" نمی تواند از ایران نفت بخرد.

کشورهای سوسیالیستی به طور رسمی تاکید می کردند که وسایل حمل و نقل را خودشان تهیه خواهند کرد اما جراید آمریکا می نوشتند که آن ها نفت کش ندارند! صدای آمریکا نوشته جراید آمریکا را می خواند و روزنامه های مزدور آمریکایی در تهران آن را تکرار می کردند تا علت اصلی عدم فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی پوشیده بماند. سال ۱۳۳۱ زمانی که دولت مصدق به تقاضاهای مکرر و مستقیم دولت های سوسیالیستی درباره خرید نفت پاسخ در سربالا می داد و امروز و فردا می کرد، دولت لهستان متوجه امکان غیرمستقیمی شد که برای خرید نفت ایران پدید آمده بود. این دولت بلافاصله اقدام کرد. اما محافل امپریالیستی این امکان را نیز از میان بردند.

توضیح این که محافل اقتصادی ایتالیایی به خرید نفت ایران ابراز علاقه می کردند و حاضر به معامله بودند اما دولت نتیجه نفتی که ایتالیایی ها موفق می شدند از ایران ایتالیا از ورود نفت ایران به داخل خاک ایتالیا جلوگیری می کرد. در خریداری کنند در بنادر ایتالیا انبار می شد و بازاری برای فروش نداشت. این دشواری به خصوص برای شرکت سوپر ایتالیایی پیش آمد. این شرکت امیدوار بود که نفت ایران را در ایتالیا و یا برخی دیگر از کشورهای اروپایی بفروشد. نخستین کشتی این شرکت به نام میریلا روز اول بهمن ۱۳۳۱ مقدار ۵۰۰۰ تن نفت از ایران به مقصد ایتالیا بارگیری کرد و سپس چند کشتی دیگر ایتالیایی مقادیری نفت به ایتالیا حمل کردند. اما این نفت در بندر ماند. دولت ایتالیا پروانه ورود نفت ایران را به داخل ایتالیا صادر نکرد:

"در مورد معاملاتی که با خریداران ایتالیا صورت گرفت هر چند دادگاه های ایتالیا رای به نفع شرکت سابق صادر انگلستان مخالفت نکند. و به همین علت برای ورود نفت ننمودند ولی دولت ایتالیا خود را ناچار می دید که با نظر دولت [19] ایران به ایتالیا پروانه صادر نمی کرد.

ایتالیا بودند و دولت های سوسیالیستی که متوجه دشواری فروش نفت ایران در می دانستند که این نفت در بندرگاه می ماند با شرکت سوپر وارد مذاکره شدند که شاید این شرکت حاضر شود نفت ایران را به آن ها بفروشد. خبر مذاکرات میان لهستان و شرکت سوپر در مطبوعات ایران انتشار یافت.

"باختر امروز" به نقل از خبرگزاری یوگسلاوی نوشت:

[20] " بین ایتالیا، ایران و لهستان قرار داد نفت بسته شده است. نفت میر بیلا پس از تصفیه به لهستان برده خواهد شد.

متأسفانه تلاش کشورهای سوسیالیستی که نفت ایران را لاقلاً از دست دوم و به طور غیر مستقیم خریداری کنند، با شکست مواجه شد. شرکت سوپر ظاهراً مخالفتی نداشت که نفت انبار شده در بندر را به لهستان بفروشد ولی دست های قوی تر انحصارات امپریالیستی نفت و دولت های امپریالیستی جلو انجام معامله را گرفت.

با وجود این همه علاقه مندی و تلاشی که کشورهای سوسیالیستی برای خرید نفت ایران داشتند و به کار می بردند به چه دلیل دولت مصدق از معامله با آن ها سرباز می زد؟ این پرسش دو پاسخ دارد. یکی پاسخ رسمی ولی غیرواقعی یعنی بهانه و دیگری پاسخ واقعی که هنوز هم هیچ مقام رسمی دولت مصدق و این همه مدعیان هواداری از مصدق حاضر به بیان آن نشده اند.

پاسخ رسمی و یا بهانه عدم فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی در آغاز کار آن بود که قانون طرز اجرای ملی شدن راه معامله را مسدود کرده است.

سخنگوی دولت می گفت:

" همانطوری که پرسیدید چرا در خواست های چک و لهستان قبول نشده برای آن که ماده ۷ راه را سد کرده است ."

این ادعا البته بهانه ای بیش نبود زیرا چکسلواکی و لهستان از مشتریان سابق بودند و مشمول ماده ۷ نمی شدند. به علاوه محدودیت این ماده بالاخره در ۱۶ آذر ماه از میان رفت و دولت با انتشار یک آگهی رسمی و ارسال نامه های رسمی به سفارت خانه های مربوطه ضرب الاجل ده روزه ای برای مشتریان سابق قایل شد و پس از آن:

" [21] هیات مختلط طی نامه ای به نخست وزیر نوشت که ایران در فروش نفت به هر مشتری آزاد است.

قاعدتاً از آن پس می بایست نفت را آزادانه به هر کشوری و از جمله کشوری سوسیالیستی فروخت. ولی تا پایان حکومت مصدق حتی یک قطره هم نفت به این کشورها فروخته نشد. علت چیست؟ در مقابل این پرسش منطقی مقامات مسئول دولت مصدق سکوت کردند و تا پایان نیز سکوت خود را نشکستند. هنوز هم از طرف مقامات رسمی و رهبران جبهه ملی که آن روزها مقام دولتی داشتند و دست اندر کار بودند و از واقعیت آگاه بودند علت حقیقی امتناع دولت مصدق از فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی اعلام نشده و آقایان حاضر نشده اند واقعیت را به مردم بگویند. در عوض محافل

ضد کمونیست و دشمنان همکاری ایران و کشورهای سوسیالیستی با آمادگی تمام میدان داری می کنند و با دروغ و تحریف می کوشند چنین وانمود سازند که گویا مصدق حاضر به فروش نفت بوده و کشورهای سوسیالیستی حاضر به خرید نشده اند.

سم پاشی محافل ضد کمونیستی از زمان حکومت مصدق وجود داشت. آن ها همان زمان ادعاهای دروغ جراید آمریکا و صدای آمریکا را بزرگ کرده و پخش می کردند که کشورهای سوسیالیستی کشتی نفت کش ندارند و گویا نمی توانند نفت بخرند. و این مطالب را طوری می نوشتند که انگار نداشتن کشتی نفت کش- به فرض محال که صحیح باشد- جرم نابخشودنی و دلیل "مخالفت" کشورهای سوسیالیستی با جنبش ملی ایران است. اما در واقع اولاً" نداشتن کشتی جرم نیست و ثانیاً" این دشواری قابل حل بود. کشورهای سوسیالیستی امکان داشتند که وسایل حمل مقادیر قابل ملاحظه ای از نفت ایران را فراهم کنند. در طول زمان می شد راه حل های مناسب پیدا کرد، کشتی فراهم نمود و یا از راه های دیگری برای حمل نفت استفاده کرد. برای مقادیر کم در آغاز کار حتی از راه آهن می شد استفاده کرد و برای مقادیر بیشتر و همکاری دراز مدت از لوله کشی نفت.

آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا درست از همین می ترسید.

ایدن در خاطراتش می نویسد:

"به آیزنهاور گفتم:

روس ها از منابع ایران نمی توانند استفاده کنند...

گفت:

دو سه سال می توان لوله نفت کشید. " کارشناسان به او گفته اند که از آبادان تا قفقاز در

بنابراین، ادعای این که عدم فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی مربوط به فقدان وسایل حمل نفت بود، ادعای

نادرستی است.

در سال های اخیر که زیر حمایت ساواک میدان سم پاشی ضد کمونیستی فراخ تر شده بود، وابستگان به امپریالیسم و مردان جنبش ملی کار را به آنجا رسانیدند که ادعا کردند کشورهای سوسیالیستی همه چیز داشتند: هم پول، هم کشتی، هم لوله نفت ولی مخصوصاً" و عمداً" نفت ایران را حتی به نصف قیمت هم نخریدند. متأسفانه حتی پس از پیروزی انقلاب هم محافل و عناصر معینی به این سم پاشی ادامه می دهند.

به چه دلیل کشورهای سوسیالیستی به خودشان ضرر می زدند و نفت ایران را که آن همه مورد نیازشان بود نمی خریدند؟ به چه دلیل نمی خواستند در شرایط دشوار پس از جنگ که زیر فشار نوعی محاصره اقتصادی از جانب کشورهای امپریالیستی قرار داشتند، در جبهه تعیین کننده ای مانند نفت محاصره را بشکنند؟ پس تئوری "آب های گرم" کجا رفت؟ طبیعی است که برای این ادعای مسخره حتی شبهه دلیلی هم نمی توان یافت. آنچه دستاویز محافل ضد کمونیستی قرار گرفته اظهاراتی است که چند مرتبه و تفاله جنبش از "سفیر رومانی" ذکر کرده و سرود یاد مستان داده اند که گویا سفیر رومانی به آیت الله کاشانی گفته است که "کشورهای سوسیالیستی نیازی به نفت ندارند زیرا خود به اندازه کافی نفت دارند!!"

کسانی که آماده پذیرش و انتشار تبلیغات ضد کشورهای سوسیالیستی و خرابکاری در مناسبات ایران و این کشورها هستند، این دروغ مردان را با کمال میل پذیرفته و تمام استدلال و نظریه و حتی سیاست و مشی خود را روی آن بنا کرده و از خود نپرسیده اند که اولاً" به سفیر رومانی چه مربوط بود که از طرف سایر کشورهای سوسیالیستی اظهار نظر کند، کاشانی چه مقامی داشت که کشورهای سوسیالیستی لازم دیدند "امتناع" خود را از خرید نفت به او خبر دهند؟ و سفیر رومانی چگونه دروغ به این بزرگی گفت که "کشورهای سوسیالیستی به اندازه کافی نفت دارند" در حالی که به جز شوروی و رومانی سایر کشورهای سوسیالیستی یک قطره هم نفت ندارند؟

هر انسان جوینده حقیقت موظف بود که این پرسش ها و نظایر آن را برای خود مطرح کند و دنبال حقیقت برود ولی محافل آماده پذیرش سم ضد کمونیستی، دنبال حقیقت نرفتند و هنوز هم از قول "سفیر رومانی" چه چیزها که نمی نویسند. ببینیم حقیقت چیست.

حقیقت این است که وزیر مختار رومانی ماموریتی برای ابلاغ امتناع کشورهای سوسیالیستی از خرید نفت نداشته و ضمن صحبت عادی با کاشانی برخلاف آنچه می گویند پشتیبانی دولت رومانی را از جنبش ملی ایران اعلام کرده، از ملی شدن نفت ایران دفاع کرده و آمادگی دولت متبوع خود و کشورهای سوسیالیستی را به همکاری با ایران در عرصه نفت ابراز داشته است.

برای این که چهره زشت مرتدانی که لاشخورهای ضد کمونیست را با تلاش شبانه روزی خود تغذیه می کنند و در پیش پای آنان چراغ نگاه می دارند بهتر افشا شود ما عین خبری را که در این باره روزنامه های تهران منتشر کرده اند با وجود طولانی بودن آن می آوریم.

موضوع از این جا آغاز می شود که از رومانی وزیر مختار جدیدی به ایران می آید و برای آشنایی با مقامات ایرانی و ابراز مراتب دوستی و مودت به دیدار مصدق، وزیر خارجه، و سایر مقامات و از جمله به دیدار آیت الله کاشانی می رود. در این ملاقات وزیر مختار و کاشانی با هم صحبت می کنند. اعلامیه رسمی و یا خبر رسمی از این صحبت و مطالبی که گفته شده منتشر نمی شود اما خبرنگاری یادداشتی از صحبت برداشته که طبعاً "جملات و کلمات آن دقیق نیست ولی موضع و نظر وزیر مختار رومانی در آن دقیقاً" روشن است.

روزنامه کیهان یادداشت های خبرنگار " پ.ان.پ " را از این صحبت به شرح زیر آورده است:

" وزیر مختار عقب ماندگی ایران را از نفوذ امپریالیسم دانست.

حضرت آیت الله گفت :

- امپریالیسم ریشه کن خواهد شد.

وزیر مختار گفت:

- اطمینان می دهم که ملت رومانی در همه حال دوست و پشتیبان ایران می باشد و من یقین دارم که ایران در صورت ادامه مبارزه ای که آغاز کرده توفیق کامل خواهد یافت .

حضرت آیت الله پرسیدند :

- نفت رومانی اکنون در چه حال است؟

وزیر مختار گفت:

- از پایان جنگ به این طرف مقدار تولید کم شده بود ولی چهار سال است که رو به ترقی است. اکنون سالی ۷

میلیون تن است. و تمام آن بر خلاف سابق متعلق به خود ملت است.

امپریالیست ها می گفتند رومانی نمی تواند نفت خود را اداره کند اما ملت ما نشان داده است که این طور نیست.

آیت الله کاشانی گفت:

- ملت ایران نیز همین وضع را داشته و حالا نفت را ملی کرده است. ما خواهیم توانست به خوبی اداره کنیم.

وزیر مختار گفت:

- ملت ایران باید مراقب دسیسه های امپریالیست ها باشد.

آیت الله گفت:

- مطمئن باشید. ملت ما همواره بیدار است. با این که آمریکایی ها از سیاست انگلیسی ها پشتیبانی می کنند ما موفق

خواهیم شد.

وزیر مختار گفت:

- پیروزی نهایی با مردمی است که در راه حقیقت مبارزه کنند. امیدوارم ملت ایران راهی را که در پیش گرفته ادامه دهد و به حفظ منافع خویش موفق گردد.

آیت الله فرمودند:

- ما کاملاً "بیداریم. قوام فقط چهار روز سر کار ماند.

وزیر مختار گفت:

- ما هم از دور ناظر و از سقوط قوام خوشحال شدیم. به شما اطمینان می‌دهم که ملت ایران همیشه خوشحال خواهد شد.

در واقع فروش نفت به بلوک شرق مطرح شد.

آیت الله گفت:

- گویا اظهار شده که ایران با فروش نفت به بلوک شرق مخالف است. در صورتی که چنین نیست. ما اعلان دادیم که نفت خود را می‌فروشیم ولی با وجود این کسی از بلوک شرق برای خرید نیامد.

وزیر مختار گفت:

- من گمان می‌کنم چون بلوک شرق و بخصوص شوروی به مقدار زیاد نفت دارد اقدامی نکرده است. والا دولت شوروی هم طرفدار مبارزه مردم ایران است. من تصور می‌کنم که از بلوک شرق هم پیشنهادهایی رسیده بود.

آیت الله گفت:

- ما هم گفته ایم حاضریم.

وزیر مختار گفت:

- ایران با کشورهای شرقی روابط تجاری دارد.

آیت الله:

- البته روابط تجاری هست ولی ما می‌گوییم نفت بخرند.

وزیر مختار گفت:

- البته از صفر نمی‌توان شروع کرد. با بسط بازرگانی مساله نفت هم حل خواهد شد.

آیت الله:

- نیاز آنان به نفت ایران بیش از نیاز ما به پول آن هاست.

وزیر مختار گفت:

- شما مطمئن باشید که دولت های غربی هرگز به دولت های ضعیف کمک نمی‌کنند در صورتی که دولت های شرقی همیشه حاضر به همکاری هستند.

" [22] در این موقع سفیر آمریکا وارد شد و وزیر مختار رومانی بی‌اعتنا از کنار او گذشت...

چنین است متن خبری که یک خبرنگار خارجی یادداشت کرده و ترجمه آن در مطبوعات ایران درج شده است. هر خواننده بی‌غرض از خواندن این خبر درک می‌کند که وزیر مختار رومانی در این دیدار روی همکاری و پشتیبانی تاکید می‌کرده، از امکان ملی شدن نفت ایران سخن می‌گفته و در مورد خرید نفت نیز اظهار می‌کرده است که "پیشنهادهایی داده شده ... روابط بازرگانی هست... با بسط بازرگانی مساله نفت هم حل خواهد شد، همیشه حاضر به همکاری هستیم و ..."

خلاصه این قرارداد بازرگانی هست، پیشنهاد هست، اما اجرا نمی‌شود. با بسط بازرگانی امید است مساله حل شود!!

تردیدی نیست که وزیر رومانی کم‌ترین حرفی درباره "امتناع" کشورهای سوسیالیستی از خرید نفت ایران نزده و جمله ای هم که مورد استناد ضد کمونیست های حرفه ای است به هیچ وجه آن معنا را نمی‌دهد.

در بدترین حالت آنچه نوشته شده به این معناست که از میان کشورهای سوسیالیستی شوروی چون نفت دارد تقاضای خرید نکرده است و در واقع نیز اتحاد شوروی در آن روزها نه به خاطر این که نفت داشت یا نداشت بلکه به خاطر این که مصدق را بیش از آن زیر فشار امپریالیست ها نگذارد و بهانه به جنجال گران ندهد که "ای وای شوروی به آب های گرم رسید" با احتیاط عمل می کرد ولی چنان که وزیر مختار رومانی نیز گفته "همیشه حاضر به کمک" بود. در سال ۱۳۳۲ زمانی که مصدق به شدت در مضیقه بود و به شکستن محاصره نفتی علاقه جدی نشان می داد، دولت شوروی پیشنهاد خرید بنزین هواپیما به ایران داد به این حساب که صدور بنزین هواپیما نیاز به وسایل حمل دریایی ندارد و هواپیماهای حمل و نقل شوروی می توانند مستقیماً به حمل آن بپردازند. مصدق این پیشنهاد را هم رد کرد.

علت واقعی این که مصدق جرات نکرد نفت به کشورهای سوسیالیستی بفروشد فشار مداومی بود که از طرف ارتجاع و امپریالیسم در داخل و خارج به او وارد می شد و تعهداتی بود که در قبال آمریکا داشت.

مصدق تا پایان حکومت خود نتوانست بر این نیروی ارتجاعی و به گرایش های باطنی خود چیره گردد.

بلافاصله که موضوع لغو محدودیت ماده ۷ قانون اجرای ملی شدن و فروش آزادانه نفت مطرح شد صدای آمریکا به دخالت آشکار و تهدید دولت مصدق آغاز کرد و اعلام داشت:

"[23] فروش نفت به شوروی باعث تشدید نفوذ آن دولت در ایران خواهد شد.

عمال دربار و امپریالیسم نیز در مجلس به صدا درآمدند. تیمورتاش وکیل مجلس گفت:

"ماده ۷ شان نزول داشت. خوب بود دکتور مصدق از روز اول می گفت که می خواهد به کمونیسم نزدیک شود.

دکتور مصدق نباید به شوروی نفت بفروشد. ما باید سیر طبیعی خودمان یعنی دادن نفت به انگلستان را ادامه دهیم

"[24]!!}"

جمال امامی وکیل دیگر مجلس گفت:

"انگلیسی ها پنجاه سال در این مملکت زحمت کشیده و تاسیساتی درست کرده اند ما چطور می توانیم به آن ها بگوییم که [25]از نفت استفاده نکنید.

موثرتر از همه فشارهایی که از همه طرف وارد می آمد تعهدی بود که دولت ایران در قبال دریافت "کمک" نظامی از آمریکا داشت. توضیح این که، پس از جنگ جهانی دوم آمریکا به فکر افتاد که به اتحاد شوروی و کشورهای دموکراسی توده ای فشار اقتصادی وارد آورد. قراردادهای مشترک تجاری میان دو کشور را به طور یک جانبه ای لغو کرد. در آغاز ۱۳۲۷ (مارس ۱۹۴۸) فهرستی تهیه کرد که به موجب آن صدور اکثر کالاها به شوروی قدغن می شد. در سال ۱۳۳۰ (۱۹۵۱) یعنی درست هم زمان با استقرار حکومت مصدق در ایران - سنای آمریکا اصلاحیه ای بر این فهرست افزود که به "اصلاحیه بتل" مشهور است. به موجب این اصلاحیه واگذاری اعتبار و پرداخت هر نوع کمک به دولت هایی که کالاهای استراتژیک به شوروی و دموکراسی توده ای بفروشد قدغن می شد. نفت از مهم ترین کالاهای استراتژیک بود. ایران از کشورهایی بود که از "کمک" های آمریکا برخوردار می شد و اگر می خواست به شوروی نفت بفروشد می بایست از این "کمک" ها چشم بپوشد و مصدق که پایه استراتژی خود را روی این "کمک" ها گذاشته بود نمی توانست با صدور نفت به شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپا موافقت کند.

زمستان ۱۳۳۰ مدت قرارداد نظامی ایران و آمریکا به پایان رسید. مصدق می توانست آن را تجدید نکند. مدتی هم مقاومت کرد ولی بالاخره تسلیم شد. و در اسفند ماه قرارداد تجدید شد. فرمولی تهیه کردند که به موجب آن ایران از ورود به بلوک های نظامی غرب احتراز می کرد. که به جای خود با ارزش است ولی سایر تعهدات ناشی از قرارداد به جای خود باقی ماند.

این واقعیت که جانب آمریکا "کمک" های نظامی خود را به ایران ادامه داد و بر تعداد مستشاران نظامی اش در ایران افزود حاکی از آن است که مصدق نیز به نوبه خویش "قواعد بازی" را مراعات می کرده است. محافل آمریکایی در هر

مورد که ضرور می دانستند از تذکر خشن تعهدات ایران امتناع نمی کردند. از جمله زمستان سال ۱۳۳۰ که احتمال فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی قوت گرفته بود:

"آمریکا به ایران اولتیماتوم داد که اگر دولت ایران به کشورهای دموکراسی توده ای و شوروی نفت بفروشد کمک آن دولت به ایران قطع خواهد شد. دلیل این امر قانون "امنیت متقابل" است که خاطر نشان می کند که آمریکا به کشورهایایی که [26] مواد جنگی به دولت های شوروی و اروپای شرقی می فروشند کمک نخواهد کرد.

محافل رسمی دولتی ایران معمولاً انکار می کردند که به این گونه اولتیماتوم ها ترتیب اثر می دهند و ادعا می شد که گویا هیچ گونه تعهدی را در قبال آمریکا بر عهده نگرفته اند. اما خود می دانستند که چنین نیست.

نامه محرمانه که وزارت اقتصاد ملی خطاب به مصدق نوشته واقعیت امر را بیشتر روشن می کند:

تاریخ ۱۳-۲-۱۳۳۲

شماره ۸۶۰-۱۳۷

وزارت اقتصاد ملی

اداره آمار و مطالعات اقتصادی

محرمانه

جناب آقای نخست وزیر.

معطوفاً به نامه محرمانه شماره ۴۰۳۰۲۲ مورخ ۱۲-۱-۳۲ مراتب ذیل را به استحضار می رساند:

در مورد گزارش محرمانه سفارت کبرای شاهنشاهی ایران در واشنگتن و رونوشت یادداشت وزارت امور خارجه آمریکا و ضمیمه آن راجع به صورت موادی که به موجب قانون معاضدت در کنترل دفاع مشترک صدور آن ها به کشور شوروی و کشورهای دست نشانده آن ممنوع می باشد در این وزارت مطالعات به عمل آمده که به استحضار عالی می رساند:

۱. بطور کلی معاملات این کشور با کشور شوروی و کشورهای دست نشانده آن به طریق قراردادهای تهاذری که به امضای دولت رسیده است انجام می گیرد و فقط در این قراردادها ممکن است بعضی کالاها منع شده وجود داشته باشد که روی آن هم عملاً تاکنون معامله انجام نگردیده است و فقط مقداری آهن قراضه صادر شده که صدور آن هم موجب تصویب نامه شماره ۲۵۵۳۲ مورخ ۵-۹-۳۱ بعداً ممنوع گردیده است.

۲. تصمیم گرفته شد از این پس دقت کافی به عمل آید در قراردادهایی که بعداً با این کشورها منعقد خواهد شد حتی المقدور از درج مواد ممنوعه در متن آن ها جلوگیری شود.

۳. مقدار کالاها صدوری که به کشور شوروی و کشورهای دست نشانده آن احیاناً صادر می گردد در مقابل موجودی همان کالاها در کشورهای مزبور به حدی ناچیز است که اصولاً قابل توجه نمی باشد. مع ذلک در آینده سعی خواهد شد از صدور مقدار کم آن نیز جلوگیری به عمل آید.

[27] وزیر اقتصاد می، دکتر اخوی.

از این نامه رسمی آشکارا می توان دید:

اولاً، در آغاز سال ۳۲ هم دولت مصدق یادداشت هایی از وزارت خارجه آمریکا درباره جلوگیری از صدور "مواد ممنوعه" به شوروی و کشورهای سوسیالیستی که حتی آهن قراضه هم جزء آن بوده است دریافت می کرده:

ثانیاً، وزارت خارجه آمریکا به قانون "امنیت متقابل" که دولت ایران متعهد به اجرای آن بوده استناد می کرده:

ثالثاً، وزارت اقتصاد ایران موظف بوده است که جلو صدور این گونه کالاها را بگیرد و از این که در قراردادهای تهازری با کشورهای سوسیالیستی برخی کالاها درج شده ولی عملاً روی آن معامله نشده معترض است و می گوید: از این پس حتی از درج آن ها جلوگیری خواهد شد:

رابعاً، فقط مقداری آهن قراضه به شوروی صادر شده که ادامه آن هم طبق تصویب نامه قدغن شده است. از این نامه به روشنی دیده می شود که درج نفت در لیست کالاهای صادراتی ایران به کشورهای سوسیالیستی هنوز به هیچ وجه به معنای آمادگی واقعی برای فروش نفت نبوده و در این زمینه صدور تصویب نامه جداگانه هیات وزیران و کمیسیون نفت و غیره لازم بوده و اشاره وزیر اقتصاد هم در این باره که "باید قرارداد جداگانه ای با کمیسیون نفت ببندید" دایر به این امر است. لحن نامه و به کاربردن کلماتی نظیر "کشورهای دست نشانده شوروی" در مورد کشورهای سوسیالیستی نشانه ای است از جوی که در آن وزارت دستگاه حکومتی ایران حاکم بوده است.

در خاتمه به یک سند از منابع شوروی اشاره می کنیم. انستیتیوی "اقتصاد جهانی و مناسبات بین المللی" شوروی که از معتبرترین مراجع شوروی است در کتابی که برای تحلیل اوضاع بین المللی پس از جنگ منتشر کرده تصریح می کند قراردادهایی برای فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی وجود داشته (همان چیزی که در برنامه وزارت اقتصاد هم به آن [28] اشاره شده) ولی دولت مصدق بر اثر تهدید آمریکا از اجرای آن سرباز زده است. چنین بود ماجرای فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی که عقیم ماند و اقتصاد ملی ایران به جای اتکا به نفت ملی شده عملاً به "اقتصاد بدون نفت" بدل شد. با این حال لازم است تاکید کنیم که کشورهای سوسیالیستی به رغم این روش نادرست دولت مصدق برای این که اقتصاد ملی ایران در قبال فشار محافل امپریالیستی پایداری کند از هیچ گونه کمکی که مقدر بود امتناع نکردند.

در زمان مصدق بخش اعظم کالاهای مورد نیاز عموم و کالاهای ضرور صنعتی از کشورهای سوسیالیستی وارد ایران می شد:

"دولت آمریکا هرگز حاضر نشد که حتی قند و شکر مورد نیاز کشور را به اقساط یا در مقابل قبول مواد صادراتی [29] ایران تحویل نماید. یا آن که براساس اعتبار نفت کم ترین مساعدت مالی به صورت قرض به ایران بکند. درست در این زمان که آمریکا دوست بزرگ ایران {!!} حتی قند و شکر به ایران نمی داد بازرگانی ایران با کشورهای سوسیالیستی گسترش یافت و آن ها علیرغم محدودیت هایی که از جانب ایران فراهم می آمد از انجام هیچ گونه کمکی فروگذار نکردند، در کتاب حاضر نمودار بازرگانی ایران و شوروی و ایران و آمریکا از زمان فرار رضاشاه تا کودتای ۲۸ مرداد چاپ شده است. چنان که در این نمودار می بینیم مناسبات بازرگانی خارجی ایران هم با ادوار جنبش انقلابی ایران مربوط است. هر بار که جنبش رهایی بخش و دموکراتیک ایران اوج گرفته مناسبات بازرگانی ایران و شوروی نیز به سود مردم ایران گسترش یافته و بالعکس هر بار که جنبش فروکش کرده سیل زیان بار کالاهای آمریکایی به بازار ایران ریخته است. اوج مناسبات سالم بازرگانی ایران و شوروی مصادف است با اوج نهضت در سال ۱۳۲۵ و سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ و بالعکس اوج مناسبات ایران و آمریکا مصادف است با سال های شکست نهضت. بزرگ ترین رقم واردات از آمریکا مصادف است با سال غیرقانونی شدن حزب توده ایران.

از همین نمودار روشن است که هر قدر هم که مصدق کوشید تا توازی میان صادرات و واردات کشور به وجود آورد همواره فروش آمریکا به ایران بیش از خرید از ایران بود. و در دوساله حکومت مصدق ۱۸۰۰ میلیون ریال (بیش از ۵۶ میلیون دلار) کسری بازرگانی ایران و آمریکا بود. ولی اتحاد شوروی بلافاصله به استقبال خواست دولت ملی مصدق رفت

و در همان نخستین سال حکومت مصدق آنقدر بر خریدش از بازار ایران افزود که توازن نهایی به سود ایران به هم خورد. در سال ۳۲ صادرات ایران به شوروی ۷۷۹ میلیون ریال بر واردات از شوروی فزونی داشت. قابل ذکر است که همه کالاهایی که از شوروی به ایران وارد می شد نیاز درجه اول اقتصادی ملی بود و نه کالای لوکس

-
- [1] سخنرانی مصدق در مجلس شورا، باختر امروز، ۱۹ آذرماه ۱۳۳۰، تکیه از ما است
- [2] باختر امروز، شنبه ۳۰ شهریور ماه ۱۳۳۰
- [3] سخنرانی مصدق در مجلس شورا، باختر امروز، ۱۹ آذرماه ۱۳۳۰
- [4] روزنامه کیهان، ۱۱ دی ماه ۱۳۳۷
- [5] گفتار صدای آمریکا نقل از باختر امروز، ۱۱ آذرماه ۱۳۳۰
- [6] مجله عصر اقتصاد، ارگان رسمی اطاق بازرگانی تهران، شماره ۹۳، ۲۸ دی ماه ۱۳۳۰
- [7] بسوی آینده اول بهمن ماه ۱۳۳۰
- [8] همان جا.
- [9] همان جا، تکیه از ما است
- [10] همان جا
- [11] اسناد نفت، صفحه ۵۲
- [12] باختر امروز، ۲ شهریور ماه ۱۳۳۰
- [13] باختر امروز، ۳۰ شهریور ماه ۱۳۳۰
- [14] باختر امروز، ۳ دی ماه ۱۳۳۰
- [15] باختر امروز، ۴ دی ماه ۱۳۳۰
- [16] باختر امروز؛ ۴ دی ماه ۱۳۳۰
- [17] آخرین نبرد بجای بسوی آینده؛ ۱ خردادماه ۱۳۳۱
- [18] فواد روحانی، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، چاپ تهران، انتشارات شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۵۳، ص ۳۹۸
- [19] همان جا، صفحه ۴۰۱
- [20] باختر امروز، ۲ اسفند ماه ۱۳۳۱
- [21] باختر امروز، ۱۳ آذر ماه ۱۳۳۰، مصاحبه مطبوعاتی دکتر حسین فاطمی
- [22] روزنامه کیهان، ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۱، تکیه از ما است
- [23] باختر امروز، ۱۸ آذرماه ۱۳۳۰
- [24] باختر امروز، ۱۶ آذرماه ۱۳۳۰
- [25] باختر امروز، ۲۷ آذرماه ۱۳۳۰
- [26] بسوی آینده ۸ بهمن ماه ۱۳۳۰
- [27] روزنامه شهباز، شماره مخصوص، ۳ تیرماه ۱۳۳۲، تکیه از ما است
- [28] مناسبات بین المللی پس از جنگ دوم جهانی، چاپ مسکو، ۱۹۶۳، انتشارات سیاسی، جلد دوم، صفحه ۱۶۸
- نشریه شماره ۱۸ حزب ایران، تهران، پل کپی، خردادماه ۱۳۳۳. [در آن زمان هنوز برخی از مسنولین حزب ایران هر از گاهی از دوست بزرگ خود گله می کردند و آن را به مراعات "انصاف" دعوت می کردند].

خیانت و پلیدی شاخه های درخت جبهه و جنبش ملی نفت

ث - انتخابات مجلس هفدهم

مصدق بلافاصله پس از بازگشت از آمریکا انتخابات مجلس را پیش کشید. موافق قانون می بایست انتخابات ۲۶ آذرماه آغاز شود. هواداران شرکت نفت انگلیس و دربار خواستار تعویق انتخابات بودند تا نیروی خود را بهتر تجهیز کنند ولی مصدق گمان می برد که لحظه به سود اوست. لذا اصرار داشت که انتخابات به موقع انجام شود.

اما در واقع امر لحظه به سود مصدق نبود. زیرا پس از سفر بی نتیجه وی به آمریکا و پس از توافق کلی و پنهانی آمریکا و انگلیس برای تقسیم نفت ایران جناح راست جبهه ملی بسیار فعال شده و سهم مهمی از امکانات را به خود اختصاص داده بود. بین این جناح و ارتجاع رسمی درباری تماس ها و همکاری های پنهانی جریان داشت. سیاست اقتصاد بدون نفت که مصدق پس از بازگشت از آمریکا به طور روز افزونی به فکر اجرای آن بود بخش بزرگی از پایگاه اجتماعی مصدق را از او جدا کرده و یا دچار تردید کرده بود.

تنها امید مصدق می توانست این باشد که پایگاه او از سمت توده های مردم گسترش پیدا کند و احتمالاً نوعی همکاری میان او و حزب توده ایران برقرار شود. زمینه چنین همکاری اگر چه وسیع نبود ولی وجود داشت.

حزب توده ایران با وجود ضربه ۲۳ تیر از بسیاری اقدامات مصدق در تابستان و پاییز ۱۳۳۰ حمایت کرده بود. از جمله اخراج کارمندان انگلیسی از آبادان، دفاع از منافع ایران در شورای امنیت و مبارزه با اقلیت مجلس که هوادار دربار و انگلیس بودند، مورد حمایت حزب ما قرار گرفت.

به علاوه مصدق به هر صورت در آمریکا تسلیم انحصارات آمریکایی نشده و دست خالی برگشته بود. می شد امکان همکاری دو نیروی اساسی جنبش را تصور کرد. در حزب توده ایران علایم آشکاری از تفاهم با مصدق به چشم می خورد. برای این که این پل احتمالی همکاری که به زحمت بسته می شد در همان آغاز بشکند، نیروهای خرابکار درباری و سازشکاران و خائنین عضو جبهه ملی نقشه مشترکی نظیر نقشه ۲۳ تیر طرح کردند. این نقشه روز ۱۴ آذر پیاده شد. دستاویز آن تظاهراتی بود که دانشجویان دانشگاه تهران در این روز برپا کردند.

چاقوکشان حزب زحمتکشان بقایی، حزب پان ایرانیست، حزب ایران، مجمع مسلمانان مجاهد و سومکا نه فقط به تظاهرکنندگان یورش بردند بلکه به هجوم وحشیانه ای علیه سازمان های علنی حزب توده ایران، مطبوعات حزب و سازمان های دموکراتیک پرداختند. پلیس و ارتش به طور کامل از این چاقوکشان حمایت می کرد.

گزارش هیات ویژه دولتی مامور رسیدگی به این جنایت حاکی است:
"دسته های مخالف میتینگ دهندگان از ساعت ۱۱ تا ۵/۵ بعد از ظهر با آزادی کامل در شهر گشته و با نظارت پلیس مشغول غارت بوده اند..."

پلیس ناظر جریان بوده و یا با اطلاع از جریان از حضور در محل خودداری کرده است. خلاصه این که در مدت ۶/۵ ساعت حتی یک تصادم بین این غارت گران و پلیس روی نداده است. مقامات پلیس حاضر نشده اند اسامی غارت گران را اگر چه به

صورت دسته جمعی حرکت می کرده اند و پلیس آن ها را می شناخته به هیات بازرسی {مقام رسمی دولتی} بدهند. اما از اشخاص ضرر دیده اسامی افراد زیر شنیده شده است:

"[1] شعبان جعفری {بی مخ}، عشقی، عباس کاوسی، حسن عرب، شه میرزادی، حسین نافی و ...

این چاقوکشان درست همان هایی هستند که در کودتای بعدی و از جمله نهم اسفند و ۲۸ مرداد نیز نقش اصلی را بازی کردند. به عبارت دیگر حمله به سازمان های علنی حزب توده ایران در ۱۴ آذر ۱۳۳۰ از طرف همان مقامات و محافظی تدارک و اجرا شد که کودتای ۲۸ مرداد را تدارک کرده و به انجام رسانیدند.

حزب توده ایران در برابر توطئه ۱۴ آذر نسبت به توطئه ۲۳ تیر هشیاری به مراتب بیشتری نشان داد. با وجود این که در مطبوعات حزبی شاید بتوان جملات تندی خطاب به مصدق پیدا کرد، ولی مجموع سیاست حزب آرام تر بود. حزب دریافت که سرخ جای دیگری است. بحث تند و داغی که از یک سال پیش در رهبری حزب درباره مشی حزب جریان داشت و بر اثر حادثه ۲۳ تیر از مسیر سالم منحرف شده بود اینک به تفوق نظریات درست تر می انجامید.

سیاست حزب در جهت اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی استوارتر و پی گیرتر می شد. شایان ذکر است که اقلیت ضد مصدقی مجلس به بهانه حادثه ۱۴ آذر که در واقع خود این اقلیت از رهبران توطئه بود در مجلس تحصن کرد و کوشید از این توطئه هر چه بیشتر بهره برداری کند و آن را به حساب مصدق بگذارد. اما حزب در این دام نیفتاد. "بسوی آینده" در این باره نوشت:

"پس از ۱۴ آذر اقلیت در مجلس متحصن شده علی دشتی عامل سرشناس انگلیس در جریان تحصن دخالت دارد. علا وزیر دربار اقلیت را تقویت می کند و به طور دایمی با جمال امامی در ارتباط است. شاه و مادرش علیه دولت مصدق تحریک می کنند. سفیر

"[2] انگلیس پی در پی با شاه و علا ملاقات می کند.

دولت مصدق نیز در برابر دخالت های علنی دولت انگلیس در امور داخلی ایران یادداشت اعتراضی فرستاد و چون مورد توجه . اما نسبت به امپریالیسم آمریکا ماماشات [3] قرار نگرفت، دستور داد که تمام نمایندگی های کنسولی انگلیس در خاک ایران منحل شود همچنان ادامه داشت.

خشم مصدق از کنسول گری های انگلیس مستقیماً" مربوط به جریان انتخابات مجلس هفدهم بود. این کنسول گری ها در شهرستان ها آشکارا در انتخابات دخالت می کردند و دولت مصدق آن چنان مسلط بر اوضاع نبود که جلوی آن ها را بگیرد. متاسفانه محافل نزدیک به مصدق در جبهه ملی از توطئه های امپریالیستی درباری نظیر ۱۴ آذر نتایج لازم را نگرفتند. برعکس زیر فشار این توطئه گری مرعوب شده و از ترس این که متهم به همکاری با کمونیسم شوند در برابر جناح سازشکار عقب نشستند و میدان را برای این خائنین بازگذاشتند. آنان با وجود اختلاف آشکاری که با جناح سازشکار جبهه ملی داشتند حاضر شدند در جریان انتخابات زیر پرچم دشمنی با حزب توده ایران با این جناح و همه احزاب و سازمان های مدعی همکاری با جبهه ملی متحد شوند و نامزدهای مشترک بدهند. این نامزدها به طور عمده وابسته به جناح سازشکار و در اکثر موارد آشکارا همکار دربار و امپریالیسم بودند.

در تهران سازمان های وابسته به جبهه ملی فهرست ۱۵ نفری دادند که از این عده لااقل ۱۰ نفر آن ها کسانی بودند که به منافع ایران خیانت کرده و در تدارک کودتای ۲۸ مرداد شرکت نمودند. در شهرستان ها وضع از تهران هم بدتر بود. اکثریت قاطع نامزدها وابسته به دربار و یا از جناح سازشکار خیانت پیشه بودند. جبهه ملی و دولت مصدق تمام نیروی خود را در این جهت به کار انداخته بودند که هیچ یک از نامزدهای حزب توده ایران به مجلس راه نیابند. آن ها هم از قدرت حزب و هم از سرزنش امپریالیسم آمریکا می ترسیدند. نتیجه دشمنی آنان با نامزدهای حزب ما سبب شد که هر جا امکان پیروزی ما بود انتخابات متوقف ماند.

اگر با تجربه امروز به حوادث آن روز بنگریم شاید به این نتیجه برسیم که لااقل در برخی از حوزه های انتخاباتی صلاح در این بود که حزب ما به نامزد جبهه ملی رای دهد. ولی صادقانه بگویم که اکثریت نامزدهای جبهه ملی چنان شخصیت ناسالمی داشتند که رای دادن به آنان بسیار دشوار بود. اغلب آنان وقتی به مجلس راه یافتند از پشت به نهضت خنجر زدند. پذیرش مسئولیت انتخاب آنان آسان نبود.

باری مصدق موفق نشد انتخابات مجلس را در سرتاسر کشور انجام دهد. مجلس ناقص به طور رسمی در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۱ آغاز به کار کرد و با آن که مصدق در آغاز گفته بود ۸۰٪ نمایندگان ملی هستند در کمتر از یک ماه بعد مجبور شد اعتراف کند: "بعضی اشخاص عنوان نمایندگی بر خود بستند که یا معروفیت محلی نداشتند و هیچکس به هیچ عنوان نمی تواند آنان را به حوزه ای که مدعی نمایندگی آن هستند ارتباط دهد و یا دارای چنان سوابقی هستند که مردم نه فقط راضی به نمایندگی آنان نیستند بلکه از نتیجه این انتخابات چند چیز دارند."

انتخابات مجلس هفدهم زورآزمایی بسیار بزرگی بود که ضعف درونی جنبش ملی ایران را آشکارا نشان داد. از نتیجه این انتخابات چند چیز مسلم می شد:

۱ - مصدق دارای نفوذ زیادی در دستگاه دولت و به ویژه در شهرستان ها نیست و دربار با در دست داشتن نیروهای مسلح بیش از مصدق بر اوضاع مسلط است.

۲ - جبهه ملی از درون پوسیده و بخش اصلی رهبری آن آشکار و نهان به دشمن پیوسته است.

۳ - تفرقه نیروهای ملی، دشمنی با حزب توده ایران و متقابلاً مخالفت حزب توده ایران با مصدق تنها به سود ارتجاع و امپریالیسم است.

متاسفانه نیروهای صدیق ملی از این انتخابات نتایج لازم را نگرفتند.

مصدق و یارانش با وجود تجربه طولانی و تلخی که از دخالت امپریالیسم آمریکا در امور ایران داشتند از استراتژی عمومی خود که پیشرفت به اتکای آمریکا بود دست برداشتند و "خطر کمونیسم" را به عنوان تنها برگ برنده حفظ کردند. حزب توده ایران نیز هنوز آن دقت نظری را که برای جدا کردن جناح های مختلف جبهه ملی لازم بود کسب نکرد.

با وجود این، در روش حزب توده ایران علانم واقع بینی و ضرورت کمک به نگاهداری حکومت مصدق علی رغم نقایص جدی آن روزافزون بود. گرایش به سوی سیاست پخته تر و حساب شده تر در رهبری حزب تشدید می شد و حزب ضمن کوشش برای بسیج توده ها معایب زیاد روی در تظاهرات را که بهانه ای برای حادثه آفرینی به دست ارتجاع می داد، بیش از پیش درک می کرد. به همین دلیل بود که تظاهرات ۸ فروردین ۱۳۳۱ سازمان جوانان در تهران که منجر به زد و خورد و قتل قریب ۲۰ نفر از مبارزین جوان شد، مورد تایید رهبری حزب قرار نگرفت و به دنبال آن اقدامات کم و بیش جدی تری برای کنترل دقیق سازمان جوانان به عمل آمد.

ضرورت استقرار کنترل هر چه بیشتر حزب بر سازمان جوانان از مدت ها پیش احساس می شد. زیرا جوانان طبعاً به سوی اقدامات تند بیشتر گرایش دارند و پذیرش مشی پخته بغرنج برای آنان دشوارتر است. به عبارت دیگر جوانان آسان تر به "بیماری کودکی" دچار می شوند و همین امر زمینه ای فراهم می آورد که سازمان جوانان در بحث درون حزبی بیشتر آن جانبی را بگیرد که دچار چپ روی است. متقابلاً آن دسته از رهبران حزبی هم که چنین روش چپ روی است می توانند رهبری سازمان جوانان را با خود همراه سازند. در آن سال ها این وضع در حزب ما تا حد یک بیماری وجود داشت و لذا برای تامین مشی درست کنترل سازمان جوانان ضرور بود.

متاسفانه تلاش حزب برای کنترل دقیق تر سازمان جوانان چندان موفقیت آمیز نبود و مرکز ثقل نظریات چپ روانه بیش از پیش به رهبری سازمان جوانان منتقل می شد و این سازمان را در بسیاری مواقع در برابر حزب می گذاشت. با این حال نفس آغاز اقدامات جدی علیه این پدیده نشانه آشکاری بود از دقیق تر شدن و پخته تر شدن مشی حزب.

ج. شکست مذاکرات با بانک بین المللی توسعه و ترمیم.

ما در این کتاب به بررسی مذاکرات و پیشنهادهای گوناگون انحصارات بین المللی از جمله شرکت سابق برای "حل" مساله نفت ایران پرداخته ایم. چنین کاری در وظیفه این کتاب نیست. ولی به مذاکرات مصدق با بانک بین المللی به دلیل تأثیری که در آرایش نیروهای سیاسی و تدارک توطئه تیرماه ۱۳۳۱ داشت باید اشاره ای بکنیم.

مصدق، زمانی که در آمریکا بود، با وجودی که به ماهیت سیاست امپریالیسم آمریکا در عرصه نفت تا حدود زیادی آشنا شد، برای این که رشته الفت را قطع نکند موافقت کرد که هیاتی از بانک بین المللی توسعه و ترمیم را در ایران بپذیرد و با این هیات برای اداره تاسیسات نفت ایران قرار و مدارى بگذارد و ...

نخستین تماس ها در تهران اول دی ماه ۱۳۳۱ گرفته شد و سپس نامه نگاری ها، ارائه پیشنهادهای متقابل و آمد و رفت هیات ها و نمایندگی ها آغاز شد و بیش از سه ماه ادامه یافت بدون این که کم ترین نتیجه مثبتی از آن حاصل آید. این سه ماه درست مصادف است با انتخابات مجلس هفدهم و به نظر ما مذاکرات با بانک بین المللی در نتایج انتخابات اثر مستقیمی داشت چرا که علاوه بر مخالفین سنتی مصدق، به سرمایه داران و قشرهای فرصت طلبی که هر لحظه منتظر درآمد نفت بودند، نشان داد که پول نفت به این آسانی ها به جیب آن ها سرازیر نخواهد شد.

در جریان مذاکرات با بانک بین المللی، جناح سازشکار حبهه ملی و متحدین آن ها از گروه مذهبی، مواضع خود را با صراحت زیادی اعلام داشتند. آن ها به مصدق فشار می آوردند که این پیشنهادها را بپذیرد و نمایندگان بانک بین المللی را دست خالی برنگردانند.

روزنامه شاهد که سخنگوی جناح بقایی - مکی بود با این بهانه:

[6] "فروش مقادیری از نفت ایران به قیمت عادلانه، کمک بزرگی به نهضت است.

اصرار می کرد که دولت مقادیری نفت به بانک بین المللی بفروشد. این روزنامه از همان زمان هوادار سیاست "گام به گام" بود و ادعا می کرد که نفت را یک سره نمی توان ملی کرد. باید گام به گام پیش رفت:

[7] "ملی کردن صنعت نفت مراحل مختلف دارد که بعضی طی شده و بعضی دیگر باید طی شود.

به نظر این گروه یکی از این "مراحل" ملی کردن کنار آمدن با بانک بین المللی بود. به قول این روزنامه چون "همه نفت یک جا

[8] قابل فروش نیست" پس باید مقداری به بانک بین المللی بفروشیم.

صراحت این محافل تصادفی نبود. پس از توافق کلی بر سر تقسیم نفت ایران که در آبان ماه ۱۳۳۰ میان ایندین و هریمین انجام شده بود، وابستگان به سیاست های انگلیس و آمریکا با وجود تضادهای شدیدی که داشتند روز به روز به هم نزدیک تر می شدند اندیشه تشکیل کنسرسیوم - هم کنسرسیوم بین المللی نفت و هم "کنسرسیوم" سیاسی روز به روز قوت بیشتری می گرفت. به ویژه پس از ملاقات چرچیل و ترومن و اعلامیه مشترکی که صادر کردند نزدیکی محافل ضد ملی و همکاری آن ها علیه مردم آشکارتر شد. چرچیل هشتم دی ماه به سوی آمریکا حرکت کرد. و همان وقت باختر امروز با احساس خطر نوشت:

[9] "اگر آمریکا با نظریات استعماری چرچیل موافقت کند شرق به آتش و خون کشیده خواهد شد.

ولی این تهدیدهای توخالی امپریالیسم آمریکا را نمی ترسانید. اگر درنگی در کار بود مربوط به نوع تقسیم نفت ایران بود که در مذاکرات پشت پرده آمریکا و انگلیس حل می شد.

نمایندگان بانک بین المللی بر مبنای موافقت پنهانی آمریکا و انگلیس بر سر تقسیم نفت ایران به کشور ما آمده بودند. به گفته ایندین:

"من معتقد بودم که سهیم شدن آمریکایی ها در نفت ایران تنها راه حل مساله است ... موافقت کردیم که به اتفاق آمریکا این فکر

[10] را دنبال کنیم که به وسیله "بانک بین المللی" ترتیبی برای نفت ایران داده شود.

چرچیل و ترومن هم در اعلامیه مشترکی که صادر کردند حمایت خود را از وساطت بانک بین المللی ابراز داشتند.

انعکاس این توافق و هماهنگی نسبی آمریکا و انگلیس بود که در تهران به صورت توافق دربار و اقلیت انگلیسی مجلس با جناح

سازشکار و خائن جبهه ملی تجلی می کرد و هر روز اظهار نظرهای صریح تری از جانب آنان علیه مصدق شنیده می شد.

در همین زمان بود که خبرهای مربوط به تدارک کودتای نظامی علیه حکومت ملی مصدق به گوش می رسید. حزب توده ایران به اتکای خبرهای موثقی که در اختیار داشت دهم بهمن ۱۳۳۰ نامه سرگشاده ای خطاب به مصدق نوشت و در آن خبر کودتا را داد و مصدق را به مقابله با توطئه های دربار دعوت می کرد. متأسفانه این هشدار اثر نکرد. مصدق از راهی رفت که خواه ناخواه به سقوط او منجر می شد.

و اما در مورد مذاکرات با بانک بین المللی، مصدق علی رغم فشارهایی که از طرف آمریکا و انگلیس و عمال ایرانی شان وارد می شد نمی توانست پیشنهاد های این بانک را بپذیرد زیرا موضع شرکت سابق نفت انگلیس پس از توافق کلی با انحصارات آمریکایی سخت تر شده بود تا جایی که پیشنهاد های بانک بین المللی نسبت به پیشنهاد هایی که قبل از آن به ایران رسیده بود گامی به عقب بود. بانک بین المللی حتی حاضر نشد قبول کند که اداره نفت ایران را موقتاً از جانب شرکت ملی نفت ایران و دولت ایران به دست گیرد و ادعا می کرد که مالکیت این صنایع و این که نفت ایران متعلق به شرکت سابق نفت انگلیس است و یا متعلق به دولت ایران هنوز حل شده و معلوم نیست.

با وجود این جناح سازشکار جبهه ملی و جناحی از محافل روحانی نما می خواستند مساله نفت با همین بانک به نوعی "حل" شود. این محافل در میان بازاریان و اصناف به شدت مشغول تحریک بودند و چنین می نمایانند که پول نفت دم دست است، اما مصدق منفی باقی می کند. در اسفند ماه ۱۳۳۰ نخستین خبرها دایر به وجود تزلزل در بازار تهران و مخالفت گروه هایی از سرمایه داران و اصناف با حکومت مصدق در مطبوعات درج گردید.

در همین زمان بود که سفیر شاه در لندن (علی سهیلی) که به قول ایدن از "دوستان ثابت قدم قدیمی" بریتانیا بود درباره اوضاع ایران پس از دخالت بانک بین المللی به ایدن گفته بود:

"وضع دکتر مصدق به استحکام سابق نیست... این خبر بدی نیست... بدبختانه نخست وزیر کنونی ایران از لحاظ خصوصیات"^[1] "روحی و فکری و اخلاقی اساساً و ذاتاً" منفی است.

در جریان مذاکرات با بانک بین المللی توسعه و ترمیم و انتخابات مجلس هفدهم بود که دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه و همکار نزدیک مصدق ترور شد. روز ۲۴ بهمن ماه ۱۳۳۰ یکی از وابستگان فداییان اسلام اعلام می کرد فاطمی را تیر زد و به شدت زخمی نمود. (عبدخدائی که اکنون رهبر فدائیان اسلام در جمهوری اسلامی است و برادرش رئیس سازمان گردشگری در ج. ا است). فاطمی کاملاً تصادفی جان سالم به در برد ولی به هر صورت چندین ماه بیمار شد و از صحنه سیاست به دور ماند. این ترور از عمق تضاد در رهبری جبهه ملی و دشمنی محافل وابسته دربار و امپریالیسم با مصدق حکایت می کرد. خائنین به نهضت می خواستند مصدق را از هر سو تضعیف کنند.

[1] باختر امروز، ۹ دی ماه ۱۳۳۰

[2] بسوی آینده، ۲۲ دی ماه ۱۳۳۰

[3] بسوی آینده، ۲۳ دی ماه ۱۳۳۰ - نامه وزارت خارجه مورخ ۲۱ دی ماه است

دکتر شاپور بختیار کاندیدای جبهه ملی از آبادان بود و در برابر علی امید کارگر زحمتکش و کاندیدای حزب توده ایران قرار داشت و چون زمینه امید به طور آشکاری بهتر از بختیار بود انتخابات آن حوزه تعطیل شد. روزنامه های حزب توده ایران درباره خیانت و جاسوسی بختیار هشدار دادند اما جبهه ملی توجه نکرد و چند ماه بعد مهرماه ۳۱ شاپور بختیار معاون وزیرکار در کابینه مصدق^[4] شد و به رغم تذکرات مکرر حزب ما در جبهه ملی بالا رفت تا به این جا رسید که می دانیم.

[5] بسوی آینده، ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۳۱

[6] شاهد، ۱۰ اسفند ماه ۱۳۳۰

[7] همان جا

[8] شاهد، ۱۶ اسفند ماه ۱۳۳۰

[9] باخترا امروز ، ۹ دی ماه ۱۳۳۰

[10] خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشر اندیشه، صفحه ۲۸۹

[11] خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشر اندیشه، صفحه ۲۹۱

قیام ۳۰ تیر

نقش حزب توده ایران در بازگشت مصدق به نخست وزیری

۴. قیام سی ام تیر

در آغاز سال ۱۳۳۱ وضع مصدق "به استحکام سابق" نبود. ترکیب مجلس هفدهم به شدت به زیان او بود، بخش بزرگی از متحدین سابق در جبهه ملی او را ترک می گفتند. کوشش های نفاق افکنانه توطئه گران نیز که می کوشیدند آیت الله کاشانی را از مصدق جدا کنند رفته رفته به ثمر می نشست و این دو رهبر از هم فاصله می گرفتند.

از میان قشرهای اجتماعی که پایگاه مصدق بودند - به طور عمده بازار و کسبه صداهای مخالف شنیده می شد، محافل آمریکایی نیز با صراحت روز افزونی عدم رضایت خود را از روش مصدق اعلام می داشتند. از جمله در مساله بسیار مهم و حساسی نظیر "کمک" اقتصادی که مصدق آن همه به آن دل بسته و به صورت بهترین ارمغان سفر آمریکا عرضه کرده بود، پس از رد پیشنهادهای بانک بین المللی محافل رسمی آمریکا آشکارا موضع مخالف گرفتند. وزارت خارجه آمریکا در یک اعلامیه رسمی نوشت:

"دولت ایران چند بار کتبا و شفاه از کشورهای متحده آمریکا درخواست وام و کمک مالی مستقیم کرده است که مشکلات ناشی از قطع عواید نفت را حل کند.."

دولت آمریکا نمی تواند مادام که برای ایران مقدر است درآمد شایسته ای از صنعت نفت خود... به دست آورد این نوع کمک را "لوجه سازد."

این اعلامیه وزارت خارجه آمریکا نقض صریح تعهداتی بود که ظاهراً "مقامات رسمی آمریکا و از جمله شخص ترومن به مصدق داده بودند. نقض این تعهد:

اولاً، موقعیت مصدق را در میان وابستگان به آمریکا متزلزل تر می کرد،

ثانیاً، محافل بورژوازی و اصناف را که به درآمد نفت و دلارهای آمریکایی چشم دوخته بودند دچار تردید می نمود.

مجلس هفدهم در اردیبهشت ماه رسماً افتتاح شد. اکثر حوزه های انتخاباتی وکیلی در مجلس نداشتند. جلسه مجلس از همان آغاز دچار تشنج بود در تهران حکومت نظامی اعلام شده بود و دربار از این فرصت برای تقویت مواضع خود استفاده می کرد. در چنین جوی مجلس هفدهم از همان ابتدا بالقوه آمادگی داشت که جانشین برای مصدق پیدا کند. ولی محافل امپریالیستی هنوز موقع را مناسب " او حساب می کرد که زمان به سودش [2] نمی دانستند و می خواستند مصدق منفردتر شود. ایدن می گفت "عجله کار شیطان است. کار می کند.

تا مجلس اعتبارنامه ها را تصویب کرده و به طور کامل آماده کار شود موعد اجلاس دادگاه لاهه رسید که می بایست به شکایت انگلیس علیه ملی کردن نفت ایران رسیدگی کند. مصدق برای جلب افکار عمومی و تحکیم موقعیت خویش، شخصا روانه لاهه شد تا از حقوق ایران دفاع کند. او هفتم خردادماه ایران را ترک گفت و سوم تیرماه به کشور بازگشت. به عبارت دیگر قریب یک ماه از کشور دور بود. در این مدت آرایش قوای داخلی مجلس شورا و سنا به زیان مصدق و نهضت ملی ایران به پایان رسیده و شرایط برای مقابله با مصدق فراهم شده بود. به این ترتیب که اولاً تعداد قابل ملاحظه ای از نمایندگان مجلس آشکارا در صف دربار و مخالف مصدق بودند و ثانیاً که مهم تر است شکاف درونی جبهه ملی باز شده و نمایندگان وابسته به آن به دو جناح تقسیم شده بودند. این امر در جریان انتخاب رئیس مجلس برملا شد. جبهه ملی نتوانست نامزد واحد معرفی کند.

جناح راست جبهه ملی دکتر معظمی را نامزد کرد و جناح چپ دکتر شایگان را، در نتیجه امامی نامزد دربار شانس بیشتری کسب کرد. از ۷۳ نماینده مجلس که در رای گیری شرکت کردند ۳۳ نفر به امامی رای دادند، ۱۷ نفر به معظمی و ۱۶ نفر به شایگان. در دور دوم، با آن که شایگان اجبارا به سود معظمی کنار رفت، امامی برنده شد.

زور آزمایی در موقع انتخاب ریاست مجلس چند نکته را روشن می کرد: نخست این که موقعیت مصدق در مجلس حتی بیش از آن ضعیف است که در آغاز به نظر می رسید. تقسیم آشکار نمایندگان جبهه ملی به دو جناح که جناح راست آن مخالف مصدق بود هواداران واقعی مصدق را به حدود ۱۵ تا ۱۶ نفر تقلیل می داد. دیگر این که با وجود چنین وضعی در درون مجلس، مصدق و یارانش هنوز آمادگی داشتند که به طور جدی مقاومت و مقابله کنند. نامزد کردن شایگان به ریاست مجلس، با آن که پیش نرفت، نشانه ای است از این آمادگی. سوم این که نتیجه آرای مجلس در انتخاب ریاست مجلس به دربار امید می داد که می تواند با رای پارلمان و به طور "قانونی" مصدق را بردارد و فرد دیگری را به جای او بنشانند.

با توجه به این امکان، اشرف پهلوی که چند ماه پیش از کشور اخراج شده بود در نیمه تیر به تهران بازگشت و در تدارک جانشینی قوام به جای مصدق فعالانه شرکت نمود. طبق سنن پارلمانی مصدق می بایست پس از اعلام آمادگی مجلس به آغاز کار، استعفا دهد.

روز ۱۴ تیرماه مجلس اعلام آمادگی کرد. همان روز نیز مصدق استعفا داد. برای تعیین نخست وزیر رای تمایل گرفته شد. معلوم شد در مجلس و به ویژه سنا که شاه آن را از عمال اجانب پرکرده بود جبهه محکم مخالفت با مصدق موجود است. از ۳۶ سناتور فقط ۱۴ نفر به نخست وزیری مصدق اظهار تمایل کردند. اکثریت رای سفید داد. با این حال مصدق روز ۱۹ تیرماه نخست وزیری را پذیرفت و سه روز بعد تقاضا کرد که وزیر جنگ کابینه را هم خودش تعیین کند. توضیح این که تا آن وقت وزیر جنگ و همه مقامات عالی نظامی و پلیس را شخص شاه منصوب می کرد. به علاوه مصدق خواستار اختیارات بود. با این پیشنهاد او می خواست موقعیت خود را در آن واحد هم در برابر دربار و هم در برابر مجلس و سنا تقویت کند و اختیار امور را چه قانونگذاری و چه اجرایی در دست خود متمرکز نماید. بعدها مصدق افشا کرد که یک کودتای نظامی در شرف تکوین بود.

"من برای آن پست وزارت جنگ را خواستم که می دانستم کودتایی در شرف تکوین است. با تصدی وزارت جنگ نیروهای [۳]متمرکز در مرکز را متلاشی نمودم. و نطفه کودتا را در جنین خفه کردم.

به نظر می رسد که شاه تقاضای اختیارات از جانب مصدق را فرصت مناسبی برای سرنگونی او یافت. برای مخالفت با اختیارات ممکن بود تعداد به مراتب بیشتری از نمایندگان مجلس را تجهیز کرد و در افکار عمومی نیز چنین جلوه داد که مصدق تقاضایی خلاف قانونی اساسی و موازین دموکراتیک داشته که شاه نتوانسته است آن را بپذیرد. در واقع نیز چنین شد. شاه تقاضای مصدق را دایر به تصدی مقام وزارت جنگ توسط خود مصدق نپذیرفت. و او ۲۵ تیر ماه استعفا داد. فردای آن روز اکثریت مجلس (۴۲ نفر از ۷۶ نفر حاضر در تهران) جلسه جداگانه ای تشکیل داد و نسبت به نخست وزیری قوام اظهار تمایل کردند. این تعداد رای برای نخست وزیری کافی نبود. ولی شاه بلافاصله فرمان به نام قوام نوشت و او نیز بلافاصله اعلامیه گستاخانه و تندى علیه مردم منتشر کرد و مدعی شد:

"کشتی بان را سیاستی دگرآمد"

در این اعلامیه قوام با شدیدترین لحن مردم را تهدید می کرد و می نوشت:

"وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند... آشوب گران با شدیدترین عکس العمل من رو به رو خواهند شد... کيفر اعمالشان را در کنارشان می گذارم.. ممکن است تا جایی بروم که دست به تشکیل محاکم انقلابی [!!] زده روزی صدها تبه کار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی شفقت قانون قرین تیره روزی سازم."

صدای قوام از جای گرمی می آمد. حتی نزدیکان او گمان می کردند که قوام با اختیارات کاملی آمده و قادر است مجلس را منحل کرده و تهدیدهای خود را عملی سازد. حسن ارسنجانی که در این روزها از همکاران نزدیک قوام بود در این باره می نویسد که هنوز قبل از صدور فرمان نخست وزیری قوام خیلی "محکم" حرف می زد و به طوری که نیک پور گفت:

"یاور خیلی محکم حرف می زند" گفتم لابد حساب هایی کرده و بی خود حرف نمی زند... نیک پور گفت:
"دیروز قوام السلطنه پیش والاحضرت اشرف بود حتما امروز هم در شمیران کسی را دیده که این طور محکم حرف می زند."
[4] گفتم لابد.

ارسنجانی به رابطه مستقیمی که میان قوام و سفارت خانه های آمریکا و انگلیس وجود داشته و او مرادده میان آنان را به چشم دیده اشاره می کند و می نویسد:
"خواستم با قوام صحبت کنم. گفتند الان مهید پیش اوست. پرسیدم مهید کیست. گفتند سابقا کنسول ایران در نیویورک بوده ... از سفارت آمریکا پیغام می آورد.

چند دقیقه بعد جوانکی که صبح آمده بود باز هم آمد. اسدی گفت:
او از طرف انگلیسی ها پیغام می آورد. گفتم این چه مطالبی است که پیغام آورش این شخص است ... گفت: "نه! پیغام های مهم می آورد."

پیشخدمت آمد و پاکتی به دست قوام السلطنه داد. پاکت مارک والاحضرت اشرف پهلوی را داشت. پاکت را باز کرد. چهار صفحه پشت و رو نامه والاحضرت اشرف به خط خودشان نوشته شده بود...

قوام السلطنه منتظر هندرسن سفیر آمریکا بود... مذاکرات یک ساعت طول کشید... روی هم رفته ملاقات رضایت بخش بود.
[5] هندرسن اطمینان داده بود که دولت آمریکا مبلغ قابل توجهی کمک بلاعوض خواهد کرد...

به این ترتیب قوام السلطنه با این اطمینان روی کار آمد که چون حمایت مراکز قدرت داخلی و خارجی را دارد و با پایداری چندانی از طرف مردم رو به رو نخواهد شد و اگر هم شد با قدرت خواهد شکست. ظاهرا "شاه به قوام قول انحلال مجلس و واگذاری اختیارات وسیع را داده بود. روز ۲۸ تیرماه قوام به نزدیکانش می گفت:

"اعلیحضرت با پیشنهاد من موافقت فرموده و پیغام داده است که صدور فرمان انحلال مانعی ندارد... در این صورت تسلط بر [6] اوضاع کاری بسیار ساده است. فوراً اقدام خواهیم کرد.

اما تسلط بر اوضاع برخلاف تصور قوام کار ساده ای نبود و با گذشت زمان و با شرکت هرچه وسیع تر مردم در مبارزه ضد دولتی این کار دشوار و دشوارتر می شد.

پایداری مردم آرام آغاز شد. در روزهای ۲۶ تا ۲۸ تیرماه در تهران و برخی شهرها بخشی از بازار و دکان ها تعطیل ولی پایداری اوجی نداشت. سران بازار می کوشیدند مساله را در پیوند و همکاری با شاه حل کنند. صحبت از این بود که گروهی از [7] لایازاریان در دربار متحصن شوند

پایداری در مجلس به هیچ وجه قوی نبود. فراکسیون وطن (جبهه ملی) به زحمت توانست ۲۸ نماینده را به خود همراه کند در حالی که مجموع آرای جناح راست و چپ جبهه ملی دو هفته پیش از آن موقع انتخاب رئیس مجلس به ۳۵ نفر می رسید. این احساس بیش از پیش تقویت می شد که جبهه ملی از درون آب می شود و قشرهای تازه ای از آن به اردوی دشمن می پیوندند. خبرهای موثقی می رسید دایر بر این که برخی از رهبران جبهه ملی با دربار وارد معامله شده اند تا دکتر معظمی را به جای قوام و مصدق به نخست وزیری برسانند. لذا مقاومت ۲۸ نفری فراکسیون وطن در قبال قوام هنوز به معنای دفاع قاطع از مصدق نبود. نصف این آنان مدام مردم را دعوت به آرامش می کردند. گروه راه معامله را باز گذاشته بودند. رابطه میان این فراکسیون و شاه منظم بود. اگر کار به همین منوال پیش می رفت کاملا محتمل بود که قوام بر اوضاع مسلط شود. اما در همان دو سه روز اول نخست وزیری قوام حوادثی چه در "بالا" و چه در "پایین" گذشت که حساب ها را به هم زد.

خبرهایی که از حوادث پشت پرده در بالا می رسید، حکایت از آن می کرد که هنوز تضاد آمریکا و انگلیس به طور کامل حل و لذا نشده و گروه های متضاد و متناقض هیات حاکمه و اربابانش بر سر قوام و وظایفی که در پیش دارد به توافق کامل نرسیده اند شاه آماده نیست که اختیارات کامل را که قوام بدان نیاز دارد، به او واگذار کند.

از جانب دیگر مقاومت مردم ادامه می یافت، نضج می گرفت و تشدید می شد. عصر ۲۸ تیرماه با ورود حزب توده ایران به صحنه نبرد، اوضاع در پایین عمیقاً تغییر کرد و چنان وضعی ایجاد شد که هیچ کس از قبل، پیش بینی و یا تصور آن را نکرده بود. در صفوف حزب توده ایران، چنان که در صفحات پیش گفتیم برخورد دوگانه ای نسبت به حکومت مصدق وجود داشت. از یک سو عدم قاطعیت مصدق، بازی مداوم و پایان ناپذیر او با آمریکا، گذشت فراوانش به شاه، بی توجهی مطلقش به نیازهای اجتماعی توده زحمتکش، حزب را از مصدق دور می کرد و از سوی دیگر مقاومتش در امر ملی شدن نفت و طرد انحصارهای نفتی زمینه ای برای اتحاد فراهم می آورد. در چند ماهه انتخابات مجلس هفدهم و ماه های پس از آن به دلایلی که ذکر شد جانب نخست تشدید شده و مناسبات حزب توده ایران با مصدق رو به سردی رفته بود. حزب توده ایران در پیدایش چنان مجلسی مصدق را هم گناهکار می دانست که عمداً و به زور از ورود نمایندگان حزب توده ایران به مجلس جلوگیری کرد. به علاوه حزب توده ایران تمدید قرارداد نظامی ایران و آمریکا را که مصدق ولو با کمی مقاومت بدان تن در داد ضربه سنگینی به نهضت ملی ایران می دانست. محافل خرابکار و جناح راست جبهه ملی ایران نیز که در لباس دوستی ظاهری با مصدق کودتای ضد مصدقی را تدارک می دیدند بر این سردی مناسبات می افزودند. در آستانه حوادث تیر ماه فشار این محافل به حزب توده ایران بسیار شدت گرفت. روزنامه های وابسته به این جناح و اظهارات رهبران آن در این ماه ها پر از بدترین دشنام ها به حزب توده ایران بود. امروز می توان با صراحت گفت که این حملات به حزب ما جزئی از نقشه کودتا بود تا تشکیل جبهه واحد ملی را نامقدور کنند مصدق را تنها بگذارند و بکوبند. با وجود همه این ها وقتی لحظه خطر و حساس رسید مثنی سالم انقلابی در حزب توده ایران بر همه سوء تفاهمات فائق آمد. حزب تصمیم به دفاع از مصدق و مقابله با قوام گرفت و نخستین تماس ها با حزب ایران و جناح مصدق جبهه ملی از ۲۷ تیرماه برقرار شد و عصر ۲۸ تیر به نتیجه رسید.

صبح ۲۹ تیر "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" طی اعلامیه ای:
"از کلیه احزاب، سازمان ها، جمعیت ها و شخصیت های ضد استعمار، از دکتر مصدق، آیت الله کاشانی، جبهه ملی و سازمان "دعوت به عمل آورد.^[8]های وابسته به آن برای تشکیل یک جبهه واحد ضد استعمار در اتخاذ این تصمیم درست، توده مردم زحمتکش و بدنه حزب به رهبری کمک فراوان کرد. شم انقلابی توده ها به آنان هشدار می داد که علی رغم همه کاستی ها که مصدق دارد، در قبال مزدوران شناخته شده ای چون قوام باید از او حمایت کرد. توده مردم علی رغم توصیه های رهبران جبهه ملی که از آن ها می خواستند:
"انتهای آرامش و متانت در این جنبش مقدس ملی شرکت فرمایند. "با
به روش های قاطع و انقلابی روی می آوردند. تعطیل بازار وسعت می یافت و با تظاهرات توده ای در می آمیخت. این روح انقلابی در تصمیم رهبری حزب ما منعکس شد.
آیت الله کاشانی که قبل از تیرماه از مصدق فاصله گرفته بود و جناح راست جبهه ملی می کوشید او را به سوی خود جلب کند در مورد نخست وزیری قوام موضع درستی اتخاذ کرد و علیه او برخاست. خود قوام نیز به این امر کمک کرد. در اعلامیه ای که قوام صادر کرد حمله های آشکاری به شخص کاشانی و جناح او وجود داشت.
قوام اعلام می کرد:

"در محافل مذهبی از ریا و سالوس منزجرم... ارتجاع سیاه لطمه شدیدی به آزادی وارد ساخته و زحمات بانیان مشروطیت را ...^[10]له هدر داده است ... دیانت را از سیاست دور نگاه خواهد داشت.

آیت الله کاشانی متقابلاً، با قاطعیت بیشتری به میدان آمد و در پیامی خطاب به سربازان و افسران نوشت:
"امروز جنگ جدل بین دو صف حق و باطل است. اعمال احمد قوام که تنها برای جاه طلبی و برگشت انگلیسی ها و استعمار^[11] است نباید به دست شما انجام و شما را در مقابل خون ها و حق کشی ها مسئول کند.

کاشانی در اعلامیه دیگری خطاب به مردم تاکید کرد:

"بر عموم برادران مسلمان لازم است که در راه این جهاد اکبر کمر همت محکم بربسته و ... ثابت کنند... که ملت ایران به هیچ [12]یک به بیگانگان اجازه نخواهند داد که به دست مزدوران آزمایش شده استقلال آن ها را پایمال نمایند.

در پشت پرده کوشش هایی از طرف محافل ارتجاعی و خیانت پیشه انجام گرفت تا شاید قوام و کاشانی را به هم نزدیک کنند اما نتیجه ای حاصل نشد. آیت الله کاشانی به جای پذیرش سازش با قوام دعوت حزب توده ایران را برای وحدت پذیرفت و طی یک مصاحبه مطبوعاتی گفت:

"امروز روزی است که این ملت از مرد و زن و هر جمعیت باید همدست و همدستان باشند. در مبارزه با اجنبی باید همه یک رنگ باشیم... امروز ملت ایران تمام افراد از زن و مرد و بزرگ و کوچک در تمام احزاب در این مقصد مقدس، هم مقصد هستند. [13]هر جمعیتی در این باب قیام کند ما به صمیم قلب می پذیریم.

حزب ایران نیز اتحاد با حزب توده ایران را در چارچوب معینی پذیرفت. در چنین وضعی بود که مقاومت در برابر حکومت قوام به یک نبرد وسیع توده ای بدل شد. ابتدا کارگران نفت آبادان به میدان آمدند. روز ۲۹ تیر ماه، زمانی که موضع قاطع حزب

توده ایران اعلام شد و اعضا و هواداران حزب همه نیروی خود را به کار انداختند، در آبادان تظاهرات وسیعی به وقوع پیوست. پلیس و ارتش به مقابله برخاستند. چندین نفر کشته و زخمی شدند. اما مقاومت مردم نشکست بلکه برعکس تشدید شد.

کارگران تهران نیز زیر رهبری حزب توده ایران به وسعت وارد نبرد شدند. زیر رهبری جبهه ملی فقط بازار و دکان ها تعطیل می کردند. با پیوستن حزب توده ایران اعتصاب سیاسی تمام کارخانه ها و موسسات تولیدی را فرا گرفت. ترکیب طبقاتی جبهه پایداری به طور کیفی تغییر کرد و به همین نسبت شعارهای مبارزه و خواست مبارزین نیز تکامل یافت.

اوج مقاومت روز سی ام تیر بود که از دو روز پیش تعطیل عمومی اعلام شده بود. در این روز توده مردم به کوچه و خیابان ریختند. موتور واقعی و سازمانده اصلی نبرد اعضا و فعالین حزب توده ایران بودند. آنان:

اولاً، با تعطیل کارخانه ها و دانشگاه ها ده ها هزار کارگر و دانشجو و جوان مبارز را به میدان آورده بودند.

ثانیاً، چنان روح پیکار جوی انقلابی به جنبش می دمیدند که در فعالیت های هواداران مصدق چه قبل و چه بعد از سی ام تیر هرگز وجود نداشت،

ثالثاً، از لحاظ فنی به نبرد خیابانی و سازماندهی انقلابی آشنایی داشتند و می توانستند به مقابله نیروهای مسلح بروند. و سرانجام این که با ورود حزب توده ایران به صحنه نبرد نخستین آثار تزلزل در صفوف ارتش راه یافت. اعضا و هواداران حزب توده ایران (سازمان افسری حزب) کار تبلیغی و عملی وسیعی را در درون ارتش آغاز کردند. بهترین تجلی این کار پرثمر پیوستن واحد تانک سرهنگ حبیب پرمان به تظاهرکنندگان بود. این افسر توده ای در سی ام تیر ۱۳۳۱ همان راهی را رفت که برادرش هدایت حاتمی ۶ سال پیش از آن رفته و به فرمان حزب توده ایران به قیام مردم آذربایجان پیوسته بود. (هدایت حاتمی بعد از انقلاب به ایران بازگشت و در جریان یورش به حزب توده ایران دستگیر و اعدام شد!) پرمان از تانک بیرون آمد، سردوشی های شاهنشاهی را کند و به مردم پیوست و با این اقدام متهورانه و قهرمانانه ولوله در کاخ سلطنتی انداخت و درباریان را نسبت به وفاداری ارتش در صورت ادامه نبرد دچار تردید کرد و به عقب نشینی واداشت.

خبرهایی که بعدها منتشر شد، نشان داد که پس از ورود حزب توده ایران به نبرد آشکار ضد قوام عناصر سازشکار و خائنی که در میان هواداران مصدق جا گرفته بودند بیش از پیش به تکاپو افتاده و با قوام و دربار برای سازش هر چه سریع تر و سرکوب قاطع تظاهرات مردم وارد مذاکره شدند.

. این حزب که با [14] حزب زحمتکشان بقایی همان روز ۲۹ تیرماه دکتر عیسی سپهبدی را محرمانه به ملاقات قوام فرستاد توصیه، تصویب و پول ماموران جاسوس آمریکا تشکیل شده بود:

"تنها سازمان متشکل در جبهه ملی آن روز بود که صریحاً و با دلایل مسلم و متقن پیشنهاد کمونیست ها را رد کرد... ما از همان [15]اول گفتیم که کسانی که دستورالعمل خود را از بیگانه می گیرند نمی توانیم به آنان اجازه دهیم با ما ائتلاف کنند.

"حزب زحمتکشان" که در واقع شعبه ای از سازمان جاسوسی آمریکا در ایران بود، بهانه می تراشید که با احزابی که "وابسته" بیگانه اند!! نمی تواند ائتلاف کند.

با وجود تلاش همه جانبه ضد انقلاب، قیام مردم گسترش یافت. شرکت حزب توده ایران در مبارزه و وسعت تظاهرات مردم محافل ضدانقلابی را چنان غافل گیر کرد که فرصتی برای تفکر و تصمیم گیری نداشتند:

"قوام خیلی خسته و ناتوان به نظر می رسید. حالش به قدری بد بود که زیر بغلش را می گرفتند... با آمپول کمی حالش بهتر شد... خبرهای ضد و نقیضی می رسید. واقعا" گیج کننده بود... ناصر ذوالفقاری عرق ریزان از شهر رسید. گفت شهر شلوغ شده است... ما با همه چیز خودمان بازی کرده ایم. این که کار نمی شود اگر قرار باشد با سهل انگاری کار صورت دیگری پیدا کند وضع ما به خطر خواهد افتاد.... باید از دربار تقاضا کنیم کار یکسره شود.

قوام السلطنه در تمام این مدت در حال اغما بود... ضربان قلبش نامنظم و ضعف فوق العاده بر او مستولی بود به طوری که کسی موفق نمی شد جریانات شهر را به اطلاع او برساند... علا وزیر دربار و یزدان پناه آمدند. ساعت ۲/۵ بعد از ظهر... علا گفت: قربان نزدیک پانصد نفر کشته شده اند. شهر خیلی شلوغ و خطرناک است... در تهران جوی خون جاری شده است. زد و خورد"^[16] شدید بوده، وضع شهر انقلابی و خیلی وخیم است و باید چاره ای کرد.

ساعت ۵ بعد از ظهر سی ام تیر خبر استعفای قوام از رادیو خوانده شد. قیام سی ام تیر پیروز شد. مصدق با رای مردم مجددا" به نخست وزیری رسید.

فردای آن روز، سی و یکم تیرماه خبر رای دادگاه بین المللی لاهه به تهران رسید. دادگاه به نفع ایران رای داده و عدم صلاحیت خود را برای رسیدگی به اختلاف ایران و شرکت سابق نفت اعلام کرده بود.

[1] فواد روحانی، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، صفحه ۲۵۷.

[2] خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشر اندیشه، صفحه ۲۹۱

[3] سخنان مصدق خطاب به فراکسیون نهضت ملی در مجلس، نقل از بانک مردم به جای بسوی آینده، ۲۸ اسفند ماه ۱۳۳۱

[4] خاطرات حسن ارسنجانی، خواندنیها، شماره ۸۷، ۳۰ تیرماه ۱۳۴۱

[5] همانجا

[6] همان جا

[7] روزنامه کیهان، ۲۷ تیرماه ۱۳۳۱

[8] روزنامه کیهان، ۲۹ تیرماه ۱۳۳۱

[9] روزنامه کیهان، ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱

[10] اعلامیه قوام، روزنامه کیهان، ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱

[11] روزنامه کیهان، ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱

[12] همان جا

[13] روزنامه کیهان، ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱

[14] بحث های درون حزب زحمتکشان، روزنامه کیهان، ۲۲ مهرماه ۱۳۳۱

[15] دفاع دکتر مظفر بقایی در دادگاه روزنامه اطلاعات ۳۰ آذرماه ۱۳۴۰

[16] خاطرات ارسنجانی، خواندنیها، شماره ۹۰ سال ۱۳۴۱

پس از ۳۰ تیر

تدارک دفاع مسلحانه حزب توده ایران از دولت ملی دکتر مصدق

۵- نتایج قیام سی ام تیر

نخستین نتیجه مستقیم قیام سی ام تیر بازگشت مصدق به نخست وزیری بود. او توانست هر دو خواست خود را به کرسی نشاند: هم وزارت جنگ را از دست شاه خارج کرده خود به دست گیرد و هم اختیارات وسیع قانون گذاری از مجلس کسب کرده عملاً "مجلس هفدهم را کنار بگذارد و دست خود را باز کند. در نبرد میان دو قطب حکومت دو گانه: مصدق - شاه، که از آغاز روی کار آمدن کابینه مصدق آغاز شده بود سی ام تیر نقطه عطفی بود. مصدق توانست کفه ترازو را به سود خود به طور چشم گیری سنگین کند و بخش قابل ملاحظه ای از قدرت حاکمه را در دست خود متمرکز نماید.

نظر بگیریم که مصدق این بار نه از طریق بازی های پارلمانی، بلکه آشکارتر از گذشته اهمیت این مساله بیشتر می شود اگر در بر روی امواج قیام توده مردم و به ویژه طبقات زحمتکش پیروز شد و در نتیجه بیش از هر وقت دیگر نسبت به دربار و مجلس و طبقات ملاک و سرمایه دار وابسته استقلال یافت. رای دیوان داوری لاهه نیز موقعیت مصدق را بیش از پیش تحکیم کرد.

دومین نتیجه بسیار مهم سی ام تیر این بود که ضرورت و امکان اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی را در عرصه نبرد نشان داد. قیام سی ام تیر حاصل اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی ایران بود و اهمیت کارآیی این اتحاد را ثابت می کرد. نمایندگان جناح سالم حزب ایران و آیت الله کاشانی دعوت حزب توده ایران را برای وحدت پذیرفتند. پسر آیت الله کاشانی در میتینگ با شکوه جمعیت ملی مبارزه با استعمار (حزب توده ایران) اعلام کرد:

"به شما بشارت می دهیم که دعوت به تشکیل جبهه واحد ضد استعمار از طرف آیت الله
"اللکاشانی پذیرفته شده است."

در قیام سی ام تیر هدف ها، شعارها و شیوه های گوناگون مبارزه که از طرف سازمان های مختلف مطرح می شد به قضاوت توده مردم گذاشته شد و صحت نظریات حزب توده ایران به اثبات رسید. مردم با پوست و گوشت خود احساس کردند که ملی کردن نفت در واقع یک انقلاب ضد امپریالیستی است و تنها در نبرد قاطع با نیروهای امپریالیستی چه انگلیسی و چه آمریکایی می تواند پیروز شود. مردم دست خون آلود امپریالیسم آمریکا را در کشتار سی ام تیر دیدند. خوش بینی نسبت به امپریالیسم آمریکا که جبهه ملی و حکومت مصدق به مردم تلقین می کرد در سی ام تیر بدل به تردید و ناباوری شد. نقش خائنانه دربار پهلوی نیز بیش از پیش آشکار گشت و قشرهای هوادار مصدق به درک این واقعیت آغاز کردند که تا این دربار باقی است دست از توطئه برنخواهد داشت. در این قیام دست سازشکاران رو شد.

کسانی که در پشت پرده با شاه می ساختند تا امثال معظمی را به جای مصدق برسرکار آورند، کسانی که به مردم توصیه می کردند دست از تظاهرات خونین برداشته و برای رویارویی با توطئه امپریالیستی قوام - شاه "در پشت بام ها قاشق بزنند" تا حدود زیادی رسوا شدند. مردم دنبال آن ها نرفتند. شعارهای "مرگ بر شاه"؛ "مرگ بر امپریالیسم آمریکا" با شیوه های قاطع نبرد در آمیخت... قیام سی ام تیر آشکارا مهر و نشان توده ای خورد. این، تحول کیفی در جنبش ملی شدن نفت، برجسته ترین خصلت این قیام و مهم ترین عامل پیروزی آن بود.

شعارهای ضد امپریالیستی و ضد آمریکایی که در سی ام تیر از طرف مردم داده شد و پس از آن با وجود مخالفت جبهه ملی در صفوف نهضت ماند و ریشه دوانید منحصرأ شعارهای حزب توده ایران بود. سی ام تیر تنها با حضور حزب توده ایران بود که روز قیام ملی شد و در تاریخ ماند.

سومین نتیجه قیام سی ام تیر تشدید دشمنی با مصدق در محافل حاکم ملاک بورژوازی و تضعیف موقعیت مصدق در آن محافل بود. این نتیجه گیری شاید در نظر اول عجیب بنماید زیرا سی ام تیر ظاهراً موجب آن شد که دو جناح جبهه ملی که قبل از برکناری مصدق آشکارا از هم جدا شده بود برای مقابله با قیام به هم پیوندند. به علاوه گروه قابل ملاحظه ای از وکلای درباری مجلس شورا و سنا نیز پس از سی ام تیر به مصدق رای اعتماد داده و اختیارات او را تصویب کردند. اما این نوع همکاری ظاهری بود. جباران از جلو صحنه به پشت پرده رفته و توطئه گری تشدید شده بود. نه فقط دربار و وکلای درباری وابسته به امپریالیسم با وجود رای که در ظاهر به مصدق می دادند بر اثر قیام سی ام تیر از او دورتر شده بودند، بلکه عده ای از نمایندگان هوادار مصدق نیز به طوری که بعدها معلوم شد در این روزها از مصدق جدا شده در پشت سر به صف دشمن پیوستند. قاطعیتی که مردم در سی ام تیر نشان دادند، این رفیقان نیمه راه را به شدت وحشت زده کرده بود. همین وحشت محافل بورژوازی از توده ها زمینه ای به دست دربار و محافل امپریالیستی می داد که پس از عقب نشینی سریع سی ام تیر هجوم جدیدی را بلافاصله تدارک ببینند.

از میان احزاب و سازمان های سیاسی ملی و یا مدعی ملی بودن، متأسفانه هیچ یک به جز حزب توده ایران حوادث سی ام تیر را تحلیل نکرد و از آن نتایج لازم را نگرفت. از طرف هیچ یک از احزاب و سازمان های وابسته به جبهه ملی و هوادار مصدق تاکنون سندی، تحلیلی، تصمیمی در این باره منتشر نشده و در واقع چنین چیزی وجود ندارد.

تنها حزب توده ایران بود که این حوادث را تحلیل کرد و مهمترین نتیجه ای که گرفت این بود که پیروزی سی ام تیر قطعی نیست، ارتجاع و امپریالیسم دست از توطئه برنخواهند داشت و این بار نمی توان مانند سی ام تیر با تاخیر در اتحاد نیروها و با دست خالی جلو تانک رفت و پیروز شد.

این مطلب در انتشارات فرمانداری نظامی و ساواک به شرح زیر منعکس شده است:

"بعد از جریانات ۳۰ تیر ۱۳۳۱ کمیته مرکزی حزب توده طی یکی از جلسات خود تصمیم به مسلح کردن حزب گرفت و چون خریدن سلاح چه از نظر مادی و چه از نظر اختفا اشکالاتی به وجود می آورد تصمیم گرفته شد که حزب به موازات خرید تفنگ و فشنگ و مسلسل و غیره ساختن نارنجک و فشنگ و بطری آتش زا و ... را در دستور کار خود قرار دهد.

"بنا به ابتکار دکتر کیانوری، کمیته مرکزی حزب توده دست به تهیه سلاح جنگی زد... کیانوری چنین استدلالی می کرد که "ارتجاع" باز ساکت نخواهد نشست و حمله خود را به آزادی از سر خواهد گرفت. این بار با دست خالی مانند ۳۰ تیر نمی توان بر "اژدها" فائق آمد.

متأسفانه اسناد و صورت جلسات هیات اجرائیه از میان رفته و برای بازسازی دقیق حوادث آن روز چاره ای جز مراجعه به خاطرات رفقای مسئول نیست. رفیق کیانوری که در تصمیمات آن روزهای هیات اجرائیه نقش اساسی داشته به یاد می آورند:

"آنچه من درباره تصمیمات هیات اجرائیه در زمینه لزوم تدارک مقاومت مسلحانه در برابر کودتای احتمالی به خاطر دارم این است که پس از رویداد ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ و بعد از آن افشا شدن تدارک کودتای آمریکایی- درباری آخر شهریور ماه ۱۳۳۱ دیگر مسلم بود که امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی به کارگردانی دربار پهلوی و همه نیروهای سرسپرده به آنان و به دست ارتش، شهربانی ژاندارمری و اوباش در تدارک سرنگون کردن دکتر مصدق هستند.

مسئله اساسی برای رهبری حزب عبارت بود از ایجاد و تحکیم جبهه نیرومندی از همه نیروهای ضد امپریالیستی و در درجه اول از نیروهای وفادار به دکتر مصدق و نیروهای حزب توده ایران. همان طور که می دانیم تمامی تلاش های حزب ما در این راه که پس از رویداد ۳۰ تیر ماه همواره جدی تر می شد بر اثر امتناع دکتر مصدق و هوادارانش از یک سو و خرابکاری آگاهانه گروه های وابسته به امپریالیسم آمریکا و دربار در درون جبهه ملی یعنی گروه مظفر بقایی و خلیل ملکی بی نتیجه ماند.

نظر حزب ما این بود که تنها در صورت به وجود آمدن چنین جبهه ای می توان همه نیروهای ضدامپریالیستی را در برابر توطئه های روزافزون دشمنان تجهیز کرد. به موازات این خطر اساسی در رهبری حزب این مطلب هم مورد بحث و مطالعه قرار گرفت که با در نظر گرفتن این که مرکز اصلی تدارک کودتا در ارتش و سایر نیروهای مسلح خواهد بود، حزب باید برای مقابله با کودتا در

فکر تدارک وسایل فنی و حداقل سلاح باشد. در این باره تصمیماتی گرفته شد. ولی بر سر راه عملی کردن این تصمیم یک مانع سیاسی بزرگ وجود داشت.

امپریالیست ها و نفاق افکنان که خوب می دانستند اتحاد نیروهای توده ای و سایر نیروهای راستین ضد امپریالیستی و ضد استبدادی که از دکتر مصدق پشتیبانی می کردند بزرگ ترین ضربه را به نقشه های جنایت کارانه آن ها وارد خواهد ساخت تمام تلاش خود را در این زمینه متمرکز کرده بودند که درست همان طوری که امروز شاهدش هستیم در زیر پرچم دروغین "خطر کمونیسم"، "نقشه های شوروی برای رسیدن به آب های گرم" و نظایر آن ها نیروهای ملی گرا را در مواضع دشمنانه نسبت به نیروهای توده ای نگه دارند. مسلح شدن مخفیانه حزب توده ایران و یا هر سازمان مخفی کار دیگر در صورتی که گوشه ای از فعالیتشان در این زمینه رو می شد می توانست به صورت عاملی شدیداً منفی در جریان تلاش حزب به منظور تشکیل جبهه متحد اثر بگذارد.

از آنجا که تهیه و تدارک سلاح از دو راه بیشتر میسر نبود یا می باید از ذخایر ارتش آن ها را برداریم و یا این که در بازار قاچاق با پول بسیار زیاد که حزب ما فاقدش بود خریداری نماییم. این هر دو راه دشوار و هم بسیار خطرناک بود و می توانست نتایج سیاسی خیلی منفی به بار آورد.

با توجه به این مشکلات تصمیم تدارک سلاح خیلی به کندی و در مقیاس بسیار کوچک عملی گردد و آنچه حزب ما در ۲۸ مرداد در اختیار داشت منحصر می شد به چند تفنگ، ده دوازده سلاح کمری، مقداری نارنجک و ۱۵۰ بازوکای ضد تانک، مساله ساختن نارنجک تا ۲۸ مرداد از حدود تدارک مقدماتش فراتر نرفته بود و تنها پس از ۲۸ مرداد به طور جدی دنبال شد. حزب توانست در شرایط بسیار دشوار حاکم به کمک گروه فنی مامور این کار ۱۲ هزار نارنجک قابل استفاده تهیه کند ولی تغییر شرایط سیاسی و ضرباتی که بر اثر تثبیت رژیم کودتا به سازمان حزب ما وارد آمد ادامه کار را غیرمقدور کرد. این که گفته شده است که گویا حزب در ۲۸ مرداد ۱۲ هزار نارنجک ساخت خود داشته است به کلی دروغ است.

به طور کلی در ماه های پیش از ۲۸ مرداد شعار حزب افشای توطئه های کودتا، تجهیز مردم برای مقابله با این خطر و واداشتن دکتر مصدق به اقدامات جدی برای خنثی کردن توطئه ها بود.

در این باره که برای یک حزب مخفی تهیه پنهانی سلاح برای دفاع از دولتی که روی کار است، چه دشواری های سیاسی و فنی بزرگی دارد، نیازی به توضیح بیشتری نیست. آنچه اکنون باید گفت این است که حزب توده ایران از حوادث تیرماه ۱۳۳۱ این نتیجه اصلی را گرفت که باید شعار تشکیل جبهه واحد ملی و دفاع از حکومت مصدق را با پیگیری به مراتب بیشتری دنبال کرد. تدابیری هم که برای مسلح کردن حزب اتخاذ می شد برای دفاع از حکومت مصدق بود و نه برای سرنگون کردن آن. به همین دلیل هم تا ۲۸ مرداد اجرای آن مقدور نشد.

دژ به جای بسوی آینده، ۱ مرداد ۱۳۳۱^{۱۱}

سیرکمونیسم در ایران، از انتشارات فرمانداری نظامی تهران، چاپ کیهان، تهران ۱۳۲۶ ص ۱۵۷۱^{۱۲}

کمونیسم در ایران، منتسب به سرهنگ ستادعلی زبایی (جنایتکار معروف ساواک) تهران، ۱۳۴۳ ص ۱۵۷۱^{۱۳}

۲۸ مرداد

جدال شاه و ارتش با جنبش پراکنده ملی

۶ - از سی ام تیر تا کودتای نافرجام شهریور - مهر ۱۳۳۱

پس از سی ام تیر ماه نفرت مصدق از امپریالیسم انگلیس باز هم بیشتر شد. او طی دو ماهه مرداد شهریور ۳۱ چندین ضربت کاری به انگلستان وارد آورد: بانک شاهنشاهی انگلیس پس از ۶۳ سال فعالیت خرابکارانه تعطیل شد، مواضع عمال بریتانیا در مجلس تا حدود زیادی آسیب دید، عده ای از افسران ارشد نزدیک به انگلستان از کارهای حساس برکنار شدند، صحبت قطع ارتباط با انگلستان رفته رفته سرزبان ها افتاد.

مناسبات با امپریالیسم آمریکا نیز مصدق پس از سی ام تیر ماه کمی خشن تر شد. در دخالت مستقیم و علنی هندرسن، سفیر آمریکا در تهران، در حوادث تیر ماه، مصدق را نسبت به او به حدی خشمگین کرده بود که یا حتی اخراج او از تهران به روزنامه ها راه یافت. گفته می شد ممکن است مصدق پس از به دست گرفتن زمام و خواندن شایعه فرا امور ارتش به کار مستشاران آمریکایی در ایران پایان دهد. با این که، این فقط یک شایعه بود، حزب توده ایران از چنین احتمالی استقبال می کرد. "بسوی آینده" می نوشت که مصدق ممکن است به کار مستشاران آمریکایی پایان دهد ولی شاه با تمام قوا برای [1]ایفای آن ها می کوشد.

اقدامات ضد آمریکایی مصدق بسیار با احتیاط و محدود بود. مصدق از استراتژی دور برد خود دست نمی کشید، حاضر نبود بپذیرد که امپریالیسم آمریکا در مجموع خویش دشمن ایران و دشمن شماره یک ایران است. او در عین حال که از روش کسانی مانند هندرسن سفیر آمریکا در ایران ابراز عدم رضایت می کرد امیدوار بود که افراد دیگری در آمریکا پیدا شوند که به ملی شدن نفت ایران کمک کنند. مصدق در این زمان به شرکت آمریکایی لتون جونز رئیس این شرکت انحصاری که در عین حال رئیس هیات مدیره انجمن نفت ایالات متحده سیتز سرویس دل بسته بود. آمریکا بود بلافاصله پس از سی ام تیر از طرف مصدق برای "کمک و راهنمایی جهت به کار انداختن صنایع نفت ایران" به کشور ما دعوت شد. وی در آغاز شهریور ماه ۱۳۳۱ به ایران آمد و چند هفته در کشور ما ماند و به آبادان سفر کرد، و وعده میانجی گری داد.

کوشش های امثال جونز برای انحصارات امپریالیستی نفت جنبه فرعی و غیرجدی داشت. کارتل نفت می خواست مساله را به کند. بنابراین در پشت پرده حوادث دیگری می گذشت. سوی خود و در چارچوب امتیازهای استعماری موجود در خلیج فارس حل آمریکایی و ضد سلطنتی و لندن و واشنگتن به طور مداوم در تماس بودند. مبارزه مردم ایران در سی ام تیر، گسترش شعارهای ضد مقاوم تر شدن مصدق آنان را به این نتیجه می رسانید که باید لحن خود را علیه او شدیدتر کنند و مساله نفت را، نه با خود مصدق بلکه با جانشین او حل نمایند. آن ها می کوشیدند این نظر و عقیده خود را به همه محافل ارتجاعی و سازشکار ایران و خاورمیانه بفهماند تا روح مقابله و مخالفت با مصدق بیش از پیش تشدید شود.

روز ۵ شهریور سفیر آمریکا و کاردار سفارت انگلیس در تهران پیش مصدق رفتند و پیام مشترک رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر انگلیس (ترومن و چرچیل) را به او دادند. این پیام با این روح و به این قصد تنظیم شده بود که مصدق نتواند آن را بپذیرد ولی بفهمد که در برابر نوعی اولتیماتوم قرار گرفته و همین است و بس!

کرد. او طی اعلامیه ای که برای خبرنگاران خواند ضمن رد پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس گفت: مصدق این مطلب را درک "پیام نشان می دهد که اولیای امور انگلستان در لفافه عبارات تازه، عینا و بلکه شدیدتر همان مقاصد سابق خود را دنبال می کنند...

راه حلی که در این پیام پیشنهاد شد... به مراتب از راه حل های سابق شدیدتر و غیرعملی تر است... می خواهند مساله داخلی را [2]... به صورت اختلاف بین المللی درآوردند.

مصدق می کوشید نام آمریکا را نیاورد. اما از این واقعیت که دولت آمریکا به گناه خود مصدق و بنا به دعوت خود او از یک سال پیش در مساله اختلافات ایران و شرکت نفت انگلیس رسماً دخالت داشت نمی شد فرار کرد. این خود مصدق بود که آوریل مصدق بود که به طور مداوم موضوع هریمین نماینده رئیس جمهور آمریکا را در مذاکرات با شرکت نفت رسماً دخالت داد. این اختلاف خود با شرکت نفت را به رئیس جمهور آمریکا که یک مقام دولتی است گزارش می داد و این مصدق بود که درباره مساله نفت که یک مساله داخلی ایران است به طور مداوم با مقامات دولتی آمریکا مذاکره می کرد.

باری اسلحه ای که مصدق به خیال خود علیه انگلستان به کار انداخته بود اینک به سمت خود او برمی گشت. آمریکای "میانجی" رسمی در کنار انگلستان از مصدق می خواست که بلاشرط تسلیم شود. به طور

چنان که گفتیم نه ترومن و نه چرچیل پیام خود را با این قصد و این روح تدوین نکرده بودند که راهی پیش پای مصدق بگذارند و او بتواند آن را بپذیرد. بلکه برعکس این پیام "شدیدتر" و "غیرعملی تر" بود. علت اتخاذ این لحن تصمیمی بود که امپریالیست های در زمانی که ترومن و چرچیل آمریکایی و انگلیسی برای تغییر مصدق گرفته بودند و درست پیام می فرستادند عمال آنان کودتای جدیدی را تدارک می دیدند.

کمونیسیم، "آب های گرم" و لاطاناتی از این دست که طبق معمول کودتا با حمله به حزب توده ایران، با جنجال بر سر "خطر کمونیستی پرده دودی برای استتار خطر واقعی این جنجال ضد هنوز هم متاسفانه عده ای آن را به کار می گیرند تدارک می شد. می کرد. ایجاد

دیلی تلگراف می نوشت:

"هرگاه یک دولت توده ای زمام امور ایران را به دست گیرد دولت شوروی به آب های خلیج فارس دست خواهد یافت. بدین

[3] طریق دنیای غرب با بزرگ ترین خطر {!!} بعد از جنگ روبرو خواهد شد.

گاردین اضافه می کرد:

[4] "اگر دولت جدید نتواند اوضاع را بهبود بخشد یک دولت توده ای روی کار خواهد آمد.

فرانس پرس از واشنگتن خبر می داد:

"به عقیده وزارت خارجه آمریکا تا آخر سال جاری میلادی (۱۹۵۲) کمونیست ها ضرب شستی برای به دست گرفتن قدرت در

ایران نشان خواهند داد {!!} تلگراف های ناراحت کننده و پی درپی از سوی هندرسن به واشنگتن می رسد {!!}

هندرسن مرتباً به واشنگتن اعلام خطر می کند.

آمریکا از تثبیت اوضاع ایران کاملاً نومید شده و قصد دارد این کشور را به حال خود بگذارد. وضع فعلی ایران راه خلیج فارس

[5] گذاشته است. و نفت آبادان را به روی روس ها باز

روزنامه های آن روز کشورهای سرمایه داری را که نگاه کنیم پر از این جنجال ضد کمونیستی است. مطبوعات ایران نیز به

وسعت آن را بازگو می کنند.

که می خواستند ضرب شست نشان داده و برای به در پشت سر این جنجال ضد کمونیستی در واقع خود محافل امپریالیستی بودند

دست گرفتن قدرت کودتا کنند.

می توان گفت که تدارک کودتا از همان عصر سی ام تیر ۱۳۳۱ آغاز شد. از بعد از ظهر سی ام تیر، زمانی که حضور قاطع حزب توده ایران مردم را به سوی قیام برد و شعارهای حزب همه جا رسوخ کرد، دربار و محافل امپریالیستی که پشت سر قوام بودند، ضمن عقب نشینی سریع در مقابل مصدق، حمله گسترده ضد حزب توده ایران را آغاز کردند.

مظفر بقایی عامل سیا در ایران چنین می گوید:

"در غروب سی ام تیر که کمونیست ها و موثلفین آن ها می خواستند دامنه جریان را به تغییر رژیم بکشانند من و دوستانم ترمزی بودیم که آنان را به جای خود نشانیدیم ... در جلو حزب زحمتکشان توده ای ها هم بودند. شعار دادند که حالا قوام رفته باید رژیم [۶]عوض شود... ما سوگند خوردیم که به مقام سلطنت وفادار باشیم.

از همان غروب سی ام تیر که بقایی از آن یاد می کند مامورین به اصطلاح انتظامی تا جایی که می توانستند به حزب توده ایران می تاختند. فردای سی ام تیر دست مامورین پلیس و ارتش در مضروب کردن توده ای ها که شعار ضد سلطنت داده و شاه را در توطئه قوام شریک می دانستند کاملا باز بود. تا جایی که رئیس شهربانی در پیامی علیه حزب توده ایران که از رادیوی دولتی زیر نظر مصدق چندین بار بخش شد بدترین ناسزاها را نثار حزب توده ایران می کرد و می گفت:

"عده ای از عناصر و عمال اجانب {...} ... به انجام مقاصد شومی اشتغال ورزیده اند.

منویات آن ها فقط وطن فروشی است ... عملیات خائنانه فقط مطلوب خائنین است ... به مقدسات ملی توهین می کنند... در آینده به [۷]احدی اجازه تحقیر و اهانت داده نخواهد شد. کم ترین تظاهر مخالف مصلحت و حیثیت کشور... سرکوب...

{چه دنیایی داریم! چه کسانی را عامل اجنبی و وطن فروش می نامند!!}

مصدق در روزهای آخر تیر ماه برای جلب اطمینان خاطر شاه پشت قرآن را امضا کرده و برای او فرستاده بود.

مصدق در این قرآن تقدیمی نوشت:

"دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عمل کنم. و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر [۸]دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم.

مصدق با چنین تعهدی که داشت لازم می دید دست پلیس را در سرکوب مخالفین شاه باز گذارد تا مبادا به اقدام خلاف قانون اساسی متهم شود. اکثریت قاطع اطرافیان او، رهبران جبهه ملی نیز سلطنت طلب بودند و از این که شعار ضد شاه از طرف حزب توده ایران به میان مردم برده می شود نگران می شدند. آنان نیز فشار پلیس شاه را به مردم تایید کرده و یا لاقفل در برابر آن سکوت می کردند. توطئه گران درباری از این فرصت حداکثر استفاده را می بردند. آنان نیروهای پلیسی نظامی را به نام مقابله با شعارهای ضدسلطنتی و ضد آمریکایی حزب توده ایران، برای کودتا تجهیز می کردند و محیط فشار و تشنج ضدکمونیستی پدید می آوردند که مناسب ترین محیط برای پیروزی یک کودتای ضد ملی است.

این تشنج در آغاز شهریور ماه ۳۱ بسیار تشدید شد. هم زمان با پیام اولتیماتوم ترومن و چرچیل به مصدق که روز پنجم شهریور به او داده شد، محافل خرابکار و توطئه گر دست به تحریک علنی زدند. چهارم شهدای سی ام تیر که می بایست روز جمعه شهریور برگزار شود دستاویزی در دست آن ها شد. قرار بود در این روز مراسم مشترکی از جانب توده ای ها و مصدقی ها در این بابویه برگزار شود. این مراسم می توانست تأکیدی بر تشکیل جبهه واحد ضد استعماری باشد و پایه های آن را مستحکم تر کند. این روند سالم مورد کینه خرابکاران و عوامل امپریالیسم بود. آن ها دست به کار شدند تا چهارم شهدا را به ۲۳ تیر دیگری بدل کنند، اتحاد را بشکنند، مصدق را تضعیف نمایند، و زمینه را برای موفقیت کودتای نظامی که در پشت پرده تدارک می شد فراهم نمایند.

چهارشنبه پنجم شهریور چند ساعت پس از تسلیم پیام ترومن و چرچیل به مصدق، مظفر بقایی لیدر حزب زحمتکشان پیامی منتشر کرد و اعلام داشت که به بهای خونریزی از شرکت توده ای ها در این مراسم جلوگیری خواهد کرد.

او در این پیام خطاب به مردم و مبارزان! می نوشت:

"شما بروید مقاومت کنید! بیگانه پرستان!! را ولو با ریختن خون باشد از این مقبره مقدس جانبازان راه آزادی و استقلال

[۹]برانید.

بقیایی بعدها در دادگاه چگونگی تدارک این خونریزی را تا حدودی توضیح داد و روشن کرد که طرف خطاب او که بروند و خون بریزند چه کسانی بوده اند.

مظفر بقیایی می گوید:

"خبر شدم که توافق محرمانه ای شده است که توده ای ها هم به طور رسمی در مراسم چهلم شهدای سی ام تیر شرکت کنند. این مطلب برای من غیرقابل تحمل بود. همان شب با حالت کسالت اعلامیه ای به دست خودم نوشتم... مبنی بر این که مردم {!!} اجازه نخواهند داد که بیگانه پرستان {!!} بر سر مزار شهدای سی ام تیر حاضر شوند.

پس از انتشار اعلامیه گرفتار مراجعین شدم. اول آن موثلفین با حزب توده که من می دانستم، آمدند که این اعلامیه چیست؟ این ها هم ایرانی هستند و می خواهند از شهدا تجلیل کنند و بر عظمت تجلیل خواهد افزود.

این اصرار علتی داشت و آن این که از همان شب افراد حزب زحمتکشان را فرستادم از سازمان های حزب در ورامین و کرج و اطراف عده ای را با چوب و چماق آوردند و بردند این بابویه و گفتم به مسئولیت خودم، هر توده ای خواست بیاید اینجا قلمش را خرد کنید... فرستادگان مصدق آمدند که این کار تو ایجاد جنجال می کند و الان یک محیط آرام لازم داریم.

چند نفر از وکلا و وزرا آمدند که نظر آقای دکتر مصدق این است که اعلامیه را لغو کنید و اجازه دهید کمونیست ها بیایند و عزاداری کنند... نصیحت و التماس و تهدید کردند که فردا خون می ریزد... هر چه گفتند زیر بار نرفتم... از طرف هیات دولت آمدن رسماً درخواست کردند زیر بار نرفتم.

آن شب هیات دولت نشست و تصویب نامه صادر کرد که مقررات حکومت نظامی برای ۱۲ ساعت ملغی می شود و سپس

"[10] اعلامیه حزب توده ایران که تظاهرات در میدان فوزیه است.

علت این که بقیایی با چنین اعتمادی دستور هیات وزیران را هم زیر پا می گذاشت و جرات می کرد روز روشن چماق دار استخدام کند و به جان مردم بیاندازد، حوادث پشت پرده بود که در آن وظیفه ای هم به عهده بقیایی گذاشته شده بود. درست در همان

[11] هفتم شهریور ماه "بسوی آینده" خبر داد که علی رضا پهلوی و گروهی از افسران خائن کودتایی را تدارک می کنند.

بقیایی در این کودتا دست داشت و می خواست زمینه آن را فراهم کند.

روز چهلم شهدای سی ام تیر حزب توده ایران درایت و انعطاف فراوانی از خود نشان داد.

از رفتن به این بابویه خودداری کرد و میتینگی در میدان فوزیه برگزار کرد. در اعلامیه ای که از طرف "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" منتشر شده بود تصریح می شد:

"[12] مبارزان حقیقی ضد استعمار هرگز نمی خواهند که امکان اخلاص گری به بقیایی ها و اربابان آن ها بدهند.

"جمعیت ملی مبارزه با استعمار" باز و باز هم همه نیروهای صدیق ضد امپریالیست را به اتحاد دعوت می کرد و توضیح می داد:

"مقصود به هیچ وجه این نیست که جمعیت ها و احزاب متشکل در جبهه واحد ملی خط مشی سیاسی و هدف مبارزه خود را تغییر

"[13] دهند. پیشنهاد همکاری ما فقط روی موارد معینی است که جمعیت پیشنهاد کرده است.

موارد "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" عبارت بود از ملی کردن واقعی نفت، تامین آزادی های دموکراتیک، بهبود وضع مردم. تذکرات مکرر حزب توده ایران درباره تدارک کودتا و ضرورت اتحاد نیروهای ملی برای رویارویی با آن متاسفانه آن چنان که باید مورد توجه واقع نمی شد. ۱۶ شهریور ماه ۱۳۳۱ کمیته مرکزی حزب توده ایران لازم دید که این مسایل مهم را طی یک نامه رسمی سرگشاده به اطلاع مصدق برساند و او را در برابر مسئولیت های خود قرار دهد.

در این نامه سرگشاده پس از توضیح هدف های عمومی امپریالیست ها و عمال کودتاچی آنان در کشورهای مثل ایران گفته می شود که از مدت ها پیش تلاش برای برکناری دولت مصدق وجود دارد. کودتاهای مکرر تدارک می شود ولی مصدق توجه کافی نمی کند. کمیته مرکزی حزب توده ایران متذکر می شود که ما در بهمن ماه ۱۳۳۰ هشدار دادیم. توجه نشد، در نتیجه شبه کودتای قوام پیش آمد، امروز هم خبر می دهیم، اگر توجه نشود نهضت ملی در خطر خواهد بود.

در نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده ایران سپس خطاب به مصدق گفته می شود:

"امپریالیست ها به منظور مشوش کردن اذهان در اطراف "کودتای چپ" سخن پردازی می کنند. امپریالیست ها از هم اکنون به دست مستشاران نظامی نقشه مفصلی درباره سرکوب نمایش ها، تظاهرات توده ای از راه برادرکشی طرح کرده و برای اجرا آماده ساخته اند...

کودتا با موافقت آمریکا و انگلیس تدارک می شود... سرلشکر ارفع، سرلشکر حجازی، سرهنگ بختیار، سرهنگ اخوی ... در توطئه دخیل اند."

کمیته مرکزی حزب توده ایران پس از افشای کودتاگران و یادآوری بی توجهی های مصدق به هشدارهای مکرر حزب می نویسد:

"ما باز هم می گوئیم: هرگونه دستبرد جدیدی که از طرف امپریالیست ها به حقوق ملت ایران زده شود، اگر چه ظاهراً مقارن^[14]برکناری شما از نخست وزیری باشد مسئولیت آن مستقیماً متوجه شخص شماس است. در این روزها حزب توده ایران برای جلوگیری از کودتا به معنای واقعی کلمه با تمام قوا می رزمید و بدون توجه به فشارهایی که بر حزب وارد می آمد با شهادتی شایان تحسین به افسران و سربازان ارتش شاهنشاهی خطاب می کرد و از آن ها می خواست که انضباط کورکورانه را بشکنند و دستورات ضد ملی مافوق را اجرا نکنند. در بیانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران خطاب به سربازان و افسران که در همین زمان منتشر شد و به وسعت در سربازخانه ها پخش شد از جمله گفته می شود:

برادران سرباز و افسر!

... هرکس به شما فرمان حمله و هجوم به ملت بدهد قاتل است دستورش را اجرا نکنید، بی درنگ سرنیزه ها را به سوی خود او^[15]برگردانید، چنین شخصیتی پاداشی جز گلوله ندارد.

در مطبوعات حزبی از مردم و سربازان دعوت می شد که کودتا را به ضد کودتا بدل کنند. در این روزها جملاتی از نوع:

"^[16] باید کودتا را به جنگ برضد کودتاچیان مبدل ساخت.

"^[17] جنگ بر ضد کودتا از هم اکنون باید شعار همه باشد.

در مطبوعات حزب فراوان بود. پس از ۲۸ مرداد کارشناسان جنگ روانی و مرتدین و دوستان نیمه راه، رهبری حزب را به باد ناسزا گرفتند که دائماً "شعار می داد جنگ برضد کودتا اما خود کاری نمی کرد. این گونه حرف ها را اگر از کینه ضد توده ای و قصد تخریب روحیه مبارزان خالی کنید چیزی جز حرف مفت در آن ها باقی نمی ماند.

اولاً"، حزب توده ایران در همین زمان و بعدها ضمن تاکید ضرورت بدل کردن کودتا به

جنگ برضد آن این نکته را هم به طور مداوم و هم زمان تاکید می کرد که این کار جز از طریق اقدام مشترک همه نیروها و جز از طریق تامین آزادی مقدور نیست. دشمنان، طبق معمول لا اله الا الله جدا کرده اند. حزب توده ایران می نوشت:

"مردم را آزاد بگذارید تا بساط کودتا و کودتاچیان را در هم ریزند... برادران نظامی! ما می توانیم به اتفاق هم ... کاخ قدرت پوشالی^[18]کودتاچیان را در هم بریزیم. شما می توانید در کنار فرزندان ملت دشمنان ایران را سرکوب کنید.

"تشکیل جبهه متحد ضد استعمار جواب دندان شکن به امپریالیست های انگلیسی و آمریکایی است ... بهترین پاس به توطئه گران^[19]تشکیل جبهه متحد ضد استعمار است.

ثانیاً، حزب توده ایران توجه داشت که یک حزب پنهانی، حزبی که از همه طرف مورد هجوم است و کودتاچیان برای موفقیت در توطئه های خویش آن را متهم به تدارک کودتا!! می کنند، نمی تواند در زیر حکومت مصدق که مورد حمایت است مخفیانه مسلح شود. ما در صفحات پیش تصمیمات حزب را در این باره و دشواری های اجرای آن را یاد کردیم. بنابراین حزب توده ایران در نامه به مصدق تاکید کرد که اگر کودتایی موفق شود. مسئولیت آن مستقیماً متوجه شماس است!! چرا که اقدامی برای سرکوب آن نکردید.

با در نظر گرفتن مجموعه این مطالب و در رابطه متقابل آن هاست که حزب توده ایران از بدل کردن کودتا به جنگ بر ضد کودتا سخن می گوید که حرفی منطقی و درست است. دعوت است، هشدار است، که اگر مورد توجه قرار می گرفت ۲۸ مردادی پیش نمی آمد.

ولی متأسفانه این هشدارها مورد توجه قرار نمی گرفت. در شهریورماه ۱۳۳۱ هم اطرافیان مصدق و رهبران جبهه ملی هشدار حزب توده ایران را به هیچ گرفتند. به جای توجه به هشدار آزاد گذاشتن حزب برای دفاع از نهضت بر فشار خود افزودند. جناح راست جبهه ملی که در کودتا شرکت داشت و یا از آن بدش نمی آمد به هشدار حزب توجه نکرد، هیچ، که طلبکار هم شد و حزب ما را به تحریک افکار مردم متهم کرد. با این حال هشدار حزب به هر صورت اثر بخش بود. مصدق هوشیارتر شد. و به خبرهایی که از ارتش می رسید توجه بیشتری کرد. این خبرها حاکی از این بود که لشکر گارد شاهنشاهی نیروی بزرگی در اطراف تهران متمرکز کرده و زیر پوشش "مانورنظامی" قصد حمله به تهران دارد. در روزهای آخر شهریور مصدق دستور انحلال لشکر گارد و تقسیم آن به سه تیپ را صادر کرد و موقتاً نیروی متمرکز کودتا را پراکند. اما توطئه ادامه یافت تا این که سرانجام ۲۱ مهرماه ۱۳۳۱ وجود توطئه کودتا رسماً اعلام شد. سرلشکر حجازی آجودان مخصوص شاه و برادران رشیدیان از تجار بازار که با سفارت انگلیس رابطه داشتند دستگیر شدند. اعلام شد که ۷ سناتور (از جمله سرلشکر زاهدی)، ۴ نماینده مجلس (از جمله دکتر بقایی)، ۵ افسر ارشد و چند تن از اعضای خانواده سلطنتی در توطئه کودتا شرکت داشته اند. مصدق در آغاز با این کودتا به طور قاطع مقابله کرد. بنا به اصرار مصدق اشرف پهلوی و ملکه مادر از کشور بیرون رفته به آمریکا پناه بردند. وسایل تبعید شاهپور علی رضا و چند تن دیگر از اعضای خاندان سلطنتی نیز فراهم شد. مصدق در دشمنی با امپریالیسم انگلیس گام بزرگ دیگری به جلو برداشت و در ۳۰ مهر ماه ۱۳۳۱ طی یادداشتی رابطه سیاسی ایران با دولت انگلیس را قطع کرد. در فردای آن روز (اول آبان ماه ۱۳۳۱) ماده واحده ای به تصویب مجلس رسانید که به موجب آن دوره مجلس سنا مانند مجلس شورا دو سال تعیین شد. بنابراین دوره کنونی مجلس سنا که بیش از دو سال طول کشیده بود پایان یافته تلقی شد و سنا تعطیل گردید. به این ترتیب مصدق در چند ضربت متوالی به دربار، سنا، سفارت انگلیس و لشکر گارد کانون های کودتا را کوبید و وضع خود را موقتاً تثبیت کرد.

این اقدامات فقط از جانب حزب توده ایران و تنی چند از نزدیک ترین یاران مصدق (فاطمی، شاپیگان، نریمان...) مورد تایید کامل قرار گرفت.

اکثریت قاطع رهبران جبهه ملی و احزاب و سازمان های وابسته به جبهه ملی آشکار و نهان از مصدق فاصله گرفته و با قاطعیت بیشتری به صف مخالفان او پیوستند.

در برابر قطع رابطه ایران و انگلیس حزب توده ایران ضمن تایید کامل این اقدام دولت مصدق، خطر امپریالیسم آمریکا را متذکر می شد و دشواری هایی را که از بازگذاشتن دست امپریالیسم آمریکا در کشور ما حاصل می شود برمی شمرد. "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" طی بیانیه ای از مردم دعوت می کرد که از دولت بخواهند:

- ۱ - نمایندگان مداخله جوی آمریکا از کشور ما طرد شوند.
 - ۲ - کلیه جاسوس های آمریکایی را که به نام مستشار نظامی و اصل چهار و غیره سراسر کشور ما را اشغال کرده اند اخراج نماید و موسسات جاسوسی آن ها را برچینند.
 - ۳ - با تامین آزادی های دموکراتیک امکان دهد که ملت تمام نیروی خود را تجهیز کند.
- "[20] ۴ - صنایع ملی نفت را به راه اندازد...

حزب توده ایران توضیح می داد که سفارت خانه های کشورهای امپریالیستی آمریکا و انگلیس و موسسات وابسته به آن ها در واقع موسسات دیپلماتیک نیستند، کانون های خرابکاری و جاسوسی هستند که پوشش دیپلماتیک دارند. این لانه های جاسوسی را باید تعطیل کرد.

"بسوی آینده" می نوشت:

"جاسوسان دیپلمات نمای انگلیسی و آمریکایی را از ایران برانید. سفارتخانه های انگلستان و آمریکا کانون های تحریک و توطئه و جنایت اند. باید این لانه های فساد را تعطیل کرد...
 ما به حفظ روابط سیاسی با امپریالیست های انگلیسی و آمریکایی به هیچ وجه علاقه مند نیستیم. سفارتخانه های دول آمریکا وانگلیس مراکز جاسوسی، فساد، توطئه و تحریک است.
 مامورین نظامی و سیاسی دول امپریالیستی جز خرابکاری و کارشکنی و مداخله در امور داخلی ایران وظیفه ای ندارند.
 [21] باید این لانه های جاسوسی و فساد را بست و جاسوسان بیگانه را اخراج کرد. این است خواست ملت!
 متأسفانه آن روز به این خواست ملت توجه نشد. جاسوسان و لانه های جاسوسی امپریالیستی مورد حمایت هم قرار گرفتند و چنان که خواهیم دید مستقیماً" کودتای ۲۸ مرداد را به ثمر رسانیدند.

دژ به جای بسوی آینده ۱۷ مرداد ماه ۱۳۳۱^[۱]

روزنامه کیهان، ۱۶ شهریور ماه ۱۳۳۱^[۲]

روزنامه کیهان، ۱۶ مرداد ماه ۱۳۳۱^[۳]

همان جا^[۴]

روزنامه کیهان، ۵ مهرماه ۱۳۳۱^[۵]

مظفر بقایی، دفاع در دادگاه روزنامه اطلاعات ۹ دی ماه ۱۳۴۰^[۶]

روزنامه کیهان چهارم مرداد ماه ۱۳۳۱^[۷]

پیام رادیویی مصدق، ۱۶ فروردین ماه ۱۳۳۲، روزنامه اطلاعات، همان روز^[۸]

شاهد، ششم شهریور ماه ۱۳۳۱^[۹]

. دفاعیات دکتر بقایی، روزنامه اطلاعات، ۲ دی ماه ۱۳۴۰^[۱۰]

رهبر مردم به جای بسوی آینده، ۷ شهریور ماه ۱۳۳۱. {رهبر مردم دهمین روزنامه ای بود که پس از سی ام تیر به جای بسوی آینده منتشر و بلافاصله از طرف فرمانداری نظامی توقیف می شدند. اما شاهد با وجود خیانت آشکار مسنولین مظفر بقایی تا روز کودتای ۲۸ مرداد با خیال راحت منتشر می شد و کسی مزاحمش نبود}^[۱۱]
 همان جا^[۱۲]

آخرین علاج به جای بسوی آینده ۱۳ شهریور ماه ۱۳۳۱^[۱۳]

رزم آوران، به جای بسوی آینده، ۱۶ شهریورماه ۱۳۳۱، تکیه ازما است^[۱۴]

پیوند ما به جای بسوی آینده، ۲۱ شهریور ماه ۱۳۳۱ تکیه از ما است. {تا این زمان نزدیک ۲۰ روزنامه به جای بسوی آینده توقیف شده بود. تنها به این دلیل که کودتا را افشا می کرد و سربازان را به دفاع از منافع ملی فرا می خواند}^[۱۵]

رزم آوران، ۱۶ شهریور ماه ۱۳۳۱^[۱۶]

سرانجام به جای بسوی آینده ۱۷ شهریور ماه ۱۳۳۱^[۱۷]

همان جا^[۱۸]

تقریباً" همه شماره های بسوی آینده در شهریورماه ۱۳۳۱^[۱۹]

بیانیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار نغمه نو (بیست و دومین جانشین بسوی آینده) ۲۵ مهرماه ۱۳۳۱. {درمهرماه ۱۳۳۱ دکتر حسین فاطمی به وزارت امور خارجه منصوب شد. قطع رابطه با انگلیس نخستین اقدام سیاسی او در این مقام بود}^[۲۰]
 دموکراسی نوین (بیست و چندمین جانشین بسوی آینده)، ۱۳ مهر ماه ۱۳۳۱^[۲۱]

بسوی فاجعه گام های بلند دربار برای حکومت مطلقه

۱۷ میلیونر آمریکانی، که پشت فاشیسم مکاریتی پنهان بودند، پس از کتابد سوزان ها و سرکوب جنبش کارگری دولت آیزنهاور- دالس را برای تهاجم جهانی بر سر کار آوردند و کودتای ۲۸ مرداد از دل آن بیرون آمد.

۷. به سوی توطئه نهم اسفند

پاییز سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) محیط بین المللی کم تر از همیشه به سود استراتژی مصدق بود که می خواست با کمک آمریکا و ترسانیدن آن از "خطر کمونیسم"، نبرد خود را با استعمار انگلیس پیش ببرد. سیاست امپریالیسم آمریکا که پس از جنگ دوم جهانی به طور مداوم خشن تر و درنده تر می شد، در این لحظات به نقطه عطفی می رسید. انحصارات امپریالیستی آمریکا حتی سیاست خشن و تجاوزکارانه ترومن را کافی نمی دانستند. آن را "ناپی گیر" می نامیدند و طلب می کردند که در سیاست خارجی به جای دکترین "جلوگیری از گسترش کمونیسم" سیاست "رهایی {!!!} از چنگ کمونیسم" پیش گرفته شود. تئوریسین های سیاست خارجی آمریکا مدعی بودند که سیاست "جلوگیری" کافی نیست چرا که به هر صورت "تدافعی" است. باید سیاست "رهایی" را پیش گرفت که مبتنی بر "تهاجم" و "پورش" باشد.

نمایندگان انحصارات امپریالیستی آمریکا می خواستند که آمریکا در همه جبهه ها به تهاجم دست زند. هر جا "کمونیسم" است سرکوب کند، (همه جنبش های رهایی بخش ملی، همه حرکات ضد امپریالیستی هم در قاموس این محافل "کمونیستی" بود و هست) و این هدف را در برابر خویش قرار دهد که سیستم سوسیالیستی را بشکند، کشورهایی را که پس از جنگ به اردوگاه سوسیالیسم پیوسته اند "آزاد" کند، سوسیالیسم را به مرزهای ۱۹۳۹ عقب براند در درون این مرزها "خفه" کند.

این سیاست خارجی هار و بی ملاحظه، از سیاست داخلی فاشیست مآبی که انحصارات امپریالیستی در درون ایالات متحده آمریکا پیش گرفته بودند سرچشمه می گرفت. این سیاست خشن داخلی به نام سناتور مرتجع و فاشیست مک کارتی، که معروفیت نامیمون در تاریخ معاصر آمریکا کسب کرده، "مک کارتیسم"، نامیده می شد. مک کارتی مرتجع ترین نیروهای جنایت کار و نژاد پرست آمریکا را دور خود جمع کرد و به بهانه "مبارزه با کمونیسم"، همه آثار دمکراسی بورژوازی را زیر ضربه گرفت. مک کارتیسم به مثابه فاشیسم نوع آمریکایی شناخته شد. کتاب سوزان، تفتیش عقاید، سرکوب جنبش های کارگری و مترقی، عدم تحمل در برابر هر عقیده مخالف، ایجاد شبکه وسیع خبرچینان و جاسوسان، روش روزمره مک کارتیسم بود.

درباره سیاست خارجی، مک کارتیسم، خواستار جنگ مداوم بود. هواداران آن طلب می کردند که آمریکا مسابقه تسلیحاتی را با چنان سرعتی ادامه دهد که برتری "مطلق" بر اردوگاه سوسیالیسم به دست آورد. در پاییز ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) این سیاست تجاوز کارانه رو به اوج بود.

امپریالیسم آمریکا شبکه پایگاه ها و پیمان های تجاوزکارانه را به دور اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای سوسیالیستی می گسترده. در همان وقت ترکیه و یونان به پیمان تجاوز کارانه ناتو جلب شدند و سپس آلمان غربی به آن پیوست. در همان زمان جنگ

تجاوزکارانه آمریکا در کره با وسعت و شدت و با تمام قوا ادامه داشت و انحصارات امپریالیستی هنوز امیدوار بودند که با افزایش تهاجم نظامی به پیروزی دست یابند.

امروز که به این تاریخ از فاصله زمان می نگریم از کوتاه بینی سیاست سازان امپریالیستی جهانی دچار شگفتی می شویم. هیچ یک از خواب های آنان در طول زمان تعبیر نشد. آنان نتوانستند با تهاجم خود جلو پیشرفت انقلاب جهانی را بگیرند. مارش پیروزمند انقلاب جهانی با گام های شتابنده پیش رفت و پیش می رود.

اما در آن زمان هنوز کوتاه بینان آرزومند سلطه جهانی در آمریکا و همه کشورهای امپریالیستی قدرتی داشتند. انتخابات ریاست جمهوری آمریکا که در پاییز ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) انجام شد تحت تاثیر مستقیم همین سلطه جویان قرار داشت. محافل ارتجاعی و تجاوزگر امپریالیستی ترومن و حزب دموکرات را- با وجود آن همه تلاش تجاوزکارانه، با وجود هیروشیما، جنگ کره، محاصره اقتصادی اردوگاه سوسیالیسم، ایجاد پیمان های تجاوز کار...- به حد کافی جنگ طلب و مهاجم نمی دانستند. آنان گروه آیزنهاور- دلس از حزب جمهوری خواه را بر سر کار آوردند که در تاریخ معاصر آمریکا به کابینه ۱۷ میلیونر معروف است و در سیاست جهانی با تشدید بی سابقه جنگ سرد و گسترش پیمان های نظامی، تقویت "سیا" و انجام کودتاهایی چون ۲۸ مرداد شهرت پلیدی دارد.

در چنین محیط بین المللی بود که مصدق ضمن اقدامات قاطع و جسورانه علیه امپریالیسم انگلیس می کوشید هنوز هم امپریالیسم آمریکا را از "خطر کمونیسم" در ایران بترساند و حمایت آن را جلب و حفظ کند. مصدق که یک سال پیش مقابله خود را با انقلاب قابل تقدیس دانسته و به ترومن نوشته بود:

" پرزیدنت عزیزم!

از آن حضرت انصاف می خواهم آیا ملت بردبار ایران که با تحمل شدايد و محرومیت های یاس آور تاکنون توانسته است در

[1]مقابل تبلیغات قوی و انقلابی ایستادگی کرده و اسباب زحمت دنیا را فراهم نیلورد قابل تحسین و تقدیر هست یا نیست؟!"

اینک در پاسخ پیام مشترک ترومن و چرچیل می نوشت:

"در وضع کنونی ملت ایران دو راه در پیش دارد که باید یکی را اختیار کند: یا باید کوشش و سعی در اصلاح اوضاع اجتماعی و بهبود حال طبقات محروم کند که غیر از تحصیل عواید نفت به طریق دیگری میسر نیست یا اگر این راه همچنان مسدود بماند باید به حوادث احتمالی آینده که به زیان صلح جهانی تمام خواهد شد تسلیم گردد."

مصدق پس از کودتای ۲۸ مرداد وقتی در زندان تیپ زرهی اسیر بود تازه فهمید که منظور امپریالیست ها از خطر کمونیسم، خود او هم هست. خطر کمونیسم بهانه ای است برای سرکوب نهضت های استقلال طلبانه. او در زندان نوشت:

"در حسن نیت دول بزرگ {!!!} باید تردید کرد. زیرا کمونیسم را بهانه کرده اند برای این که ۴۰ سال دیگر از معادن نفت ما

[3]سوء استفاده کنند."

باری مصدق استراتژی جلب حمایت امپریالیسم آمریکا را با تهدید به "خطر کمونیسم" با شدت ادامه می داد ولی در لندن و واشنگتن می دانستند که ایران را "خطری" تهدید نمی کند.

منچستر گاردین نوشته بود:

"مبنای سیاست فعلی دکتر مصدق این است که مرتباً خطر کمونیسم را بزرگ کند تا هر موقع که با سفیر آمریکا مواجه می شود

بگوید:

"یا پول بدهید یا ما کمونیست خواهیم شد."

[4]ولی تا به حال نه آمریکایی ها پول داده اند و نه ایران کمونیست شده است {!!!}."

تلاش مصدق برای جلب همکاری آمریکا، چنان که گفتیم، در این زمان بیش از هر وقت دیگری در گذشته بی فایده بود.

امپریالیسم آمریکا نه فقط در مقیاس جهانی مهاجم تر می شد بلکه در مورد خاص ایران به توافق های پایداری با امپریالیسم انگلیس

نزدیک می شد. پس از شکست توطئه قوام در تیرماه ۱۳۳۱ و قطع رابطه ایران و انگلیس، شرکت نفت انگلیس بیش از گذشته آماده سازش با انحصارات آمریکایی بود و پیشنهادهای روشن تری برای همکاری می داد. کریمت روزولت رهبر عملیات کودتای ۲۸ مرداد اعتراف می کند که درست در همین زمان شرکت سابق نفت از او خواسته است که نقشه سرنگونی مصدق را مشترکاً بررسی کنند.

روزولت می نویسد:

"مصدق مناسبات دیپلماتیک با انگلستان را قطع کرد... یک هفته بعد من در تهران بودم ... ماه نوامبر {آبان} هنگام بازگشت از تهران به کشورم از لندن گذشتم. شرکت نفت ایران و انگلیس با من تماس گرفت. سخنگوی آن ها کوچران {سرجون کوچران} بود. آن ها به هیچ چیز جز برانداختن مصدق نمی اندیشیدند... توضیح دادم که این جا برخی از مسایل مهم است که باید با دولت من بررسی شود... گفتند این مسایل بارها در این جا و آن جا بررسی شده است.

آنان همان وقت نقشه آماده ای برای نبرد داشتند. با دقت بررسی کردیم. بعدها تعداد شرکت کنندگان در بررسی روز به روز زیادتر می شد...

نقشه آن ها این بود که به همراه اعلیحضرت همایون کار کنند و نه علیه او، مامورین اصلی آن ها در ایران رابطه نزدیکی با [5]دربار داشتند... درباره ارتش ارزیابی آن ها شبیه ارزیابی من بود..."

سیاست عمومی چرچیل- ایدن که همکاری همه جانبه و حفظ روابط ویژه با امپریالیسم آمریکا و حفظ منافع استعماری انگلیس از طریق تقسیم آن با انحصارات آمریکایی بود، در این زمان در مورد نفت ایران وارد مرحله اجرایی مشخص تری شد. در ملاقات ها و تماس های مکرر میان محافل آمریکایی و انگلیسی، توافق شد که کنسرسیومی از انحصارات آمریکایی و شرکت سابق انگلیسی نفت و شرکت شل برای تسلط نفت ایران تشکیل شود.

موافقت انگلستان با این نقشه تصمیم آمریکا را درباره مصدق قطعی کرد: یا مصدق با این پیشنهاد موافقت می کند و یا سرنگون می شود.

ناپی گیری مصدق نه فقط در سیاست خارجی بلکه در سیاست داخلی نیز وجود داشت و صدمات سنگینی به جنبش می زد. مصدق، چنان که گفتیم پس از سی ام تیر چندین ضربه سنگین به محافل ارتجاعی و ضد ملی که در دربار جمع آمده بودند وارد کرد: گروهی از درباریان توطئه گر را از کشور راند، بخشی از نیروهای نظامی کوتاچی را پراکند، تنی چند از امرای لشکر را بازنشسته کرد، در مجلس سنا را بست و ... ولی در همین جا ایستاد و حتی گامی چند عقب نشست. آن هایی را که دستگیر کرده بود آزاد کرد، بازنشستگان را به پست های سفارت و نان و آب دار گماشت. و امکان داد که مجلس سنا با حضور گروه های ناراضی هیات حاکمه جلسات منظمی در منازل خصوصی تشکیل دهد و به توطئه گری بپردازند.

درباره گذشت و عدم قاطعیت مصدق طی قریب سی سال اخیر بسیاری چیزها گفته شده اما باید توجه داشت که مصدق ضعیف النفس و حلیم نبود. او آن جا که می خواست می توانست بسیار هم قاطع و قوی عمل کند. گذشت او از منافع طبقاتی و از محاسبات سیاسی اش سر چشمه می گرفت، همان محاسباتی که او را به حمایت از منصور، و ... واداشته بود.

با توجه به این توافق های پنهانی و طبق همان نقشه ها بود که پس از قطع رابطه با انگلستان توطئه ضد مصدقی در مقامات بالای حکومت شدت یافت، محیط سیاسی متشنج تر شد و پس از انحلال مجلس سنا و مرکز ثقل پنهانی توطئه ها علاوه بر دربار بیش از پیش به سفارت آمریکا و اداره اصل چهار و مرکز ثقل علنی آن به مجلس شورا منتقل شد. سیاست ارتجاع و امپریالیسم در این لحظه عبارت از این بود که:

[6] "به مصدق امان ندهیم و آسوده اش نگذاریم."

مجلس برای آسوده نگذاشتن مصدق کانون بسیار مناسبی بود. زیرا هر روز تعداد جدیدی از رهبران جبهه ملی و نمایندگان هوادار مصدق از او جدا شده به اردوی دشمن می پیوستند و با انواع بازی های پارلمانی مانع کار مصدق می شدند. برای نشان دادن

جو حاکم در مجلس و طرز رفتار آن با مصدق کافی است که یادآوری کنیم که روز قطع رابطه با انگلیس اکثریت مجلس از حضور در مجلس خودداری ورزید و مجلس را تعطیل کرد تا گزارش مصدق در جلسه علنی و رسمی خوانده نشود و قطع رابطه رسمیت پیدا نکند. مصدق گزارش خود را از رادیو برای مردم خواند.

باید توجه داشت که جبهه قوی علیه مصدق در مجلس از همان فردای سی ام تیر تشکیل شد. وقتی بر اثر پیروزی قیام سی ام تیر مصدق به نخست وزیری رسید جناح راست جبهه ملی که قبل از حوادث تیرماه در برابر مصدق صف بسته بود، از فرصت استفاده کرد و در اتحاد با درباری ها مواضع حساس مجلس را به دست گرفت: بقایبی، رئیس کمیته تحقیق درباره حوادث سی تیر شد، بهادری، میراشرافی، ذوالفقاری و امثال آن ها در هیات رئیسه مجلس جا گرفتند. به عبارت دیگر پیروزی سی ام تیر میان مصدق و مخالفین او در جبهه ملی تقسیم شد و جناح مخالف در مجلس سنگر گرفت. دشمنان با زرنگی خاصی آیت الله کاشانی را به ریاست مجلس انتخاب کردند تا بتوانند مقابله مجلس و دولت را به صورت مقابله کاشانی مصدق درآورند. این امر به ویژه پس از آن که مصدق از مجلس اختیارات گرفت اهمیت بیشتری کسب کرد. زیرا موافق اختیارات، مصدق مجلس را کنار می گذاشت و آن هایی که کاشانی را به قبول ریاست مجلس برانگیخته بودند می توانستند هر بی اعتنایی مصدق به مجلس ارتجاعی را به صورت بی اعتنایی مصدق به شخصیت کاشانی جلوه دهند.

در روزهای بلافاصله پس از سی ام تیر جدایی این دو جبهه چندان آشکار نبود. برعکس، آیت الله کاشانی در برانداختن قوام و روی کار آوردن مصدق بیش از همه محافل جبهه ملی رزمیده و قاطعیت نشان داده بود و لذا پس از پیروزی سی ام تیر می بایست اتحاد آن دو محکم تر باشد. اما نفاق افکنان و خرابکاران مجال نمی دادند و از اختلاف سلیقه ها و تفاوت در مشی و حتی ملاحظات شخصی به حداکثر استفاده می کردند تا مصدق و کاشانی را از هم جدا کنند. برای امپریالیسم خطری بزرگ تر از اتحاد نیروهای ملی ضد امپریالیستی نیست و این اتحاد فقط با درک و مراعات اختلاف سلیقه ها ممکن می شود و نه تحمیل یکی بر دیگری. حزب توده ایران در این زمینه هم تلاش صادقانه ای داشت. ما از این که کاشانی از جنبش ملی دور شود خرسند نبودیم. برعکس، می کوشیدیم که پیوند او را با جنبش تحکیم کنیم. مطبوعات حزبی ما به آیت الله کاشانی توجه می کردند و هر اقدام مثبت او را مورد تایید جدی قرار می دادند. برای مثال می توان از روش خلق (بسوی آینده) ۲۵ شهریور ماه ۱۳۳۱ یاد کرد که مصاحبه آیت الله کاشانی را به روزنامه احرام چاپ دمشق در جای برجسته و با احترام فراوان چاپ کرد.

بسوی آینده نوشت:

"آیت الله کاشانی با شرکت در اتحادهای دفاعی خاورمیانه مخالفند. مداخله انگلیس را در امر نفت ایران مجاز نمی دانند...

آیت الله در مصاحبه با احرام گفتند:

آزادی بالاترین نعمتی است که خداوند متعال بر ملت اعطا می فرماید. دیانت اسلام ملت را به مشورت و حکومت مشورتی

دعوت کرده است...

ما هنوز از زیر تاثیر کابوس انگلیس آزاد نشده ایم... چه طور ممکن است یک استثمار جدید (آمریکا) را جانشین استثمار قدیم

سازیم...

^[7]دول اسلامی نباید در اتحادیه های تجاوزکار مداخله و مشارکت کنند...

مراجعات مکرر حزب ما هم برای تشکیل جبهه متحد ضد استعمار فقط متوجه مصدق و هوادارانش نبود. ما مسلمانان متعهد ضد استعماری را هم که زیر رهبری کاشانی بودند به اتحاد دعوت می کردیم.

دشواری کار آن جا بود که جناح کودتاچی بقایی- زاهدی از فردای توطئه ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷ می کوشید آیت الله کاشانی را به سوی خود جلب کند و از نفوذ او بهره گیرد. آنان کوچک ترین فرصتی را برای جدا کردن مصدق و کاشانی از دست نمی دادند. در روزهای پس از سی ام تیر نیز با این که دست خود اینان تا مرفق به خون شهیدان سی ام تیر آغشته بود با زرنگی خاصی دور کاشانی را گرفتند و کوشیدند او را در برابر مصدق بگذارند.

کشف توطئه کودتای نظامی در شهریور مهر ۱۳۳۱ بهانه جدیدی برای تشدید خصومت مصدق و کاشانی شد.

زاهدی و بقایی که در این کودتا دخالت مستقیم داشتند کوشیدند پای آیت الله کاشانی را به میان کشیده او را در کنار خود مقابل مصدق بگذارند.

سرلشکر زاهدی وقتی به شرکت در کودتا متهم شد ضمن این که با اعلامیه شدیدالحنی مصدق را کوبیده و خود را به مثابه نامزد نخست وزیری برجسته می کرد طلب کرد در کمیسیونی با شرکت آیت الله کاشانی به اتهامات او رسیدگی شود. دربار نیز فرصت را از دست نداد. بی اعتنایی مصدق به مجلس و آیت الله کاشانی زمینه مناسبی بود برای تقنین.

روزنامه ها از تماس های مداوم وزیر دربار با کاشانی خبر می دادند:

"از ده روز پیش حسین علا وزیر دربار و ارنست پرون سوئیسی (جاسوس مشهور انگلستان مقیم دربار پهلوی که بعدها در لندن نشان امپراطوری گرفت) به فعالیت ها و ملاقات های مشکوکی مبادرت ورزیده اند.

بیشتر این ملاقات ها با نمایندگان مجلس است. به همین جهت مطلعین عقیده دارند که درباره می خواهد بلوکی در پارلمان برای خود تشکیل دهد تا در موقع لزوم به عنوان حربه ای علیه دولت از این جبهه استفاده شود."

"رابطه شاه و آیت الله کاشانی کاملاً حسنه است. اغلب ملاقات هایی صورت می گیرد... اغلب اوقات علا حامل پیام های شاه است."

فعالیت نفاق افکنانه امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی و عمال ایرانی آن ها سبب انشقاق و انشعاب در سازمان های وابسته به جبهه ملی شد. اتحاد حزب ایران و حزب به اصطلاح زحمتکشان شکست و از هر یک جناحی آشکارا به سوی دربار رفتند و خود را هودار کاشانی نامیدند و جناحی موقتاً با مصدق ماندند. تا در فرصت دیگری خیانت کنند.

انشعاب در حزب زحمتکشان ۲۱ مهرماه ۱۳۳۱ اعلام شد. جناح بقایی که در کودتا شرکت داشت متهم بود که با سرلشکر زاهدی و قوام بند و بست دارد و جناح مقابل آن که با نام خلیل ملکی شناخته می شد متهم بود که با توماس مامور انتلیجنس سرویس انگلیس لحظه موجود بقایی ظاهراً با کاشانی بود و ملکی ظاهراً با مصدق (چنان که خواهیم دید ملکی نیز به نوبه خود تماس گرفته است. در چند ماه بعد با شاه ملاقات کرد و به کودتاچیان پیوست) انشعاب در حزب ایران نیز روی داد. در بهمن ماه بخشی از آن جدا شد و به دنبال کاشانی رفت و بخشی دیگر با مصدق ماند.

یکی از رهبران جبهه ملی که در این زمان به مصدق پشت کرد و سر و صدایی به راه انداخت یوسف مشارکت است که در جلسه ۱۱ آبان ماه ۱۳۳۱ مجلس، درستی تصمیماتی را که به سود مصدق و علیه دربار و انگلستان گرفته شده بود مورد تردید قرارداد و مدعی شد که نمایندگان مجلس یا "مرعوبند" و یا "مجنوب" و لذا تصمیمات مجلس معتبر نیست.

شدن مشارکت از صف مصدق، تا آن لحظه اکثریت قاطع کسانی که ۳ سال پیش پایه "جبهه ملی ایران" را گذاشته بودند با جدا آشکارا از آن جدا شده و در سنگر دشمن قرار می گرفتند و نشان می دادند که هواداری مقدماتی آنان از ملی شدن نفت و مبارزه با امپریالیسم فقط در چهارچوب معین و به معنای محدود "افزایش درآمد" با همکاری آمریکا ارزش داشته است.

تجزیه جبهه ملی و جدا شدن تدریجی و گروه گروه رهبران آن از مصدق و پیوستن شان به سنگر دشمن بازتابی بود از تغییری که در پایه طبقاتی حکومت مصدق حاصل می شد.

ملاکین لیبرال و عناصر بورژوایی که در آغاز با جبهه ملی همکاری کرده بودند با درک این مطلب که تاکید اصل ملی شدن نفت به معنای انجام انقلاب ملی و دموکراتیک است، به وحشت می افتادند و حساب خود را جدا می کردند. به ویژه گسترش نهضت کارگری و آغاز جنبش های دهقانی بر نگرانی آن ها می افزود.

مصدق پس از سی ام تیر با استفاده از اختیارات قانون گذاری ۲۰٪ از بهره مالکانه را به سود دهقانان تخفیف داده بود که ۱۰٪ مستقیماً به سود دهقان کسر شود و ۱۰٪ به مصرف عمران دهات برسد. اجرای این تصمیم قانونی با مقاومت ملاکین رو به رو می شد و متقابلاً جنبش دهقانی را تقویت می کرد. جبهه ملی ایران و سازمان های وابسته به آن معمولاً از حدود بازار و اصناف بیرون نمی آمدند و نفوذی در میان توده ها نداشتند. در دهات نیز مانند کارخانه ها هر فعالیتی بود فقط بر اثر مجاهدات فداکارانه

حزب توده ایران شکل می گرفت. شعار حزب در این مورد عبارت از گرفتن ۲۰٪ تخفیف و تاکید بر غیر کافی بودن آن و سوق دهقانان به سوی اصلاحات ارضی بنیادی بود.

"انجمن کمک به دهقانان ایران" که زیر نظر حزب توده ایران بود، در همین پاییز سال ۱۳۳۱ طی نامه ای خطاب به مصدق پیشنهاد می کرد:

"کلیه املاک مزروعی فئودال ها، خان ها و ملاکین بزرگ بلاعوض و مجانی میان دهقانان تقسیم شود... قروض دهقانان ملغی شود..."^[10]

"بسوی آینده" در شماره های شهریور و مهر ماه ۱۳۳۱ به طور مداوم از گسترش مبارزات دهقانی خبر می داد و می نوشت:

111 "موج نهضت دهقانی سراسر ایران را فرا می گیرد." گسترش جنبش دهقانی ملاکین را به شدت نگران می کرد. شاه در سخنرانی خود هنگام افتتاح مجلس سنا با توجه به این جنبش دهقانی تاکید کرد:

"باید از تبلیغات مضره که مقصود آن ناتوانی مالک و اختلال امور کشور و سلب امنیت عمومی و اغتشاش دهات است شدیداً جلوگیری نمایند."^[12]

ولی البته هیچکس نمی توانست از "تبلیغات مضره" و گسترش مبارزات دهقانی در آن زمان جلوگیری کند. می بایست حکومت دیگری بر سر کار آید که همه چیز را به سود مالکین برگرداند. از این جا بود که مالکین به طور آشکار در برابر حکومت مصدق و به ویژه در برابر حزب توده ایران صف می بستند و با دربار متحد می شدند. خبرهایی که می رسید از تشکیل جلسات پنهانی ملاکین بزرگ و "هم قسم" شدن خوانین برای جلوگیری از "بلشویسم" حکایت می کرد. یکی از نشریات وابسته به عشایر می نوشت:

"سران ایلات بختیاری و قشقایی هم قسم شده اند که به طور موثری از شاهنشاه محبوب خویش پشتیبانی نمایند... و با راهنمایی شاهنشاه محبوب، کشور را از بلای بلشویکی نجات بخشند."^[13]

جدا شدن جناح راست جبهه ملی از مصدق و نزدیک شدن آن به دربار، زمینه مساعد تری برای نزدیکی حزب توده ایران و مصدق به وجود می آورد. حزب توده ایران همه اقدامات مصدق را علیه امپریالیسم انگلیس، علیه دربار و انواع توطئه گران تایید نموده و در عرصه اقتصاد ملی توصیه های سودمند و درستی می کرد. در این زمینه نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده ایران به دکتر مصدق نخست وزیر که روز ۲۳ مهر ماه ۱۳۳۱ در نغمه نو (بسوی آینده) منتشر شد شایان دقت است.

با این حال روند نزدیکی حزب توده ایران و مصدق با دشواری های فراوانی رو به رو بود. حوادثی پیش می آمد که این روند را کند می کرد. از جمله اول آبان ماه مصدق لایحه "امنیت اجتماعی" را با استفاده از اختیارات به تصویب رسانید که در آن زمان لبه تیز آن علیه زحمتکشان کشور و حزب توده ایران متوجه شد. در چهارم آبان ماه ۱۳۳۱ مبارزین توده ای با یک اقدام بسیار جسورانه و فداکارانه در روز جشن تولد شاه (۴ آبان) در امجدیه در حضور خود او به پا خاسته و شعارهای ضد سلطنت دادند که از طرف مامورین "انتظامی" به شدت مضروب و سپس طبق همین قانون امنیت اجتماعی به جزایر خلیج فارس تبعید شدند، در حالی که در همین زمان کودتاچیان دستگیر شده آزاد گردیده به مقامات حساس گمارده می شدند و به کسانی که تدارک سرنگونی مصدق را می دیدند امکان داده می شد به بهانه مختلف، کارخانه ها را به دست نظامیان اشغال کنند به طوری که در آغاز دی ماه "بسوی آینده" می نوشت:

"کلیه کارخانجات و موسسات که مرکز زبده ترین و فعال ترین نیروهای ضد استعماری است تحت تسلط نظامی هاست. راه آهن،^[14] دخانیات، سیلو، چیت سازی تهران و شهر ری و حتی بی سیم تبدیل به سرباز خانه شده اند."

این روزنامه تذکر می داد که "میلیتاریزاسیون کارخانجات" زمینه را برای یورش مجدد امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی فراهم می کند.

ولی گوش مصدق به این هشدارها بدهکار نبود. کارخانه ها آن قدر در اشغال ماندند که ۲۸ مرداد شد!

مجموعه این نوع حوادث مناسبات حزب توده ایران را با مصدق رو به سردی می برد ولی این خط اصلی که اگر مصدق از جانب نیروهای راست به خطر افتاد، باید مورد حمایت حزب قرار گیرد در حزب ما همچنان به جای خود باقی بود. مقدماتی که برای توطئه ضدملی در طول پائیز ۱۳۳۱ فراهم شده بود در آغاز زمستان ۱۳۳۱ محصول می داد. شیوه پیشنهادی ایدن که "مصدق را آسوده نگذاریم" با دقت تمام اجرا می شد. نمایندگان درباری و جناح راست جبهه ملی در مجلس و عوامل دربار و امپریالیسم در نیروهای مسلح و در میان عشایر لحظه ای آرام نمی گرفتند. اشتباهات و ناپیگیری های مصدق زمینه ای به دست می داد که خرابکاران با ماسک عوام فریبانه پیش آیند و نقاط ضعف مصدق را دستاویز قرار دهند.

مجلس شورای ملی کانون تشنج مداوم بود. با چنین مجلسی نمی شد کار کرد. لذا زمستان ۱۳۳۱ مصدق تقاضا کرد که اختیارات قانون گذاری او یک سال دیگر تمدید شود و این بدان معنا بود که مصدق می خواست یک سال دیگر مجلس را از کارهای اساسی کنار بگذارد. با وجود این که مصدق در گذشته از اختیارات خود به خوبی استفاده نکرده بود، واگذاری اختیارات به او به مراتب بهتر از آن بود که اختیار قانون گذاری به دست مجلس آلت دست دربار و جناح راست جبهه ملی بیفتد. جناح خرابکار و وابسته مجلس تمام نیروی خود را به کار برد تا شاید از تصویب اختیارات جلوگیری کند، ولی مصدق با تهدید به حوادثی نظیر سی ام تیر آنان را عقب راند و سرانجام اختیارات را به تصویب رسانید.

با علنی شدن اختلافات و آشکار شدن صف بندی ها، محافل امپریالیستی این امید را که می توانند با مصدق به زیان مردم ایران کنار بیایند تقریباً به طور قطع از دست دادند. سیر منطقی حوادث خواه نا خواه مصدق را به سوی روش های قاطع تر سوق می داد. او در آغاز پاییز به سفیر آمریکا صریحاً گفت: " ایرانی ها خر نیستند و دیگر نمی توان آن ها را با اظهارات دوستانه فریب داد." [15]

مصدق از آمریکا طلب می کرد که به جای "اظهارات فریبنده عملاً به ایران کمک کند. چیزی که با ماهیت امپریالیسم آمریکا تناقض داشت. هر چه دست آمریکایی ها در مقابل مصدق بازتر می شد آن ها با وقاحت و گستاخی بیشتری علیه او توطئه می کردند. تنها جایی که مصدق امکان دریافت کمک واقعی داشت اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی بودند که به طور مداوم آمادگی خود را اعلام می کردند و امکان خرید نفت ایران را مطرح می ساختند.

طی پاییز و زمستان ۱۳۳۱ بیش از ده بار ملاقات و مذاکره میان ایران و کشورهای سوسیالیستی در زمینه گسترش مناسبات، موفقیت های چشم گیری حاصل شد. ایران در آستانه [16] صورت گرفت، و به رغم پایداری جدی آمریکا و اولتیماتومی که داده بود [17] شکستن سد مقاومت آمریکا و فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی قرار گرفت.

اگر حوادثی را که در اواخر پائیز، اوایل زمستان ۱۳۳۱ در تهران گذشته با اظهارات کرمیت روزولت مقایسه کنیم یک بار دیگر با این حقیقت تلخ آشنا می شویم که سرخ توطئه ها در واشنگتن و لندن بوده و همان وقت که گروهی در مجلس به اصطلاح شورای ملی علیه مصدق گلو پاره می کردند و یا در مطبوعات به حزب توده ایران و به اصطلاح "کمونیسم بین المللی" می تاختند از آنجاها دستور می گرفتند و فعالیت خرابکارانه آن ها جای معینی را در نقشه های امپریالیستی پر می کرد. به گفته های روزولت توجه کنید:

"یک بار اواخر ۱۹۵۲ و یک بار اوایل ۱۹۵۳ {آخر پاییز و اول زمستان ۱۳۳۱} هیاتی از شرکت نفت انگلیس و ایران به واشنگتن آمد تا با ما مذاکره کند. هیات اول منحصرراً برای بحث درباره طرح عملیاتی بود بین سیا و رفقای بریتانیایی از جانب ما آن دلیس فقط مدت کوتاهی شرکت کرد...

در آغاز فوریه {بهمن} باز هم هیات انگلیسی به واشنگتن آمد... جلسه عملیاتی بود. دوشنبه سوم فوریه {۱۴ بهمن} ... همین جا بود که انگلیسی ها پیشنهاد کردند که من "فرمانده عملیات" باشم... به نظرم عاقلانه بود {!!}... بحث شد پیرامون نقشه ها و نیروها... افسران اکثراً" به شاه وفادار بودند و یا بی طرف... انگلیسی ها روی روحانیون حساب می کردند... از دانشگاهیان و مدارس به کلی ناامید بودیم...

... جان فوستر دالس {وزیر خارجه آمریکا} با فرماندهی من موافقت کرد... گفتیم که باید جانشین مصدق را تعیین کنیم... همکاران من گفته اند فضل الله زاهدی مناسب است... فوستر دالس و میدل اسمیت سکوت کردند. کوچران شروع به معرفی همکاران برجسته [18]ش در ایران کرد...

موقعی که این نقشه ها در واشنگتن کشیده می شد و در بررسی و اجرای آن ها نه فقط جاسوسان حرفه ای سازمان جاسوسی مرکزی آمریکا و انتلیجنس سرویس انگلستان بلکه عالی ترین مقامات رسمی دولتی آمریکا و انگلیس شرکت می کردند، دیپلماسی آمریکا در تهران مشغول بازی بود و پیشنهادهایی برای حل درست مساله نفت!! به مصدق می داد.

ما در این باره بعدها باز هم سخن خواهیم گفت، اما توجه خواننده را به خصوص به شرکت مستقیم وزرای خارجه و سایر مقامات عالی انگلیسی و آمریکایی در طرح نقشه های توطئه گرانه و اجرای آن ها جلب می کنیم تا معلوم شود که کودتای ۲۸ مرداد فقط کار سیا آن طور که مشهور شده نیست. دست پخت چرچیل، آیزنهاورها، ایدن ها، دالس ها و سایر مقامات عالی دولت های امپریالیستی است که در لحظات حساس به خاطر منافع انحصارات امپریالیستی که ارباب واقعی آن ها هستند تا حد یک جاسوس خبرچین تنزل می کنند. ما نمونه های مشخص آن را نشان خواهیم داد.

باری سفیر توطئه گر آمریکا، لوی هندرسن روز سوم دی ماه از سفر یک ماه خود به آمریکا بازگشت. او در این مدت با صاحبان جدید کاخ سفید آیزنهاور و دالس تماس گرفته و نظر قاطع آن ها را دایر بر این که با مصدق نمی توان کنار آمد با خود آورده بود. به طوری که بعدها معلوم شد این پیشنهاد در عین حال که نسبت به پیشنهاد های پیشین کمی بهتر بود زیر عنوان پرداخت غرامت، حقانیت امتیاز داری و قرارداد ۱۹۳۳ را به رسمیت می شناخت و از ایران می خواست که تا پایان مدت امتیاز "عدم النفع" به شرکت غاصب بپردازد که به قول مصدق به معنای آن بود که ایران تمام درآمد نفت را بابت غرامت به انگلستان بدهد. مذاکرات هندرسن و مصدق در دی و بهمن چندین بار تکرار شد و در میان اطرافیان مصدق هنوز این امید وجود داشت: "اگر پرزیدنت آیزنهاور و مشاورینش تهدید کمونیسم را برای ایران خطرناک بدانند حتی ممکن است پیشنهادهای بهتری نیز [19] بدهند."

غافل از این که بازی با "خطر کمونیسم" مدت ها است که دیگر اثر خود را از دست داده و هندرسن و سایر جاسوسان آمریکایی انگلیسی در همین زمان مشغول تدارک کودتای تازه ای هستند.

از هفته اول بهمن حوادث به سرعت پیش رفت، خبر رسید که امرای ارتش مشغول توطئه اند. مصدق ۱۳۶ نفر از آنان را و برای رسیدن به توافق ۸ بهمن ماه با آیت الله کاشانی ملاقات کرد و آشتی نمود که مناسفانه عمیق و پردوام نبود. [20] باز نشسته کرد ۲۲ بهمن ماه نامه دبیر دوم سابق سفارت آمریکا در تهران به دیویس چاپلنز وزارت خارجه آن کشور، در روزنامه ها درج شد که در آن توصیه می کرد:

"دولت آمریکا با تشکیل دولتی طرفدار غرب در جنوب ایران موافقت نموده و در صورت لزوم در آن منطقه قوای نظامی پیاده [21] کند."

سفارت آمریکا در تهران توضیح می داد که این نامه "مهم نیست" ولی دو روز پس از انتشار آن خبر رسید که ایل بختیاری با همان روز خیر دیگری رسید که مرزهای [22] قوای ارتش به زد و خورد پرداخته و ابوالقاسم بختیاری با قوای دولتی درافتاده است. [23] ایران و عراق نا آرام است و "دزدان عراقی" در مرزها اغتشاش می کنند.

اطلاعات انکارناپذیر حاکی از آن بود که این توطئه ها از کانال دربار هدایت می شود. مصدق در ملاقات هایش با شاه توضیح می داد که اگر این وضع ادامه یابد مجبور است حقایق را به مردم بگوید. صحبت از مراجعه به مردم از طرف مصدق به مطبوعات راه می یافت.

"باختر امروز" نوشت:

[24] "مردم از حکومت مصدق انتظار دارند موانع اصلاحات و کانون های تحریک را رسوا سازد."

"بایستی عامه ملت نظر خود را درباره وضع موجود کشور ابراز نمایند روشی پیش گرفته خواهد شد که این مقصود را در [25] بر خواهد داشت."

دخالت امپریالیسم آمریکا، شاه و زاهدی در توطئه بختیاری ها و تدارک کودتا در تهران روشن تر از آفتاب بود. مقادیر قابل ملاحظه ای اسلحه و مهمات توسط افسران درباری از واحدهای نظامی به سرقت می رفت و برای شورشیان بختیاری فرستاده می شد. دست زاهدی آشکار بود. مصدق سرانجام گامی قاطع برداشت. زاهدی را دستگیر کرد (ششم اسفندماه).

شادروان حسین فاطمی اصرار می کرد که این قاطعیت بیشتر شود و می نوشت:

"اکنون وقت آن است که دکتر مصدق در روش مسالمت آمیز خود تجدید نظر کلی نماید و برای حفظ افتخارات و شرافت ملی ما [26] از گزند این توطئه های خائنانانه هر جا دست اجنبی را دید، از آستین هر کس که بیرون آمده باشد آن دست را بلافاصله قطع کند." این ندا همان ندای حزب توده ایران بود که از دو سال پیش مصدق را به قاطعیت دعوت می کرد. پیدایش این ندا در "باختر امروز" زمینه آن اتحادی را فراهم می کرد که باید میان حزب ما و سایر مبارزین راستین نهضت ضد امپریالیستی ایران وجود داشته باشد. با این حال اقدامات مصدق برای جلوگیری از کودتا کافی نبود. ظاهراً "مقامات انتظامی اطلاعات کافی به او نداده بودند. مقدمات کودتا به خوبی از چشم دولت و نیروهای ملی پنهان شده بود. در نتیجه مصدق فقط پس از آغاز توطئه از عمق آن با خبر شد و می توان گفت که

بر اثر تصادف و با کمک یک افسر توده ای از دست کودتاچیان رست.

پیام مصدق به ترومن، مورخ ۳۰ خرداد ماه ۱۳۳۰، روزنامه کیهان، همان تاریخ [۱]

پیام مصدق به ترومن و چرچیل، روزنامه کیهان، ۵ مهرماه ۱۳۳۱ [۲]

دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان زرهی، تدوین حسن صدرا انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، صفحات ۵۴ و ۱۱ تکیه از ما [۳]

خواندنیها، ۲۹ مهرماه ۱۳۳۱، تکیه از ما است [۴]

کرمیت، روزولت، کتاب یاد شده، صفحات ۱۰۶-۱۱۰ [۵]

خاطرات ایدن، چاپ یاد شده، صفحه ۲۹۶ [۶]

روش خلق به جای بسوی آینده، ۲۵ شهریور ماه ۱۳۳۱ [۷]

روزنامه خبر، نقل از خواندنیها، ۲۷ آبان ماه ۱۳۳۱ [۸]

روزنامه مرد آسیا، نقل از خواندنیها، ۱۴ آذرماه ۱۳۳۱ [۹]

وحدت آسیا به جای بسوی آینده ۶ مهرماه ۱۳۳۱ [۱۰]

همان روزنامه ۳۰ شهریورماه ۱۳۳۱ [۱۱]

. بسوی آینده، ۱۷ مهرماه ۱۳۳۱ [۱۲]

شیر شوق، نقل از خواندنیها، ۴ آذر ماه ۱۳۳۱ [۱۳]

بسوی آینده، ۱ دی ماه ۱۳۳۱ [۱۴]

خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشر اندیشه، صفحه ۲۹۵ [۱۵]

همین کتاب به صفحه ۱۷۹ مراجعه کنید [۱۶]

در بهمن ماه همین سال ۱۳۳۱ مدت قرار داد شیلات به پایان رسید. محافل خرابکار می خواستند از این موضوع هم دست آویزی برای جنجال ضد کمونیستی و ایجاد محیط ضرور برای کودتا بسازند. اما اتحاد شوروی طبق روش اصولی خود وقتی طرف ایران حاضر به ادامه قرارداد نبود فوراً "آمدگی خود را برای خاتمه قرارداد و تسویه حساب اعلام کرد و این دست آویز را از دست دشمنان گرفت. ولی محافل ضد کمونیستی و عمال امپریالیسم هنوز هم که هنوز است از شیلات شمال به عنوان چیزی شبیه نفت

جنوب سخن می گویند و مصدق را به نام این که گویا شیلات را هم ملی کرده به دروغ می ستایند. اگر چه این موضوع وارد بحث اصلی ما نیست در حاشیه توضیح کوتاهی می دهیم :

شرکت شیلات با همکاری ایران و شوروی در سال ۱۳۰۶ تشکیل شد و از ۱۱ بهمن ماه شروع به کار کرد. این شرکت یک موسسه تولیدی کوچک و صرفاً اقتصادی بود که چه از نظر وسعت قدرت و چه از نظر ماهیت ربطی به انحصار امپریالیستی نفت جنوب نداشت. جمع کل سرمایه شیلات اعم از نقد و منقول و غیر منقول نزدیک ۹ میلیون تومان بود. با در آمد سالانه متوسطی در حدود ۷۰۰ هزار تومان که ۵/۵٪ آن (متوسط سالانه حدود ۴۰۰ هزار تومان) سهم ایران می شد و ۵/۴۲٪ (متوسط سالانه کم تر از ۳۰۰ هزار تومان) سهم شوروی. (شیلات برخی سال ها ضرر می داد).

به عبارت دیگر در آمد شرکت نفت جنوب در سال ملی شدن دوهزار برابر در آمد شیلات بود (که فقط ۸٪ به ایران پرداخت می شد) .

به علاوه شیلات بر خلاف شرکت نفت جنوب ثروت ملی ایران را غارت نمی کرد، آن را حفظ می نمود و افزایش می داد. اگر این شرکت و همکاری صمیمانه متخصصین شوروی نبود و نظم علمی و فنی در صید ماهی ایجاد نمی شد بدون شک نسل ماهی در سواحل شمال ایران برافتاده بود.

همکاری ایران و شوروی در این زمینه آنقدر سودمند بود که پس از پایان مدت قرارداد هم از همان زمان مصدق، همکاری طرفین به اشکال دیگر ادامه یافت.

شیلات ملی نشد. مدت عادی قراردادش پایان یافت.

اما مهم ترین در واقع تنها مطلب اساسی و ماهوی تفاوت ماهیت این دو موسسه است که یکی کاملاً اقتصادی و براساس همکاری و برابر حقوق می باشد و دیگری براساس اصول استعماری که استقلال ایران را بریاد می دهد.

شیلات هرگز در امور داخلی ایران دخالت نمی کرد (حتی صحبت از آن خنده دار است) ولی کمپانی نفت جنوب سلسله سلطنتی می آورد، مجلس تشکیل می داد، سیاست داخلی و خارجی برای ایران تعیین می کرد و در زمان مصدق آنقدر توطئه کرد که این حکومت ملی را سرنگون ساخت.^[۱۷]

کرمیت روزولت، اثر یاد شده، صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۴^[۱۸]

. باختر امروز، ۷ بهمن ماه ۱۳۳۱^[۱۹]

. باختر امروز، ۱۱ بهمن ماه ۱۳۳۱^[۲۰]

. باختر امروز، ۲۲ بهمن ماه ۱۳۳۱. {متن نامه در نیویورک تایمز چاپ شد و در مطبوعات ایران انعکاس یافت}^[۲۱]

. باختر امروز، ۲۵ بهمن ماه ۱۳۳۱^[۲۲]

همان جا^[۲۳]

. باختر امروز، ۲ اسفند ماه ۱۳۳۱^[۲۴]

. باختر امروز، ۶ اسفند ماه ۱۳۳۱^[۲۵]

. باختر امروز، ۷ اسفند ماه ۱۳۳۱^[۲۶]

نهم اسفند

عبرت های بیت رهبری از ناکامی های شاه

۸. توطئه نهم اسفند

جریان واقعه از این قرار بود که شاه در مقابل مصدق از دخالت های علنی و توطئه گری دربار در امور دولت، ظاهرًا گامی عقب نشست و قول داد که برای مدتی به خارج از کشور سفر کند تا در این مدت دولت با فراغ بال بتواند به اداره امور بپردازد. مقدمات سفر نیز فراهم شد. اما در واقع شاه قصد رفتن نداشت. او با این روش خود مصدق را خام می کرد تا به دام اندازد. شاه در پیوند با سایر محافل کودتاجی و سایللی فراهم کرد که در روز سفر شاهانه مشتی اوباش به بهانه مخالفت با این سفر بر سر مصدق بریزند و او را از میان ببرند. این توطئه با دقت تمام انجام شد و فقط یک مو از موفقیت فاصله داشت. مصدق واقعه را به شرح زیر بیان می کند:

"به شاه پیغام دادم که خیال دارم رفراندومی بکنم. شاه آقایان علا و حشمت الدوله والاتبار را فرستادند. من هم سه نفر از نمایندگان دولت خود را تعیین کردم که به عنوان شاهد حضور داشته باشند. به شاهد شاه گفتم تصمیم دارم رفراندومی بکنم و مردم را از جریانات کشور مستحضر نمایم. به مردم بگویم که والا حضرت اشرف پهلوی وقتی این جا بودند چه کارهایی در حق من کردند و علیاحضرت ملکه مادر چه مواعی سر کارهای من تراشیدند. همچنین قضایای بختیاری را می گویم. بعداً" اعلیحضرت همایونی اظهار تمایل به مسافرت کردند. من حضور شاه شرفیاب شدم. قرار شد صبح روز پنجشنبه حرکت کنند. بعد پیغام دادند که روز شنبه حرکت می کنند. قرار صبح زود بود. بعد به ساعت ۱۰ مبدل شد. برای انجام مسافرت ده هزار دلار آماده کردم: ۹ هزار دلار حواله بانک های خارجی و هزار دلار نقد. این پول را به آقای علا دادم. دستور صادر کردم پاسپورت های مسافرت را بیاورند پیش خودم. من با دست خودم عکس ها را به پاسپورت ها چسباندم و مهر کردم. به دربار فرستادم.

[1] دستور داده بودم که نیروهای انتظامی مسیر ایشان را تقویت کنند و نگذارند کسی در منزل شاه یا منزل من جمع شود. در ظاهر تاکید خود شاه بر این بود هیچ کس از جریان با خبر نشود. علا از جانب شاه از نمایندگانی که به عنوان شاهد حضور داشته و از جریان با خبر بودند قول شرف گرفته بود که به کسی نگویند. ولی از پشت سر و در خفا به کسانی که نمی بایست خبر داشته باشند خبر داده شد و تعداد زیادی از اوباش و چاقوگشان اجیر شدند تا صبح شنبه در محل حاضر باشند. روزنامه کیهان جریان وقایع را به شرح زیر نوشت:

"مقارن ساعت ۱۱ صبح... خبر مسافرت شاهنشاه و شایعه استعفای ایشان به روسای اصناف رسید. بلافاصله خواستند بازار را تعطیل کنند. تا نزدیک ظهر کلیه دکاکین تعطیل شد. به منزل آیت الله بهبهانی رفتند و از ایشان خواستند به دربار بروند و مانع حرکت شاهنشاه بشوند.

... عده ای با صدای بلند گریه می کردند. آیت الله را به روی دست از اطاق خارج کردند... عده ای در بازار فریاد می زدند بجنید مملکت از دست رفت... در نزدیکی کاخ مرمر زنان تظاهرات می کردند و خطاب به سربازان و مردم می گفتند: "غیرت کجاست! حمیت کجاست؟ مملکت از دست رفت."

یکی از متظاهرين که لباس سیویل داشت وقتی مامورین انتظامی جلوی او را گرفتند سردوشی هایش را بیرون آورد و گفت: [2] هموطن مرا نمی شناسی. من افسرم. وطن از دست رفت.

نقشه کودتاچیان این بود که مصدق را در دربار به دام اندازند و دستگیر کرده یا از میان ببرند. در این لحظه حساس یکی از افسران توده ای به کمک مصدق شتافت. سرگرد خیرخواه افسر توده ای گارد جاویدان که نمی توانست (از ترس خود مصدق) خود را معرفی کند به طور غیرمستقیم مصدق را نجات داد. خیرخواه در خاطراتش پیرامون این روز می نویسد:

"پس از ورود مصدق به کاخ سلطنتی، تعدادی از امرا و افسران بازنشسته از قبیل امیر احمدی، شاه بختی، عزیز امیررحیمی، خسروانی و... بتدریج در خیابان پاستور گرد آمدند. حدود ۶۰ نفر از اعضای حزب آریا نیز به سرپرستی سپهر جمع شدند، ملکه اعتضادی به جمع آن ها پیوست... در نرده ای کاخ بسته شد... خبر رسید که می خواهند هنگام خروج به مصدق حمله کنند. به دنبال راه حل می گشتم به آقای پیرنیا رئیس تشریفات دربار که به مصدق احترامی نشان می داد مراجعه کردم. خطر را متذکر شدم و پیشنهاد کردم که دکتر مصدق از کاخ اختصاصی به کاخ شمس پهلوی که در شمال آن واقع بود رفته از آنجا به منزلش برود. پیشنهاد قبول شد. پیرنیا و من و اصغرامیرصادقی (راننده مخصوص شاه) دکتر مصدق را تا درب اصلی کاخ شمس مشایعت کردیم." [3]

وقتی مصدق از چنین راهی نجات داده شد اوباش و افسران کودتاچی به منزلش ریختند در آهنگی منزل را شکستند، تا جایی که مصدق مجبور شد به همراه دکتر حسین فاطمی (زنده یاد همواره در مواقع سخت تکیه گاه مصدق بود) با نردبان به خانه همسایه فرار کند و از آن جا خود را به ستاد ارتش برساند. اما کودتاچیان تا دیر وقت شب در خیابان ها حاکم بودند. "باختر امروز" در این باره می نویسد:

"قوای انتظامی به وسیله سرنیزه و قنداق تفنگ به مردم حمله می کردند و عکس های مصدق را پاره می نمودند... ظهر سرتاسر میدان بهارستان را نیروی ارتش سربازان اشغال نمودند. .. افسران بازنشسته با لباس ارتشی آمده و سربازان را تحریک می کردند... پس از حمله به منزل مصدق و تظاهر عده ای اوباش... دستجات متظاهر که به منزل مصدق حمله کرده بودند به خیابان های شهر روی آورده و با چوب و چماق به مغازه های سر راه حمله می کردند. اکثر خیابان های یوسف آباد و اسلامبول و لاله زار و شاه آباد بسته و صاحبان آن ها در مقابل مغازه های خود ناظر بر اوضاع بودند. هر جا به طرفداری از مصدق تظاهری می شد مامورین انتظامی و افسران بازنشسته می گفتند بزنید! بکشید.

نیروهای انتظامی، "آوارگان"، "افسران بازنشسته"، "باشگاه تاج" تظاهرات می کردند و از در و دیوار مجلس بالا می رفتند. [4] در خیابان ها صدای افسران شنیده می شد که رادیو را بگیرید... مهم است."

چند سال بعد عمیدی نوری از موسسین جبهه ملی که به دشمن پیوسته بود و معاون سیاسی سرلشکر زاهدی شد ضمن خاطرات خود نوشت:

[5] "اگر در نهم اسفند مردم رادیو را تصرف می کردند کار به ۲۸ مرداد نمی رسید و همان روز موضوع خاتمه می یافت." در این گفته حقیقتی نهفته است. نیروهای مسلح تا آن حد خارج از اختیار نخست وزیر بودند که حتی نمی خواستند جلو مهاجمین به منزل او را که قصد کشتنش را داشتند بگیرند. مصدق مجبور شد دستور کتبی صادر کند و به عنوان وزیر دفاع ملی حکم کند که در مقابل مهاجمین ایستادگی شود. اگر رادیو تصرف می شد و از آنجا صدای شاه، زاهدی و امثال آن ها بر می آمد به احتمال قریب به یقین حکومت مصدق سرنگون شده بود.

روزنامه کیهان، اسفند ماه ۱۳۳۱^[۱]

. روزنامه کیهان، ۹ اسفند ماه ۱۳۳۱^[۲]

از خاطرات منتشر نشده سرگرد خیرخواه^[۳]

باختر امروز، ۱۰ اسفندماه ۱۳۳۱^[۴]

روزنامه كيهان، اطلاعات، ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۳، خاطرات عميدي نوري^[۱]

نقش آفرینی دو آیت الله، تا ۲۸ مرداد

کودتای ۹ اسفند

شاه از شکست آموخت مصدق باز هم درس نگرفت

۹. نتایج توطئه نهم اسفند

توطئه نهم اسفند هم از نظر تکنیک کودتا و هم از نظر تناسب نیروهای اجتماعی سیاسی قابل توجه بود. از نظر تکنیک و فن کودتا، نهم اسفند تمرین عمومی ۲۸ مرداد است. در این توطئه همه عناصر و اجزای کودتای ۲۸ مرداد را می توان دید. در اینجا "خط" کریمیت روزولت "فرمانده عملیات" به خوبی خوانده می شود. او در نهم اسفند از همان اجزا و نهم اسفند هم کار کودتا در آغاز به دست مشتکی اوباش سپرده شد و نیروهای نظامی پشت عناصری استفاده کرد که در ۲۸ مرداد. در آن حرکت می کردند. اوباش تجهیز شده و متشکل، به اتکای نیروی نظامی، شهر غافل گیر و غیرمتشکل و حاج و واج را قرق سر کردند، محیط وحشت آفریدند و از گجی و سردرگمی که بر اثر سیاست های ناروشن دولت و خیانت های دوستان نیمه راه جنبش فراهم شده بود برای به دست گرفتن کنترل اوضاع استفاده کردند.

مصدق نه فقط به کشور، حتی به تهران هم مسلط نبود. هیچ سازمان متشکل حزبی و دولتی که در هر لحظه خطر به آن مراجعه کند نداشت. احزاب وابسته به جبهه ملی در حال فرو پاشیدن بودند و نیرویی نداشتند و از نظر سیاسی نیز فلج بوده، پس از این همه سال همکاری با سیاست آمریکا وقتی لحظه مخالفت با آن فرا می رسید نمی دانستند چه باید کرد. مقامات دولتی هم که در لحظات حساس از کنترل دولت مصدق خارج بوده و گوش به دربار و سفارت آمریکا داشتند. نیروی متشکل مدافع دولت می توانست حزب توده ایران و سندیکاهای کارگری باشند که مصدق رابطه خوبی با آن ها نداشت و برای اثبات این که جلو "خطر کمونیسم" را گرفته است از مراجعه به آن ها امتناع می ورزیده و ادامه فعالیت آن ها را فقط در چارچوب معینی مجاز می دانست. حزب توده ایران هنوز غیرقانونی بود. مسئولین مرکزی حزب در حال اختفا زندگی می کردند و همیشه در خطر بازداشت بودند. روزنامه هایی که به جای بسوی آینده و بعنوان ناشر افکار حزب منتشر می شدند یکی پس از دیگری از طرف حکومت نظامی توقیف می شدند و مامورین فرمانداری نظامی و پلیس هر جا دستشان می رسید فعالین حزب را به زندان می افکندند.

از نظر تناسب نیروهای طبقاتی نیز نهم اسفند حکایت از پیدایش مرحله جدیدی می کرد و آن این که در این روز بازار تهران هم دیگر به طور در بست مدافع مصدق نبود. بازار مدتی بلا تکلیف ماند که حرف مصدق را بپذیرد و یا حرف کاشانی و بهبهانی را!

"باختر امروز" وضع بازار را در فردای نهم اسفند به شرح زیر توصیف می کند:

"بازار تهران وضع متشنجی داشت و مردم همه در یک حالت انتظار آمیخته با اضطراب به سر می بردند. مقارن ساعت ۱۰ قسمتی از بازار بسته شد. شایع شد که سران اصناف برای اتخاذ تصمیم ساعت سه بعد از ظهر جلسه ای تشکیل خواهند داد و اعلامیه ای مبنی بر پشتیبانی از دولت مصدق خواهند داد.

چون اصناف و تجار تصمیمی نگرفته بودند دائما تلفنی از باختر امروز جویای نظر مجلس و دولت بودند. می گفتند به ما خبر

قطعاً بدهید تا تکلیف خود را فهمیده برای پشتیبانی از مصدق دست به مبارزه بزنیم."

یکی از ویژگی های مهم توطئه نهم اسفند که تناسب نیروهای سیاسی را بیان می کرد به میان آمدن علنی پای برخی از رهبران مذهبی به سود شاه بود. چنان که می دانیم آیت الله کاشانی در سی ام تیر ۱۳۳۱ در صف مقابل قوام السلطنه قرار گرفت و نقش

قاطعي در دفاع از مصدق ایفا کرد. در ماه های بعد نیز با وجود مخالفت با مصدق از شرکت در توطئه های ضد او خودداری می کرد. اما اینک توطئه گران موفق شده بودند پای آیت الله کاشانی و به ویژه بهبهانی را علنا به میان بکشند و خود را به جناح مذهبی متکی نشان دهند. در روز نهم اسفند بهبهانی در جلو کاخ مرمر روی دست کودتاچیان سخنرانی می کرد و آیت الله کاشانی در این یک روز سه نامه و اعلامیه در ارتباط با توطئه منتشر کرد. دو نامه و اعلامیه در دفاع آشکار از شاه و به قصد جلوگیری از سفر وی بود و مردم را به تظاهرات به سود شاه دعوت می کرد.

در یکی از نامه ها آیت الله کاشانی می نوشت:

"مردم! برادران دینی! هموطنان!

با تقدیر از احساسات میهن دوستی مردم از همه خواهانم که با نمایندگان مجلس و علما و روحانیون و سایر طبقات همکاری نموده و متقفا درخواست تجدید نظر در تصمیم اعلیحضرت ... که منتهی به آشفته گی این کشور و باعث ندامت می شود بالاتفاق جلوگیری نمایند.

[2] سیدابوالقاسم کاشانی "

تنها دیروقت روز نهم اسفند، زمانی که دیگر مصدق از منزل فرار کرده و کودتا شکست خورده بود ولی او باش هم چنان منزل او را غارت می کردند آیت الله کاشانی حاضر شد نماینده ای پیش آنان بفرستد و دستور دهد که دست از ادامه غارت بردارند. آیت الله کاشانی نوشته بود:

"برادران عزیز مسموع شد عده ای به در خانه جناب آقای دکتر مصدق حمله نموده اند. خواهشمندم متفرق شوید و از تعرض خودداری نمایند. جناب آقای موسوی را برای ابلاغ این مطلب فرستادم.

[3] سیدابوالقاسم کاشانی "

ولی باید توجه داشت که جدایی آیت الله کاشانی از مصدق به معنای جدایی همه روحانیت از نهضت ملی ایران نبود. بسیاری از روحانیون مبارز تا پایان نهضت ماندند. از جمله آقایان انگجی، میلانی، زنجانی و دیگران که در مجلس بودند و تا آخر عهد خود را نشکستند.

یکی از مهم ترین نتایج توطئه نهم اسفند نزدیک کردن مجدد حزب توده ایران به مصدق بود. حزب توده ایران به رغم سردی مناسبات که پیش می آمد هربار که وضع مصدق متزلزل می شد به دفاع از او برمی خاست. در نهم اسفند نیز، زمانی که خبر توطئه در شهر پیچید مبارزین توده ای در زیر ضربات "مامورین انتظامی" به خیابان ها آمدند و به سود مصدق و علیه دربار به تظاهر پرداختند.

"روزنامه کیهان" درباره تظاهرات توده ای ها و رفتار مامورین انتظامی با آنان از جمله نوشته بود:

"عناصر افراطی چپ {!!} در میدان توپخانه جمع شدند... جمعیت زیادی گرد آمد... مامورین انتظامی دخالت کردند... هرکس از آن ها که به دست می آمد از طرف پاسبان ها و جمعی که

نزدیک ایشان بود {یعنی کودتاچیان} شدیداً" مضروب شدند به طوری که خون از سر و روی آنان جاری گردید...{

عمال امپریالیسم و دربار، واقعا" به توده ای ها رحم نمی کردند. دفاع آن ها از مصدق با شدیدترین و خشن ترین حملات پاسخ داده می شد. با این حال توده ای ها در حالی که خون از سر و رویشان می ریخت از مصدق دفاع می کردند.

نهم اسفند نقطه عطف قطعی شد در مناسبات حزب توده ایران و مصدق.

از آن پس حزب توده ایران با وجود روش بی نهایت ناجوانمردانه سازمان های هوادار جبهه ملی، قاطع تر از همیشه در کنار مصدق قرار گرفت.

نهم اسفند امکانات وسیعی را که برای پیروزی کودتا در شهرستان ها وجود دارد نشان داد. در واقع در آن روز همه شهرستان ها عملا در دست کودتاچیان بود و اگر صدای رادیوی تهران در می آمد که مصدق سرنگون شد، کار شهرستان ها تمام بود. شهرستان ها تازه دو روز بعد به حرکت در آمدند.

مصدق طی دو سال حکومت خود نتوانسته بود پایه های قدرت دربار و ملاکین را در شهرستان ها متزلزل کند و برای ابراز اراده توده مردم روزنی بگشاید.

آخرین نکته ای که درباره نهم اسفند باید گفت این است که این توطئه به رابطه دربار و مصدق، و آمریکا و مصدق به شدت لطمه زد. مصدق از آن پس در برابر شاه آشکارتر از گذشته ایستاد، و در مورد آمریکا، با آن که هنوز امیدهایی داشت در برابر کسانی نظیر هندرسین سفیر وقت آمریکا جبهه گرفت. خود هندرسین به برخی از نزدیکانش گفته بود:

[4] "ممکن است در هر لحظه دولت ایران از آمریکا تقاضای احضار او را بکند."

این مطلب را سال ها بعد آیدن نیز در خاطراتش از قول آیزنهاور بیان داشت و نوشت:

"رئیس جمهور گفت که بر سر مداخلات هندرسین بر سر هواداری از شاه موقعیت او نزد مصدق بسیار ضعیف شده است و امکان

[5] قطعی دارد که گذرنامه اش را به دستش بدهند و روانه اش کنند."

متاسفانه این اتفاق نیفتاد. مصدق جرات نکرد که این چنین قاطع عمل کند. سفیر توطئه گر آمریکا و همه عمال جاسوسی آن کشور در ایران ماندند و سرانجام حکومت ملی او را سرنگون کردند.

۱۰. از نهم اسفند سال ۱۳۳۱ تا ۲۵ مرداد ۱۳۳۲

شکست توطئه نهم اسفند به هیچ وجه به معنای پیروزی نهایی نهضت ملی ایران نبود بلکه آغاز مرحله قطعی نبرد رویاروی نهضت ملی ایران با امپریالیسم و عمال آن بود. در نهم اسفند پرده های ملاحظه و تعارف دریده شد. جایی برای آشتی نماند. به دستور مصدق عده زیادی از امرای توطئه گر ارتش و سران اوباش توقیف شدند. با سخنرانی افشاگرانه مصدق مساله دربار و دخالت های ناروایش به سود امپریالیسم انگلیس در میان توده مردم مطرح گشت. با آن که مصدق اسم آمریکا را نمی برد نفرت نسبت به امپریالیسم آمریکا اوج می گرفت. ۲۹ فروردین ماه ۱۳۳۲ در شیراز مردم به اداره اصل چهار ترومن هجوم برده آن را در هم کوبیدند. در تظاهرات ضدآمریکایی که رفته رفته اوج می گرفت حوادث شیراز نقطه عطفی بود و نشان می داد که چهره کریه آمریکایی جنایت کار برای بخشی از هواداران مصدق نیز شناخته می شود و مبارزه ضد آمریکایی که حزب توده ایران چند سال متوالی به تنهایی آن را پیش می برد به سایر نیروهای ملی نیز سرایت می کند.

مصدق در همان شبی که توطئه شکست از مجلس خواست که تکلیف کار را یک سره کند:

یا او حکومت می کند یا شاه.

این مساله اگر در آن لحظه بحرانی که توطئه شکسته و مردم به شدت علیه دربار خشمگین بودند حل می شد، تردیدی نبود که کار به زیان دربار خاتمه می یافت.

متولیان مجلس پا درمیانی کرده پیشنهاد کردند که کمیسیونی به اختلاف شاه و مصدق رسیدگی کند. این کمیسیون از ۸ نفر تشکیل شد که امثال بقایی و مکی نیز عضو آن بودند و برای این که فعلا مصدق را راضی کرده حل مساله را به تعویق اندازند بخشی از خواست های مصدق را علی الحساب پذیرفتند. در این کمیسیون اصول مورد اختلاف قانون اساسی که به علت دو پهلو بودن هم به سود سلطنت مطلقه و هم به سود مشروطه تعبیرپذیر بود و در حکومت پهلوی همواره به سود سلطنت مطلقه تعبیر شده بود بررسی شد و طرحی متضمن تغییر این اصول به سود مشروطه تهیه شد که اگر به تصویب مجلس می رسید و در عمل اجرا می شد شعار مصدق که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت اجرا می گردید.

اما دربار و امپریالیست های حامی آن قصد آن نداشتند که بر چنین چیزی تن در دهند. سلطه امپریالیسم در ایران تنها به دست حکومت دیکتاتوری وابسته مقدر می شد. عمال امپریالیسم و ارتجاع در مجلس از تصویب طرح جلوگیری کردند. حتی عده ای از کسانی که طرح را خود تدوین و امضا کرده بودند حاضر نشدند که از تصویب بگذرد.

مبارزه ضد درباری که در روزهای پس از نهم اسفند به کوچه و خیابان کشیده شده بود، پس از تدوین این طرح و وعده تصویب آن از طرف اطرافیان مصدق به مجلس کشانیده شد.

خود مصدق و سازمان های وابسته به جبهه ملی اعلامیه دادند که مردم دست از تظاهرات بردارند. حزب توده ایران که بازی های درباریان را باور نمی کرد از طرف هواداران مصدق مورد شدیدترین هجوم ها قرار می گرفت. تظاهرات ضد شاه از طرف "ملیون" سرکوب می شد. "باختر امروز" در شماره ۱۳ اسفند ماه ادعا می کرد:

"مبارزات ضد درباری عناصر افراطی مورد حمایت مردم نیست. زیرا هدف آن ها مخالفت با نهضتی است که به هیچ وجه با مبانی مشروطه مغایرت ندارد.

انتظار این که مردم این عناصر را در مبارزه ضد سلطنتی تقویت کنند مادام که هدف مبارزه ساقط کردن رژیم مشروطه باشد بی [۶]مورد است."

بر اساس مذاکرات پشت پرده و در برابر وعده حل مسایل، مصدق عده زیادی از سران توطئه و از جمله سرلشکر زاهدی را از توقیف آزاد کرد و امکان داد که محافل توطئه گر اغتنام فرصت کرده و با کشاندن بحث و جدل به جلسات مجلس و با دست زدن به انواع بازی های پارلمانی وقت بگذرانند. اقلیت هوادار دربار در مجلس از شرکت در جلسات خودداری می کرد و هربار که جلسه علنی تشکیل می شد با یک تحریک کار را به زد و خورد کشانده مجلس را تعطیل می کرد.

باختر امروز، ۱۰ اسفندماه ۱۳۳۱^{۱۱}

روزنامه کیهان، ۹ اسفند ماه ۱۳۳۱^{۱۲}

روزنامه کیهان، ۹ اسفند ماه ۱۳۳۱ بعدها که فهرست حمله کنندگان به منزل مصدق منتشر شد اسامی افراد زیرین در آن فهرست دیده می شد:

"شعبان جعفری (بی مخ)، طیب حاج رضایی، احمد عشقی، مسحن محرر، سرهنگ نقدی، سرگرد خسروانی و ... "مراجعه کنید

به روزنامه اطلاعات ، ۱۰ مرداد ماه ۱۳۳۲^{۱۳}

نیوزویک، نقل از خواندنیها، ۱۹ اسفندماه ۱۳۳۱^{۱۴}

خاطرات ایدن، چاپ یاد شده ، صفحه ۲۹۹^{۱۵}

باختر امروز، ۱۳ اسفند ماه ۱۳۳۱^{۱۶}

بازی بزرگ لحظه به لحظه تا فردای کودتا

تکلیف طرح کمیسیون هشت نفری یعنی تکلیف مناسبات دربار و دولت معلق مانده بود. لازم بود امر مبارزه از صحنه مجلس بیرون کشیده شود و با کمک مردم برای عقب راندن دربار اقدامی به عمل آید. در این باره حزب توده ایران پیش قدم شد و طی اعلامیه ای که از سوی "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" منتشر شده بود از همه احزاب و سازمان ها خواست که در یک اجتماع بزرگ شرکت کنند. عین دعوت نامه را از نظر اهمیتی که در روشن کردن مناسبات سیاسی آن روز دارد در زیر می آوریم:

دعوت عام

از تمام مردم ضداستعمار تهران

جمعیت ملی مبارزه با استعمار از کلیه احزاب، دسته ها، سازمان ها و مردم ضد استعمار تهران از کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه وران، کسبه و سرمایه داران ملی دعوت می نماید که روز سه شنبه ۲۵ فروردین ماه ساعت ۱۱ صبح در میدان بهارستان برای تحقق شعارهای زیر اجتماع کنند:

- ۱- خاتمه دادن به مداخلات شاه و دربار در امور کشوری و لشکری و از بین بردن امکان این مداخلات برای همیشه.
 - ۲- خاتمه دادن به مداخلات استقلال شکنانه امپریالیست های انگلیسی و آمریکایی و اخراج جاسوسان و برچیدن موسسات جاسوسی آن ها در سراسر کشور.
 - ۳- محاکمه و مجازات مزدوران انگلیسی و آمریکایی که هر روز توطئه جدید علیه حاکمیت ملی ما ترتیب می دهند.
 - ۴- تامین امکان فعالیت ضد استعماری برای مردم ضد استعمار ایران.
- [1] جمعیت ملی مبارزه با استعمار

در این دعوتنامه چنان که می بینید هیچ چیز خلاف مصالح ملی و یا کلمه ای تند و خواستی بلند پروازانه وجود ندارد. این خواست ها حداقل آن چیزی است که در آن زمان انقلاب ایران بدان احتیاج داشت. به علاوه دعوت مردم به تظاهرات خیابانی نیز در آن زمان واقعا ضروری بود. اما هم دشمنان آشکار نهضت ملی ایران و هم متاسفانه محافل هوادار مصدق با شدت علیه این دعوت برخاستند. آیت الله کاشانی طی نامه ای از مصدق خواست:

"لازم است دستور فرمایید از تظاهرات و تعرض به آقایان نمایندگان محترم جلوگیری شود تا مسئولیتی متوجه هیات دولت نباشد."

[2]

حجت الاسلام شمس قنات آباد در مجلس به شدت به حزب توده ایران و مصدق تاخت:

"این دولت توده ای ملی مصدق مورد حمایت توده ای هاست... آقا این ها می خواهند دین و فضیلت (!!) را از میان ببرند. این ها

[3] به وکلا و مقدسات ملی ما فحش می دهند... سازشی شده است برای از بین بردن هستی و استقلال وطن ..."

در برابر این فشار مصدق عقب نشست. تظاهرات خیابانی را که به سود خود او بود قدغن کرد. تانک ها و زره پوش های شاه و عده ای سرباز با تجهیزات کامل در نقاط مختلف شهر گماشته شدند، فراسیون نهضت ملی اعلامیه داد و مردم را از شرکت در میتینگ منع کرد. روزنامه های طرفدار دولت اعلام کردند که "ملیون" در تظاهرات شرکت ندارند. با وجود همه این ها تظاهرات مردم انجام گرفت. منتها برای جلوگیری از درگیری و ایجاد تشنج به برگزاری میتینگ های موضعی و پخش اعلامیه اکتفا گردید.

دو روز بعد، آن گروه از سازمان های وابسته به جبهه ملی که پیشنهاد تظاهرات را از طرف حزب توده ایران رد کرده بودند خودشان همان پیشنهاد را مطرح نموده اعلام تظاهرات خیابانی به پشتیبانی از دولت مصدق دادند. با این تفاوت که به جای کمک به وحدت در جهت تفرقه کوشیدند.

حزب توده ایران با وجود تمام این احوال، برای تحکیم وحدت جنبش اعلام کرد که حاضر است در تظاهرات شرکت کند و از همه اعضا و هواداران خود دعوت کرد که به تظاهرات بپیوندند. بنابراین اگر وحدت صفوف جنبش حفظ می شد این تظاهرات می توانست به یک

ابراز رای وسیع توده مردم بدل شود و شاه را به عقب براند. اما سازمان های مزبور تصریح کردند که از حضور "عناصر چپ" جلوگیری خواهند کرد. به جای این که کارگران را دعوت به تظاهر کنند، به جلو کارخانه ها نیروی "انتظامی" فرستادند تا کارگران بیرون نیابند.

هرجا هم که هواداران حزب توده ایران می کوشیدند در تظاهرات شرکت کنند با هجوم مدعیان هواداری از مصدق روبه رو می شدند.

"روزنامه کیهان" روش این سازمان ها را به شرح زیر نوشته است:

"رهبری تظاهرات امروز با حزب ایران و پان ایرانیست ها بود... عناصر چپ به طرف میدان بهارستان حرکت کردند... در این و خورد شود. اما توده ای ها جا خالی کردند. موقع جمعیتی با چوب به طرف آن ها حمله کردند. نزدیک بود زد حزب ایرانی ها و پان ایرانیست ها امروز چوب های مخصوص به دست داشتند که نوک آن ها آهنی بود. علاوه بر این درخت های خیابان شاه آباد و میدان بهارستان را شکسته شاخه های آن را به دست گرفته آماده بودند اگر توده ای ها^[4] جمعیت آن ها نزدیک شوند مورد حمله قرار دهند."

به این ترتیب درست در زمانی که وحدت صفوف جنبش بیش از هر وقت دیگری لازم بود کسانی با چوب نوک آهنی و ظاهرا زیر شعار هواداری از مصدق به جنگ کارگران و زحمتکشان می رفتند و خطر اصلی را "خطر کمونیسم" می دانستند. همین ها بودند که در لحظه حساس به اردوی دشمن پیوستند (چه قدر با اوضاع امروز شباهت دارد؟).

در این موقع جنبش انقلابی ایران در لحظه قاطع تصمیم قرار گرفته بود. یا می بایست همه نیروهای جنبش و به ویژه نیروهای مصدقی و توده ای متحد شوند، دست دربار و عوامل امپریالیسم را قطع کرده به خرابکاری جاسوسان آمریکایی و انگلیسی پایان دهند و یا دشمنان نهضت پیروز می شدند. راه میانه ای وجود نداشت.

ضرورت اتخاذ تصمیم قاطع در صف سازمان های مدعی هواداری از مصدق تزلزل شدیدتری ایجاد کرد. بخش بزرگی از این سازمان ها چنان که در صفحات پیش گفتیم از مدت ها پیش آشکارا به صف ارتجاع و امپریالیسم پیوسته بودند و آن بخش کوچکی هم که هنوز باقی بودند نمی توانستند و نمی خواستند به پرسش روشنی که تاریخ در برابرشان گذاشته بود پاسخ صریح و روشن بدهند: با دربار و امپریالیسم اند یا با مردم؟

در این زمان بود که رهبری حزب "نیروی سوم" هم سرانجام سنگ "سوم" بودن را از پایش گشود و در خفا با شاه و محافل آمریکایی تماس گرفت.

اعتراف های خلیل ملکی از آن جا که وضع سیاسی آن روزها را به خوبی روشن می کند و نشان می دهد که میان انقلاب و ضد انقلاب راه سومی نیست، بسیار جالب است. ما در زیر عین این اعتراف ها را می آوریم:

"در هفته های قبل از ۲۵ مرداد دو نفر از اعضای هیات اجراییه حزب نیروی سوم مبارزه ما را در حدود قانون اساسی و تا حدی که دربار را در حدود گزارش هیات ۸ نفری محدود کند غیرکافی دانسته و می گفتند که دولت ملی باید شاه و دربار را از میان بردارد.

البته بنا به ادعای آنان دولت مجبور خواهد شد این کار را بکند و تغییر رژیم دهد.

برای هیات اجراییه این حرف قابل قبول نبود. آن دو نفر می گفتند بی شک کار به این جا خواهد کشید و حزب ابتکار این کار را در دست خواهد گرفت و خوب است خود ما زودتر از حزب توده شروع کنیم و ابتکار را ما در دست بگیریم. ولی هیات اجراییه طبق رسم همیشگی خود معتقد بود که ابتکار خرابکارانه را ما نباید از دست حزب توده بگیریم {!!}

[6] چون نمی توان باور کرد که دولت نهضت ملی در صدد تغییر رژیم باشد نباید ابتکار خرابکاری را بگیریم.

در ماه های تیر و مرداد ۱۳۳۲ در تحلیل اوضاع و احوال سیاسی در هیات اجراییه اختلاف نظری وجود داشت... عنصر منحصر به فرد خیانت کار هیات اجراییه عقیده داشت که دکتر مصدق بالاخره مجبور است تغییر رژیم بدهد و شاه را محاکمه و مجازات نماید.

اکثریت هیات اجراییه معتقد بودند که با جلب نظر آمریکا از لحاظ سیاست خارجی باید بر مشکلات غلبه شود. و احتیاجی به تغییر رژیم پیدا نشود.

[6] این جانب برای اولین بار به حضور شاهنشاه شرفیاب شدم. اعلیحضرت همایونی بدواً از مبارزات موثر و میهن پرستانه ما در بیان فرموده نهضت ملی ایران و همچنین از مبارزه ما علیه کسانی که از بیگانه الهام می گیرند {!!} {درجه وقاحت را ببینید!!} فصلی و از حزب ما که به نام نیروی سوم می نامیدند قردانی فرمودند...

قرار بر این بود که برای این که بهانه ای به دست توده ای ها نیفتد ملاقات علنی نشود... این جانب در صدد بودم تا حدودی که امکان دارم از شکاف بین دربار و دکتر مصدق جلوگیری کنم و وحدت جبهه داخلی نهضت ملی را در برابر بیگانگان {!!} حفظ کنم زیرا اعلیحضرت همایونی به خصوص در آن اواخر نسبت به نهضت ملی خیلی خوشبین بوده و آقای دکتر مصدق و نهضت را تایید می فرمودند {!!}.

از این اعتراف روشن خیلی چیزها می توان دریافت. اما قصد ما فقط یادآوری این نکته است که در آن زمان واقعا لحظه تصمیم بود. دو راه بیشتر وجود نداشت: اتحاد با حزب توده ایران، سرنگونی شاه، طرد امپریالیسم و نجات کشور و یا اتحاد با عمال ارتجاع و امپریالیسم و جلب نظر!! آمریکا، سرنگونی مصدق و اسیر کردن کشور.

این مطلب در همه جا مورد بحث بود. تا جایی که در هیات اجراییه حزب "نیروی سوم" دیگر نمی شد ادای خط وسط درآورد. می بایست: شاه یا مردم را انتخاب کرد. امثال خلیل ملکی (آخرین کسانی) از وابستگان به جبهه ملی بودند که از آستانه دربار گذشتند و با شاه علیه مردم پیمان بستند.

طرفه شدن وادار می کرد. امپریالیسم آمریکا سیر حوادث به طور بی امان نیروهای سیاسی را به اتخاذ تصمیم قاطع و یک تصمیم خود را گرفته و جایی برای چانه زدن باقی نگذاشته بود. سیاست "مصدق را آسوده نگذاریم" با شدت تمام و با وحشی گری باور نکردنی اجرا می شد.

شب اول اردیبهشت ماه سرتیب افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور ربوده شد. شش روز بعد جنازه او، که به طرز فجیعی به قتل رسیده بود، در کوه های اطراف قزوین کشف شد. نخستین تحقیقات نشان داد که در این جنایت هم همان کسانی شرکت دارند که در جنایت ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰، توطئه سی ام تیر ۱۳۳۱، کودتای شهریور و مهر ۱۳۳۱، جنایت ۱۴ آذر ۱۳۳۱، شورش ابوالقاسم بختیاری در زمستان ۱۳۳۱ و بهار ۱۳۳۲ و توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱.

از میان همه جنایت کاران، اسامی مظفر بقایی، سرلشکر زاهدی و پسرش اردشیر زاهدی اعلام شد. در رابطه اردشیر زاهدی با اصل چهارترومن نیز کم ترین تردیدی وجود نداشت. اردشیر زاهدی معاون اداره اصل چهار ترومن و رابط "سیا" با گروهی از کودتاچیان بود.

سرلشکر زاهدی با حمایت وکلای خیانت کار مجلس، در آنجا متحصن شد و مورد پذیرایی بسیار گرم نایب رئیس مجلس محمد ذوالفقاری (از شرکت کنندگان فعال توطئه تیر ماه قوام السلطنه) و رئیس مجلس کاشانی قرار گرفت. عکس ملاقات های آنان در روزنامه ها چاپ شد تا تردیدی در وجود پیوند میان آن ها و حمایت آشکار دربار از جنایت کاران باقی نماند. محافل امپریالیستی آمریکا می کوشیدند تا چهره خشن خود را هر چه صریح تر نشان دهند. در سفری که دالس اواخر اردیبهشت و اوایل خرداد به کشورهای خاورمیانه کرد عمداً از سفر به ایران خودداری نمود. روزنامه های آمریکایی ابتدا اعلام کردند که چون اوضاع ایران بسیار مغشوش است و :

[8] "بیم خطر جانی برای دالس می رود، او طبق توصیه مقامات امنیتی آمریکا از مسافرت به ایران خودداری خواهد کرد." اما بعد گفتند که دالس از "روش دولت ایران"، از "گسترش فعالیت کمونیست ها"، از "مضروب ساختن آمریکاییان در ایران" و نظایر آن ناراضی است. در واقع دالس می خواست به سیاست بازان تهران بفهماند که فقط با جانشین مصدق سخن خواهد گفت.

به جای این که دالس به ایران بیاید هندرسن سفیر آمریکا در تهران و وارن رئیس اداره اصل چهار ترومن در ایران به دیدار او رفتند و چند روزی در کراچی و آنکارا مشورت کردند. هندرسن پس از بازگشت به ایران به دیدار شاه رفت (نهم خرداد ماه ۱۳۳۲) و یک ساعت و نیم با او به گفتگو نشست و پس از چندی ایران را ترک گفت. به طوری که بعدها روشن شد در این فاصله جاسوسان آمریکایی و انگلیسی مقدمات کودتا را با حرارت و دقت تمام فراهم می کردند. علاوه بر صدها مامور رسمی آمریکایی که در ارتش و ژاندارمری و اصل چهار و سفارت آمریکا مشغول فعالیت بودند تنی چند مامور ویژه "سیا" به ایران آمدند و نظارت بر اجرای کودتا را به عهده گرفتند.

در خرداد ماه جبهه متحد ضد خلق به طور کامل و با تمام حدود و ثغور تشکیل شده بود. طیف بسیار وسیعی از مرتجع ترین نیروهای جامعه تا عناصر میانه ای که تا دیروز ژست "مستقل" و "مترقی" می گرفتند به وجود آمده بود. تناقض هایی که توطئه نیرماه سال قبل را به شکست کشانید دیگر وجود نداشت. لیدر بلامنزاع کودتا سرلشکر زاهدی انتخاب شده و همه با او بیعت کرده بودند. این فکر که باید از ملی شدن نفت دست کشید و منابع نفتی را به آمریکا و انگلیس واگذار کرد از طرف بیش از ۹۰٪ کسانی که دو سال پیش خود را قهرمان ملی شدن نفت معرفی می کردند (ولی همان وقت هوادار قرارداد دنیاسپندانه بودند) رسماً پذیرفته شده بود. بزرگ ترین ملاکین و بزرگ ترین سرمایه داران و نمایندگان آن ها از میان رهبران سیاسی و روحانی به دور قطب دربار - زاهدی (در واقع سفارت آمریکا و اداره اصل چهار) گرد آمده بودند. مکانیسم کودتا هم که بارها به کار افتاده و تکمیل شده بود در دسترس قرار داشت: علاوه بر واحدهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی که عملاً در دست افسران مرتجع سلطنت طلب و مستشاران آمریکایی بودند، سازمان های گوناگونی چون باشگاه افسران بازنشسته، اتحادیه کشاورزان، باشگاه ورزشی تاج و چندین زورخانه، گروه هایی چون "آریا" و "آوارگان" و غیره... عده قابل ملاحظه ای از اوباش و روسپیان را دور خود گرد می آوردند. این مکانیسم طی دو سال: از ۲۳ تیر ۱۳۳۰ تا ۹ اسفند ۱۳۳۱ چندین بار به کار افتاده و کارآمد بودن آن آزمایش شده بود. سر دسته هایی که در چندین "عملیات" شرکت کرده و کارآموده بودند آزادانه در شهر می گشتند و ارتباطات میان آنان دقیقاً برقرار بود.

اما جبهه متحد خلق وجود نداشت. مصدق و اطرافیان اسیر تعهداتی بودند که خود برای خویش به وجود آوردند: وفاداری نسبت به سلطنت، اتحاد با آمریکا و امتناع مطلق از همکاری با حزب توده ایران. محافل امپریالیستی و ارتجاعی که خود متحد و متشکل شده بودند، از این نقطه ضعف مصدق و هوادارانش حداکثر استفاده را می کردند و با تهدید و شانتاژ مانع از اتحاد نیروهای خلق می شدند. آنان هر روز مصدق و هوادارانش را "متهم" می کردند که خواستار تغییر رژیم و خواستار اتحاد با توده ای ها هستند. و هواداران مصدق نیز به جای این که به واقعیت زندگی تن در داده و با سربلندی و افتخار صف خود را روشن کنند و صریحاً اعلام نمایند که برای دفاع از منافع ملی ایران راهی جز تغییر رژیم و اتحاد همه نیروهای خلق از جمله حزب توده ایران - وجود ندارد، تسلیم شانتاژ می شدند و با هزار دلیل و برهان می کوشیدند ثابت کنند که به مقام منبع سلطنت و "حافظ استقلال میهن"، به "سنگند وفاداری که به قانون اساسی و شاه" خورده اند و به تعهداتی که برای مقابله با "خطر کمونیسم" دارند، همچنان وفا دارند.

یادآوری حادثه ای که اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ ساخته شد و انعکاس این حادثه در جو سیاسی آن روز می تواند به درک محیط آن روز کمک کند. در روزهای داغ اردیبهشت ماه، زمانی که قتل افشار طوس و توطئه های پشت سر آن تمام افکار را به خود جلب می کرد "روزنامه کیهان" خبری درج کرد حاکی از این که بازپرس شعبه ۱۲ دادسرای تهران قرار منع تعقیب سران حزب توده ایران را صادر کرده است.

اولاً، اصل این خبر مربوط به ماه ها پیش از آن بود و مسلماً" روی حساب سیاسی معینی در چنان روزهایی به صفحه اول روزنامه ها آمد.

ثانیاً، تصمیم بازپرس کاملاً جنبه قضایی داشت یعنی بازپرس گفته بود که قانونی برای غیرقانونی کردن حزب توده ایران تصویب نشده است. قانون ۱۳۱۰ هم نمی تواند شامل این حزب باشد که ده سال پس از تصویب این قانون تشکیل شده و به رسمیت شناخته شده، وکیل و وزیر داشته است. به هر صورت این رای بازپرس دادسرا هم مانند سایر آرای قضایی می بایست در مراجع قضایی مراحل خود را طی کند.

اما انتشار این خبر یک باره محیط سیاسی کشور را برهم زد. قتل افشار طوس به صف دوم رفت. مناسبات خارجی ایران دچار تزلزل شد. مطبوعات آمریکا و انگلیس و وابستگان ایرانی آن ها چنان قشقرقی به پا کردند که آن سرش ناپیدا بود. مقامات رسمی دولت مصدق و سازمان های مدعی هواداری از مصدق هم به جای این که از دستگاه قضایی کشور دفاع کنند به دست و پا افتادند: سفیر ایران در آمریکا مصاحبه کرد و از "سوء تفاهم" تقریباً" معذرت خواست، سخنگوی دولت در این باره توضیح رسمی داد و گفت:

[9] "جریانات قضایی هرچه باشد در سیاست صریح دولت که تاکنون مورد اجرا بوده به هیچ وجه تأثیری ندارد."

(به عبارت دیگر دولت اعتباری برای قوه قضایی قائل نیست و به حزب توده ایران علیرغم قانون هم شده اجازه فعالیت نخواهد داد). بحث به مجلس و هیات وزیران کشید، دولت برخلاف نص صریح قانون اساسی دو قاضی دادگستری را که آن رای را داده بودند از کار برکنار کرد. روشنفکران حقوق بشری هم که از صبح تا شب از فقدان آزادی در جامعه کمونیستی داستان می بافند، صاف و ساده با اخراج قضات موافقت کردند و از "دوستان" آمریکایی معذرت خواستند که تصادفاً چنین اتفاقی در ایران رخ داده است...

این وضع امپریالیسم را جری می کرد و به ستون پنجم امپریالیسم امکان می داد که اقدامات خرابکارانه خود را زیر نام هواداران مصدق پنهان کند چرا که در این گونه مسایل تفاوتی در شعارهای آنان نبود. "زنده باد شاهنشاه"، "مرده باد حزب توده ایران" را هم عوامل امپریالیسم می گفتند و هم گروه قابل ملاحظه ای از مدعیان هواداری از مصدق، به ملاقات شاه و زاهدی هم عمال امپریالیسم می رفتند و هم کسانی چون خلیل ملکی.

با همه این احوال صف ها خواه ناخواه جدا می شد. واقعیت قوی تر از آن است که ساخته های ذهنی مدت طولانی جلو پیشرفت آن را بگیرد. حکومت مصدق روز به روز برای آمریکا و عمالش تحمل ناپذیرتر می شد تا جایی که در خرداد ماه، هندرسن سفیر کودتا ساز آمریکا ایران را به علامت قهر ترک گفت و در عوض مقامات سیاسی شوروی اعلام کردند که سفیر تازه ای به ایران خواهند فرستاد که بهتر بتواند منویات دوستانه آن دولت را نسبت به ایران اجرا کند. روزنامه های تهران از علاقه اتحاد شوروی "امضای پروتکل جدید بازرگانی ایران و [10]برای کمک به ایران" پیشنهادهای شوروی برای بهبود وضع اقتصادی ایران"،

مطالب زیادی می نوشتند. [12]، "حل مسایل مالی و ارضی بین دو دولت" [11]شوروی"

خبر می رسید که اتحاد شوروی برای شکستن سد فروش نفت ملی ایران پیشنهاد خرید بنزین هواپیما به ایران داده است، که مساله حمل آن را نیز می توان فوراً" حل کرد زیرا این بنزین توسط هواپیما و یا راه آهن و کامیون نیز قابل حمل است. در خرداد ماه دادگاه تویکیو نیز به سود ایران رای داد و از نظر قضایی راه برای فروش نفت ملی ایران در ژاپن باز شد.

در جبهه داخلی مصدق موفق شد که چندین ضربه جدید به محافل درباری و ضد ملی وارد کند: املاک پهلوی، که بخشی از درآمد آن صرف هزینه خرابکاری می شد، از شاه پس گرفته شد، بودجه دولتی که متعادل و امیدوار کننده بود به تصویب رسید. این فکر که مجلس اگر به کارشکنی خود ادامه دهد ممکن است تعطیل گردد به روزنامه ها راه یافت.

در ۲۹ خرداد ماه و سی ام تیر ۱۳۳۲ دو تظاهرات وسیع ملی به وقوع پیوست که در تصمیم محافل متزلزل پیرامون مصدق اثر گذاشت. تظاهرات ۲۹ خرداد ماه به مناسب خلع پد از شرکت سابق بود. توده وسیع مردم زحمتکش که زیر شعارهای جمعیت ملی مبارزه با استعمار (حزب توده ایران) حرکت می کردند، در خیابان شاه آباد جمع شدند.

"عه ای از پان ایرانیست ها و اعضای حزب نیروی سوم جلو آن ها را گرفتند. خطر زد و خورد به وجود آمد. مأمورین انتظامی¹³³ مراقب بودند."

در این روز مبارزین توده ای برای جلوگیری از تصادم، قطع نامه خود را در خیابان شاه آباد (جمهوری اسلامی) خوانده و از همان جا پراکنده شدند. تردیدی نبود خرابکاری که مانع از به هم پیوستن همه نیروی خلق می شدند با محافل امپریالیستی در ارتباطند. نمی بایست به آنان امکان خرابکاری داد.

جدا بودن صفوف هواداران حزب توده ایران که در خیابان های شاه آباد (جمهوری اسلامی) و سعدی بودند و سازمان های هوادار مصدق که در میدان بهارستان جمع آمدند، زمینه ای برای ارزیابی نیروها به دست می داد. می شد با چشم دید که نیروهای طرفدار حزب توده ایران به مراتب بیشترند.

این ارزیابی بخصوص در سی ام تیر برجسته تر شد. در این روز که به یاد شهدای سی ام تیر سال پیش تظاهراتی صورت گرفت پان ایرانیست ها و نیروی سومی ها (که اینک اسناد ارتباط آنان با دربار افشا شده) به بهانه حفظ "استقلال" جنبش ملی و با تهدید به خونریزی از برگزاری تظاهرات مشترک جلوگیری کردند. اجباراً تظاهرات جداگانه ای انجام شد: صبح حزب ایران، نیروی سوم و پان ایرانیست ها، عصر جمعیت ملی مبارزه با استعمار (حزب توده ایران). تظاهرات عصر با جمعیت به مراتب انبوه تر، پرشورتر و باشکوه تر برگزار شد. رفیقان نیمه راه جنبش ملی، کسانی که از قدرت خلق می ترسند و از این ترس هر لحظه آماده سازش با ارتجاع و امپریالیسم اند، از تظاهرات سی ام تیر به وحشت افتادند. دکتر غلامحسین صدیقی نایب نخست وزیر و وزیر کشور مصدق پس از انقلاب ۵۷ در یک مصاحبه مطبوعاتی مطالب زیر را از آن روزها به یاد آورده است:

"به نظر من خمیر مایه حرکت ۲۸ مرداد {هنوز هم می گویند حرکت! و نه کودتای خائنه!!} در سی ام تیر ۳۲ آماده شده بود. زیرا همه مردم از کلیه طبقات، طرفدار دکتر مصدق بودند و از جان و دل او را می ستودند ولی خلیل ملکی و عده ای دیگر اصرار کردند که عناصر وابسته به حزب توده در یک تظاهر جداگانه شرکت کنند و ملیون در یک زمان دیگر.

در نتیجه یک و نیم روز چپ ها با نظم و ترتیب خاص و قدرت تشکیلاتی فراوان و یک نیم روز عناصر ملی با ضعف تشکیلاتی دست به تظاهر زدند.

این تقسیم قوا نشانه ای به وجود آورد که دولت های غربی اولاً، در ارزیابی قدرت دکتر محمد مصدق به تضعیف پایگاه دولت معتقد شوند، زیرا تظاهرات توده ای ها در آن روز ظاهراً چند برابر طرفداران نهضت ملی بود.

به این ترتیب دولت انگلیس توانست نظر موافق دولت آمریکا را برای آغاز یک حرکت ضد ملی در ایران آماده سازد... به نظر من پیام آیزنهاور که با آن شدت دولت آقای مصدق را مورد تهدید قرار داده بود متأثر از برداشت رئیس جمهوری جدید¹⁴¹ آمریکا از نمایشات سی ام تیر در میدان بهارستان بود."

البته برکسی پوشیده نیست که امپریالیسم آمریکا از تظاهرات سی ام تیر و قدرت توده ای ها به اندیشه کودتا نیفتاد. از ماه های پیش نقشه کودتا می کشید. امپریالیسم آمریکا دشمن ملی شدن نفت و استقلال ایران بود و مصدق را به جرم سیاست مستقل و ملی اش سرنگون کرد.

آیزنهاور همان وقت این مطلب را با صراحتی وقیحانه بیان کرد و گفت:

"منابع خام آسیا، از جمله منابع هندوچین، اندونزی، بیرمانی و غیره برای حفظ امنیت دنیای آزاد کمال ضرورت را دارد..."

ایران از این لحاظ با سایر کشورهای آسیا در یک ردیف و دارای همان وضعیت می باشد. اگر جبهه دموکراسی کشورهای آسیا و منابع مواد خام کشورهای نظیر هندوچین را از دست بدهد چطور ممکن است [15] سرزمین پر ثروت اندونزی و مواد خام هنگفت آن کشور را که برای دنیای آزاد کمال اهمیت را دارد نگاه داری نماید؟"

از سخنان آیزنهاور سخنگوی گستاخ انحصارات امپریالیستی آمریکا روشن است که کلمات "کمونیسم"، "دموکراسی"، "جهان آزاد" و نظایر این ها روپوشی است برای پنهان کردن سیاست جنایت بار امپریالیسم که هدفش غارت منابع ثروت کشورهای دیگر و اسیر کردن آن هاست. کریمت روزولت "فرمانده عملیات" کودتا، دو روز پیش از سی ام تیر (در ۲۸ تیرماه) از مرز عراق گذشته و وارد ایران صحنه عملیات شده بود.

کودتا نتیجه چشم گیر بودن فعالیت توده ای ها نبود، بلکه جدا کردن توده ای ها از مصدقی ها و اصرار و تاکید بر روی قدرت توده ای ها و ترساندن مردم از آن، جزئی از نقشه "آژاکس" (نام رمز کودتای ضد مصدقی) بود که به دست مدعیان دروغین ملی گرایی و "راه سوم" عملی می شد.

کریمت روزولت تصریح می کند که پایه طرح "آژاکس" بر این نکته استوار بود که توده ای ها را جدا کنند و مردم را از قدرت آن ها بترسانند.

روزولت می نویسد:

"در پایان، ملاقاتی هم در بیروت با کویه و هرمن داشتم. هرمن خیلی مطمئن بود... می گفت قدرت به واقع دست حزب توده است چوب و چماق برداشتن و به نام "نیروی سوم" صف واحد مردم را شکستن برای [16] و روس ها، باید ارتش این دست را ببیند." اجرائی این نقشه و نشان دادن این دست!! بود. کسانی که حزب توده ایران را به میدان راه نمی دادند و صف آن را جدا می کردند مجری طرح "آژاکس" بودند.

ظاهراً در تیر ماه حساب کودتاچیان هنوز این بود که با کمک شاه و مجلس به سقوط حکومت مصدق شکل ظاهراً قانونی بدهند و مثلاً بنام این که مجلس رای عدم اعتماد به دولت داده، مصدق را به طور "قانونی" از نخست وزیری بردارند. به علاوه مجلس مدت ها بود که لانه جاسوسان شده بود و همه جنایت کاران توطئه گر از زاهدی گرفته تا بقایی در آن متحصن شده و خود را از مجازات نجات داده بودند و از همان جا به توطئه گری مشغول بودند.

در برابر این وضع مصدق تصمیم به رفراندوم گرفت و طی پیامی خطاب به مردم ایران گفت:

"با وضع کنونی مجلس هفدهم امید هیچ گونه موفقیتی در مبارزه ملت ایران نیست. دولت ناچار است از شما مردم وطن پرست تقاضا کند و عقیده خود را در ابقا یا انحلال مجلس صریحاً اظهار کنید... مجلس در ماه های اخیر به صورت هسته مرکزی و پایگاه [17] اصلی اخلال گران درآمده است."

این تصمیم کاملاً درست و انقلابی بود.

رفراندوم ۱۲ مرداد ماه در تهران و ۱۹ مرداد در شهرستان ها انجام شد. در تهران ۱۶۱ هزار نفر و در شهرستان ها یک میلیون و ۷۴۰ هزار نفر به انحلال مجلس رای دادند. آرای مخالف ناچیز بود. مصدق در دادگاه نظامی برای نشان دادن اهمیت این آراء، کمیت و کیفیت آن را با آرای انتخابات مجلس در دوره های گذشته مقایسه کرد و نشان داد که آرای رفراندوم با وجود این که امکان رای گیری از دهقانان نبود، به مراتب بیشتر از انتخابات دوره های گذشته مجلس و به مراتب آزادتر از آن ها بوده است. و این حقیقت انکارناپذیری است. ولی نباید از نظر دور داشت که در این انتخابات به هر صورت همه صاحبان آراء حتی در شهرها شرکت نکردند. تبلیغات گسترده ضد توده ای و ضد انقلابی و تبلیغات گسترده طرفداران دربار و همچنین جدا شدن گروهی از رهبران جبهه ملی و مذهبی از جنبش و تحریم رفراندوم از جانب آنان، سبب شد که قشری از مردم سکوت و نظاره را ترجیح دهند. جو غالب در تمام شهرستان ها و حتی در تهران، جو وحشت از فردا بود. مردم می دیدند که دربار و ارتش و پلیس سرجای خود هستند و معلوم نیست که فردا ورق برنگردد و همین "نیروهای انتظامی" که در زمان خود مصدق مردم را بیچاره کرده اند پس از او چه بلاها که

بر سر کسانی که رای به فراندوم داده اند، نیاورند. این وحشت، عدم اعتماد به فردای جنبش، فشار جو ضد توده ای بسیاری از مردم را فلج کرده بود.

در پشت پرده کودتاگران همچنان با خیال راحت سرگرم اجرای نقشه خود بودند. به طوری که روزولت تصریح می کند نقشه آن ها از چهار خط حمله تشکیل می شد:

[18] "روحانی نمایان، ارتشی ها، اوباش، زاهدی ها."

سازمان های جاسوسی آمریکایی و دربار تهران به روحانیون اعتماد زیادی نداشته اند و با آن که سازمان جاسوسی انگلیس نسبت به آن ها نظر مساعدی می داده، چشم "سیا" ظاهرًا از آیت الله کاشانی زیاد آب نمی خورده است. در مورد ارتش خیال روزولت راحت تر بوده زیرا افسران مرتجع هوادار سلطنت مقامات حساس ارتشی را به دست داشتند و از آن مهم تر این که مستشار نظامی روزولت به [19] آمریکایی به نام پیتر استونمن در موقع عملیات نیز به افسران ایرانی فقط در حدود حداقل ضرور اطلاعات می داد. اوباش که دو برادر ایرانی جاسوس آمریکا (برادران رشیدی) می بایست آن ها را تجهیز کنند خیلی امیدوار بود و در تجربه دیده بود با این حال روزولت با [20] که این دو برادر "تیم مجهزی" از اوباش دارند. با پول کم آدم می خزند، نشریه پخش می کنند و غیره. [21] وقاحتی برابر وقاحت تمام اوباش ۲۸ مردادی اضافه می کند: "ما به میهن پرستان نیازمند بودیم نه به مزدوران."

حلقه مرکزی این چهار ستون حمله شخص شاه بود که می بایست به عملیات جاسوسی امپریالیستی ظاهر قانونی و ایرانی بدهد و اوباش و افسران مرتجع و ملاکین غارت گر و... را به هم ببینوند. از شاه در واقع نامش لازم بود. اما شاه به شدت می ترسید و روحیه بسیار ضعیفی داشت. آماده کردن او به اقدامات قاطع آسان نبود. سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا و انتلیجنس سرویس انگلیس مشترکًا تصمیم گرفتند که با اشرف پهلوی ملاقات کنند و او را پیش شاه بفرستند. ملاقات میان اشرف و گوردون - جاسوس انگلیسی - و همتای آمریکایی در سوئیس انجام گرفت. اشرف سوم مراد وارد تهران شد. بلافاصله به دیدن شاه رفت. اما موفق به تقویت روحی او نشد. روزولت تصمیم گرفت از ژنرال شوارتسکف که برای "جهانگردی" به ایران آمده بود استفاده کند. او پیش شاه رفت. ولی او هم موفق به جلب اطمینان شاه نشد و پس از ملاقات با شاه به روزولت گفت:

"کیم، تو از طریق هیچ رابطی نمی توانی موضوع را با شاه حل کنی. باید خودت او را ببینی..."

روزولت ادامه می دهد:

[22] در واشنگتن ارباب ها از ملاقات ما (یعنی روزولت با شاه) می ترسیدند... اما فقط من و شاه می توانستیم مساله را حل کنیم." در این وقت روزولت تصمیم به ملاقات با شاه می گیرد و نیمه شب شنبه ۱۰ مرداد ماه به یکشنبه ۱۱ مرداد ماه دزدانه به دیدار شاه می رود. ملاقات را یک جاسوس مشترک آمریکا و انگلیس که در دربار کار می کرده ترتیب می دهد. در این ملاقات روزولت برای جلب اعتماد شاه و تاکید این که از جانب آیزنهاور و چرچیل نمایندگی دارد علامات رمزی به شاه می دهد و به او می گوید: "خود پرزیدنت آیزنهاور عبارات زیر را در یک سخنرانی که به زودی ۲۴ ساعت آینده در سانفرانسیسکو ایراد خواهد کرد، خواهد آورد... از طرف چرچیل هم امشب رادیو بی بی سی تغییری در برنامه همیشگی خود داده و به جای این که بگوید الان نیمه شب است خواهد گفت الان (کمی مکث) درست نیمه شب است."

به این ترتیب روزولت، جاسوس سیا، "فرمانده عملیات آژاکس" به عنوان نماینده چرچیل و آیزنهاور وارد مذاکره با شاه می شود. در این نیمه شب دیگر هرگونه فاصله ای میان ظاهر اطو کشیده مقامات رسمی و دولتی امپریالیستی و جاسوسان حرفه ای از میان برداشته می شود و بی بی سی "بی طرف" علامت رمز سازمان جاسوسی را پخش می کند.

در این ملاقات پیرامون عملکرد هر چهار ستون حمله بحث می شود و چون مجلس در کار نیست، قرار می شود عزل مصدق به استناد فرمان شاه باشد و روزولت فرمان های شاه را خطاب به نخست وزیر و ارتش تهیه کند و بفرستد که شاه امضا کند و سپس به رامسر برود. سایر نقاط کشور بنا به گفته روزولت برای شاه مساعد نبوده است.

[24] و لقبش "پیشاهنگ" است. K.G.Savok در این ملاقات اسم رمز و لقب جاسوسی شاه هم به او ابلاغ می شود. رمز او

روز چهاردهم مرداد آیزنهاور سخنرانی را که قرار بود عبارت رمز خطاب به شاه هم در آن باشد ایراد کرد. در این نطق که برنامه اش قبل از پایان فراندوم تهیه شده بود آیزنهاور رفراندوم را بهانه کرد و گستاخانه گفت:

"در ضمن اخبار ایران که در جراید صبح چاپ شده است البته خواننده آید که آقای دکتر مصدق بالاخره بر پارلمان فائق آمد و توانست خود را از مخالفت پارلمان خلاص و آسوده سازد. آقای دکتر مصدق البته در این اقدام خود از حزب کمونیست استفاده کرد و کمک گرفت. به طوری که اشاره کردم تهدید کمونیست ها {!!} نسبت به کشورهای آسیا اساسا برای آمریکا شوم و خطرناک است.

[25] آمریکا ناچار بایستی این راه را در هر جا باشد مسدود کند و این کار دیر یا زود بایستی انجام گیرد."

روز ۲۰ مرداد ماه که نتایج رفراندوم کل کشور اعلام شد شاه طبق قراری که با روزولت داشت تهران را به سوی رامسر ترک کرد. و از همان وقت اجرای مشخص کودتا آغاز شد.

ابتدا قرار بر این بود که واحدهای گارد سلطنتی با حمله نظامی تهران را فتح کنند. افسران توده ای که در این واحدها بودند خبر ولی متاسفانه مورد توجه قرار [26] تدارک کودتا را دادند و این خبر به اطلاع مصدق رسانیده شد و در مطبوعات حزبی درج گردید. نگرفت.

خانین و قاتلینی نظیر بقایی که هنوز آزادانه و با گردن شق راه می رفتند و روزنامه منتشر می کردند، طبق نقشه آژاکس مامور بودند شایع کنند که گویا خود حزب توده ایران قصد کودتا دارد:

"توده ای ها قصد کودتا دارند و نظرشان از انتشار خبر کودتای جعلی انحراف افکار عمومی است {!!} اخبار بسیار موثق که به دست ما رسیده حاکی است که حزب توده در نظر دارد دست به یک کودتای کمونیستی بزند."

سرانجام کودتای واقعی اتفاق افتاد. نیمه شب ۲۵ مرداد سرهنگ نصیری فرمانده گارد با تانک و نیروی نظامی به نام این که فرمان عزل مصدق را ابلاغ می کند، به منزل مصدق یورش برد. ولی ناکام ماند. حزب توده ایران با اطلاعاتی که از قبل به مصدق داده بود و با شرکت فعال افسران توده ای کودتا را شکست.

زحماتی که افسران توده ای در آن شب کشیدند و شگردهایی که برای رساندن خبر به کار بردند نشانه ای است از نفوذ عمیق مشی اتحاد حزب توده ایران در تک تک اعضای آن.

توده ای ها به بهای جان خود می خواستند دولت مصدق را نجات دهند و نجات دادند.

یادآوری کنیم که حزب توده ایران مخفی و تحت پیگرد بود. افسران توده ای به طور مضاعف تحت پیگرد بودند. چند تن از آنان که زمان مصدق دستگیر شدند همان شب ۲۵ مرداد در زندان فلک الافلاک اسیر بودند و پس از ۲۸ مرداد برخی از آنان اعدام شدند.

افسران توده ای در شب ۲۵ مرداد می بایست از حکومتی دفاع کنند، به بهای جان، که با حزب آن ها چنین رفتاری دارد. از سوی دیگر کودتاچیان اصلی، کودتا را کاملا پنهانی تدارک می دیدند. افسر آمریکایی فرمانده کودتا، استونمن، اسرار را پیش خود حفظ می کرد. دستورات او تکه تکه و پنهانی بود. رابطه واحدهایی که می بایست در عملیات شرکت کنند از مدتی پیش با خارج قطع می شد. با این حال توده ای ها می بایست خبر را برسانند! چطور؟ سروان فیاضی افسر توده ای می نویسد:

"قبل از ۲۵ مرداد در باغ شاه بودم. اطلاع یافتم که سرهنگ دادستان به فرماندهی پادگان منصوب شده و چند تانک در اختیارش گذارده اند. بلافاصله بخش نامه محرمانه ای رسید که افسران و افراد حق ندارند از سربازخانه خارج شوند. راهی برای تماس نبود. ناچار به چند عضو سازمان جوانان که حوالی در باغ شاه بودند خبر دادم که امشب کودتا می شود..."

نصیری دستور حرکت به خانه مصدق را داد. از رفتن و بردن واحد مربوط خودداری کردم. پس از رفتن آن ها به مصدق تلفن [28] زدم."

سرگرد خیرخواه افسرگارد شاهنشاهی و عضو فعال حزب توده ایران می نویسد:

سربازان مورد تاکید "روزهای قبل از ۲۵ مرداد دستور بود که از سعدآباد خارج نشویم. روز ۲۴ مرداد عدم خروج افسران و قرار گرفت. نزدیک غروب نصیری جلو آسایشگاه گارد جاویدان آمد دستور داد که در تمام شب مجهز و آماده انجام ماموریت

باشند... به علت عدم امکان خروج از کاخ خبر دادن به سازمان حزب مقدور نبود. رفقای که با من در ارتباط بودند هیچ کدام تلفن نداشتند.

اجباراً خود را به خطر انداختم و به سرگرد فولادوند که طرفدار مصدق بود و با نزدیکان او ارتباط داشت خبر دادم. او مرفه بود و تلفن داشت. به علاوه به عنوان رئیس

ستاد به تلفن دفتر نصیری هم دسترسی داشت... سرانجام به منزل مهندس فریور تلفن کردیم. کسی را خواستیم که با موتور آمد. یادداشتی دادیم برد.

حدود ساعت ۲۱ نصیری آمد. فرمان عزل شاه را خواند و دستور حرکت داد. مرا به ویلایی فرستادند و گفتند کسی خواهد آمد.^[29] گمان می کردم زاهدی است و می توانم دستگیرش کنم. اما کودتا شکست خورد و کسی نیامد."

خبرهایی که با چنین زحمتی می رسید، در شرایط دشوار مخفی دست به دست می شد تا به رهبری حزب می رسید. ولی به هر صورت خبر کودتا از طریق سایر افسران به موقع به رهبری حزب هم رسید. رفیق کیانوری به مصدق تلفن کرد و علاوه بر خبر، پیشنهاد مشخص کمک داد. به رئیس ستاد ارتش تلفن کرد و او را از خواب بیدار کرد و به ستاد ارتش فرستاد.

"روز ۱۸ مرداد حزب توده ایران هشدار داده بود که جبهه متحدی از شریکترین دشمنان ملت به وجود آمده و دربار و سفارت آمریکا مرکز توطئه ای است که هدفش برانداختن دولت است.

حزب ما در میان نظامیان هوادار رژیم شاه که مامور تدارک کودتا بودند هوادارانی داشت و از طریق آن ها اطلاعاتی به دست می آورد. روز بیست و یکم مرداد ماه به ما اطلاع رسید که مقدمات اجرای کودتا در لشکر گارد و سایر واحدهای مورد اطمینان شاه فراهم شده و در انتظار تعیین ساعت عمل می باشند. این اطلاع را سرهنگ مبشری در ساعت های نزدیک به نیمه شب به منزل من آورد. از همان منزل کوشش کردم با دکتر مصدق تماس بگیرم. برای این که اطمینان او را به درستی میداد خبر مطمئن سازیم، همسر مریم که بستگی و آشنایی با دکتر مصدق و خانم دکتر مصدق داشت به اندرون تلفن کرد و خانم را خواست و به وسیله خانم دکتر مصدق، دکتر را پای تلفن خواستیم. این راه ارتباط را تا آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد حفظ کردیم.

روز بیست و سوم مرداد باز هم حزب ما در نشریات صبح خود خطر کودتای قریب الوقوع را منتشر ساخت. روز بیست و سوم بعد از ظهر باز هم سرهنگ مبشری به منزل من آمد و خبر آورد که برای شب قرار قطعی حمله گارد گذاشته شده است و ضمناً اسامی برخی افسران بالا رتبه ای را که گرداننده کودتا بودند با خود آورد. در میان این اسامی نام سرتیپ دفتری هم بود که خواهر زاده دکتر مصدق و مورد اطمینان او بود و از طرف او به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شده بود. من در همان ساعت باز از راه اندرونی با دکتر مصدق ارتباط گرفتم و به او گفتم:

آقای دکتر توطئه کودتا قطعی است. کودتاچیان در کنار شما هم جا گرفته اند. نام کودتاگران چنین است... سرتیپ دفتری که شما به او اعتماد دارید با آنان ارتباط دارد. ما اطمینان داریم که دوستان شما در ارتش که در پست های فرماندهی هستند عرضه و لیاقت هیچ اقدامی را ندارند. ما دوستان بسیار با ارزش و فداکاری در میان افسران داریم که پست های حساس فرماندهی ندارند. ما حاضریم این افراد را به شخص شما معرفی کنیم، از آن ها برای دفاع از خانه خودتان و برای پست های مهم فرماندهی استفاده کنید. تنها از این راه می شود جلو خطر را گرفت.

دکتر مصدق سپاس گزاری کرد ولی گفت:

نگرانی شما بیش از اندازه است. آن ها کاری از پیش نخواهند برد. من به سرتیپ دفتری اعتماد کامل دارم. او به من خیانت

نخواهد کرد. اگر باز هم چیزی پیدا کردید از همین راه مرا مطلع سازید.

بر اثر این اطلاع، روز بیست و سوم کودتا عقیم ماند. کودتاچیان نیم ساعت پس از نیمه شب با پرتاب موشک سفید به واحدهای کودتاچی انصراف از کودتا را اطلاع دادند.

برای حزب ما در آن روزها مساله کودتای نظامی شبانه مطرح بود. برای این که غافل گیر نشویم به واحدهای حزبی دستور داده شده بود که در پشت بام خانه هایی که بر سر راه های حرکت واحدهای نظامی به تهران قرار دارند پست های شبانه بگذارند و رفقای حزبی با طشت و شیپور و همه وسایل خبر کردن و بیدار کردن مردم مجهز باشند تا در صورت مشاهده حرکت واحدهای نظامی، مردم را بیدار کنند و خود به خیابان ها بریزند و مردم را به مقابله با کودتا دعوت کنند.

کودتاجیان که فاش شدن توطئه روز ۲۳ مرداد ماه را فهمیده بودند روز ۲۴ مرداد ماه، دو ساعت قبل از عمل به واحدهای خود شروع عملیات را اطلاع دادند. ساعت ۱۰ شب روز ۲۴ مرداد ماه سرهنگ دوم مبشری به منزل من آمد و خبر آورد که همان شب ساعت ۱۲ عملیات شروع خواهد شد. من فوراً از همان راه به دکتر مصدق اطلاع دادم و با عصبانیت به او گفتم که حرف ما را باور نکردید، این هم نتیجه اش. او البته با لحن دوستانه تر سپاس گزاری کرد. من باز هم همه پیشنهادات شب پیش را به او تکرار کردم و از او خواهش کردم موافقت کند ما چند نفر از دوستان خود را برای حفاظت خانه او بفرستیم. او باز هم از پذیرش این پیشنهاد سرباز زد. من به او پیشنهاد کردم آقای دکتر لازم است فرد مبارزی را به ریاست ستاد ارتش بگمارید. او نپذیرفت.

با کمک سرهنگ مبشری کوشش کردیم سرتیپ ریاحی رئیس ستاد را پیدا کنیم و او را از جریان آگاه سازیم. فکر می کردیم که او در این لحظات حساس در ستاد ارتش است. ولی با تعجب گیج کننده ای معلوم شد که جناب تیمسار در منزل خود در شمیران استراحت می کند. از او خواستیم که بلافاصله به شهر حرکت کند. و همین امر باعث شد که او از خطر بازداشتی که همان شب از طرف کودتاجیان انجام گرفته بود بجهد.

کودتاجیان از ساعت ۱۱ شب دست به کار شدند. دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه، مهندس حق شناس وزیر راه و مهندس غلامحسین زیرک زاده را بازداشت کردند و به سعدآباد بردند. همکاران کودتاجیان همه تلفن های ستاد ارتش را بریده بودند. ما از طرف دیگر توانستیم به ستوان شجاعیان که خود در میان کودتاجیان بود دستور دهیم که مراجعه کنندگان به خانه دکتر مصدق را که مامور ابلاغ عزل دکتر مصدق از نخست وزیری و بازداشت او بودند بازداشت کند. یک بار دیگر توطئه کودتا تنها به [30] کمک حزب توده ایران عقیم ماند.

افسران محافظ منزل دکتر مصدق نیز در خاطراتی که پس از انقلاب منتشر کرده اند به این حقایق اعتراف کرده و نوشته اند: "قرار بود، طبق نقشه کودتا، مقارن با حرکت سرهنگ نصیری به طرف منزل مصدق برای ابلاغ فرمان عزل نخست وزیری واحدهایی نیز ... با همان گروهان مستقر در جلو کاخ هر یک برنامه ای اجرا کنند.

واحد تحت فرمانده ستوان شجاعیان که ظاهراً "همدست کودتاجیان و در حقیقت عضو سازمان نظامی حزب توده ایران بود - مامور از بین بردن ما (افراد گارد محافظ خانه مصدق) بود. ولی ستوان شجاعیان به دستور حزبی به جای کشتن ما، نصیری و [31] افرادش را محاصره کرد."

بانگ مردم به جای بسوی آینده، دوشنبه ۲۴ فروردین ماه ۱۳۳۱^{۱۱}

روزنامه کیهان، ۲۵ فروردین ماه ۱۳۳۱^{۱۲}

از مذاکرات مجلس، همان جا^{۱۳}

. روزنامه کیهان، ۲۷ فروردین ماه ۱۳۳۲^{۱۴}

دفاع خلیل ملکی در دادگاه، روزنامه کیهان ۱۷ اسفند ماه ۱۳۴۴^{۱۵}

دفاع خلیل ملکی در دادگاه، روزنامه کیهان ۱۸ اسفند ماه ۱۳۴۴^{۱۶}

دفاع خلیل ملکی در دادگاه، روزنامه کیهان ۱۹ اسفند ماه ۱۳۴۴. [خلیل ملکی در جای دیگری از سخنان خود ادعا می کند که آن دو نفر هم که موافق تغییر رژیم بوده و شعار جمهوری می دادند در واقع توده ای بودند و نه نیروی سومی. آن ها گویا مخفیانه از طرف حزب توده ایران ماموریت یافته در صفوف نیروی سوم رخنه کرده بودند!! - و گرنه نیروی سومی که تغییر رژیم نمی

خواهد - ملکی توضیح داد که خود سرلشکر مزینی رئیس شهربانی سند محرمانه رخنه توده ای ها در نیروی سوم را به او نشان داده و گفته بود سند محرمانه است ولی چون "مصلحت شما ومصحت کشور در اغلب موارد یکی است" به شما نشان می دهم.^[۱]

. مجله تایم، نقل از روزنامه کیهان، ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲^[۸]

. روزنامه کیهان، ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲^[۹]

روزنامه کیهان، ۱۶ خرداد ماه ۱۳۳۲^[۱۰]

روزنامه کیهان، ۲۰ خرداد ماه ۱۳۳۲^[۱۱]

همان جا^[۱۲]

روزنامه کیهان، ۳۱ خردادماه ۱۳۳۲^[۱۳]

روزنامه دنیا، ۲۰ شهریور ماه ۱۳۵۸، مصاحبه با دکتر غلامحسن صدیق. (هنوز هم تقصیر از انگلیس ها است که آمریکا را موافق نظر خود کرده اند!!).^[۱۴]

. روزنامه اطلاعات، ۱۵ مرداد ماه ۱۳۳۲.^[۱۵]

کرمیت روزولت، اثریاد شده، صفحه ۱۳۴^[۱۶]

پیام رادیویی مصدق خطاب به مردم، ۵ مردادماه ۱۳۳۲، روزنامه کیهان همان روز^[۱۷]

.کرمیت روزولت، اثریادشده، صفحه ۱۶۴^[۱۸]

همان جا^[۱۹]

همان جا^[۲۰]

همان جا^[۲۱]

همان جا، صفحه ۱۴۹^[۲۲]

همان جا، صفه ۱۵۶^[۲۳]

همان جا، صفحه ۱۶۳^[۲۴]

روزنامه اطلاعات، ۱۵ مردد ماه ۱۳۳۲^[۲۵]

شجاعت به جاي بسوي آینده ۱۸ مرداد ماه ۱۳۳۲^[۲۶]

شاهد ۲۴ مرداد ماه ۱۳۳۲^[۲۷]

از خاطرات منتشر نشده سروان اسماعیل فیاضی.^[۲۸]

از خاطرات منتشر نشده سرگرد خیرخواه^[۲۹]

. نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و دکتر محمدمصدق، انتشارات حزب توده ایران، تهران ۱۳۵۹ ص ۱۳۶^[۳۰]

افشاگری سروان داورپناه و سروان فشارکی، روزنامه اطلاعات، ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۸، ص ۱۴^[۳۱]

مصدق تغل های تاریخی در حساس ترین روزها

۱۱. سه روز تعیین کننده: ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

الف - راز سر به مهر

صبح ۲۵ مرداد که خیر شکست کودتا منتشر شد، شاه از رامسر یکسره به سوی بغداد فرار کرد. مصدق امکان داشت که از فرار او جلوگیری کند و با قاطعیت ریشه کودتا را براندازد. اما از این کار امتناع کرد. در این باره خاطرات ایرج داورپناه بسیار با ارزش است. او می نویسد:

"ساعت ۶ صبح ۲۵ مرداد سرتیپ سپه پور فرمانده نیروی هوایی به مصدق تلفن زد... با صدای هیجان زده ای گفت: به قرار اطلاع، شاه به اتفاق ثریا و آتابای و سرگرد خاتم از کلاردشت پرواز کرده است. چه دستور می فرمایید: هواپیما را مجبور به فرود کنیم یا در آسمان سرنگون کنیم.

در این جا من ناظر راز سر به مهری بودم که بیست و پنج سال آن را در سینه حفظ کرده ام... وقتی حرف های سرتیپ سپه پور تمام شد و منتظر دستور دکتور مصدق بود. چند لحظه ای به سکوت گذشت. دکتور مصدق گفت: "بگذارید بروم" ای کاش چنین دستوری نمی داد."

ب - جمهوری یا سلطنت

فرار شاه و شکست کودتای ۲۵ مرداد با وجود این که پیروزی بزرگی برای مردم ایران بود میدان زیادی به دل آسودگی نمی داد. مردم از خبرهایی نظیر امکان سرنگون کردن و یا اسیر کردن شاه و احتراز از آن با خیر نبودند. اما مجموعه اطلاعات خیر از تزلزل و سازشکاری می داد و هشدار دهنده بود. مراکز توطئه به جای خود باقی بودند. عمال "سیا" در سفارت آمریکا و اداره اصل چهار با خیال راحت توطئه می ساختند و کسی معترض آنان نبود. پست های فرماندهی ارتش در دست های نامطمئن بود و کسی به این کار نمی پرداخت. اوباش کودتاچی که در همه حوادث نظیر شرکت می کردند آسوده خاطر گشت می زدند. مهم تر از همه، صف دشمن متحد بود و صف دوست پیش از همیشه متفرق.

منطقاً کمک ذی قیمت حزب توده ایران که چنان خطر عظیمی را از سر دولت ملی مصدق دور کرد می بایست نیروهای مصدقی و توده ای را به هم نزدیک تر کند و به اتحاد نیروها یاری رساند و یا لافل نوعی محبت و حق شناسی نسبت به حزب توده ایران در دل سازمان های مصدقی برانگیزد. اما با کمال تاسف عکس العمل آقایان درست برعکس شد.

آنان از صبح ۲۵ مرداد ماه که شاه فرار کرد با حزب توده ایران بیش از گذشته در افتادند و به تفرقه نیروها بیش از پیش دامن زدند. این نفاق افکنی از همان نخستین میتینگ بزرگی که به مناسبت پیروزی تشکیل شد به طرز برجسته ای به چشم می خورد. بقایای ناچیز سازمان های وابسته به جبهه ملی (از قبیل: زحمتکشان (نیروی سوم) و پان ایرانیست ها و ...) از شرکت حزب توده ایران در میتینگ عمومی جلوگیری می کردند. این دیگر حد اعلاي وقاحت بود. آنان عملاً نقشه "اژاکس" را اجرا می کردند.

حزب توده ایران برای جلوگیری از تفرقه و خرابکاری به اعضا و هواداران خود دستور داد علی رغم تحریکات نفاق افکنان آرامش خود را حفظ کنند. صفوف هواداران حزب بر اثر مقاومت نفاق افکنان در پشت دروازه های میدان بهارستان متوقف ماند. خوشبختانه در میان هواداران صدیق مصدق کسانی پیدا شدند که تاثیر نامطلوب این وضع را در توده مردم درک کردند و "اجازه" دادند که حزب توده ایران در میتینگ شرکت کند.

برخی از محافل خرابکار در سال های اخیر کوشیده اند تفرقه در صفوف جنبش را که از ۲۵ مرداد ماه تشدید شد طبق معمول به گردن حزب توده ایران بیاندازند و از مقام "تئوریسین های بزرگ" به ما بیاموزند که در آن روزها "چپ روی" کردیم و شعارهای تند دادیم وگرنه وضع طور دیگری می شد. این ادعا کاملاً بی ربط است. مخترع آن هم مرتدین جنبش و مامورین سازمان امنیت شاه هستند و هرکس دیگر که بعدها این نوع ادعاها را مطرح کرده دانسته یا ندانسته از این منبع سیراب شده است. نوشته سازمان امنیت چنین است:

"روز ۲۵ مرداد میتینگی تشکیل شد که در آن علناً هتاکي نسبت به مقام سلطنت را آغاز کردند. حزب توده سعی کرد در میتینگ آن روز شرکت کند اما آنان را به میدان راه ندادند. .. نظر توده ای ها این بود که با فشار {!!} وارد صفوف مصدقی ها شوند و شعارهای خانمان برانداز {!!} خود را در میان آنان قرارداده میتینگ را تبدیل به یک "هیجان عمومی" جمهوری خواهی نموده نقشه

ایران بریاد ده خود را عملی سازند... حزب توده را علنی نموده و با شعار جمهوری دموکراتیک "مانند لهستان" (!!) در سیاست کشور مداخله نمایند... توده ای ها نام خیابان ها را عوض کرده به جای خیابان شاه خیابان "جمهوری" و غیره می چسبانید و مجسمه ها را واژگون می کردند."

ملاحظه می کنید که بزرگ ترین گناه ما عبارت بود از اعلام شعار جمهوری دموکراتیک و کوشش برای علنی کردن حزب. هیچ کدام از این کارها "چپ روانه" نبود. حداقل، ضرورت لحظه بود. حزب توده ایران به جرم سوء قصد علیه جان "علیحضرت" منحل اعلام شد که جرمی ساختگی بود. حالا که خود اعلیحضرت با ارتکاب بزرگ ترین جرم ها از کشور فرار می کرد، دیگر چه دلیلی برای جلوگیری از فعالیت حزب توده ایران وجود داشت؟ این که محافل امپریالیستی و کودتاگران با علنی شدن حزب توده ایران مخالفت می کردند البته مفهوم بود. اما مخالفت سازمان های سیاسی مدعی ملی و سوسیالیست و دموکرات بودن را چگونه می توان توجیه کرد (به عبارت دیگر خودشان چگونه می توانند توجیه کنند؟)

در واقع مساله اصلی برای این سازمان ها، علنی شدن خشک و خالی حزب توده ایران نبود، آن تحول بنیادی بود که انقلاب انجام آن را در سیاست داخلی و خارجی طلب می کرد و این سازمان ها، مانند تمام اخلاف و اسلاف شان در تاریخ در چنین لحظات حساسی از آن می ترسیدند و به ترمز انقلاب بدل می شدند. اختلاف واقعی بر سر علنی شدن یا نشدن حزب نبود. طرز رفتار با سلطنت و امپریالیسم آمریکا و اختلاف نظر بر سر این مسایل بود که به صورت مخالفت با علنی شدن حزب و جلوگیری از فروش علنی روزنامه مردم و غیره تجلی می کرد.

درباره رفتار با سلطنت، بلافاصله پس از فرار شاه اختلاف نظر در جنبش که از مدت ها پیش وجود داشت به طور مشخص مطرح شد. مصدق و حزب ایران و بخش اعظم هواداران مصدق اندیشه تشکیل شورای سلطنتی و از این راه حفظ سلطنت را به میان کشیدند.

خود مصدق درباره راه حلی که در نظر داشت چنین می گوید:

"تصمیم داشتم به هیات وزیران پیشنهاد کنم آن ها تلگراف کنند و نظر اعلیحضرت را از مسافرت بخواهند و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است قصد استعفا دارند. چنانچه مورد تکذیب باشد هر چه زودتر تشریف فرما شوند و از مقام سلطنت سرپرستی فرمایند.

چنانچه جوابی نرسید... تصویب نامه ای صادر شود که مردم خودشان طرز انتخاب شورای سلطنت را معلوم کنند تا هر وقت اعلیحضرت خواستند در تصمیم خودشان تجدید نظر فرمایند. نظر این بود که عصر سه شنبه ۲۷ مرداد جلسه فوق العاده هیات وزیران برای این کار تشکیل شود چون آقای سفیر کبیر آمریکا از مسافرت آمده بودند و ظهر سه شنبه برای عصر همان روز وقت خواستند از آقایان وزرا دعوت نشد. روز چهارشنبه ۲۸ مرداد هم که روز عادی هیات وزیران بود آن وقایع پیش آمد و خانه این [1]جانب بمباران گردید..."

به طوری که می بینید اندیشه مصدق در آن زمان در حدود طرز انتخاب شورای سلطنت دور می زد. این مطلب از منابع دیگر نیز تایید شده است. حزب ایران و پان ایرانیست ها هم خواستار حفظ سلطنت بودند. فقط حزب زحمتکشان (نیروی سوم) شعار جمهوری می داد که آن هم بنا به تصریح خلیل ملکی کار دو نفر بوده و بقیه هیات اجراییه حزب با شعار جمهوری مخالف بوده اند.

به گفته خلیل ملکی:

"آن دو نفر ماجراجو {که گویا مامور مخفی حزب توده ایران و در رهبری نیروی سوم بودند!!}... به خصوص پس از عزیمت اعلیحضرت تمام اختیارات را به دست گرفتند. روز ۲۷ مرداد، تلفن پشت تلفن می شد که آقای ملکی چرا اجازه نمی دهید شعار ضد دربار بدهیم؟

بالاخره دادند. من شاهنشاه را مظهر استقلال کشور می دانستم... به مصدق هم توصیه می کردم. ما هزاران کیلومتر سرحد داریم. مقام سلطنت حافظ تمامیت و استقلال ایران است."

بنابراین اختلاف بر سر به اصطلاح "چپ روی" ما که جمهوری "مانند لهستان" خواسته باشیم نبود. بر سر این بود که اصولاً شعار ضد دربار بدهیم یا نه. هر جا که توده ای ها شعار مرگ بر شاه می دادند نه فقط با مقاومت اوباش و اردل درباری و "نیروی های انتظامی" بلکه با مخالفت شدید هواداران سلطنت از سازمان های جبهه ملی روبه رو می شدند. حزب توده ایران، برخلاف ادعای سازمان امنیت، جمهوری مانند لهستان نمی خواست. جمهوری با آزادی های دموکراتیک می خواست.

در بیانیه کمیته مرکزی که همان وقت منتشر شد گفته می شود:

"گردانندگان اصلی کودتا آمریکا و انگلیس و در داخل شاه، دربار، ملاکین بزرگ و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم اند.

هدف آن ها: سرکوب جنبش ملی، غارت منابع نفتی و تبدیل کشور به پایگاه سوق الجیشی است.

... باید بکوشیم تا بساط سلطنت را از میان برداریم و رژیم که اساس آن بر رای مردم استوار باشد در کشور برقرار سازیم...

سازشکاران و عوامل استعمار می کوشند با منحرف کردن افکار عمومی مردم این طور وانمود کنند که این شاه خائن بود ولی

"اساس سلطنت خوب است. باید آن را نگه داشت، سلطنت مظهر ملیت است"... نهضت ضد استعماری باید پایگاه اصلی استعمار را در هم شکند و سلطنت را براندازد.

... باید بلادرنگ برافکندن سلطنت و برقراری جمهوری به فراندوم گذاشته شود."

پ - درباره ماهیت حکومت

حزب توده ایران خواستار قطع نفوذ امپریالیسم، طرد مستشاران نظامی آمریکا، برچیدن بساط اصل چهار ترومن و کنسول گری های آمریکا، لغو قراردادهای نظامی و سیاسی اسارت آور، تامین آزادی زندانیان سیاسی بود. و به این معنا جمهوری را دموکراتیک^[2] می نامید. حزب توده ایران همه نیروها را به تشکیل یک جبهه واحد دعوت می کرد.

اما آنهایی که می خواستند سلطنت را حفظ کنند و توده ای ها را در زندان نگاه دارند، کوشیدند به مردم چنین تلقین کنند که جمهوری همانا "دیکتاتوری کمونیستی" است.

اختلاف نظر، نه فقط درباره شکل حکومت که جمهوری باشد یا سلطنت، بلکه به ویژه درباره ماهیت حکومت بود که ضد امپریالیست به تمام معنای کلمه و متکی به جبهه واحد نیروهای ملی باشد یا نه؟ اگر درباره شعار جمهوری لااقل دو نفر به اصطلاح مامور حزب توده ایران در رهبری "نیروی سوم" پیدا می شدند که علی رغم بقیه رهبری و به خاطر جلو افتادن!! از حزب توده ایران، چنین شعاری بدهند، در مورد شعارهای ضد امپریالیسم آمریکا، ضرورت وحدت نیروهای ملی و گسترش آزادی های دموکراتیک تمام سازمان ها و شخصیت های وابسته به جبهه ملی و مصدق مطلقاً ساکت بودند. آنان کلمه ای علیه آمریکا بر زبان نمی آوردند.

بنابراین اختلاف بر سر کودکی این یا آن سازمان، اسم خیابان عوض کردن یا نکردن (که سرانجام هم خیابان شاه پس از ۲۵ سال خیابان جمهوری شد) نبود بر سر اساسی ترین مسایل انقلاب بود. سازمان های وابسته به جبهه ملی از فرار شاه دچار وحشت شده بودند. در وضعی به مراتب بدتر از زمان حکومت علا قرار داشتند. در فروردین ۱۳۳۰ آنان می توانستند ولی نمی خواستند زمام حکومت را به دست بگیرند زیرا از انقلاب می ترسیدند.

برای این که انقلاب نشود حاضر بودند از علا حمایت کنند. امروز عمق انقلابی صد بار بیشتر از زمان علا بود و ترس آن ها از گسترش انقلاب صد بار بیشتر!! آن ها برای ترمز کردن انقلاب به اقداماتی دست می زدند که نتیجه اش پیروزی زاهدی بود.

از این جا بود که از صبح ۲۵ مرداد و به ویژه ۲۶ مرداد رفته رفته این شعارها: "پس از شاه ثوبت حزب توده ایران است"،

"مرگ برحزب توده ایران"، به شعار اصلی گروه های وابسته به جبهه ملی و به ویژه نیروی سومی ها و جناح راست پان ایرانیست ها بدل شد. آنان با کمک مستقیم "نیروهای انتظامی" کودتاجی به پاره کردن روزنامه های حزبی و مترقی پرداختند و شروع به حادثه سازی کردند تا بتوانند پای نیروهای نظامی را که اغلب در خدمت کودتا بودند به میان کشند.

حزب توده ایران متوجه بود که این وضع متشنج زمینه را برای کودتا فراهم می‌کند. کودتاچیان آرام نشسته اند. کودتای جدیدی دارد تدارک می‌شود لذا حزب دایما هشدار می‌داد و اعضای خود را به مواظبت و مراقبت دعوت می‌کرد:

"عناصر درباری اخلاص می‌کنند، خودشان مغازه‌ها را غارت می‌کنند و می‌گویند دیدید شاه رفت شلوغ شد!

[3] ... به تحریک درباریان و عده‌ای از چاقوکشان نیروی سومی حوادث خونینی به وجود آمده است..." و "نیروی سوم" قصد دارند با ایجاد آشوب و هرج و مرج و حمله به ادارت و خانه [4] "گردانندگان گروه‌های پان ایرانیست" های مردم زمینه توطئه جدیدی را فراهم کنند. هدف این است که مردم را به آشوب طلبی متهم کنند. به تمام رفقا و دوستان و هم‌قمان خود هشدار می‌دهیم و جدا طلب می‌کنیم که مواظب تحریکات عمال درباری باشند... باید [5] هشیار بود."

متاسفانه گوش‌ها بدهکار هشدار نبود، چرا که سرنخ اصلی ایجاد تشنج و آشوب در سفارت آمریکا و مقر "سیا" و انتلیجنس سرویس قرار داشت که در این لحظات با دقت تمام و طبق برنامه کار می‌کردند. کیم روزولت فعالیت‌هایش در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد را بالنسبه مفصل‌تر از سایر روزها نوشته و با آن که آنچه نقل کند مخفی کرده، بسیار چیزها را گفته است. از جمله او تصریح می‌کند که صبح ۲۵ مرداد وقتی خیر شکست کودتای نظامی و دستگیری نصیری را شنیده نخستین کاری که کرده عبارت بوده است از "شمردن اقداماتی که پس از آن باید کرد."

آنچه موفقیت روزولت را تضمین می‌کرد امنیت کامل سفارت آمریکا و همه آمریکاییان مقیم تهران بوده، که اگر چه از طرف مردم نسبت به آن‌ها ابراز نفرت می‌شد، از طرف دولت کم‌ترین مزاحمتی متوجه آنان نبود. لذا روزولت همان صبح ۲۵ مرداد دستور می‌دهد که یک به اصطلاح مصاحبه مطبوعاتی تشکیل دهند.

در کتابی که سال ۱۳۳۷ با تایید ستاد ارتش نوشته شده درباره حوادث پشت پرده این روزها از جمله گفته شده است: "روز ۲۶ مرداد ساعت یک بعد از ظهر سرنپ مدبر رئیس شهربانی وقت روسای کلانتری‌ها را به اداره کل شهربانی احضار کرد و به آن‌ها دستورات لازم برای حفظ آرامش و استقرار نظم صادر کرد... بعدها روشن شد که محرمانه نیز دستور داده بود که حتی المقدور از تظاهرات، مخصوصاً تظاهرات توده‌ای جلوگیری شود"، پنج روز رستاخیز ملت ایران، نوشته منصور علی‌آتابکی، احمد بنی‌احمد، چاپ تهران ۱۳۳۷، صفحه ۱۱۶.

و فرمان عزل مصدق و نخست‌وزیری زاهدی را توسط روزنامه‌نگاران آمریکایی به همه جا ابلاغ کنند. او می‌نویسد: گفتیم: "بیل می‌رود به سراغ دو روزنامه‌نگار آمریکایی که در تهران هستند و آن‌ها را می‌آورد به منزل دیک مانویل. آنجا مصاحبه مطبوعاتی کوتاهی با مصطفی تشکیل می‌دهند و او می‌گوید که شاه مصدق را عزل کرده و زاهدی را به جای او نشانده است. بعد [6] مصطفی را می‌برد به سفارت."

چنان که می‌بینید کم‌ترین فاصله‌ای میان "روزنامه‌نگاران"، جاسوسان و سفارت آمریکا نیست. دستور دوم روزولت این است که زاهدی را به جای امن ببرند و این جای امن منزل یک آمریکایی است به نام فرد زیمرمان. حسن این منزل این است که در خطر نیست، زیر زمین خوبی دارد، به سفارت آمریکا و مقر "سیا" نزدیک است. خود روزولت به سراغ زاهدی می‌رود و او را که قیافه فلاکت‌باری داشته و اونیفورم سرلشکری را در چمدانش مخفی کرده بود با ماشین "سیا" به [7] منزل زیمرمان می‌برد"

دستور سوم برقراری رابطه با خارج بود که "سیا" و سفارت آمریکا دستگاه فرستنده داشتند و از طریق پایگاه انگلیس در قبرس با [8] واشنگتن و لندن تماس می‌گرفتند.

دستور چهارم، تهیه نسخه‌هایی از فرمان شاه بود تا بتوان آن را پخش کرد و به اتکای این فرمان جنایت "سیا" را قانونی جلوه [9] داد. روزولت می‌نویسد که این امر تهیه نسخه کمی دشوار شد. مجبور شدیم ماشین بزنیم.

در مورد انتشار فرمان و کلیشه کردن آن نکته جالبی هم هست و آن این که در این روزها "روزنامه داد" که مدیر آن عمیدی نوری با کودتاچیان مربوط بود، آزادانه منتشر می شد و لذا طبق دستور "مرکز" آن را کلیشه و منتشر کرد.

عمیدی نوری در خاطراتش می نویسد:

"ظهر ۲۷ مرداد آقای مصطفی الموتی به من با تلفن اطلاع داد که در میان محتویات صندوق مراسلات کلیشه ای هم با یادداشتی رسیده است. گفتیم چیست؟ گفت: کلیشه متن فرمان اعلیحضرت دایر بر عزل دکتر مصدق و نصب سرلشکر زاهدی به نخست وزیری است یادداشت هم به خط آقای اردشیر زاهدی است که من این کلیشه را به صندوق انداخته ام.

[10] دستور دادم فرمان را وسط صفحه اول بگذارند توی کادر با عنوان درشت."

عمیدی نوری سپس توضیح می دهد که روزنامه "داد" با کلیشه این فرمان روز ۲۸ مرداد در آمد و سندی شد در دست افسران کودتاچی. به این ترتیب در روزهایی که سازمان های به اصطلاح ملی تمام کینه خود را متوجه حزب توده ایران کرده بودند و روزنامه های حزبی را پاره پاره می کردند و در روزهایی که حتی "بسوی آینده" توقیف بود، روزنامه کودتاچی "داد" با خیال راحت چاپ می شد و حضرات خطری از جانب آن متوجه انقلاب ایران نمی دیدند!! "داد" کودتاچی را "نیروی سومی" پاره نمی کرد. آن را خودی می دانست. اما "مردم" را پاره می کرد که ضد کودتا بود!!

دستور بعدی روزولت اعزام افرادی با فرمان شاه پیش فرماندهان نظامی اصفهان و کرمانشاهان است. این افراد دوشنبه ۲۶ مرداد ماه حرکت کردند. توانستند فرمانده نیروهای اصفهان را حداقل بی طرف کنند و موافقت قطعی تیمور بختیار فرمانده پادگان کرمانشاه را با کودتا جلب کرده و از او بخواهند که روز چهارشنبه ۲۸ مرداد با تمام نیروی خود به سوی تهران حرکت کند. سرانجام عصر سه شنبه ۲۷ مرداد، زمانی که تهران در دست نیروهای ضد توده ای و نظامیان هوادار شاه بود و از حرکت هنگ کرمانشاهان و غیره اطمینان حاصل شده بود روزولت به "برادران باسکو" سرکردگان اوباش فرمان داد که چهارشنبه ۲۸ مرداد ماه روز موعود است.

گفتند: آماده ایم و عمل خواهیم کرد.

روزولت در عین حال که می داند کودتا را باید به دست اوباش آغاز کند تا ظاهر آن حرکت "مردم" باشد، می داند که نیروی اصلی نظامی است:

"بهترین چیزی که می توانستیم امیدوار باشیم این بود که ترتیب ورود نیروهایی از بیرون صحنه داده شود. از اصفهان، کرمانشاه، یا هر دو...

خبر از کرمانشاه رسید که سرهنگ آماده است. با تانک حرکت می کند... اگر مجبور شود خواهد جنگید... ما آنچه را که می خواستیم داشتیم."

[11] خواستیم داشتیم."

[12] اردشیر زاهدی در خاطراتش می نویسد که به اصفهان خود او رفته بود و به کرمانشاهان سرتیپ عباس فرزندگان.

سرهنگ بختیار که فرمانده لشکر کرمانشاهان بود از مدت ها پیش از ۲۸ مرداد به بهانه این که گویا عشایر اورامانات مقاصد شومی دارند و برای جلوگیری از اقدامات احتمالی آنان تقویت ارتش و مانور نظامی ضروری است و همواره واحدهای زیر فرمان خود را برای حمله به تهران و نه مقابله با اقدامات عشایر آماده نگاه می داشت و به ستاد ارتش مصدق گزارش می داد ولی ارتباط [13] واقعی او با ستاد مخفی کودتا بود.

اردشیر زاهدی و سرتیپ گیلان شاه نوشته اند که هدف از تماس با فرماندهان اصفهان و کرمانشاهان این بود که زاهدی "دولت قانونی!" خود را در یکی از شهرستان های مذکور تشکیل داده و با اعلام استقلال واحدهای ارتشی و انتظامی کرمانشاه و اصفهان و سایر واحدهای اهواز و خرم آباد و کرمان را هم که در شاه دوستی فرماندهان آن تردیدی نبود با خود همدست کرده جنوب را از [14] مرکز مجزا کنیم و آن جا تکلیف دولت مصدق را معین کرده تهران را تصرف نماییم."

ت - یک ملاقات تعیین کننده

"فرمانده عملیات کودتا" هنوز از مردم می ترسید. حساب اصلی او چنان که گفتیم این بود که جبهه را بشکند. هر مخالف شاه را به نام توده ای بگوید. به علاوه او می بایست ترتیبی بدهد که دست اوباش شاه پرست و بی دفاع از شاه باز باشد و نیروهای نظامی کودتاجی بتوانند آزادانه عمل کنند. او می بایست مصدق را که در واقع فرمانده کل قوا بود فلج کند تا او نتواند فرمان رویارویی با کودتا را صادر کند.

برای انجام این کار سفیر آمریکا لوی هندرسن که روز ۲۶ مرداد برای شرکت در عملیات کودتا به تهران وارد شده بود، در نظر گرفته شد. او بنا به توصیه کیم روزولت روز ۲۷ مردادماه از مصدق تقاضای ملاقات کرد. مصدق چنان که در صفحات پیش گفتیم برای این ملاقات چنان اهمیتی قائل شد که جلسه هیات دولت را که قرار بود همان روز بعد از ظهر برای تعیین تکلیف شاه تشکیل شود، به تأخیر انداخت. قطعاً "هندرسن چنین درخواستی از او کرده بود و مصدق نمی خواست قبل از ملاقات با هندرسن تصمیمی علیه شاه بگیرد.

این ملاقات که روزش را مصدق در ۲۷ و ۲۸ مرداد تعیین کرد عصر چهارشنبه ۲۷ مرداد ماه انجام گرفت.

طبق قراردادی که هندرسن با روزولت داشت می بایست در این ملاقات مصدق را تهدید کند و به او اطلاع دهد که آمریکا زاهدی را نخست وزیر می شناسد و باقی ماندن او در نخست وزیری به معنای رویارویی با آمریکا و جنگ داخلی است. کیم روزولت که در کتاب یاد شده اش بسیاری مطالب را پنهان می کند در مورد این ملاقات می گوید که دوشنبه شب به دیدار هندرسن رفته و به او توصیه می کند که مصدق را ببیند و در این باره که ایرانی ها به آمریکاییان مقیم ایران توهین می کنند، به ماشین ها آن ها حمله ور می شوند و غیره به مصدق اعتراض کند و در ضمن در مورد حکومت ایران به او بگوید که آمریکایی ها:

[15] "از شاه که سلطان قانونی است هواداری می کنند"

روزولت توضیح می دهد که هندرسن هنگام ملاقات با مصدق به مراتب تندتر از این ها حرف زده و سفر شاه را نظیر هجرت محمد دانسته که به قصد اعتلای او بود. هندرسن سپس اولتیماتوم داده که اگر جلو مردم در مخالفت با آمریکاییان گرفته نشود دولت آمریکا تمام وابستگان خود را از ایران فرامی خواند. آیا اولتیماتوم همین بوده یا بیشتر و آیا هندرسن مطالب دیگر هم گفته یا نه، از توضیحات روزولت معلوم نیست. اما در مورد عکس العمل مصدق روزولت می گوید:

"جنتمن پیر که از لحن شدید لوی {هندرسن} آشکارا یکه خورده بود، دست و پای خود را گم کرد و تقریباً به التماس افتاد که نه آقای سفیر مایل نیستم شما این کار را بکنید. اجازه بدهید که رئیس پلیس را صدا کنم خواهید دید، ترتیبی خواهم داد که هم میهنان شما [16]مورد حفاظت ویژه قرار بگیرند."

روزولت اضافه می کند:

"قبل از این که لوی منزل مصدق را ترک کند پلیس را صدا زدند و دستورات لازم را به او دادند.

[17] بعدها من و لوی بر آن بودیم که این اقدام سودمند بود و نیروی پلیس طرفدار شاه را جری کرد."

نویسنده فرانسوی ژرار دو ویلیه در کتابی به نام: صعود مقاومت ناپذیر محمدرضا شاه ایران این ملاقات را با جملات روشن تری تصویر می کند:

"هندرسن به مصدق نشان داد که چه دامی برایش تهیه کرده اند و چگونه در آن خواهد افتاد. از او می پرسد، آیا واقعا میل دارد

ببیند که تانک های روسی بر کشورش حکومت و فرماندهی کنند {!!}

گفته می شود که هندرسن توانست مصدق را از راهی که می رفت "بازگرداند" و نگذارد زیر تسلط حزب توده قرار گیرد...

مصدق می پذیرد که برای مقابله با کودتایی که بر ضد او در شرف تکوین است از حزب توده کمک نگیرد.

(البته مصدق نمی داند که تاریخ کودتا برای همان فردا تعیین شده است)

... هندرسن نزد کیم روزولت می رود و همه چیز را نقل می کند. دو مرد آمریکایی اوضاع را بررسی می کنند. پس اکنون می 18]توان کار را آغاز کرد."

درباره این ملاقات عمیدی نوری از خدمه کودتا روایت ساده تر و بی پیرایه تری دارد:
"اردشیر زاهدی فرمان عزل مصدق و نخست وزیری زاهدی را داده بود که چاپ کنم... عصر ۲۷ مرداد در روزنامه ها خواندم که آقای هندرسن سفیر کبیر آمریکا به ملاقات دکتر مصدق رفته است. با آگاهی که از روحیه دکتر مصدق داشتم تصور نمودم باز هم ترتیب ملاقات را خود او داده است زیرا این نوع ملاقات ها برای تاثیر در افکار و محافل سیاسی است.
از این جهت با تلفن با سفارت آمریکا با آقای علی پاشا صالح تماس گرفتم و گفتم پیغام مرا به آقای سفیر کبیر برسانید که باز هم ملاقاتی نمودید تا از آن بهره برداری برای تثبیت دولت یاعی شود؟

او گفت پیغام شما را می رسانم. یک ربع بعد به من تلفن کرد که آقای سفیر کبیر در پاسخ پیغام شما گفتند این ملاقات از آن ملاقات ها نبود بلکه خودم از ایشان وقت گرفتم و صریحا اعلام نمودم چون دولت آمریکا ایران را در کام کمونیسیم می بینید زیرا کشورش در اختیار توده ای هاست دیگر رابطه ای با شما نخواهد داشت.
دکتر مصدق جواب داد من الان دستور می دهم جلوی تظاهرات توده ای ها را بگیرند. خیال می کنم این استنباط شما صحیح 19]نیاشد."

"غروب بود که یکی از دوستان تلفن نمود الان در چهار راه مخیرالدوله پاسبان ها را دیدم اجتماع توده ای ها را که در آنجا علیه 20]شاه نطق می کردند و تقاضای تغییر رژیم داشتند متفرق نمودند."

کشور مصدق و نایب نخست وزیر بود درباره این ملاقات حساس مصدق و هندرسن، دکتر غلامحسین صدیقی هم که وزیر اطلاعاتی در همین حدود می دهد:

"آمریکایی ها از نفوذ عناصر کمونیست سخت ناراحت شده بودند. عصر روز ۲۷ مرداد ماه لوی هندرسن سفیر کبیر آمریکا در تهران که تازه از مرخصی {!!} آمده بود با مشاهده تظاهرات توده ای ها به دیدار نخست وزیر آمد و اظهار داشت:
شما وضع خوبی ندارید با این جریاناتی که می بینم کمونیست ها ابتکار عمل را به دست گرفته اند. شما در برابر این وضع چه اقدامی خواهید کرد؟

21] ... البته آقای دکتر مصدق جلوگیری از این تظاهرات را دادند ولی دیر شده بود!"
منظور صدیقی از این که "دیر شده بود" این است که گویا اگر مصدق قبلا توده ای ها و در حقیقت مردمی را که، شاه را نمی خواستند می کوبید، آمریکایی ها کودتا نمی کردند. در واقع دستور حمله به مردم ضد سلطنت بسیار به موقع! صادر شد. بلافاصله پس از ملاقات هندرسن مصدق فرمانداری نظامی فرمان صادر کرد و هر نوع تظاهرات ضد درباری را قدغن اعلام کرد. امنیت سفارت آمریکا و خانه های آمریکاییان بیش از پیش تامین شد. کودتاچیان درست منتظر چنین دستوری بودند زیرا به این ترتیب همه جنایات آنان علیه مردم و برای انجام کودتا به حساب فرمانداری نظامی مصدق گذاشته می شد.

با صدور این فرمان، اوضاع تهران از غروب ۲۷ مرداد ماه کاملا تغییر کرد. پاسبانان و نظامیان به مردمی که فرار شاه را جشن گرفته بودند هجوم بردند. سرکوب مردم محیط وحشتی به وجود آورد. اوباش آماده به خدمت دوره دیده چهارده آذر و نهم اسفندها به میدان آمدند. از حدود ساعت ۱۱ شب تقریبا به دست آنان افتاد.
کودتا آغاز شد.

گزارشگر کیهان حوادث بعد از ظهر ۲۷ مرداد ماه را این طور ثبت کرده است:
"دسته های مختلف با شعارهایی که در دست داشتند در خیابان های مرکزی شهر به راه افتاده علیه شاه و برای برقراری رژیم جمهوری شعار می دادند... این وضع تا ساعت ۸ شب ادامه داشت. مقارن همین ساعت جمع کثیری از جوانان وابسته به حزب توده در میدان سپه جمع شدند و یک پارچه سفید که روی آن نوشته شده بود "زنده باد حزب توده ایران" به وسط میدان آوردند.
طولی نکشید که چند کامیون پاسبان و سرباز وارد میدان شدند و به جمعیت اخطار کردند متفرق شوید..."

هر چند دقیقه یک بار به جمعیت هجوم می آوردند و مردم را تا داخل خیابان های اطراف تعقیب می کردند و عقب ماندگان را با تفنگ و باتون می کوبیدند و بالاخره مامورین گاز اشک آور به کار بردند و عده ای از آنان را سخت مضروب کردند... سربازها در جلو صف تظاهر کنندگان قرار گرفته و درحالی که تفنگ خود را روی دست بلند می کردند زنده باد شاه مرده باد خائنین، برقرار باد مشروطه، نابود باد حزب توده شعار می دادند. در این وقت مامورین تظاهرکنندگان را تعقیب می کردند و هرکس را که علیه شاه شعار می داد می گرفتند. یک جوان که شعار ضد شاه می داد بر اثر اصابت سرنیزه نقش زمین شد و از پای درآمد. سپس به تعقیب پرداختند به هرکس که می رسیدند می زدند. در این جریان عده کثیری بازداشت شدند.

... جوانان حزب توده ارگان رسمی حزب را علنا می فروختند و علیه رژیم سلطنتی شعار می دادند. مامورین انتظامی و افراد حزب پان ایرانیست و نیروی سوم هنگام فروش روزنامه مردم به توده ای ها حمله می کردند و روزنامه آنان را گرفته پاره می کردند.

کار پاره کردن روزنامه کم کم توسعه یافت تا جایی که سربازهای طرفدار سلطنت کلیه روزنامه های عصر را هم که مقالاتی علیه شاه نوشته بودند از دست روزنامه فروش ها گرفته پاره می کردند.

در خیابان های لاله زار، اسلامبول، نادری، فردوسی، منوچهری و شاه آباد دسته های نیروی انتظامی مرتباً به دنبال تظاهرکنندگان می دویدند و فریاد می زدند:

"برقرار باد سلطنت."

مدت سه ساعت وضع خیابان های شهر یکپارچه جنجال شده بود و مردم این طرف و آن طرف می دویدند و طوری شده بود که هیچکس به وضع خود اطمینان نداشت و اغلب زیر دست و پا می افتادند و مصدوم می شدند.

در این وضع طرفداران شاه در خیابان ها به راه افتادند و به جمعیت های چپ حمله ور شدند. به چند مرکز توده ای ها حمله شد و اثاثیه و اموال آن ها را به تاراج بردند و هر یک از توده ای ها را می دیدند می زدند. چند مغازه مربوط به توده ای ها را غارت [22] کردند.

کودتاچیان پس از پیروزی در ۲۸ مرداد با احساس شغف و لذت از این که به خوبی توانسته اند جو شدید ضد توده ای را وسیله انجام جنایت خود قرار دهند به خود می بالیدند. نویسندگان کتاب "پنج روز رستاخیز ملت ایران" از جمله می نویسند که در روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد افسران و درجه داران شاه پرست در پادگان ها جلسات محرمانه داشتند و سربازان را علیه مصدق و به سود شاه تحریک می کردند. در اردوگاه شمس آباد شامگاه ۲۶ مرداد نظامیان مدت یک ربع ساعت علیه مصدق شعار می دادند و برای شاه هورا می کشیدند. وقتی رئیس ستاد تیپ ۳ کوهستانی خواست ماجرا را با تلفن به فرمانده تیپ (سرهنگ اشرفی که فرماندار نظامی تهران هم بود) گزارش کند، او مجال گزارش نداد و گفت که به جای این حرف ها عده ای سرباز برای مقابله با توده ای ها بفرست.

به نوشته خود کتاب توجه کنید:

"سرهنگ اشرفی مجال صحبت به او نداد و پشت سر هم تاکید می کرد که تعداد زیادی سرباز به خیابان های اسلامبول و نادری و میدان توپخانه برای سرکوبی توده ای ها بفرستد. وقتی این خبر به تیپ رسید دو گروهان از هنگ نادری که فرماندهی آن با سرگرد زند بود مامور خیابان اسلامبول شد. وقتی سرگرد زند از این ماموریت اطلاع یافت خوشحال شد و بهترین سربازان و درجه داران و افسران شاه دوست خود را انتخاب و از هنگ خارج شد... این دو گروهان وقتی به خیابان های شهر رسیدند توده ای ها را به شدت متواری ساخته و همان شب قریب ۷۰ نفر را دستگیر کردند و دو نفر هم در اثر زخم های مهلکی که برداشته بودند کشته شدند." [23]

واحدهای همین سرگرد زند در روز ۲۸ مرداد نیز نقش بسیار فعالی در پیشبرد کودتا ایفا کردند و در اشغال رادیو شرکت نمودند. رفیق کیانوری در خاطرات مربوط به ۲۷ مرداد می نویسد:

"عصر روز ۲۷ مرداد حمله وحشیانه پلیس و فرمانداری نظامی به نمایش دهندگان ضد رژیم آغاز شد. سربازان و پلیس با شعارهای زنده باد شاه مردم را وحشیانه می زدند و زخمی می کردند و بازداشت می نمودند. در آن عصر تنها در تهران بیش از ۶۰۰ نفر از مبارزان حزبی بازداشت شدند و این بازداشت ها صدمه زیادی به ارتباطات حزب ما که به علت مخفی بودن تنها سرپایه و در خیابان بود وارد آورد."

حاکمه و دفاع دکتر مصدق، چاپ تهران ۱۳۳۶، انتشارات تلاش، صفحه ۳۸. [درباره ملاقات عصر سه شنبه با هندرسن که به

خاطر آن دکتر مصدق چنان جلسه پراهمیت هیات وزیران رابه تاخیر انداخت، در صفحات بعد توضیح بیشتری خواهیم داد]^{۱۱}

شجاعت، ۲۷ مردادماه ۱۳۳۲^{۱۲}

شجاعت، ۲ مرداد ماه ۱۳۳۲^{۱۳}

پس از ۲۸ مرداد گروه های پان ایرانیست ها تجزیه شدند. بخش سالم و ملی آن زیر رهبری داریوش فروهر در حزب ملت ایران

گرد آمد که در انقلاب امروز ایران نقش مثبتی ایفا می کند^{۱۴}

شجاعت (بسوی آینده هنوز هم توقیف بود)، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲^{۱۵}

کرمیت روزولت، کتاب یاد شده، صفحه ۱۷۶. بیل، دیک و مصطفی همکاران روزولت هستند^{۱۶}.

این مصاحبه در آن زمان به حساب خود سرلشکر زاهدی گذاشته شد و روزنامه های مدافع کودتاچیان ادعا کردند که گویا

زاهدی با خبرنگاران داخلی! خارجی مصاحبه کرده است. پسر زاهدی اردشیرزاهدی که از مهره های شناخته "سیا" در ایران بود

بعدها مطالب راست و دروغی به هم آمیخت و به نام خاطرات منتشر کرد و در آن ادعا نمود که:

"عده ای از خبرنگاران داخلی و خارجی را که در دسترس بود پیدا کردیم و در تپه های ولنجک جمع کردیم و تیمسار زاهدی

بدوا" فرمان نخست وزیری خود را به آنان ارائه داد و بعد عکس های فرمان را میان خبرنگاران توزیع نمودیم"، پنج روز

رستاخیز ملت ایران، نوشته منصور علی اتابکی، احمد بنی احمد، چاپ تهران ۱۳۳۷، صفحه ۱۷۲.

این ادعا به شهادت روزولت سرتا پا دروغ است. مصاحبه با شخص زاهدی نبود، خبرنگار داخلی در آن شرکت نداشت. یک

صحنه ساختگی بود با حضور و خبرنگار جاسوس آمریکایی^{۱۷}.

همان جا، صفحات ۱۷۸ تا ۱۹۱^{۱۸}

همان جا، صفحه ۱۷۸^{۱۹}

خاطرات عمیدی نوری، روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۲۷ مردادماه ۱۳۵۳^{۲۰}

همان جا^{۲۱}

کرمیت روزولت، اثر یاد شده^{۲۲}

پنج روز رستاخیز ایران، نوشته منصور علی اتابکی، احمد بنی احمد، چاپ تهران ۱۳۷۷، صفحه ۱۷۲^{۲۳}

همان جا، صفحه ۱۷۵^{۲۴}

همان جا، صفحه ۱۷۹^{۲۵}

همان جا، صفحه ۱۸۴^{۲۶}

همان جا، صفحه ۱۸۵^{۲۷}

همان جا^{۲۸}

مصدق، نفت، کودتا، ترجمه و تالیف محمود تفضلی، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، صفحه ۱۱۵-۱۱۶^{۲۹}

خاطرات عمیدي نوري، روزنامه اطلاعات، ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۳. (شنيديني است که در آن روزها روزنامه داد کودتاجي علنا" منتشر مي شد اما مردم "غيرقانوني" بود و روزنامه بسوي آینده و چندین روزنامه ديگر که جاي آن منتشر مي شدند توقيف بودند)^{۱۹۱}

خاطرات عمیدي نوري، روزنامه اطلاعات، ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۳^{۱۹۱}

دکتر غلامحسين صديقي، مصاحبه با روزنامه دنيا، ۲۰ شهريور ماه ۱۳۵۸^{۱۹۱}

روزنامه کيهان، ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۲^{۱۹۱}

پنج روز رستاخيز ملت ايران، نوشته منصور علي اتابكي، احمد بني احمد، چاپ تهران ۱۳۲۷، صفحه ۱۹۳-۱۹۲^{۱۹۲}

مصدق

صداقت داشت- جسارت نداشت

جدا کردن خوزستان طرح همیشگی امریکا

۱۲. روز ۲۸ مرداد

کودتای ۲۸ مرداد برخلاف مشهور فقط به دست یک مشت اوباش که صبح آن روز به میدان آمده باشند انجام نگرفت. دستگاه دولتی و به ویژه پلیس و ارتش از قبل در دست کودتاچیان بود. حکومت نظامی به کودتاچیان امکان داد که از شب پیش تمام شهر (چه تهران و چه شهرستان ها) را اشغال کنند.

جو ضد توده ای که سازشکاران و مدافعین دروغین مصدق به همراه عمال کودتا ایجاد کرده بودند، دست کودتاچیان را باز می گذاشت که از ساعت ۸ شب ۲۷ مرداد ماه هر صدای مخالف شاه را در کوچه ها خفه کنند. دستور فرمانداری نظامی به "مامورین انتظامی" که پس از ملاقات مصدق با هندرسن برای جلوگیری از تظاهرات توده ای ها صادر کرده بود سرود یاد مستان می داد و به فعالیت کودتاگران جنبه "قانونی" بخشید.

ساعت ۱۱ شب در واقع شهر اشغال شده و محیط وحشت بر همه جا حکمفرما شده بود. کینه ضد توده ای و علاقه عمیقی که سازمان های مانند نیروی سوم و جناح راست پان ایرانیست ها (ظاهرا" مدافع مصدق) نسبت به رژیم سلطنتی و "دوستی" ایران و آمریکا داشتند آن ها را در کنار کودتاچیان قرار می داد.

هیچ نیرویی مدافع واقعی مصدق و دشمن شاه در خیابان ها وجود نداشت جز توده ای ها که آن هم با چنین شدتی کوبیده شدند. و اعلامیه فرمانداری نظامی مصدق علیه آن ها صادر شد که حق تظاهرات ندارند.

موضوع مهمی که در ۲۸ مرداد نقش بسیار جدی ایفا کرد سلطه "نیروهای انتظامی" در کارخانه ها بود. ما در صفحات پیش گفتیم که نیروهای نظامی - کودتاچی از ماه ها پیش به بهانه جلوگیری از اعتصاب و غیره به طور ثابت واحدهایی را در کارخانه ها و مناطق کارگری مستقر کرده و کارخانه ها را عملاً اشغال کرده بودند.

کارگران دلایل کافی و به حقی داشتند که ناراضی باشند. فشار عمده اقتصاد بدون نفت به دوش آنان بود. مصدق به ملاکین و سرمایه داران کم ترین فشاری نمی آورد. با این حال حزب توده ایران به همان نسبت که در مشی اتحاد با مصدق پی گیرتر می شد، از نفوذ خود در میان کارگران برای جلوگیری از اعتصاب ها استفاده بیشتری می کرد و چون نفوذ معنوی و سازمانی بسیار عمیقی در میان کارگران داشت موفق شد از چند ماه قبل از مرداد ۳۲ در کارخانه ها و مناطق کارگری روح حمایت از دولت مصدق و اصلی گرفتن مبارزه با امپریالیسم را مسلط کند. در این چند ماه هیچ اعتصابی در کارخانه ها رخ نداد. با این حال سیاست نظامی کردن کارخانه ها با شدت دنبال شد.

فرمانداری نظامی واحدهای خود را در مناطق کارگری تقویت کرد و دولت مصدق برای این که آمریکا را قانع کند که جلو "کمونیست ها" را گرفته است این روش را تایید نمود. به ویژه در مرداد ماه که تدارک کودتا وارد مرحله عملی شده کارخانه ها در واقع به سربازخانه بدل شده و در روزهای ۲۵-۲۷ مرداد کار به جایی رسیده بود که خروج کارگران از کارخانه ها بسیار دشوار بود. از عصر ۲۷ مرداد این وضع بازهم شدیدتر شد تا جایی که روز ۲۸ مرداد از صبح زود کارخانه های اشغال شده عملاً در دست کودتاچیان بود که کارگران مبارز را می کوبیدند.

صبح ۲۸ مرداد خیابان‌ها خالی و در آن‌ها وحشت مرگ حاکم بود. توده‌ای‌ها به حق می‌ترسیدند که اگر تظاهرات ضد درباری و به سود مصدق را ادامه دهند برخلاف دستور فرمانداری نظامی مصدق است و می‌تواند موجب تقویت بیشتر هواداران شاه گردد. شور و شوق حاصل از فرار شاه جای خود را به نگرانی و بلا تکلیفی داده بود. در چنین وضعی فقط دست هواداران شاه باز بود. آنان از ساعت ۹ صبح کار خود را آغاز کردند. آن‌ها مانند شب پیش شعار "زنده باد شاه" را با "مرگ بر حزب توده" در آمیختند تا به این ترتیب آن بخش از هواداران مصدق را که کینه ضد توده‌ای آنان به مراتب بیش از اختلاف شان با شاه بود با خود همراه کرده یا حداقل بی‌طرف کنند. در نتیجه میدان برای شاه پرستان خالی بود. مگر این که توده‌ای‌ها به تنهایی به مقابله برخیزند. که آنان نیز بر اثر دستور فرماندار نظامی و سرکوب شدید شب پیش، نگران بودند که چه گونه از مصدق حمایت کنند تا بیش از پیش موجب تفرقه نیروهای ملی نشوند و به اتحاد نیروها کمک کنند.

چماق به دستان شاه با حمایت علنی ارتش حرکت می‌کردند.

گزارشگر کیهان حوادث را مستقیماً از خیابان‌ها به شرح زیر گزارش داده است:

"مقارن ساعت ۹ ابتدا از طرف نقاط جنوب شهر در میدان سپه اجتماع کرده و با شعار زنده باد شاه، مرگ بر توده‌ای دست به تظاهرات زدند.

عده‌ای که با چوب دستی‌های بزرگ مجهز بودند به جمعیت مزبور اضافه شدند... چهار کامیون سرباز و پاسبان نیز که در جلو هر یک مسلسل قرار داشت از جلو و عقب تظاهرکنندگان حرکت می‌کردند و شعارهای تظاهرکنندگان را تایید می‌کردند. مقارن ساعت ۱۰ با شعار "زنده باد شاه - مرگ بر توده" از دیوارهای حزب ایران بالا رفتند... در و پنجره را شکستند و چند نفری را که در حزب بودند مجروح کردند... طولی نکشید که به روزنامه "باختر امروز" حمله کردند و آتش زدند، ... روزنامه "شهباز" را آتش زدند. رادیو تهران برخلاف معمول خبر نداد و ساکت بود.

ساعت ۲ بعد از ظهر شهربانی و ستاد ارتش از طرف شش تانک و چند کامیون حامل سرباز محاصره شد.

سرتیپ دفتری با چند جیب از گارد مسلح گمرک به شهربانی کل کشور آمد و آن‌جا را اشغال کرد (در واقع سرتیپ دفتری طبق فرمان خود مصدق به ریاست شهربانی گمارده شده بود در حالی که با کودتاچیان مربوط بود و فرمان هم از سرلشکر زاهدی داشت [!!]).

... اداره پست و تلگراف را گرفتند. مردم سوار بر تانک به طرف بی‌سیم حرکت کردند. ساعت ۱/۵ بعد از ظهر چندین کامیون حامل سربازان مسلح و عده‌ای پاسبان و همچنین تعداد زیادی اتومبیل‌های زره پوش مجهز به تمام وسایل، به علاوه چند کامیون و اتومبیل بارکش که همگی چندین عکس شاه و شاه سابق را جلو و عقب خود حمل می‌کردند با شعارهای "زنده باد شاه" حرکت کردند.

نکته قابل توجه این که در این موقع تقریباً کلیه تظاهرات توسط قوای انتظامی انجام می‌شد.

بازار از صبح وضع مضطربانه داشت. همه در آستانه مغازه خود بدون این که به کسب و کار مشغول باشند در انتظار حوادثی بودند برای جلوگیری از اتلاف مال و سرمایه خود، تا صدایی می‌آمد محل کسب را می‌بستند و جلو آن می‌ایستادند.

تا حدود ظهر اطراف منزل آقای دکتر مصدق آرام بود. قوای محافظ همه راه‌ها را بسته بودند... دسته‌هایی از جمعیت مقارن ظهر آمدند... چند تیر شلیک شد و عقب نشستند. حدود ساعت ۴/۵ چند تانک دیگر نیز به کمک تظاهرکنندگان آمدند. تانک‌ها آماده حمله به خانه مصدق بودند. شلیک رگبار مسلسل‌ها قسمتی از بالایی خانه را خراب کرد... دو گلوله سنگین از تانک‌ها خالی شد و قسمتی از بالایی ساختمان را ویران کرد... در این موقع ۲۷ تانک اطراف خانه مصدق را گرفته بودند. عده‌ای سرباز نیز جلو و عقب این تانک‌ها بودند... مسلسل‌های تانک‌ها نیز مرتباً کار می‌کرد... تانک‌ها وارد باغ شدند. هر کس هر چه به دستش می‌آمد از منزل مصدق می‌برد. چند دقیقه بعد خانه خالی و به کلی ویران شد.^[1]

نویسندگان کتاب "پنج روز رستاخیز ایران" به یاد می آورند که وقتی تظاهرکنندگان کودتاجی به میدان توپخانه رسیدند، ابتدا افسران واحدهای مستقر در شهر به خیال این که تظاهرات توده ای ها است دستور تیراندازی دادند. ولی بعد متوجه موضوع شده به کمک کودتاچیان شتافتند:

"جمعیت از ناصریه وارد توپخانه شد اما در همین لحظه از طرف سربازان چند تیر هوایی خالی شد و در اثر این تیراندازی عده ای پا به فرار گذاشتند... در این موقع یک نفر از سربازان مسلح با حالت دو آمد فریاد زد: آقایان! جناب سروان می گویند ببخشید. معذرت می خواهم. ما خیال کردیم که شما توده ای هستید والا تیراندازی نمی کردیم... حالا آزادید هر کاری می خواهید بکنید." [2]

در صف جلو اوباش و فواحش حرکت می کردند تا به کودتا ظاهر مردمی بدهند و مصدق و اطرافیانش را نسبت به عمق حادثه اغفال کنند.

اما در پشت سر فواحش واحدهای نظامی که توسط افسران آمریکایی از مرکز سفارت آمریکا و اداره مستشاری هدایت می شدند، عمل می کردند:

"قوای انتظامی طرفدار مصدق در چند نقطه با چنین مردمانی [اوباش کودتاجی] رو به رو بودند. اما نمی دانستند مرکز اصلی فعالیت کجا است. و چون از مرکز اصلی فعالیت خبر نداشتند تنها کاری که می توانستند بکنند این بود که اطراف خانه مصدق را قرق کنند." [3]

"مردم [بخوان اوباش] به سمت شمال حرکت کردند در این حال صدای چند تانک و ارابه به گوش رسید... هشت تانک و چند کامیون... مردم متوحش شدند. ولی سربازان از داخل تانک ها سربلند کرده و گفتند ای مردم! زنده باد شاه. نترسید! فرماندهی تانک ها... مردم را مخاطب قرار داد و گفت:

ای مردم! درپناه این تانک ها برای نابودی دشمنان شاهنشاه به هرکجا که می خواهید بروید. نترسید." [4]

افسران محافظ خانه دکتر مصدق از آن سوی سنگر حوادث ۲۸ مرداد ماه را به شرح زیر توصیف کرده اند:

"... ماموریت خلع سلاح گارد شاهنشاهی به سرهنگ علی محمد روحانی که با کودتاچیان ارتباط داشت محول شد... سرتیپ دفتری به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شد. تیمسار ریاحی می گفت:

"آقا این عمل صحیح نیست در بازرجویی از افسران کودتاجی معلوم شده است که او با کودتاچیان ارتباط دارد [5] و باید بازداشت شود."

ولی دکتر مصدق مجاب نشد. حکم ریاست شهربانی به نام دفتری صادر شد در حالی که در همان لحظه در جیب او یک حکم ریاست شهربانی از طرف سرلشکر زاهدی هم وجود داشت. سروان هوشنگ امیرقهراری آجودان سرتیپ دفتری برای ما تعریف کرد:

در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد، سرتیپ دفتری کلیه گزارش های خانه مصدق را به سرلشکر زاهدی می داد.

... از نیمروز ۲۸ مرداد تظاهرات به خیابان کاخ کشیده شد. سرهنگ ممتاز، سروان مهران و من در خانه ۱۰۹ بودیم. حوالی ساعت ۱۱ از کاخ شمس به روی ما آتش گشودند. در همین وقت از داخل کامیونی در مقابل دانشکده افسری و از داخل کامیونی دیگر جلوی سر در سنگی به سوی ما تیراندازی شد که به کمک واحد مستقر ستوان شجاعیان هر دو کامیون منهدم گردید.

... مقارن ظهر ۳ تانک از سه راه شاه به سوی خانه ۱۰۹ آمدند... وادار به تسلیم کردیم.

در همین ساعت چند تن از سران حزب توده جهت مذاکره با دکتر مصدق در مورد تحویل اسلحه و مقاومت در برابر کودتاچیان با دکتر مصدق ملاقات کردند که دکتر مصدق با پیشنهاد آن ها مخالفت کرد.

زد و خوردهای اطراف خیابان کاخ تا ساعت ۵ بعد از ظهر ادامه داشت. تا موقعی که رادیو به تصرف کودتاچیان درآمد ... در این وقت دکتر مصدق به سرهنگ ممتاز دستور داد نفرات خودش را به سربازخانه ببرد... شاید این دردناک ترین اشتباه بود. زیرا او فرمانده تیپ کوهستانی بود و تا وقتی درخانه ۱۰۹ بود جرات حمله به آن خانه نمی کردند...

ما جمعا ۶۰ نفر بودیم. پشت بام به دفاع پرداختیم... زندان دژبان به تصرف کودتاچیان درآمد. افسران کودتاچی از قبیل باتمانقلیچ، نصیری، خسروپناه... آزاد شدند... آن ها هم با دو تانک حمله کردند... مصدق گفت با ملحفه پرچم سفید درست کنید تا مهاجمان دست از کشتار بردارند. این کار را کردیم. ولی فایده نداشت.

شلیک گلوله از باغ اصل چهار [ترومن] به خانه ۱۰۹ لحظه ای قطع نمی شد... یگ گلوله توپ دیوار اتاق را شکافت و از دیوار مقابل خارج شد... پیشنهاد خودکشی دسته جمعی مرحوم نریمان نیز عملی نشد ناچار برای این که به دست اراذل و فواحش نیفتیم مصدق را حاضر به ترک منزل نمودیم." [6]

رفیق هوشنگ قربان نژاد که آن روزها با درجه ستوان دومی در هنگ زرهی بود و تدارک بخش کوچکی از کودتا را به چشم دید، در خاطراتش می گوید:

"ما را به اقدسیه برده بودند... سرهنگ روحانی رئیس ستاد لشکر به بهانه سرکشی هر چند گاهی می آمد. روز ۲۵ مرداد آمد. با سرگرد جاویدپور به گردانش دستور داد که آماده حرکت باشند. آماده باش بی موقع نگرانی آور بود. جاویدپور به دوستانش توضیح داده بود که زنش حامله است و می خواهد به شهر برود. آماده باش به خاطر بیماری زن؟! "

نصف شب خیر شکست کودتای نصیری رسید. سرعت شکست به حدی بود که کار به شرکت جاویدپور نکشید.

وضع در لشکر ناآرام بود. دستور دادند به سلطنت آباد برگردیم. صبح روز ۲۸ مرداد از ستاد ارتش چند سرهنگ به پادگان آمدند و به سرگرد امیرخلیلی دستوراتی دادند. امیرخلیلی با یک دسته تانک روانه شهر شد و به من هم گفت با یک دسته تانک برو لشکر... وسط راه از لشکر دستور رسید دو تانک را مقابل در ورودی بی سیم مستقر کن و دو تانک را به لشکر ببر.

حوالی ظهر بود که یک اتوبوس پر زنده باد شاه گویان در جاده قدیم شمیران مقابل لشکر رسیدند. سرهنگ نوزدی فرمانده لشکر در اطاقش بود و دستور صادر می کرد. در این موقع یکی از افسران لشکر پیش من آمد و گفت: فرمانده لشکر شما را می خواهد. مسئولیت بی سیم را به استواری سپردم و رفتم. از فرمانده خبری نبود. مدتی معطل ماندم. گفتند خبری نیست به بی سیم برگرد. وقتی به آنجا رسیدم استوار مسئول پیش من آمد و گفت:

"سرلشکر زاهدی به اتفاق شاهپور غلامرضا با یک تانک آمدند و از رادیو پیام فرستادند. فهمیدم احضار من از لشکر طبق نقشه بوده است.

کم کم سر و کله سربازان و افسران گارد که از ۲۵ مرداد آفتابی نبودند پیدا شد و به دسته های زنده باد گو اضافه شد. از لشکر دستور رسید که پیش فرمانده بیا. این بار دستور کتبی خواستم. دادند به فرمانده لشکر که رسیدم گفت با دو تانک به ستاد ارتش برو و در اختیار تیمسار ریاحی باش.

به خیابان شاه که رسیدم صدای تیراندازی از خیابان کاخ به گوش می رسید. دسته ای مرکب از نظامی و غیرنظامی در نادری راه را بر من بستند. ستوان امیر خسروداد، همدوره ام در میان شان بود، گفت برویم جلو خانه مصدق گفتیم اول باید به ستاد ارتش سر بزنم گفت این ها نمی گذارند بروی. قول بازگشت حتمی دادم و خودم را به ستاد ارتش رساندم.

تیمسار ریاحی در دفترش بود. خودم را معرفی کردم و گفتم چه دستور می فرمایید؟ گفت تانک ها را به داخل دژبان ببر و منتظر دستور باش. گفتم اگر درهای دژبان را ببندند داخل چهار دیواری قادر به انجام کاری نیستم. گفت همین که گفتم...

به دژبانی که رسیدم وضع غیرعادی بود. گروهبان های دژبان در حیاط شعار می دادند.

سرهنگ رحیمی آن ها را تهییج می کرد... ساعت ۳ بعد از ظهر ناگهان در شمال دژبان باز شد. امیرعلایی اسناد دانشکده افسری همراه ده بیست نفر زنده باد شاه گویان به دژبان هجوم آورد. در زندان ها را به رویشان بازکردند. افسران کودتاچی: نصیری، باتمانقلیچ و دیگران را روی دست بردند و باتمانقلیچ را مستقیماً به ستاد ارتش بردند و جای ریاحی نشانده.

درجه داران دژبان سوار تانک هایم شدند و خواستند که حرکت کنم. گفتم دستور حرکت ندارم. گفتند چاره ای نداری. خود سرهنگ رحیمی سوار تانک اول شد. اجباراً حرکت کردیم... تیراندازی اطراف خانه مصدق شدید بود. در تلسکوپ دیدم چند تانک M9 مقابل خانه مصدق مستقر هستند... رئیس ستاد لشکر سرهنگ روحانی در مقابل ستاد ارتش بود و تانک ها را هدایت می

کرد... ("قربان نژاد، پس از انقلاب از اعضای مرکزیت رهبری حزب توده ایران شد و در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۷۶ او نیز پس از حدود ۷ سال زندان و شکنجه اعدام شد!- راه توده)

آنچه در خاطرات رفیق قربان نژاد آمده فقط گوشه ای از ماجراست. ولی از همین گوشه کوچک می توان دید که در روز ۲۸ مرداد، اراذل و فواحش و چماق به دستان وسیله نیروی اصلی نظامی بودند که از پشت سر آن ها می آمد. کودتا در آشفتگی ظاهری خود نظم و ریتم داشت. کودتاچیان گام به گام جلو می رفتند. آن ها ابتدا خانه مصدق را محاصره و از شهر جدا کردند. رادیو را گرفتند. حکومت خود را به سرتاسر کشور اعلام کردند. سپس به خانه مجزا و منفرد مصدق یورش بردند.

در تمام خانه های اطراف خانه مصدق، در کاخ شمس، در ساختمان اصل چهار (که خود مصدق به آمریکایی ها اجاره داده بود) و در سایر ساختمان های اطراف خانه مصدق واحدهای نظامی کودتاچی مستقر بود که از آن ها خانه مصدق را می کوبیدند. شگفت این که این افسر آماده به دفاع از حکومت مصدق که از صبح در اختیار ارتش بود و در شهر حرکت می کرد در هیچ جا به فرماندهی که به او دستور دفاع از حکومت را بدهد برخورد. او هیچ کجا مقاومتی در برابر کودتا ندید. کودتاچیان همه جا چراغ سبز داشتند. کسی آن ها را دستگیر نمی کرد. کسی معترض آنان نبود. وقتی زاهدی به رادیو رفت با آن که سرش ده هزار تومان جایزه داشت نیروهای مسلح مصدق او را توقیف نکردند.

بنابراین کودتای ۲۸ مرداد به هیچ روی سازمان نیافته و الله بختکی نبود. پشت سرش نیرو داشت که در صورت مقاومت مردم کار به جنگ خانگی می کشید. برای مقابله با چنین کودتایی می بایست:

جبهه متحد خلق وارد میدان شود و مصدق با تکیه به اختیارات قانونی خود و با استفاده از تمام وسایل مردم را مسلح کند و نیروهای نظامی وفادار به مردم را به حرکت آورد. مصدق از انجام این وظیفه میهنی سرباز زد و به مراجعات مکرر حزب ما پاسخ رد داد. به احتمال قوی کودتاچیان می دانستند که مصدق چنین خواهد کرد.

رفیق کیانوری تماس های رهبری حزب و شخص مصدق را در این روز تاریخی این طور به خاطر می آورد:

"با شکست کودتای ۲۵ مرداد ستاد کودتاچیان و رهبر کودتا (زاهدی) به سفارت آمریکا انتقال یافتند و اقدامات کودتاچیان از پرتو دید هواداران حزب ما خارج گردید. در عین این که ما می دانستیم که حتماً کودتا دوباره شروع خواهد شد ولی دیگر نتوانستیم خبر بگیریم که از کجا و در چه لحظه و به چه صورت شروع خواهد شد.

دستگاه عریض و طویل ستاد ارتش، شهربانی، و افراد وابسته به جبهه ملی که همه مقامات مهم لشکری و کشوری را در دست داشتند مثل این که در مورد توطئه های کودتاچیان همه کور و کر و لال شده بودند.

تنها خبری که ۲۷ مرداد شب هنگام از محافل کودتاچیان به دست ما رسید این بود که کودتاچیان پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد در تهران و فرار شاه می خواهند نقشه ای را که همیشه به عنوان جانشین کودتا داشتند به موقع عمل گذارند و دولت زاهدی را در خوزستان علم کنند و آمریکا آن را به رسمیت بشناسد.

برای ما مسلم بود که آمریکا اگر نتواند در تهران به تغییر دولت مصدق موفق شود مرکز ثقل تحریکات را به خوزستان خواهد برد. ما تردید نداریم که در صورت عدم موفقیت توطئه ۲۸ مرداد، این نقشه عملی می شد.

در مجموعه همه این شرایط بود که صبح روز ۲۸ مرداد، ما از حرکت اوباش و فواحش در شهر با خبر شدیم. خبر رسید که پاسبان ها و مامورین فرمانداری نظامی از آن ها پشتیبانی می کنند. اولین فکر ما این بود که باید با این جریان مقابله کنیم. ولی با توجه به دستور روز گذشته دکتر مصدق دایر به سرکوبی تظاهرات ضد درباری و با عمل وحشیانه فرمانداری نظامی و پلیس قرار شد فوراً" با دکتر مصدق تماس گرفته شود.

من با دکتر مصدق از همان راه همیشگی تماس گرفتم و به او گفتم:

"به نظر ما این جریان مانند ۹ اسفند مقدمه یک شکل تازه اقدامات کودتایی است. ما حاضر هستیم برای مقابله با این جریان که از طرف نظامی ها و پلیس هم پشتیبانی می شود به خیابان ها بریزیم و مردم را به مقابله دعوت کنیم. دستور دیروز شما مانع بزرگی برای ماست. خواهش می کنیم فوراً طی اعلامیه کوتاهی از رادیو مردم را به کمک و پشتیبانی دعوت کنید."

دکتر مصدق با تمام صراحت پاسخ داد:

"آقا شما را به خدا کاری نکنید که پشیمانی بیاورد. این جریان بی اهمیتی است. همه نیروهای امنیتی وفادارند و این جریان بزودی برطرف می شود. اگر شما به میدان بیایید زد و خورد و برادرکشی می شود و من مجبورم دستور سرکوبی بدهم. خون ها ریخته خواهد شد و من مسئولیت هیچ چیز را به عهده نمی گیرم."

مدتی بعد نزدیک ظهر خبرهای گوناگون به ما می رسید که وضع شهر متشنج تر می شود و از آرام شدن خبری نیست. از پادگان ها خبر رسید که حرکتی در حال تکوین است.

خبر رسید که تنها اوباش و فواحش نیستند، به طور مسلم گروهان های لباس شخصی پوشیده و آدمکش های تربیت شده ارتش در داخل آن ها هستند و همان دارو دسته های ۹ اسفند ماه شعبان بی مخ و همپالکی هایش آن ها را رهبری می کنند.

رادیو تهران به جای آن که مردم را از جریان توطئه مطلع سازد به لاطانات می پرداخت، ساعت ۱۳ دکتر عالمی یکی از وزرا پشت میکروفن رفت و درباره مساله بی معنایی به سخنرانی پرداخت مثل این که آب از آب تکان نمی خورد.

ما باز هم با مصدق تماس گرفتیم و از طرف دیگر هیاتی از جمعیت ملی ضد استعمار را که رفیق فقید محمدرضا قدوه هم در آن شرکت داشت به نزد مصدق فرستادیم و از او خواستیم که دستور دهد به نیروهای توده ای اسلحه داده شد تا مهاجمان را سرکوب کنیم و قبل از هر چیز طی اعلامیه کوتاهی مردم را به کمک فراخواند.

دکتر مصدق به هیات اعزامی ما پاسخ رد داد. سروان داورپناه که از افسران وابسته به جبهه ملی و از محافظین خانه مصدق بود، در این باره شهادت داده است.

در تلفن دوم، دکتر مصدق به من گفت:

"فرماندهان نیروهای انتظامی همه به من اطمینان داده اند که از ناحیه ارتش هیچ خطری نیست، و جریانی که در شهر می گذرد به زودی خاموش می شود. نباید نفت روی آتش ریخت."

وقتی من با اصرار گفتم: آقای دکتر از واحدهای ارتش خبرهای نگران کننده می رسد او به من پاسخ داد: آقا این ها "پانیک" است.

فرماندهان نیروهای نظامی کی ها بودند، سرتیپ ریاحی وابسته به جبهه ملی و رئیس ستاد ارتش، سرتیپ امینی رئیس ژاندارمری از بستگان مصدق، سرتیپ دفتری خواهر زاده دکتر مصدق، سرهنگ ممتاز از افسران وابسته به جبهه ملی و فرمانده تیپ زرهی، سرهنگ شاهرخی از افسران جبهه ملی و فرمانده تیپ دوم زرهی.

ولی ظاهراً همه این ها غیر از سرهنگ ممتاز که خود راسا گارد حفاظت منزل دکتر مصدق را در دست داشت، (باید یادآوری کرد که سرهنگ زند کریمی و رئیس ستاد و سرهنگ خسروپناه فرمانده یکی از هنگ های آن تیپ از کودتاچیان بودند که سرهنگ ممتاز فرمانده آن بود) بقیه فرماندهان نیروهای انتظامی یا خواب بودند، یا با کودتاچیان همکاری می کردند و یا منتظر بودند ببینند کدام طرف پیروز می شود، به او گرنش کنند.

در حدود ساعت ۲ بعد از ظهر به ما خبر رسید که واحدهای منظم ارتش به هواداری از کودتاچیان در گوشه های شهر وارد عمل شده اند.

ما که هر لحظه منتظر بودیم که نیروهای وفادار مصدق در ارتش وارد عمل شوند باز هم با مصدق تماس گرفتیم این بار او به ما گفت:

"آقا همه به من خیانت کرده اند. شما اگر کاری از دستتان بر می آید بکنید. شما به وظیفه میهن پرستانه خود هر طور صلاح می دانید عمل کنید."

در پاسخ خواست مبرم من که لافل پیامی به مردم بفرستید و کمک بخواهید، تلفن قطع شد و ما دیگر نتوانستیم با او تماس بگیریم."

ما نمی دانیم که پیشنهادهاي حزب توده ایران چگونه در هیات وزیران مصدق مطرح می شده ولي مسلماً" همه از وجود این پیشنهادها خیر داشته اند، منتهی اکثریت مخالف "شدت عمل" بوده اند.

دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور و نایب نخست وزیر در کابینه مصدق که بعد از ظهر ۲۸ مرداد پیش مصدق بوده در یک مصاحبه مطبوعاتی درباره مخالفت مصدق و یارانش با شدت عمل چنین توضیح می دهد:

"وقتی از خیابان کاخ جلو منزل حشمت الدوله والاتبان می گذشتم، ایشان مرا مخاطب قرارداد و گفت:

به جناب آقای دکتر مصدق بگوئید یک اعلامیه از رادیو پخش کنند که دولت با شاه مخالفتی ندارد و به این جنجال خاتمه دهند. هنگامی که برای راه حل در اطاق آقای دکتر مصدق صحبت می شد نظر آقای والاتبان را هم مطرح کردیم. آقای نخست وزیر گفتند ما که با شاه اصلاً حرفی نداریم، که در این مورد اعلامیه بدهیم...

راه حل دیگر هم این بود که شدت عمل به خرج داده شود که نه آقا و نه ما موافق نبودیم." [7]

حشمت الدوله والاتبان نابرادری دکتر مصدق و از افراد کاملاً مورد اعتماد شاه بود که ماه های اخیر از طرف او در مذاکرات با مصدق شرکت می کرد. در روز ۲۸ مرداد هم جلسات دسته ای از مخالفان در منزل همین حشمت الدوله تشکیل شده بود. [8] عجیب است که آقای والاتبان در بعد از ظهر ۲۸ مرداد در موقع زد و خورد جلو پنجره بیاید و اتفاقاً درست در لحظه ای که آقای صدیقی با ماشین از آن جا عبور می کند چنین جمله فصیح و طولانی بیان کند. بدون تردید رابطه از نوع دیگری وجود داشته و کودتاچیان به وسیله آقای دکتر غلامحسین صدیقی هم راه حل های پیشنهادی خود را که عبارت از تسلیم بود به هیات دولت مصدق ابلاغ کرده اند.

از تصمیمات هیات دولت مصدق و مواضع تک تک اعضای هیات خبری در دست نیست. آقایان وزرای مصدق هنوز هم حقیقت را به مردم نمی گویند. اما یک نکته مسلم است و آن این که مصدق و یارانش علی رغم توصیه های مکرر حزب توده ایران مایل به مقاومت جدی و نشان دادن شدت عمل در برابر کودتاچیان نبوده اند. مصدق در آن روز فعال نبوده به فرماندهان نظامی دستورات سریع صادر نکرد و از تجهیز مردم و دفاع از رادیو می ترسید.

کیم روزولت با گستاخی نفرت آوری خرسندی خود را از موضع مصدق در این روز اظهار می کند و درباره حوادث روز ۲۸ مرداد می نویسد:

"حوادث صبح چهارشنبه [۲۸ مرداد] با تق و تق شروع نشد. برادران باسکو از بازار شروع کردند. خیلی دور از محلی که ما با بی صبری انتظارش را می کشیدیم [رادیو و منزل مصدق] آنان پشتیبانی غول های زورخانه را جلب کرده بودند... رادیوی تبریز از ساعت ۸ صبح می گفت زنده باد شاه... بختیار هم از کرمانشاه حرکت کرده بود... حوادث موافق میل ما سیر می کرد... دیک پرسید آیا وقتش رسیده که زاهدی را آزاد کنیم که به طرف جمعیت برود... گفتم صبر کن. برای این که قهرمان ما[!!!] ظاهر شود باید لحظه مناسبی پیدا کنیم.

محسن خبر داد که می رود رادیو را بگیرد. سر تکان دادم و گفتم طبق برنامه است.

ساعت یازده و ربع بود و رادیوی تهران همچنان از مظنه غله سخن می گفت: اپراتور، فرستنده خودمان را به راه انداخت. ببید اسمیت پیامی برای من داشت...

رفتم به سفارت آمریکا. رادیو تهران هنوز هم از قیمت غله صحبت می کرد... نهار خوبی خوردم و ودکا... صدای رادیوی تهران بلند شد که هم به فارسی و هم به انگلیسی می گفت زنده باد شاه قاعدتاً" به انگلیسی می گفتند که منم بفهمم [!!!]. ... زود رفتم زاهدی را بیاورم. "نخست وزیر قانونی ایران" هنوز لباس نپوشیده بود. اونفورمش روی صندلی افتاده بود. منتظر شدیم پوشید...

سرهنگی که از کرمانشاه به تهران می آمد، ورودش تا شب طول کشید. اما همین که شایعه حرکت او در تهران پخش شده بود کفایت می کرد.

ورودش به شادی عمومی [!!!] افزود. [9]

از لحن عمومی روزولت در ۲۸ مرداد، اعتماد به این که دستوری از طرف مصدق علیه کودتا داده نخواهد شد، هیچ واحد نظامی از مصدق دفاع نخواهد کرد، رادیو از حدود مظنه غله جلوتر نخواهد رفت، به روشنی احساس می شود و معلوم می گردد که چرا تلاش پرتب و تاب حزب ما که جلو کودتا گرفته شود و مصدق اگر هیچ کاری نمی کند لاقلاً دستور دیروزش را دایر به سرکوب توده ای ها لغو کند تا اقدام ما برای دفاع از او و مقابله با کودتا خلاف دستور صریح خود او نباشد، بی نتیجه و بدون پاسخ می ماند.

در این روز پرتب و تاب ۲۸ مرداد که حزب توده ایران این چنین در تلاش یافتن راه حل، کمک به مصدق، و کوشش برای دفاع مشترک بود از آن همه سازمان و گروهک مدعی هواداری از مصدق، از "جبهه ملی" و دم دستگاهش حتی یک صدا به سود مصدق و انقلاب برنخاست. آنان که در دو روز گذشته به جای مبارزه با دشمن به نبرد با دوست پرداخته و زمینه کودتا را چیده بودند در این روز تاریخی معلوم نشد کجا هستند و چه می کنند. رهبری هیچ یک از این سازمان ها و احزاب جلسه ای تشکیل نداد و تصمیمی برای مقاومت نگرفت، کم ترین اقدامی به عمل نیاورد، و حتی پیشنهادی برای مقاومت به مصدق نداد. طی ۲۵ سالی که از این روز شوم می گذرد و بسیاری از رهبران این سازمان ها انواع جزوه ها و نشریات "تحلیلی" درباره روش رهبری حزب توده ایران در این روز نوشته و هر ثانیه از فعالیت حزب ما را موافق میل خویش و به استناد اطلاعات ساواکی زیر ذره بین عیب جویی خصمانه گذاشته اند ولی حتی یکی از آنان نتوانسته و البته نخواستند است بگویند که آن روز خودش کجا بود و چه می کرد؟ چه طور شد که جلو بازار نرفت و بازار را به مقاومت دعوت نکرد؟ چه طور شد که به مثابه یک مقام رسمی (اکثر آنان مقام رسمی دولتی داشتند) به رادیو نرفت و حرفی با مردم نزد و اصولاً "چطور شد که مردم نسبت به حکومت مصدق آنقدر بی تفاوت شدند که مشتکی اوباش و اراذل "زنده باد شاه" و "مرگ بر حزب توده" گویان توانستند شهر را بگیرند؟

جز این است که هواداران آن ها در طول حکومت دو ساله به این کارها عادت کرده بودند و ناسزا به حزب توده ایران را امری خودی می دانستند؟

برخی از محافل امروزی مدعی هواداری از مصدق و ادامه راه مصدق به جای پاسخ به پرسش های فوق و صدها پرسش نیز، مرتباً این ادعای دروغین خرابکاران و شرکای کودتاچیان را تکرار می کنند که گویا حزب توده ایران در ۲۸ مرداد مصدق را تنها گذاشت!! اما واقعیت بسیار تلخ این است که نه ما مصدق را بلکه مصدق ما را و به ویژه سازمان های هوادار مصدق ما را تنها گذاشتند. نه فقط آن روز بلکه روزها و سال های شوم بعد زمانی که هزاران توده ای اعدام، شکنجه، زندان و تبعید و بی خانمان شدند تنها گذاشتند و هربار که امپریالیسم و ارتجاع مبارزین توده ای را کوبیدند اگر تشویق نکرده باشند سکوت را ترجیح دادند.

در نیم روز ۲۸ مرداد وقتی که صدای مصدق با این جمله کوتاهش در تلفن قطع شد که:

"شما به وظیفه میهن پرستانه خود هر طور که صلاح می دانید عمل کنید."

ما تنهایی تنها بودیم و مصدق هم تنها بود ولی نه به تقصیر ما بلکه به تقصیر مدعیان دروغین هواداریش که به قول خودش همه به او خیانت کردند و او را تنها گذاشتند و به تقصیر خودش که نمی خواست به طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش متکی باشد. تکیه گاه او بازار بود که به قول گزارشگر کیهان جلو دکان هایشان منتظر و مضطرب، مراقب اموالشان بودند!

در این لحظه دشوار که شهر اشغال شده، هواداران مصدق روی برگردانده، مصدق بدون کلمه ای پیام به مردم از صحنه خارج گردید، کودتاچیان رادیو را گرفته و فرمان نخست وزیری زاهدی را به امضای شاه به اطلاع ایران و دنیا رسانیدند و با آن اعلام همه واحدهای مسلح کشور در همه شهرستان ها به کودتاچیان پیوسته اند، حزب توده ایران بدون اسلحه، حزب "غیرقانونی" حزبی که تا چند ساعت پیش از طرف سازمان های "ملی" سرکوب می شده و علیه فعالیت آن از طرف فرمانداری دولت مصدق اعلامیه صادر شده و به مصدقی ها توصیه شده که با آن همکاری نکنند... تنها رها شده است. در این وضع حزب چه می توانست بکند. برای بررسی این وضع بلافاصله جلسه گسترده هیات اجرائیه (هیات اجراییه و گروهی از اعضای کمیته مرکزی و کمیته ایالتی تهران) تشکیل شد.

"از این گفتار مصدق که همه به او خیانت کرده اند برای رهبری حزب که همه در همان محل کمیته ایالتی تهران جمع شده بودند در این لحظه مسلم شد که تمام واحدهای مهم نظامی که فرماندهان آن ها از هواداران مصدق بودند خیانت کرده و به کودتاچیان

پیوسته اند. حقیقت هم همین طور بود، کوچک ترین مقاومتی از طرف افسران هوادار مصدق در واحدها که اکثراً فرماندهی را در دست داشتند انجام نشد. مسلم بود که هرگونه عمل جداگانه حزب، در مقابل چنین نیروی مسلطی بدون حتی همکاری اسمی دکتر مصدق تنها با یک قتل عام پایان خواهد یافت.

بر این پایه بود که رهبری گسترش یافته حزب، ابتدا با تردید برخی از رفقا ولی سرانجام به اتفاق آرا تصمیم گرفت که سازمان حزبی را از زیر اولین ضربه های خردکننده کودتاچیان مسلط شده و خونخوار در آورد.

در این جا رفیق کیانوری به آن پرسش ساخته و پرداخته دشمنان که "چه طور شد ارتباطات قطع شد" پاسخ می دهد. چنان که می بینیم ارتباط برخلاف آنچه گروهی شایع کرده اند به طرز مرموزی بدون نظر رهبری قطع نشده، رهبری حزب، رهبری گسترش یافته حزب ارزیابی کرده است که در این لحظه، سازمان حزبی را از زیر ضربه بیرون کشد. لذا بخشی از ارتباط ها از دسترس خارج شده است. کمی بعد خبرهای دیگری رسیده که چندان درست هم نبوده نیاز به ارتباط پدید آمده و جای خالی آن احساس شده است.

رفیق کیانوری در ادامه خاطرات آن روزش می نویسد:

"کمی بعد از ابلاغ این تصمیم و متفرق شدن رفقای مسئول خبر به ما رسید که در خانه دکتر مصدق مبارزه درگیری شده است و مدافعان خانه مصدق دفاع می کنند. همراه با این خبر این شایعه هم به ما رسید که واحدهای نظامی هوادار دکتر مصدق وارد عمل شده و به مقابله با کودتاچیان قدم گذاشته اند. ما فوراً" تصمیم گرفتیم که حالا که یک گروه از هواداران مصدق به دفاع پرداخته است باید همه نیروها را برای حمایت از مدافعان خانه مصدق و به یاری واحدهای هوادار مصدق تجهیز کنیم ولی تا ما این خبر را به شبکه حزبی برسانیم

شبکه ای که در نتیجه توقیف های روز ۲۷ مرداد و تصمیم قبلی ارتباطاتش به میزان زیادی پاره شده بود خبر رسید که مقاومت خانه مصدق خاتمه یافته و سرهنگ ممتاز تیر خورده و شایعه وارد عمل شدن واحدهای نظامی هوادار مصدق دروغ بوده است.

فرار دکتر مصدق و این که او و دکتر فاطمی جان سالم به دربرده اند برای ما امید بخش بود و مصمم شدیم با تمام نیرو برای تجهیز مقاومت مردم وارد عمل شویم ولی خبر تسلیم دکتر مصدق و عدم آمادگی جبهه ملی به هر شکلی از مقاومت، حزب ما را در صحنه مبارزه با کودتاچیان به کلی تنها گذاشت."

گاه می پرسند: با وجود این که حزب توده ایران تنها ماند و مسلح نبود، از هر نوع پشتیبانی اسمی مصدق هم شده محروم بود و اقدامش برای مقابله با کودتا به معنای قتل عام مبارزان توده ای می بود، آیا با وجود همه این ها بهتر نبود حزب دست به اقدام بزند و شکست روحی بعد از کودتا را لاقلاً تخفیف دهد؟

لنین در اثر داهیانه خود کارل مارکس در بخش "تاکتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا" از قیام کارگران پارسیسی در ۱۸۷۰ با آن که بی موقع بود پس از شروع، مارکس به آن تهنیت گفت یاد می کند و می آموزد.

"در چنین شرایطی، و نیز در بسیاری از موارد دیگر، از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس در مسیر عمومی و فرجام نهایی نبرد پرولتاری شکست اقدام انقلابی پرولتاریا شر کم تری است تا دست کشیدن از موضع اتخاذ شده، تسلیم بدون نبرد: چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را می شکند و توان پیکار را از او سلب می کند." [10]

شاید به این معنا و به این مقصود دست زدن به اقدام تنها سودمند می بود. ولی فراموش نکنیم که ۲۸ مرداد هنوز پایان کار نبود. امید می رفت که با عقب نشینی منظم بتوان تهاجم قاطع تری را تدارک دید. در برابر چنین دورنمایی احتمالی، تصمیم گیری برای قتل عام مبارزان توده ای واقعا دشوار بود. به علاوه در این روز قیام کارگری وجود نداشت و چه بسا می بایست پیشاهنگ را به تنهایی به میدان فرستاد.

نکته ای که باقی می ماند جای سازمان افسری ماست که گویا در آن روز وارد میدان نشد. بسیاری از محافل خرابکار و عناصر سازش کاری که یک عمر حزب توده ایران را کوبیده و تازه طلبکار هم درآمده اند که "حزب توده ایران سازمان افسری داشت چرا از ما دفاع نکرد" قدرت این سازمان را دانسته بالا می برند تا از ارزش واقعی آن و رهبران و رزمندگان قهرمان آن بکاهند و آن را

لجن مال سازند. این حضرات هرگز نخواستند خدمت عظیم حزب توده ایران را که برای نخستین بار انضباط کورکورانه ارتش شاهنشاهی را شکست و افسران جوان را آگاه ساخته علیه آن برانگیخت و متشکل کرد ببینند و این افتخار بزرگ را بشناسند. آنان نخواستند به این پرسش پاسخ دهند که چرا این همه ارتشی به حزب توده ایران که حزب مخفی "غیرقانونی" بود پیوستند و خطر مرگ را به جان خریدند ولی به احزاب سازشکار نپیوستند و چرا این گونه احزاب و سازمان ها با آن همه ادعا نتوانستند یک صدم حزب توده ایران در صفوف ارتش شاه نفوذ کنند.

آیا جز این بود که مشی حزب توده ایران انقلابی و صحیح و لذا جاذب و نیروبخش بود؟ آیا جز این بود که این سازمان ها اصولاً نمی خواستند در ارتش فعالیت کنند و آن را قرق "علیحضرت" می دانستند.

کسانی که این افتخارات را نمی بینند، فقط در این باره سخن می گویند که در ۲۸ مرداد حزب توده ایران از سازمان افسری به درستی استفاده نکرد. در پاسخ باید بگوییم که:

طبق دستور و رهنمودهای حزب افسران توده ای در دوران مصدق بزرگ ترین خدمات ها را به نهضت ملی ایران کردند و هر چه از دستشان برمی آمد برای حفظ حکومت مصدق به عمل آوردند. تاریخ این خدمت بزرگ را ارج خواهد گذاشت.

و اما در این باره که چرا سازمان افسران حزب علی رغم مصدق جلو کودتا را نگرفت باید تاکید کنیم که:

حزب توده ایران که قصد پشتیبانی از حکومت مصدق را داشت صادقانه در این راه می کوشید. افسران توده ای را با این روح پرورش می داد و لذا سازمان افسری را برای یک اقدام نظامی علی رغم مصدق آرایش نمی داد.

افسران توده ای در سراسر کشور و در پادگان های مختلف پراکنده بودند.

به علاوه فراموش نکنیم که سازمان افسری حزب توده ایران پس از ضربات سنگین سال ۱۳۲۵ در سال های ۳۰-۳۱ تازه داشت از نو جان می گرفت. سازمان افسری حزب توده ایران در سال ۱۳۳۳ که لو رفت ۴۶۶ نفر عضو داشت که از این گروه ۱۲۰ نفر پس از کودتای ۲۸ مرداد به حزب پیوسته بودند. این سازمان به علت خصلت انقلابی آن نمی توانست در افسران رده های بالای ارتش شاهنشاهی نفوذ کند. افسران جوان و خلقی به سوی آن می آمدند. به طوری که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قریب ۹۰٪ اعضای سازمان را درجات زیر سرگرد تشکیل می دادند و بخش اعظم آنان از افسران غیر صفی: فنی و پزشکی و شهربانی و ژاندارمری بودند و حزب به دلیل این که سال ها پنهان و تحت پیگرد بود می بایست عده ای از افسران رده بالنسبه بالا را در پست های اداری و اطلاعاتی و دادرسی ارتش و غیره نگاه دارد تا سپری برای حزب به وجود آورند.

پی گفتار

ما را قصد آن نیست که در این پی گفتار جنبش ملی شدن نفت و تجربه ۲۸ مرداد را جمع بندی کنیم. این جنبش آن چنان پر بار و این تجربه آنچنان غنی است که باید نتیجه گیری از آن را باز گذاشت و در زندگی زنده و روزمره، موافق شرایط از آن پند آموخت. در این جا فقط به آن رشته اصلی که نبرد دیروز را با انقلاب امروز مستقیماً به هم می پیوندد اشاره می کنیم. مبدا نهضت انقلابی ما یک بار دیگر دچار همان سرنوشتی شود که در گذشته شد. متأسفانه کسانی در این جهت می کوشند و پی گیرانه و آزادانه هم می کوشند.

جنبش ملی شدن نفت ایران، بیش از همه از تفرقه نیروهای ملی، از ناروشنی شعارها، و عدم شناخت درست دوست و دشمن زیان دید. محافل امپریالیستی و عوامل خرابکار آن ها نتوانستند از این وضع استفاده کرده، خود را در صف نیروهای ملی جا بزنند، دو به همزنی کنند و در لحظه حساس نیروها انقلابی را فلج سازند و دروازه ها را به روی دشمن بگشاید.

باید از تجربه گذشته پند گرفت، دوست و دشمن انقلاب را شناخت. هدف و مقصود را دقیقاً روشن کرد و در صداقت کسانی که دانسته و طبق نقشه شعارهای انحرافی می دهند، نفاق افکنی می کنند و هر بار که زمینه ایجاد وحدت نیروهای انقلابی فراهم می شود

با حادثه سازي خصومت مي آفرينند، ترديد كرد. متاسفانه امپرياليست ها در اين انقلاب (۵۷) هم از كوتاهي حافظه نيروهاي صديق انقلابي بهره گرفته و بسياري از شگردهاي زمان مصدق را تکرار مي کنند. آیا ما واقعا" يك بار ديگر به دام خواهيم افتاد؟ حلقه مركزي تلاش هاي خرابكارانه دشمنان انقلاب ايران ايجاد فاصله ميان حزب توده ايران و ساير نيروهاي انقلابي است. محافل امپرياليستي مي كوشند با استفاده از آن زمينه رويي كه ساواک و جاسوسان رسمي آمريكا طی ۲۵ سال عليه حزب توده ايران به وجود آورده اند، از ارزش همكاري حزب ما با ساير نيروهاي ضد امپرياليستي بکاهند و صداقت ما را در اين امر زير علامت سؤال بگذارند. آن ها اين دروغ بزرگ را هر روز تکرار مي کنند كه گويي حزب توده ايران در مبارزه عليه انحصارات امپرياليستي نفت فعال نبود و يا از مصدق چنان كه بايد دفاع نكرد.

واقعيتهاي تاريخي كه ما گوشه اي از آن را نشان داديم ثابت مي كند كه ما توده اي ها مبارزه قاطع عليه شركت استعماري نفت انگليس را سال ها و سال ها پيش از سازمان هاي ديگر زماني كه سازمان هاي وابسته به مصدق اصلا" وجود نداشتند شروع كرديم. كمونيست هاي ايران زماني عليه قرارداد ۱۹۳۳ برخاستند و زندان و تبعيد و شكجه را به جان خريدند كه هيچ كس ديگري در ايران و از جمله مصدق حتي يك كلمه عليه آن نمي گفت.

حزب توده ايران نيز كه راه حزب كمونيست ايران را ادامه مي داد سال ها تنهائي تنها عليه شركت سابق رزميد، به خاطر آن صدمات سنگين ديد، مجبور به كار پنهاني شد، و با وجود اين نيروي توده ها را عليه استعمار تجهيز كرد. در مورد تاخير حزب ما در پذيرش شعار ملي شدن نفت مطالب خصمانه فراواني گفته اند. حقيقت همان بود كه در اين كتاب توضيح داديم. اما نکته مهمي كه حتما" بايد مورد توجه قرار گيرد اين است كه حزب توده ايران ملي شدن نفت را جدي مي گرفت و مي دانست كه نفت را نمي توان با كمك فئودال ها و امپرياليست هاي آمريكايي ملي كرد.

ملي كردن نفت در ايران سال ۳۰، يعني انقلاب ملي و دموكراتيک و لذا بايد براي انجام آن استراتژي متناسبي مي داشتيم. حزب ما شعار ملي شدن نفت را به اين معنا پذيرفت و به همين مناسبت تا آخر از آن دفاع كرد. حزب ما تنها حزبي بود كه ملي شدن نفت را در ارتباط با مبارزه طبقاتي درون جامعه و با مناسبات عمومي اقتصادي سياسي جامعه ايران با جهان سرمايه داري مطرح ساخت براي متشكل كردن كارگران و دهقانان، براي به ميدان كشيدن توده مردم در مبارزه ضد امپرياليستي كوشيد و موفق شد.

متاسفانه اكثريت قريب به اتفاق كساني كه در آغاز شعار ملي شدن نفت را پذيرفته بودند، آن را وسيله جلوگيري از انقلاب وسيله مهار كردن توده مردم مي دانستند و زماني كه مبارزه ضد امپرياليستي چهره واقعي توده اي خود را نشان داد از آن روي برتافتند. دكتور محمد مصدق بدون ترديد سياستمدار بزرگي بود كه در بازي هاي سياسي کوتاه مدت موفقيت هاي بزرگي كسب كرد. اما مشي دوربرد او نادرست بود و شكست ۲۸ مرداد را در بطن خود داشت.

اين اختلاف در استراتژي و تاكتيك بدون ترديد ميان ما و مصدق دشواري هايي به وجود مي آورد كه عناصر خرابكار معمولا همه گناه آن را به گردن ما مي گذارند و در اين باره دروغ هاي غرض آلوده به هم مي بافند. ولي حقيقت اين است كه ما و فقط ما بوديم كه براي رفع اين دشواري ها كوشيديم و به طور يك جانبه از مصدق حمايت كرديم.

ما در سرتاسر دوران مصدق با وجود اين كه حزبي مخفي بوديم و كم ترين حمايتي از طرف مصدق و جبهه ملي نميديد كه سهل است از جانب همان ها هم سرکوب مي شدیم، همواره در لحظات حساس کنار مصدق ايستادیم، از همه كارهاي مثبت او حمايت كرديم. در سي ام تير ۱۳۳۱، کودتاي شهريور مهر ۱۳۳۱، در نهم اسفند ماه ۱۳۳۱، و ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ ما مصدق را از سقوط نجات داديم و در ۲۸ مرداد هم با تمام قوا آمادگي خود را اعلام كرديم، اصرار ورزيديم، ولي مصدق و يارانش دست اتحاد ما را نفشردند و ما را تنها گذاشتند. بايد علت طبقاتي اين امر را دريافت. بايد دانست كه نمايندگان بورژوازي ملي در اين لحظات حساس نتوانستند و نخواستند گام بزرگي به جلو بگذارند.

فراموش نكنيم كه اگر کودتاي ۲۸ مرداد طبق پيشنهاد حزب توده ايران با جبهه متحد خلق و با شركت فعال زحمتكشان مسلح شكسته مي شد كه تنها راه شكستن کودتا بود انقلاب ايران وارد مرحله كفي نويي مي گشت. جنبش ملي شدن نفت چنان كه در

ماهیتش بود به یک انقلاب ملی و دموکراتیک فرا می روید. ستون فقرات ارتش محمدرضا خانی و نظام پلیسی آن می شکست، دربار برای همیشه سرنگون می شد و نفوذ امپریالیسم آمریکا به دنبال امپریالیسم انگلیس طرد می شد، محور فئودالیسم و اجزای تحول بنیادی در مناسبات اجتماعی به سود دهقانان، بهره برداری ملی از نفت و صنعتی شدن کشور در دستور روز قرار می گرفت...

مصدق و یاران و به طریق اولی سازشکاران اطراف او حاضر نشدند در این راه گام بردارند.

سرهنک مبشری مسئول تشکیلات سازمان افسری در موقع بازجویی و زیر حکم اعدام در پاسخ بازپرس نظام که می پرسد:

"مگر مصدق دارای رویه و مرام حزب توده بود که می گوید حزب منحل توده با مصدق موافق بود." [11]

پاسخ می دهد:

"مصدق دارای رویه و مرام حزب توده نبود ولی حزب توده ایران نسبت به حکومت او موافق بود به علت این که مصدق

کارهایی انجام داد که حزب توده موافق بود." [12]

ستوان بختیاری در پاسخ پرسش نظیر می گوید:

"تاکتیک حزب توده ایران همین بود که از حکومت مصدق پشتیبانی کند." [13]

در برابر این همه صداقت ما از متحدین بالقوه خود تاکنون چیزی جز ناسزا تحویل نگرفته ایم.

معدودی از رهبران و مسئولین جبهه ملی که تصادفاً پس از ۲۸ مرداد و یا سال های بعد به زندان افتاده و محاکمه شده اند، دفاع

خود را براین اساس استوار کرده اند که دشمن کمونیسم اند، با حزب توده ایران مبارزه کرده اند و بهتر از رژیم شاه می توانند با

"کمونیسم" مقابله کنند و لذا نباید در زندان شاه بمانند. این جمله "دفاعیه" بقایای حرف دل اکثریت آنان است که در دادگاه گفت:

"هیچکس در ایران به اندازه من و دوستانم بر ضد انقلاب مبارزه نکرده است." [14]

ما از سرنوشت خود که دست دوستی مان از طرف نمایندگان بورژوازی با ناسزا رد می شود گلایه ای نداریم، ما رسالت تاریخی

خود را می شناسیم و می دانیم که برای پیروز شدن بر امپریالیسم، و انجام تحول بنیادی در جامعه باید به این محدودیت طبقاتی، به

این وحشت از انقلاب هم پیروز شد، ضد انقلاب را منفرد کرد و انقلابیون را متحد ساخت.

حزب توده ایران همواره آگاه ترین، صادق ترین و جوینده ترین بخش جنبش ملی شدن نفت بود. حتی در لحظاتی که حزب ما در

مشی کوتاه مدت خود مرتکب اشتباه می شد یک سر و گردن از سیاست بازان پخته ای که پشت سر مردم با ماموران "سیا" جلسه می

کردند بالاتر بود. در برابر هر اشتباه تاکتیکی ما که دشمنان انقلاب و نوکران سرمایه داری بین المللی ۲۵ سال است با بوق و کرنا

بر سر کوی و برزن جار می زنند، هزاران قهرمانی و فداکاری صادقانه، صدها تلاش پی گیر برای آموختن و بهتر رزمیدن، ده ها

نبرد برای اصلاح مسیر وجود دارد. و اما در آنسوی سنگر، در قبال هر اشتباه ما ده ها خیانت استراتژیک آشکار و دانسته می توان

دید.

روزنامه کیهان، ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۲ [۱]

پنج روز رستاخیز ملت ایران، نوشته منصور علی اتابکی، احمد بنی احمد، چاپ تهران ۱۳۳۷، صفحه ۲۰۱ تکیه از ما است [۲]

همان جا، صفحه ۲۰۴ [۳]

همان جا، صفحه ۲۰۶ [۴]

رفیق نورالدین کیانوری هم وجود رابطه میان دفتری و کودتاچیان را به مصدق اطلاع داد اما او ایجاب نشد [۵]

خاطرات افسران محافظ خانه مصدق، روزنامه اطلاعات، ۲۸ و ۲۹ مرداد ماه ۱۳۵۸ [۶]

دکتر غلامحسین صدیقی، مصاحبه با روزنامه دنیا، ۲۰ شهریور ماه ۱۳۵۸ [۷]

خاطرات ایرج داورپناه، افسر محافظ خانه مصدق، روزنامه اطلاعات، ۲۹ مرداد ماه ۱۳۵۸ [۸]

کریمیت روزولت، کتاب یاد شده، صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۳ [۹]

لنین، کارل مارکس، زندگینامه کوتاه با فشرده ای از مارکسیسم، ترجمه ف.م. جوانشیر، تهران ۱۳۵۸، صفحه ۵۳ [۱۰]

- کتاب سیاه دربارہ افسران تودہ، تہران ۱۳۳۴، صفحہ ۲۸۹-۲۹۰ [۱۱]
- کتاب سیاه دربارہ افسران تودہ، تہران ۱۳۳۴، صفحہ ۲۸۹-۲۹۰ [۱۲]
- کتاب سیاه دربارہ افسران تودہ، تہران ۱۳۳۴، صفحہ ۲۸۹-۲۹۰ [۱۳]
- دفاعیات بقایی در دادگاہ روزنامہ اطلاعات، ۷ دی ماہ ۱۳۴۰ [۱۴]

انتشارات حزب تودہ ایران

سال انتشار: ۱۳۵۸